ترجمه

التعارف

في

مذهب أهل التصوف

تأليف

رضي الدين أبي الفضائل

علي بن حامد بن أبي بكر الخسروشاهي

البخاري الحنفي



www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

ترجمه الطرائف

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن‌طاووس، علی‌بن موسی، ق۶۶۴ - ۵۸۹
عنوان قراردادی : [الطرائف فی مذهب الطوائف (فارسی)]
عنوان و نام پدیدآور : طرائف/ تالیف رضی‌الدین علی‌بن موسی‌بن طاوس؛ ترجمه و تحقیق و نگارش داود الهامی
مشخصات نشر : قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۱.
مشخصات ظاهری : ص ۵۰۲
شابک : بها:۳۶۰۰ریال
وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی
یادداشت : این کتاب توسط همین ناشر در ۴۹۶ صفحه منتشر شده است
یادداشت : چاپ سوم: ۲۰۰۰۰ :۱۳۷۹ ریال ISBN 964-6485-74-x
یادداشت : کتابنامه: ص. ۴۹۸ - ۴۹۳
عنوان دیگر : الطرائف فی مذهب الطوائف. فارسی
موضوع : خاندان نبوت -- فضائل
شناسه افزوده : الهامی، داود، . - ۱۳۱۶
رده بندی کنگره : BP۲۵/الف۲ط۴۰۴۱ ۱۳۷۱
رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳۱
شماره کتابشناسی ملی : م۷۲-۲۲۱۴

[مقدمه]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ
الحمد للّه کما یستحقه لذاته، و یستوجبه باحسانه الی مخلوقاته و نشهد ان لا اله الا هو کما دل علیه بواضح دلالاته و انه بعث رسلا مشیدة بحججه و بیّناته و اوضح الطریق الیه لئلّا یکون لاحد حجة علیه و بعد:
(1) من مردی از اهل ذمّه هستم «1» و احترامم بر اهل اسلام ثابت است، پس لازم است آنچه می‌نویسم در مذمت من، مسلمانان عجله نکنند، بلکه در حقیقت آنچه ذکر می‌کنم فکر کنند چه بسا ملامت‌شده‌ای بی‌گناه باشد.
چون از ابتدای عمرم اختلاف ملتها و مذهبها را در هر عصر و زمانی می‌شنیدم با خود بنای مسافرت گذاشتم، به این منظور که در عقائد و ادیان ملتها مطالعه نمایم و برای خود راه سلامت و رستگاری را به دست آورم تا از ضرر پشیمانی و خطر روز قیامت در امان بمانم.

_____

(1) اهل ذمّه (اصطلاح فقهی) کفار، اهل کتاب (یهود و نصاری و مجوس) را گویند که با حکومت اسلامی قرار داد پرداخت مالیات بسته باشند و در حمایت آنها قرار گیرند فرهنگ معارف اسلامی ج 1، ص 347.
ترجمه الطرائف ،ص:44
(1) حقیقت دین محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و آنچه را که آن حضرت از طرف خداوند به مردم ابلاغ فرموده است و نیز کسانی را که تابع او بودند شناختم، دوست داشتم ابتدا نظری به شریعت و تابعان او بیاندازم، این بود که اکثر مسلمانان را مالکی، حنفی، شافعی و حنبلی یافتم و آنها چهار مذهبند:
مذهب مالک (95- 179 ه)، مذهب ابو حنیفه (80- 150 ه)، مذهب شافعی (150- 204 ه) و مذهب احمد بن حنبل (164- 241 ه) در اینجا اسامی این چهار مذهب را به ترتیب زمانی در نیاوردم «1» زیرا مقصود غیر اینهاست.
پرسیدم: آیا این چهار نفر از اصحاب پیامبرشان حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم‌اند، خود آن حضرت را درک کرده‌اند؟
گفته شد: نه.

_____

(1) ائمه فقه در سنت و جماعت بسیار بودند، چون ضمانت اجرای فتاوای فقهی آنان با دولت عباسی بود و به حسب اختلافاتی که در آن فتاوا پیدا می‌شد اجرای آنها از طرف ضابط شرعی متعذر می‌نمود، از این جهت دولت عباسی برای سهولت اجرای امر قضا در بلاد اسلام بر آن شد که از میان آن همه مجتهدان، فقط چهار نفر که ابو حنیفه، مالک، شافعی و احمد

حنبل باشند، به رسمیت بشناسد و فتاوای آنان را معتبر بشمارد، از این رو باب اجتهاد از نظر حکومت عباسی جز در مورد فقهای اربعه مذکور، مسدود گشت و مذاهب آنان در بلاد اسلامی مذاهب رسمی سنت و جماعت گردید:
1- امام ابو حنیفه (80- 150) که نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه نام داشت و کنیه او ابو حنیفه بود و معروف به امام اعظم است فقیهی ایرانی الأصل بود.
2- امام مالک (95- 179 ه) که او را امام المدینه گویند فقیهی عربی الاصل بود و مالک بن انس اصبحی نام داشت کتاب معروف مالک «الموطأ» نام دارد که در باره حدیث است.
3- امام شافعی (150- 204 ه) نام او محمد بن ادریس شافعی و فقیهی عربی و قرشی الأصل است در غزّه تولد یافت و در مصر درگذشت.
4- امام احمد بن حنبل (164- 241 ه) نام او ابو عبد اللّه احمد حنبل و مؤسس چهارمین مذهب سنت و جماعت است در بغداد زائیده شد و به همان شهر درگذشت. محمد ابو زهره تاریخ المذاهب الإسلامیه ص 160 به بعد.
ترجمه الطرائف ،ص:45
(1) گفتم: آیا آنها همه از تابعان‌اند که اصحاب پیامبر را درک کرده‌اند و از ایشان حدیث شنیده و روایت نموده‌اند؟
گفته شد: نه، بلکه این چهار نفر از لحاظ زمان، از آنان متأخّرند و بعدا علم آموختند و اکثر مسلمانان از آنان تقلید نمودند.
گفتم: از این امت این عجیب است، چه شد که دست برداشتند و حاضر نشدند، از این که خود را «محمدیّه» بنامند و نسبت مذهب خود را به پیامبر خود محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بدهند؟ در حالی که این، به شرافتشان اولی و شایسته بود و نیز به تعظیم نبوت آن حضرت و اظهار احترام نسبت به او نزدیکتر بود.
ای کاش مذهب خود را به نام یکی از اهل بیت و عترت او نام‌گذاری می‌کردند و یا لا اقل به نام یکی از صحابه و یا به نام یکی از کسانی که آثار رسالت و اصحاب آن حضرت را مشاهده کرده بودند و نشانه‌های پیغمبری و آثار و اصحاب او را دیده بودند، پس چگونه از همه اینها صرف نظر کردند و خود را پیرو یکی از این چهار تن قرار دادند؟! (2) بعد پرسیدم: آیا بنیانگذاران این چهار مذهب در یک زمان و بر یک دین بودند؟! گفته شد: نه، بلکه در زمانهای مختلف و بر عقیده‌های گوناگون بودند، تا آنجا که گاهی همدیگر را تکفیر می‌کردند.
گفتم: این نیز، از این امت عجیب است ادعا می‌کنند که پیغمبرشان اشرف پیامبران است و امت او اشرف امتهاست، پس چطور شد که اکثر آنها به

این چهار تن (با وجود این همه اختلاف که آنان را از طریق پیامبرشان خارج کرده است) اقتداء کردند؟! و بدین وسیله از آنچه خود می‌گویند از روش گذشته‌گانشان دور شدند.
بعد پرسیدم: از معنی آنچه که آیه شریفه در بر دارد:
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِى وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ
ترجمه الطرائف ،ص:46
دِيناً «1».
(امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین «جاویدان» برای شما پذیرفتم).
گفتند: این آیه بر پیامبر در اواخر عمرش وقتی که دینش را خداوند کامل کرد، نازل شده است.
گفتم: پس وقتی که دین او در حال حیاتش کامل شده، پس این اختلاف عظیم بعد از وفات او برای چیست؟ با وجود این که زمان بعضی از این چهار مذهب به صدر اسلام نزدیک بوده است. اگر این اختلاف ناشی از راویان احادیث باشد که اینها از آنها روایت کرده‌اند؟! پس در این صورت به دروغگوئی راویان احادیث خود و یا غفلت و گمراهی آنان و تبدیل اسلام، شهادت داده‌اند بنا بر این چگونه به نقل آنها اعتماد کرده‌اند و اگر این اختلاف از این چهار مذهب به منظور احتیاجی باشد که آنان را به این راه کشانده یا به جهت آن که آنچه را که از شرع پیامبرشان از دست رفته و مشتبه شده پیدا کنند، پس این دلالت دارد که پیروان این چهار مذهب خود شهادت می‌دهند که دین پیامبرشان در دستشان محفوظ نمانده است و پیامبر هم کسی را معین نکرده است که جانشین او باشد و از دینش محافظت نماید و برای آنان از شرع اقامه برهان و حجت کند، پس چگونه جایز است اقتدا به کسانی که بر خدا و پیغمبر و شریعت او این چنین شهادت می‌دهند؟! و اگر دینشان کامل و از گزند حوادث محفوظ بود، پس چه چیز از غیر دین و شریعت و پیامبرشان از دست داده بودند تا به جستجوی آن پرداختند و در این باره تحقیق کردند و در نتیجه این همه اختلاف به وجود آمد!.
(1) اگر آنان اختلاف نمودند، بدون این که احتیاج به اختلاف باشد، در این صورت نام پیامبرشان را زشت کردند و مردم را نسبت به تبعیّت پیامبرشان بی‌علاقه ساختند، اضافه و یا ناقص کردند چیزی را که در زمان پیامبرشان نبود،

---

(1) سوره مائده، آیه 3.
ترجمه الطرائف ،ص:47
(1) پس چگونه جایز است اقتدا به کسانی که دارای این صفات باشند؟! و

اگر این چهار تن یا بعضی از آنان گمان می‌کنند که اطلاعاتشان نسبت به شریعت پیامبرشان از خدا و پیغمبر بیشتر است و آنان بر حسب اختیاراتی که در شرع دارند به میل و اراده خودشان احکام را کم و یا زیاد می‌کنند و چیزهائی را می‌آورند که پیامبرشان نیاورده بود؟!. پس این هم بر خلاف عقل و ضد مذاهب امم پیامبران گذشته است.
سپس به بعضی از پیروان آنها گفتم: وقتی که این چهار تن در زمانهای مختلف و بر مذاهب گوناگون بودند، پس چگونه ممکن است که همه آنها بر حق باشند، در حالی که بعضی از آنها بعض دیگر را لعن و تکفیر می‌نمایند و چرا بعضی بر حق و بعضی بر باطل و یا این که همه آنها بر باطل نباشند؟! پس حق با گذشتگان آنها از صحابه و تابعین می‌باشد که ملازم حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و پیرو شریعت و راه و روش او بودند که آنهم یکی بیش نیست.
و نیز به بعضی از پیروان آنها گفتم: چرا از میان آن همه علما و مجتهدان فقط به چهار تن اکتفاء کردید؟! آیا تعداد علماء و مجتهدان از این تعداد کم یا زیاد نبودند؟ چه کسی این تحدید را قرارداد که رؤسای مذاهب حتما باید چهار تن باشند نه بیشتر و نه کمتر و حال آنکه این تعداد نه در کتاب شما و نه در شریعت پیامبر شما است، عجیب است که من در میان پیروان این چهار تن کسی را می‌شناسم که او از آنان به مراتب اعلم و داناتر است؟ نمی‌دانم چه طور شد اقتدا فقط منحصر به این چهار تن شد؟ چرا تمام علمای اسلام مثل این چهار تن نشدند با این که برخی از آنان بهتر از این چهار تن بودند؟! «1».

---

(1) به جز این چهار مذهب، مذاهبی هم در میان اهل سنت و جماعت رواج داشته که امروز جز نامی از آنها باقی نمانده و همه آنها منسوخ شده‌اند مؤسسان آن مذاهب از این قرارند:
عبد اللّه بن شبرمه (م- 144 ه) محمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی قاضی کوفه (م- 148 ه) سفیان ثوری (م- 161 ه) لیث بن سعد (م- 175 ه) شریک نخعی، (م- 177 ه) سفیان بن عیینه (م- 198) اسحاق بن راهویه (م- 238 ه) ابراهیم بن خالد بغدادی (م- 246 ه) ابو عمرو عبد الرحمن بن عمر و اوزاعی (م- 175 ه) داود بن علی اصفهانی (م- 270 ه) مؤسس مذهب ظاهری، محمد بن جریر طبری (م- 310 ه) مؤسس مذهب طبری- صحبی محمصانی، فلسفه التشریع، ص 49- 52.
ترجمه الطرائف ،ص:48
(1) بعد هم ای توده مسلمانان! اگر پیروان این چهار تن راه را نشناختند مگر به وسیله این چهار نفر و شریعت را نفهمیدند مگر با این چهار نفر که ظاهر شدند، پس حال پدران و گذشتگان آنان چگونه بوده است؟! لازمه آن

این است که گذشتگان ایشان گمراه بودند چون هیچ کدام از آنها، تابع یکی از این چهار تن نبودند و اگر نیاکان آنها کسی مثل این چهار نفر یا فاضل‌تر از آنها داشتند، پس چرا به نام یکی از آنها نامیده نمی‌شوند و اقتداء و تبعیّت آنان را واجب و لازم نمی‌دانند؟! بعد از آن فهمیدم که هر فرقه از آنها رئیس فرقه دیگر را مذمت می‌کند و فتوای او را تخطئه می‌نماید و به گروه آنها بد می‌گوید به طوری که اگر ذکر کنم شرح آن طولانی می‌شود پس منتظر باش که در جای خود خواهد آمد و هر گروه، گروه دیگر را زیر سؤال می‌برد.

از جمله آنچه دلالت دارد که این متابعت از روی تعصب بوده و نظر به نان و گوشت و جیره روزانه‌ای است که از مدارس و خانقاههائی که منسوب به آنهاست، دریافت می‌دارند این قولی است که پیش آنها معروف است که حجت الإسلام محمد بن محمد بن احمد غزالي در خطبه کتاب «الجام العوام عن علم الكلام» (این کتابی است که اصل آن مربوط به وقف زیدیه در بغداد است و گفته می‌شود این کتاب آخرین کتابی است که غزالی آن را تألیف کرده است و شکی نیست که انسان در آخر عمر و نزدیک مرگ به حق نزدیکتر می‌شود)، گفته است که عین عبارت آن چنین است:

«بدان که حق صریح که هیچ گونه شبهه‌ای در آن نیست، مذهب سلف و گذشتگان است و منظورم از «سلف» صحابه و تابعین می‌باشد» آیا نمی‌بینی غزالی چگونه ما را متوجه می‌سازد بر این که اقتدا به چهار مذهب مذکور لازم نیست؟!

ترجمه الطرائف ،ص:49

(1) اینجا بود که به بعضی از مسلمانان گفتم: آیا در اینجا مذهب پنجم یا بیشتری هم وجود دارد؟
گفته شد: بلی در اینجا مذاهب متعدّد و بسیارند.
گفتم: کدام یک از آنها از لحاظ جمعیت، بعد از این چهار مذهب قرار دارد و از لحاظ دلیل و برهان در اصول و شریعت روشنترین آنهاست؟
گفته شد: گروهی که به شیعه معروفند و خود را به حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و خصوصا به اهل بیت آن حضرت نسبت می‌دهند الّا این که پیروان این چهار مذهب یا اکثرشان با پیروان این مذهب دشمنی و کینه می‌ورزند و در اکثر امور مخالف آنها می‌باشند.
گفتم: به خدا پیروان این مذهب که به پیامبر و اهل بیتش منسوبند، در هر حال بهتر و نیکوترند و به احتیاط در دینشان و شناسائی پیامبرشان نزدیکترند زیرا مسلما خواص و نزدیکان هر پیغمبری پیوسته به دین و شریعت او آشناترند و از بسیاری از امت او به حق نزدیکتر می‌باشند.
بالاخره علاقمند شدم هر چه زودتر با اعتقادات این فرقه که به «شیعه» معروفند، آشنا شوم و بعد آن را با اعتقادات مذاهب چهارگانه مقایسه نمایم، سپس از میان آنها برای خود آنچه را که به حق نزدیکتر است و برای من در پیش خداوند در دنیا و روز حساب سالمتر می‌باشد، اختیار کنم.
البته زیادی پیروان این مذاهب چهارگانه و کمی پیروان مذهب شیعه تصمیم مرا عوض نکرد، زیرا دیدم:
اولا جمعیت شیعه از فرد فرد این چهار مذهب کمتر نیست، اگر چه مجموع تعداد پیروان مذاهب چهارگانه از این گروه شیعه بیشترند.
و ثانیا در نزد صاحبان عقل و خرد، اعتبار به کثرت جمعیت نیست، بلکه اعتبار به حق و درستی است زیرا اگر اعتبار به کثرت و فراوانی بود، هرگز متابعت
ترجمه الطرائف ،ص:50
پیامبران واجب نبود و شریعتشان ثابت نمی‌شد، (1) چون هر پیغمبری که مبعوث شده، در ابتدای امر همه مردم یا اکثریت آنها مخالف وی بودند و مسلما در اقلیت بودن پیروان او دلیل بر بطلان نبوت او نیست به این معنی کثرت مخالفین در ابتدای امر، دلیل بر بطلان مذاهب اقلیت نمی‌باشد به همین جهت می‌بینم خوب و مرغوب هر چیزی در دنیا از بد و نامرغوب آن کمتر است و این موضوع کلیّت دارد و هر گاه شخصی عاقل این نکته را بسنجد همه جا همین طور خواهد دید که گفتم.
آنچه مرا بر آن داشت که دقّت در اعتقاد مذهب شیعه را جلو اندازم، این

است که ندیدم آنها مذهب خود را تغییر دهند و آنان همان راه اول را حفظ کرده‌اند و از پیغمبرشان و خواصّ اهل بیت او پیروی نموده‌اند و این اختیار و انتخاب را من از این گروه نیکو دیدم.
به همین جهت من با عده‌ای از علمای آنها ملاقات کردم و از اعتقادات آنها سؤال نمودم، آنها گفتند: ما به تو تکلیف نمی‌کنیم که بدون دلیل و برهان از ما تقلید کن، ما ترا منصفانه داور قرار می‌دهیم که کتابهای ما را مطالعه کنی و با علما و دانشمندان ما که برای تو اقامه دلیل نمایند، ملاقات نمائی، زیرا که تألیفات و کتب شیعه در اصول دین، فقه، احکام، عبادات، آداب و دعوات، لغت، سیره و تاریخ، تفسیر قرآن و اخبار و دیگر معارف و ... آن قدر زیاد است که نمی‌توانیم آنها را به جهت پراکنده بودنشان در همه شهرها و کثرت تعداد مؤلفین آنها در هر زمان، به شمار آوریم ما کتابهای بزرگ و مجلدات زیادی داریم که در آنها تنها اسامی مؤلفین و بعضی از تألیفات آنها ثبت شده است و در بعضی از اینها اسم هزار مؤلف و در بعضی کمتر یا بیشتر مذکور است، پس وقتی که تنها اسامی مؤلفین کتابهای ما چند جلد کتاب را پر کند، آن وقت تعداد کتابها چندین برابر خواهد بود و تعداد علماء و دانشمندانی که تألیفات ندارند، به مراتب از این هم بیشترند.
پس هر چه می‌خواهی از این تألیفات استفاده کن زیرا در این کتابها آن قدر ادلّه واضح و براهین روشن و متقن خواهی یافت که ترا از خطر تقلید حفظ خواهد
ترجمه الطرائف ،ص:51
کرد و موجب آن خواهد شد که تو به آنها اعتقاد پیدا کنی و عمل نمائی زیرا که بازگشت ما در امور عقلی به کمک و استعانت خداست و ما خود را کاملا از هواهای گمراه‌کننده نفسانی و اغراض لغزنده و حب وطن و تقلید مردم منزه داشتیم و در هر حال به دنبال حق رفتیم هر جا که باشد، (1) خداوند نیز ما را یاری کرد و ما را پیروز گردانید، خدا را شکر به خاطر حقی که به ما فهماند که ظاهرش بر باطنش و مفصلش بر مجملش شهادت می‌دهد و ما هرگز هدایت نمی‌شدیم اگر خداوند ما را مشمول الطاف و عنایات بیکرانش قرار نمی‌داد.
اما آنچه از علم شریعت محمدی بود از پیامبرمان و از خواص اهل بیت او اخذ کردیم کسانی که حقیقت عصمت و طهارتشان را شناختیم و از سهو و اشتباه و اختلافشان مطمئن شدیم، خدا و رسولش به ما امر کرد تا سخنان آنان را قبول کنیم و احکام دین خود را از آنان بیاموزیم آنان نیز ما را به راه نیک و شایسته هدایت فرمودند و ما را به سرچشمه حق وارد ساختند ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ «1».

(این فضل و کرامت خداست که آن لطف را در حق هر که بخواهد می‌کند، خداوند را فضل و رحمت بی‌منتهاست).

(2) اگر مقصود تو اکنون از سؤال از ما این است که صورت فشرده اعتقاد ما را قبل از دقّت در دلائل ما بشنوی، پس بدان ما معتقد هستیم که:
برای ما پروردگاری است از لحاظ ذات، واجب الوجود و از لحاظ اوصاف، یگانه. توانا بر همه چیز و مختار در تمام امور، عالم به هر معلوم، شنوا، بینا و مدرک است و جسم نیست و از تشبیه به دور است و از ظلم به بندگانش و از رضا به آنچه

_____
(1) سوره جمعه، آیه 4.
ترجمه الطرائف ،ص:52
از فساد از بندگانش سر می‌زند، (1) منزه است و بی‌نیاز، بی‌مثل و بی‌مانند و جاویدان است، همیشه بوده و خواهد بود کار زشت و قبیح از او سر نمی‌زند به واجب اخلال نمی‌کند، و اراده‌کننده است هر آنچه را که حکمت و احسان اقتضاء کند و مکروه می‌شمارد هر آنچه را که حکمت و عدل از ظلم و کفر و عدوان ناروا می‌دارد، متکلم به کلامی است که خود به قدرتش آن را ایجاد کرده است و آن را بر فرشتگان و پیامبران و خاصّان بندگانش نازل فرموده است.
و این که افعال ما به حسب انگیزه‌هائی که ما داریم، صادر از خود ماست و هر قبیح یا فساد یا نقص از ماست و پروردگار ما جلّ جلاله از افعال قبیح ما که از روی اختیار ناسالم از ما سر می‌زند، منزه است اصولا ما در کارهای خود آزاد و مختار هستیم و مجبور و درمانده و مغلوب نمی‌باشیم و این که خداوند ما را مختار آفریده است این خود از طرف خداوند برای انسان موهبتی است که:
مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ «1».
(هر کس کار نیکی کند بر نفع خود و هر که بد کند به ضرر خویش است و پروردگار شما ظلم‌کننده بر بندگان خود نیست).
و این که برای ما عقل سلیم داده تا شهادت دهد به بسیاری از آنچه ما مکلف شدیم و ما را به راههائی که خشنودی خدا در آنهاست، راهنمائی کند و پیامبران را مبعوث ساخته تا بر کسی که اطاعت می‌کند و یا معصیت می‌کند، حجت باشند چون دانست که بندگانش برای شناختن تفصیل مراد او به پیامبران محتاج هستند، پیامبران را سفیرانی قرار داد که بندگانش از آنان توضیح احکام را فرا گیرند تا این که روز قیامت مردم نگویند که:
رَبَّنا لَوْ لا أَرْسَلْتَ إِلَيْنا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آياتِکَ «2».

(پروردگارا! چرا برای ما رسولی نفرستادی تا از او پیروی کنیم) تا از مؤمنان

---

(1) سوره فصلت، آیه 46.
(2) سوره طه، آیه 134.

باشیم.
(1) ما اعتقاد داریم که پیامبران الهی همه از خطا و گناه معصوم هستند و از وقوع در سهو و اشتباه در امان می‌باشند به طوری که اطمینان حاصل می‌شود آنچه می‌گویند بدون شک از ناحیه خداست.
و این که هیچ پیغمبری از دنیا نرفت مگر این که مأمور شد وصیت کند به کسی که در میان امتش قائم مقام وی، در حفظ کتاب و شریعت او باشد و این که قائم مقام او باید مثل پیامبرش دارای صفت عصمت باشد و به طور کلی آنچه از صفات کمال در حق خود پیامبر واجب است در باره وصی او هم واجب است، تا بر او در هر چه ترک می‌کند و یا انجام می‌دهد، اعتماد بشود و در این خصوص و سایر احوال به او اقتداء گردد، زیرا که خداوند دانست که خطا بر رعیت جایز است، پس باید وصی پیامبر نیز مثل خود پیامبر معصوم و مصون از خطا و گناه باشد تا مردم به او رجوع کنند و خداوند نیز به وسیله او به مردم اتمام حجت نماید، البته لطف خداوند چنین احسانی را ایجاب می‌کند و این به موجب عدل و حکمت وجود و کرم و رحمت الهی واجب است و آن از تمامیت تکلیف است و از صفات مالک رحیم و لطیف می‌باشد.
چگونه خداوند از ما بخواهد آنچه را که از صحابه پیامبرش خواسته است؟
با این که برای آنها کتاب فرستاده و همراه آن پیامبری که نگهدارنده کتاب و شریعت و ظاهرکننده تعالیم آنها است، ولی برای ما تنها به کتاب اکتفاء کرده است، در حالی که کتاب محتمل تأویلات می‌باشد و به همین جهت اختلاف در آن به منتهای غایات رسیده است پس مقتضای عدل و انصاف این است که باید برای ما هم همراه قرآن مجید، وصی و جانشین پیامبر باشد تا کتاب و شریعت و احکام او را حفظ کند.
زمانی که شناختیم ذات و صفات پیامبر ما محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در دلالت بر صدق نبوتش کامل است، خداوند نیز او را زیاد کرد به جهت تصدیق معجزات که شهادت

به ثبوت رسالتش می‌دهند (1) و ما دیدیم در مدت حیات پیامبر که خدا ما را به وسیله او از ذلت به عزت و از فقر به غنا و از خواری به بزرگواری و از کفر به ایمان و از خلود در آتش به خلود در نعم آخرت رساند و از هر

شرّی که بودیم بیرون آورد و به سوی هر خیری هدایت یافتیم و آن حضرت ما را در دنیا بر نفس شریف و خاندانش مقدم داشت و به ما آنچنان نیکی و احسان نمود که بیان و زبان از شمارش اوصاف او صلی اللّه علیه و آله و سلّم عاجزند.
از شفقت و محبّت و احسانش نسبت به ما این بود که هر گاه اراده سفر می‌کرد و یا لشکری به جایی گسیل می‌داشت، جانشین و نماینده‌ای برای خود معین می‌کرد و ما را به سوی او سفارش می‌نمود و این که او پیوسته در طول حیاتش در بسیاری از اوقات در باره اولاد و عترت خود توصیه می‌فرمود و ما را راهنمائی می‌نمود که آنان خلفا و جانشینان او در میان امتش می‌باشند نیاکان و گذشتگانمان را یافتیم که این حقایق را یکی بعد از دیگری برای ما به طور متواتر نقل کردند که موجب علم و یقین ما بود.
و نیز دانستیم که پیامبر ما حضرت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم امور مسلمانان را آن طوری که بعضی از جاهلان می‌گویند، مهمل و به حال خودشان نگذاشت، بلکه برای خود در میان امت جانشین تعین کرد چنان که مقتضای عقل سلیم و فکر مستقیم همین است.
پس آن دانشمند شیعی به من گفت اگر مایل باشی پاره‌ای از اخباری را که در این خصوص نقل شده است برای تو بیاوریم البته همه این روایات بیش از آن است که به شمار آید و اگر بخواهی برای تو بعضی از روایاتی را که مخالفین ما از پیروان مذاهب چهارگانه در کتابهای خود که آنها را صحیح خوانده و بر آنها اعتماد نموده و روایت کرده‌اند، بیاوریم.
مؤلف این کتاب «عبد المحمود بن داود» گفت: به آن شیعه گفتم اخباری را که از طریق خودتان وارد ساخته‌اید، نمی‌خواهم زیرا مرا قانع نمی‌کند که نفس خود را با اخبار خود پاک گردانید و این که شاهدتان از خودتان باشد، بلکه من می‌خواهم
ترجمه الطرائف ،ص:55
اخباری را بشنوم که مخالفین شما از پیروان مذاهب چهارگانه در باره مذهب شما روایت کرده‌اند زیرا شهادت آنها به نفع شما، در حجت بر علیه آنها و به نفع مذهب شما واضح‌تر و رساتر است.
(1) آن شخصی که این حرف را می‌زد گفت: یکی از شیعیان اهل بیت پیامبر در کتابی که آن را «العمدة» «1» نامیده، تعداد 918 حدیث به حسب آنچه از کتب صحاح عامه تفحص کرده، نقل نموده است و در این کتاب می‌گوید: «من از آنچه واقف شدم برای تو چیز کمی نقل می‌کنم» زیرا یاد آور شد آن قدری که پیدا می‌شود در کتابهای آنها حجت بر علیه ایشان آورد، بسیار است و نیز گفت:
شایسته است بدانی که ما را هرگز الزام نمی‌کند عمل به آنچه آنان در مدح و پاکی مذهب خود روایت می‌کنند و از آن راه به نفع خود شهادت

می‌دهند، چنان که ما آنها را ملزم نمی‌کنیم به روایاتی که در پاکی مذهب خود نقل می‌کنیم، عمل نمایند.
گوید: به زودی یادآور می‌شوم بعضی از روایاتی را که برای من از مشایخ و بزرگان این مذاهب چهارگانه روایت شده است و در کتب صحاح آنها نیز ذکر کرده‌اند و هر که در این شک دارد به کتب و روایات خود آنها به نشانه‌هائی که ما دادیم، مراجعه کند البته سزاوار نیست در باره چیزی از آنها شک کرد، زیرا آن شیعه به من نشان داد از کتب عامه مواضعی را که حاوی این روایات بودند و شیعه‌ها از آنان روایت کرده‌اند من همان طوری که گفته بود، بی‌کم و کاست یافتم مگر احادیث کمی که راجع به مناقب بود و آنها را صاحب کتاب «العمدة» از کتب عامه نقل کرده است پس چه بسا بعضی از روایات را به اعتماد او نقل کردم و صحّت و سقم آنها به عهده او است.

_____

(1) کتاب العمدة تألیف شیخ جلیل یحیی بن الحسن بن الحسین بن علی بن محمد بن البطریق می‌باشد و این کتاب در سال 1309 در ایران چاپ شده است و در کتاب «فی امل الامل» که در سال 1305 در ایران چاپ شده در باره مرحوم ابن بطریق می‌نویسد: «کان عالما فاضلا محدثا محققا ثقة صدوقا له کتب منها العمدة».
ترجمه الطرائف ،ص:56

(1) تذکر لازم: اگر در مراجعه به کتب عامه نقل برخی از روایات را متفاوت دیدی و نقل ما را در بعضی جاها مطابق بعضی از نسخ اصلی ندیدی زود سوء ظن نکن شاید نسخه‌ای که ما از آن روایت کرده‌ایم صحیح‌تر باشد از نسخه‌ای که تو به آن مراجعه کرده‌ای، زیرا که به تحقیق معلوم است که این شیخ (حمیدی) کتابش را در حال حیاتش پخش کرده و هر کس واقف بر نقل او شده، صحت آن را تأیید نموده است و از کتاب وی نسخه‌ای در نظامیه بغداد موجود است و به تو می‌نماید که بعضی از نسخ مختلف می‌شوند یا این که بعضی از ناقلین در نقل آنها عذر پیدا می‌کنند چنان که شیخ ابو عبد اللَّه محمد بن ابی نصر الحمیدی- که پیش پیروان مذاهب چهارگانه موثق و مورد اعتماد است- در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در مواضع بسیار به این مطلب تصریح کرده است که ذکر آنها به طول می‌انجامد.
برای روشن شدن این معنی به مطالعه مسند عبد اللَّه بن مسعود پرداختم در آن چند موضع پیدا کردم از جمله در حدیث 43 از مسند عبد اللَّه بن مسعود- که نزد بخاری و مسلم متفق علیه است- در آخر حدیث مذکور گفته است، چیزی که لفظ آن چنین است: قال ابن مسعود فی الاطراف فی حدیث عبد الواحد: «وَ لَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْری» «1»
قال النبی صلی اللَّه علیه و آله و سلّم رأیت جبرئیل فی صورة له ستمائة جناح»
. ابن مسعود در کتاب «الاطراف» در حدیث عبد الواحد در تفسیر آیه شریفه:
«یک بار دیگر هم رسول خدا او «جبرئیل» را مشاهده کرد»، گفت پیامبر فرمود: دیدم جبرئیل را در صورتی که ششصد بال داشت.
و این جمله در نسخه‌هائی که من دیدم نیست «برقانی» نیز آن را ذکر نکرده است.
عبد المحمود گوید: آیا نمی‌بینی حمیدی این روایت را از لحاظ صحت نزد

---

(1) سوره النجم، آیه 13.

مسلم و بخاری در صحیح‌شان متفق علیه دانسته با وجود این، گفته آن در نسخه‌هائی که من دیده‌ام، نیست.
(1) از جمله این که حمیدی در آخر حدیث هفتم از حدیث مسند عبد اللَّه بن مسعود از افراد بخاری ذکر کرده چیزی که لفظ آن چنین است: «این

حدیث را برقانی ذکر کرده و گفته: بخاری آن را استخراج کرده و گفته که آن را علقمه ذکر نموده ولی صاحب «الاطراف» از آن غفلت کرده است.
عبد المحمود گوید: آیا نمی‌بینی که حدیث را در صحیح بخاری اثبات کرده و او را از رجال بخاری قرار داده و بعد از آن حکایت کرده که صاحب (الاطراف) از آن غافل مانده؟
از جمله این که حمیدی در آخر حدیث دهم از افراد مسلم از مسند عبد اللّه بن مسعود ذکر کرده چیزی که لفظ آن چنین است: علقمه از ابن مسعود نقل کرده که پیامبر فرمود:
«لیلینی منکم اولو الاحلام و النهی ثم الذین یلونهم ثلاثا و ایاکم و هیشات الاسواق»
البته والی می‌شوند از شما صاحبان عقل و دیانت بعد از آنهم در آیند عقب هم افراد مختلف ... البته داخل در نزاع آنان نشوید که مثلا گاهی هست قتل از خودشان واقع شود به شما نسبت دهند
«ثم الذین یلونهم»
سه مرتبه فرمود.
این حدیث را ابن مسعود ذکر کرده و در آن حکایت نموده:
«ثم الذین یلونهم مرتین و لا تختلفوا فیختلف قلوبکم»
و این جمله در کتاب مسلم نیست.
عبد المحمود گوید: این کلامی است که آن را حمیدی ذکر کرده است آیا نمی‌بینی نقل او از کتاب مسلم و ابن مسعود مختلف است؟! باز حمیدی ذکر کرده در مسند عبد اللّه بن مسعود در وسط حدیث سی‌ام از افراد مسلم:
«و لا یعد الرجل صبیه ثم لا ینجزه الوعد»
: (مرد به بچه خود وعده ندهد سپس به وعده خود وفا نکند) چنین گفته است: ابن مسعود دمشقی که مسلم این زیاده را از این حدیث بیرون آورده است و این زیاده نیست در کتاب مسلم که پیش
ترجمه الطرائف ،ص:58
ما موجود است پایان کلام حمیدی.
(1) عبد المحمود گوید: پس کافی است همین چند موضع در آگاهی بر صحت آنچه ما نقل کردیم و زمانی که این وضع در نسخ صحیح بخاری و مسلم تجدید شود چنان که نقل کردیم با وجود این که همه همت چهار مذهب مصروف در ضبط و تصحیح این دو نسخه می‌باشد و ممکن است که این دو نفر خود نسخه‌ها را کم و زیاد کنند به حسب آنچه که پیش آنها صحیح است، پس یک بار از آن نسخه ناقص بیرون آید و بار دیگر از نسخه کامل، بنا بر این لازم است عذر آورند در آنچه صاحب کتاب «العمدة» نقل کرده و ما بر نقل او از بخاری و مسلم و ثعلبی و مسند احمد بن حنبل و

ابن مغازلی و غیر اینها اعتماد کردیم.
خلاصه آنچه نقل کردیم در صحت نقل و تحقیقمان از آنان، از آنچه نقل نکردیم مختصری بود.
صاحب کتاب عمده آنچه روایت کرده از طریق عامه اشاره هم کرده به کتابهائی که این مطالب را در بر دارند و آنها عبارتند از:
1- صحیح مسلم بن حجاج نیشابوری.
2- صحیح ابو عبد اللّه محمد بن اسماعیل بخاری.
3- الجمع بین الصحیحین تألیف ابو عبد اللّه محمد بن نصر حمیدی.
4- مسند احمد بن حنبل.
5- الجمع بین الصحاح السته تألیف ابو الحسن رزین بن معاویة بن عمار عدوی سرقسطی اندلسی (صحاح سته عبارتند از: موطأ مالک بن انس. صحیح مسلم، صحیح بخاری، سنن ابی داود سجستانی، صحیح ترمذی و صحیح نسائی).
6- روایت محمد بن سلیمان بن داود نیشابوری، که خطیب در تاریخ بغداد در باره او نوشته است: او فرد موثق، فاضل و از اولیاء بود و در میان مردم مصر، حجاز، شام و عراقین مقبولیّت داشت.
ترجمه الطرائف ،ص:59
(1) 7- کتاب الولایه.
8- روایت شیخ- که صدق ورع و حفظ او مورد اتفاق است- ابو سعید مسعود بن ابی ناصر بن ابی زید سجستانی الحافظ.
9- کتاب فقیه شافعی ابو الحسن علی بن محمد خطیب معروف به ابن مغازلی واسطی.
10- الکشف و البیان فی تفسیر القرآن تألیف ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی.
11- کتاب الفردوس تألیف ابن شیرویه دیلمی.
آن عالم شیعی گفت: اگر حدیثی را از غیر این کتابهائی که ذکر کردم، روایت کنم بلا فاصله مدرک آن حدیث را ذکر خواهم کرد.
ناگفته نماند که اسناد روایات به جهت اختصار حذف می‌گردد زیرا مقصود لفظ حدیث است نه سند آن. البته اسانید نیز در جای خود در کتابهای مربوط مذکور است اینک به ایراد حدیث از یکی از کتابهای مذکور می‌پردازم.

احمد بن حنبل در مسند خود از «زاذان» و او از «سلمان» روایت کرده که گفت: شنیدم از حبیب خود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که فرمود:
«کنت انا و علیّ نورا بین یدی اللّه عزّ و جلّ قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق اللّه تعالی آدم، قسّم ذلک النّور جزئین فجزء انا و جزء علیّ»
«1».
(من و علی نوری بودیم نزد خدای عز و جل، پیش از آنکه آدم را خلق کند به

---

(1) احمد حنبل، فضائل الصحابة، ص 205- نسخه خطی طبق نقل احقاق الحق، ج 5، ص 243- ذهبی این روایت را در میزان الاعتدال جلد اول ص 235 نیز از تاریخ ابن عساکر از سلمان فارسی روایت کرده است.
ترجمه الطرائف ،ص:60
چهارده هزار سال همین که خدای عز و جل آدم را بیافرید این نور را دو قسمت کرد یک جزء من شدم و جزئی دیگر علی).
(1) این حدیث در کتاب «الفردوس» ابن شیرویه دیلمی نیز روایت شده است «1».
و همچنین این روایت را فقیه شافعی ابن مغازلی نیز در کتاب خود که نام آن را «المناقب» نامیده، روایت کرده است این دو نفر (دیلمی و ابن مغازلی) در دنباله روایت گفته‌اند:
«فلمّا خلق آدم و رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتّی افترقا فی صلب عبد المطّلب ففی النّبوة و فی علیّ الخلافة»
«2».
(چون خداوند آدم را خلق کرد این دو نور را در صلب آدم جمع کرد، پیوسته این نور یکی بود، تا این که در صلب عبد المطلب از هم جدا شدیم پس در من است (نور) نبوت و در علی (علیه السلام) است (نور) خلافت).
این حدیث را ابن مغازلی از طریق دیگر از جابر بن عبد اللّه انصاری از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است و در آخر روایت گفته:
«حتّی قسّمها جزئین جزءا فی صلب عبد اللّه و جزءا فی صلب ابی طالب فاخرجنی نبیّا و اخرج علیّا وصیّا»
«3».

باهم بودیم تا این که آن نور را دو قسمت کرد یک جزء در صلب عبد اللّه قرار داد و جزء دیگر در صلب ابو طالب، پس مرا پیامبر در آورد و علی (علیه السلام) را وصی.

(2) فقیه شافعی ابن مغازلی روایت کرده در کتاب «المناقب» در حدیثی که سند

---

(1)- ابن شیرویه دیلمی، الفردوس در باب (الخاء) نسخه خطی طبق نقل احقاق، ج 4، ص 92.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ط تهران، ص 79.
(3) ابن بطریق، العمدة، ص 44.
ترجمه الطرائف ،ص:61
آن را به علی بن الحسین (علیه السلام) رسانده که آن حضرت فرمود: (1) با پدرم نشسته بودم و ما به زیارت پیامبر آمده بودیم و در آنجا زنان زیادی بودند ناگاه زنی از آنان رو به ما کرد به او گفتم تو کیستی خدا ترا رحمت کند؟ جواب داد من زبیده دختر قریبه بن عجلان از قبیله بنی ساعده هستم.
به او گفتم: آیا چیزی داری به ما روایت کنی؟
گفت: آری به خدا روایت کرد مرا مادرم ام عماره دختر عبادة بن نضلة بن مالک بن عجلان ساعدی که روزی در میان زنان عرب بودم که ابو طالب در حالی که محزون و دلگرفته بود، وارد شد به او گفتم: ای ابو طالب چه می‌شود ترا؟! گفت: فاطمه بنت اسد در حال زایمان است، سپس دستش را روی صورتش گذاشت ما آنجا بودیم که ناگاه محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شد.
گفت: ای عمو ترا چه می‌شود؟
جواب داد: فاطمه بنت اسد از شدت درد زایمان می‌نالد دست ابو طالب را گرفت و به همراه فاطمه به سوی کعبه آورد و در کعبه نشاند سپس به فاطمه فرمود:
بنشین به نام خدا فاطمه گفت همان موقع یک درد مرا گرفت سپس پسری ناف بریده و پاکیزه زائیدم مثل جمال او را ندیده بودم ابو طالب نام او را «علی» گذاشت پیامبر او را برداشت تا به منزل فاطمه رساند.
علی بن الحسین (علیه السلام) فرمود به خدا قسم هیچ چیزی نشنیدم مگر این که این از همه بهتر «1» یعنی مقصودش این بود آنچه در خصوص ولادت علی (علیه السلام) و شرح آن شنیده بودم این از همه بهتر بود.

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ابن بطریق، العمدة، ص 14- حاکم نیشابوری در مستدرک الصحیحین ج 3، ص 483 می‌گوید: اخبار به حد تواتر رسیده که

فاطمه بنت اسد امیر المؤمنین (علیه السلام) را در داخل کعبه زائید.
ترجمه الطرائف ،ص:62

(1) ثعلبی روایت کرد در کتاب تفسیرش بر قرآن در ذیل آیه شریفه: «وَ السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» «1». از مجاهد که گفت: از نعمتهائی که خدا به علی (علیه السلام) روزی کرد این بود که او را در دامن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرورش داد زیرا قریش در آن ایام به فقری شدید مبتلا بودند ابو طالب نیز به خاطر داشتن عائله زیاد در مضیقه بود، رسول خدا به عمویش عباس- که از سایر بنی هاشم کم‌عائله بود- فرمود: ای عباس برادرت ابو طالب عیال بسیار دارد، سایر مردم نیز به طوری که می‌بینی گرفتار فقرند، بیا با هم نزد او برویم و بار عیال او را سبک کنیم من یکی از فرزندانش را بگیرم تو هم یکی دیگر را تکفل کن.
عباس گفت: بسیار پیشنهاد خوبی است پس نزد ابو طالب رفتند و گفتند: می‌خواهیم بار عائله‌ات را کم کنیم، تا این که خدا این فقر و قحطی را از مردم بردارد، ابو طالب به آن دو گفت: عقیل را برای من بگذارید، بقیه از آن شما، پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم علی را گرفت و عباس، جعفر را در آغوش کشید در نتیجه علی (علیه السلام) همواره با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود، تا خدا وی را مبعوث به نبوت کرد و علی (علیه السلام) به او ایمان آورد، جعفر هم نزد عباس بود تا اسلام آورد و از او بی‌نیاز شد «2».

(2) احمد بن حنبل در مسند خود از عبد اللّه بن عباس روایت کرده که گفت:
«انّ علیّا اوّل من اسلم»
«3». نخستین کسی که اسلام آورد علی بود.

---

(1) سوره توبه، آیه 100.
(2) مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 576 چاپ حیدرآباد دکن به تاریخ 1324 ه.
(3) مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 465 حاکم این روایت را در ج 3، ص 136 مستدرک نقل کرده و آن صحیح دانسته و نسائی هم آن را در خصائص خود ص 2 آورده و ابن سعد هم در طبقات ج 3، ص 12 نقل کرده و ابن اثیر در اسد الغابه ج 4، ص 17 و متقی در کنز العمال، ج 6، ص 40 و ابن ابی شیبه و احمد بن حنبل در مسند چهارم به دو سند یکی را در ص 368 و دیگری را در ص 371 نقل نموده‌اند.
ترجمه الطرائف ،ص:63
این روایت را احمد بن حنبل به چند طریق دیگر نیز نقل کرده است و همچنین ابن مغازلی در کتاب «المناقب» «1» و ثعلبی در تفسیرش نقل کرده‌اند.
(1) و همچنین احمد بن حنبل در مسند خود از زید بن ارقم نقل کرده که گفت:
«اوّل من صلّی مع رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم علیّ بن ابی طالب»
«2»: نخستین کسی که با رسول خدا نماز خواند علی بن ابی طالب است.
(2) و نیز احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده است که:
«انّ علیّا صلّی مع النّبی صلی اللَّه علیه و آله و سلّم سبع سنین قبل ان یصلّی معه احد»
«3» علی (علیه السلام) با پیامبر هفت سال نماز گزارد و پیش از آنکه با او کسی نماز بخواند.
(3) و نیز فقیه شافعی ابن مغازلی از ابو ایوب انصاری روایت کرده که گفت:
قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم: «صلّت الملائکة علیّ و علی علیّ (علیه السلام) سبع سنین و ذلک انّه لم یصلّ معی احد غیره»
«4».

پیامبر فرمود: ملائکه هفت سال بر من و علی صلوات فرستادند به جهت آنکه نماز نکرد با من کسی جز علی (علیه السلام).
(4) و همچنین ابن مغازلی در کتاب «المناقب» از انس بن مالک روایت کرده که گفت: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«صلّت الملائکة علیّ و علی علیّ (علیه السلام) سبعا و ذلک انّه لم یرفع الی السّماء شهادة ان لا اله الّا اللّه و أنّ محمّدا عبده و رسوله إلا منّی و منه»
«5».

_____

(1) المناقب، ص 15.
(2) مسند احمد بن حنبل ج 1، ص 141 ج 4، ص 37 و 368.
(3) همان کتاب.
(4) ابن مغازلی، المناقب، ص 14.
(5) ابن مغازلی، المناقب، ص 14.
ترجمه الطرائف ،ص:64
(1) ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات فرستادند و این به جهت آن بود که بالا نرفت شهادة ان لا اله الّا اللّه و ان محمدا عبده و رسوله مگر از من و علی.
(1) ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که:
«انّ اوّل ذکر آمن بالنّبیّ صلی اللّه علیه و آله و سلّم و صدّقه علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)»
: اول مردی که به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایمان آورد علی بن ابی طالب (علیه السلام) بود.
ثعلبی گفت: این قول ابن عباس و جابر و زید بن ارقم و محمد بن منذر و ربیعة الرای و ابو حیان مزنی است.
(2) باز ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که ابو طالب به علی (علیه السلام) گفت: ای پسرم چیست این دین که تو بر آن هستی؟ گفت: ای پدر به خدا و رسول او ایمان آوردم و پیامبر را در آنچه آورده تصدیق کردم و با او به خاطر رضایت خدا نماز گزاردم پس ابو طالب به او گفت: محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم دعوت نمی‌کند مگر به آنچه خیر است «1».
(3) فقیه شافعی ابن مغازلی در تفسر آیه شریفه «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ» از ابن عباس روایت کرده است که گفت:
«سبق یوشع بن نون الی موسی (علیه السلام) و صاحب یس الی عیسی و سبق علیّ بن ابی طالب امیر المؤمنین (علیه السلام) الی محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم «2».
سبقت گرفت یوشع بن نون به سوی موسی و صاحب یس به سوی عیسی

و سبقت گرفت على بن ابى طالب امير مؤمنان به سوى محمد صلى اللّه عليه و آله و سلّم.
(4) ثعلبى در تفسير خود در تفسير آيه: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» از عبادة بن عبد اللّه روايت كرده كه گفت: از على (عليه السلام) شنيدم كه فرمود:

_____

(1) محب طبرى، ذخائر العقبى، ص 60.
(2) ابن مغازلى، المناقب، ص 320.
ترجمه الطرائف ،ص:65
«انا عبد اللّه و اخو رسول اللّه و انا الصدّيق الاكبر لا يقولها بعدى الّا كذّاب مفتر صلّيت قبل النّاس بسبع سنين»
«1».
(1) (من بنده خدا و برادر رسول خدايم و من صدّيق اكبرم، هر كه بعد از من چنين ادعائى كند، كذّاب است من هفت سال قبل از ساير مردم نماز خواندم) «2».

(1) ثعلبى در تفسيرش در ذيل آيه: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ از «براء بن عازب» روايت كرده است كه گفت: هنگامى كه آيه: «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَکَ الْأَقْرَبِينَ» (خاندان نزديكت را انذار كن) نازل شد على (عليه السلام) گفت: پيامبر مرا خواست و فرمود:
يا على خداى تعالى فرمانم داده تا نزديک ترين فاميل خود را به سوى او دعوت كنم و من دستم از اين كار كوتاه است چه مى‌دانم كه هر چه ايشان را دعوت كنم جز ناراحتى تازه‌اى چيزى نمى‌بينم، لذا سكوت كردم تا جبرئيل آمد و پيام آورد كه اگر اين كار را نكنى پروردگارت عذابت كند؟ (اكنون تو يا على) براى ما غذائى به قدر يک من فراهم كن و يک ران گوسفند بپز و قدحى هم شير تهيه كن، آنگاه فرزندان عبد المطلب را دعوت كن تا با ايشان گفتگو كنم و آنچه مامور شده‌ام به آنها ابلاغ

---

(1) صحيح ابن ماجه ص 12، چاپ هند، مضمون روايت فوق را حاكم در كتاب (مستدرک الصحيحين، ج 3، ص 11- 112) و طبرى در تاريخش ج 2، ص 56 و متقى در كنز العمال ج 6، ص 394 ابن اثير در اسد الغابه ج 4، ص 18، و محب طبرى در رياض النضرة ج 2، ص 165 آورده‌اند.
(2) در باره اين كه اسلام على (عليه السلام) قبل از هر كس ديگرى بوده ابن جرير طبرى در تفسير خود ج 2، ص 76 و نيز فخر رازى در تفسيرش و ابن عبد البر در استيعاب ج 2، ص 459 و ترمذى در صحيح خود ج 2، ص 301 و ابن جرير در تاريخ خود ج 2، ص 55 و محب طبرى، در رياض النضرة رواياتى ذكر كرده‌اند.
ترجمه الطرائف ،ص:66
نمايم.
(1) على (عليه السلام) گويد: من آنچه دستور داده بود، انجام داده و ايشان را دعوت كردم آن روز چهل تن و چيزى زيادتر بودند كه كمتر نبودند و در ميان آنان عموهاى آن حضرت حضور داشتند همين كه جمع شدند، پيغمبر فرمود: بياور غذائى را كه فراهم كردى، من وقتى غذا را آوردم پيامبر چيزى بر داشت كه گمان كردم قطعه‌اى گوشت بود آن را دو تكه كرد به گوشه ظرف غذا نهاد سپس فرمود به نام خدا شروع كنيد، به خوردن غذا مشغول شدند تا همه سير گرديدند به خدا سوگند تنها يک نفرشان به اندازه همه آن قدح شير مى‌نوشيد همين كه رسول خدا خواست سخن آغاز كند ابو لهب پيشدستى كرد و گفت: صاحب خانه خوب شما را جادو كرد، لذا مردم برخاسته متفرق شدند و ديگر مجالى نماند كه آن حضرت سخن

خود را بگوید.
باز فردای آن روز به من فرمود یا علی این مرد پیشدستی کرد و نگذاشت من حرفم را بزنم، ناچاریم دوباره همان طعام را درست کنیم و همان شیر را تهیه نموده دوباره مردم را فراهم سازیم دستور داد طعام را آوردم و ایشان همان عمل دیروز را تکرار کرد همه خوردند و نوشیدند و سیر شدند، سپس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ای بنی عبد المطلب به خدا سوگند می‌خورم هیچ جوانی در عرب سراغ ندارم که برای قومش افتخاری بهتر از آنچه من برای شما آوردم، آورده باشد، من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام و خدای تعالی مرا مأمور کرده شما را بدان دعوت کنم. حال کدامیک از شما حاضرید مرا در این کار همکاری کنید و به عنوان برادر من وصی من و جانشین من بین خودتان باشید؟ من- با این که از همه کوچکتر بودم- عرض کردم من ای رسول خدا در این کار وزیر تو می‌شوم! او دست در گردن من انداخت و فرمود: این است برادر من، وصی من، جانشین بعد از من بین شما، همه باید فرمانش را بشنوید و از او اطاعت کنید آنگاه گوید: مردم خنده کنان از جای برخاسته به ابو طالب گفتند: محمد تو را دستور می‌دهد تا از فرزندت اطاعت کنی و
ترجمه الطرائف ،ص:67
به حرف او گوش کنی «1».
این روایت که میان محدثین به حدیث «یوم الدّار» معروف است ابن اسحاق و ابن جریر و ابن ابی مردویه و ابو نعیم اصفهانی و بیهقی در دلائل آورده‌اند.
(1) احمد بن حنبل در مسند به سند خود روایت کرده است که وقتی که آیه «وَ أَنْذِرْ عَشِیرَتَکَ الْأَقْرَبِینَ» نازل شد پیامبر اهل بیت خود را که سی نفر مرد بودند، جمع کرد سه روز خوردند و آشامیدند پیامبر به ایشان گفت:
«من یضمن عنّی دینی و مواعیدی و یکون خلیفتی و یکون معی فی الجنّة»
: (کیست که قرض و وعده‌های مرا ضمانت کند، در نتیجه جانشین من گردد و با من در بهشت باشد؟ مردی که راوی اسم او را نبرده گفت: ای رسول خدا آیا کسی را پیدا می‌کنی که قبول کند)؟
دیگری گفت: که از اهل بیتش می‌پرسد پس از آن علی (علیه السلام) گفت: من یا رسول اللّه.
پیامبر فرمود: توئی «2».
و همچنین احمد بن حنبل این روایت را به طریق دیگر نیز نقل کرده است «3» و نیز فقیه ابن مغازلی.

(2) از مسند احمد بن حنبل به سندی که به سلمان منتهی می‌گردد نقل می‌شود

---

(1) این حدیث را به همین تفصیل علی بن برهان حلبی شافعی در سیره حلبی ج 1، ص 323 نقل کرده و گوید پیامبر به علی (علیه السلام) گفت:
«فانت اخی و وزیری و وصیی و وارثی و خلیفتی من بعدی»
و نیز متقی هندی در کنز العمال ج 6، ص 397 و ابو الفداء در تاریخش ج 1، ص 116 و نسائی در خصائص ص 6 ابو جعفر اسکافی معتزلی در کتاب «نقض العثمانیة» بنا به نقل ابن ابی الحدید ج 3، ص 263 ابن سعد در طبقات به همین مضمون آورده‌اند.
(2) المسند ج 1، ص 111 ط مصر، ابن بطریق، العمدة ص 42
(3) المسند، ج 1، ص 159.
ترجمه الطرائف ،ص:68
که سلیمان گفت: ای رسول خدا هر پیغمبری برای خود وصیّی داشته است، وصیّ تو کیست؟ پیامبر فرمود: ای سلمان بگو ببینم وصی برادرم موسی که بود؟ گفتم:
یوشع بن نون بود فرمود: چرا؟ گفتم چون یوشع عالم ترین بنی اسرائیل بود فرمود:
«فانّ وصیّی و وارثی و من یقضی دینی و ینجز موعدی علیّ بن ابی طالب»
(علیه السلام) «1».
(پس وصی و وارث من و آن کس که قرضم را اداء کند و به وعده‌هایم وفا نماید، علی بن ابی طالب (علیه السلام) است).
(1) و از کتاب «المناقب» تألیف شافعی ابن مغازلی در تفسیر آیه:
«وَ النَّجْمِ إِذا هَوی» به سندی که به ابن عباس می‌رسد نقل می‌شود که ابن عباس گفت: با عده‌ای از جوانان بنی هاشم در کنار پیامبر نشسته بودم ناگاه ستاره‌ای از جای خود جست و در زمین فرود آمد، پس پیامبر فرمود این ستاره در منزل هر کس فرود آمد او بعد از من وصی من است، جوانان بنی هاشم به پا خاستند و نگاه کردند دیدند که آن ستاره در منزل علی بن ابی طالب فرمود آمده است گفتند پیامبر در علی گمراه شده است، خداوند متعال آیه شریفه را نازل فرمود: وَ النَّجْمِ إِذا هَوی ما ضَلَّ صاحِبُکُمْ وَ ما غَوی تا آیه وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلی (سوگند به ستاره هنگامی که افول می‌کند، که هرگز دوست شما (محمد) منحرف نشده و مقصد گم

نکرده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید، آنچه آورده چیزی جز وحی نیست که به او وحی شده است آن کس که قدرت عظیمی دارد، او را تعلیم داده همان کس که توانائی فوق العاده و سلطه بر همه چیز دارد، در حالی که در افق اعلی قرار داشت) «2».

---

(1) هیثمی، مجمع الزوائد ج 9، ص 113.
(2) المناقب، ص 310. بعضی از مفسرین گفته‌اند: منظور از «نجم» شهابهائی است که به وسیله آن شیاطین از صحنه آسمان رانده می‌شوند و عرب این شهابها را «نجم» می‌نامند.
ترجمه الطرائف ،ص:69
و نیز دلالت می‌کند به ظهور نام برای علی به این که «وصی» است آنچه حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در مسند عایشه از اسود بن یزید (برید) ذکر کرده که گفت در نزد عایشه گفتند به اینکه علی (علیه السلام) وصی (پیامبر) بوده است.
طبق روایت «ازهر» جمعی پیش عایشه گفتند: او (علی) وصی است، عایشه آنها را تکذیب نکرد بلکه گفت من در این باره از پیامبر به هنگام وفاتش چیزی نشنیدم.
(1) در کتاب «المناقب» ابن مغازلی از ابو ذر غفاری روایت کرده است که گفت:
قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم: «من ناصب علیّا الخلافة بعدی فهو کافر و قد حارب اللَّه و رسوله و من شکّ فی علیّ (علیه السلام) فهو کافر»
«1».
(هر کس با علی (علیه السلام) عداوت و دشمنی کند پس او کافر است او مانند کسی است که با خدا و رسولش جنگ کرده است و هر کس در (حقّانیت) علی شک کند، پس او کافر است).
(2) ابن مغازلی از عبد اللَّه بن بریده (یزید) روایت کرده است که گفت:
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود
«لکلّ نبیّ وصیّ و وارث و انّ وصیی و وارثی علیّ بن ابی طالب»
«2».
هر پیغمبری وصی و وارثی دارد، وصی و وارث من علی بن ابی طالب».
(3) ابو بکر بن موسی بن مردویه در کتاب «المناقب» (و او از مخالفین اهل بیت است) به إسناد خود تا عبد اللَّه بن صامت از ابو ذر روایت کرده است که گفت:
بر حضور پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم وارد شدیم و گفتیم کیست دوستترین اصحاب تو، پیش تو، اگر امری باشد ما با او باشیم و اگر بلا و

مصیبتی باشد از جانب او باشیم فرمود:
«هذا علیّ اقدمکم مسلما و اسلاما»
«3»: این علی (علیه السلام) است که از همه شما در

---

(1) المناقب، ص 46.
(2) المناقب، ص 46.
(3) همان کتاب، ص 201.
ترجمه الطرائف ،ص:70
اسلام و مسلمانی مقدمتر است.
(1) و همچنین از آن جمله است روایت ابو بکر بن مردویه در کتابش که قبلا اشاره شد به سند خود از داود ابن ابی عوف، حدیث کرد مرا معاویه بن ثعلبه لیثی و گفت آیا روایت نکنم شما را به روایتی که مخلوط نشده است؟ گفتیم: چرا؟
گفت: ابو ذر مریض شد، و به علی (علیه السلام) وصیت کرد (یعنی علی را وصی خود معرفی نمود). بعضی از عیادت‌کنندگان به او گفتند اگر به امیر المؤمنین عمر وصیت می‌کردی بهتر از علی (علیه السلام) به وصیت تو عمل می‌کرد.
ابو ذر گفت: به خدا قسم من وصیت به امیر المؤمنین کردم راستی که امیر المؤمنین. قسم به خدای پدید آورنده که به سوی او دلها آرام می‌شوند اگر از علی (علیه السلام) جدا شوید مردم شما را زشت می‌دارند و زمین نیز همین طور.
گفت: گفتم ای ابو ذر می‌دانم که محبوبترین خلق پیش پیغمبر، محبوبترین خلق پیش تو است؟
گفت: بلی، چنین است.
گفتم: پس کدام یک پیش تو محبوبترند؟
ابو ذر جواب داد: «هذا الشیخ المظلوم المضطهد حقّه» (یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام)»).
این شیخ مظلوم که حقش ربوده شده است، یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) این آخر لفظ حدیث است.
(2) از روایت حافظ ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه- که سخن او نزد ائمه هر چهار مذهب حجت است- آنچه روایت کرده به اسناد خود از علی بن محمد بن منکدر از ام سلمه همسر پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم که از لطیف‌ترین و بامحبت‌ترین زنان آن حضرت بود.
گفت: ام سلمه را غلامی بود که او را- همچو پدر- تربیت کرده بود و به او
ترجمه الطرائف ،ص:71
خدمت می‌نمود او هیچ نمازی نمی‌خواند مگر این که علی (علیه السلام) را

سبّ می‌کرد و به او فحش می‌داد.
(1) ام سلمه به او گفت: ای پدر تو را چه واداشت بر سبّ علی (علیه السلام)؟! گفت: به جهت این که او عثمان را کشت و در ریختن خون او شریک است.
ام سلمه گفت: اگر نبود که تو غلام من هستی و مرا تربیت کرده‌ای و واقعا به منزله پدرم می‌باشی، من هرگز به تو از اسرار رسول خدا نمی‌گفتم و لیکن بنشین تا به تو از علی (علیه السلام) سخن بگویم و آنچه خود در باره او دیده‌ام.
ام سلمه گفت: روزی پیامبر وارد حجره من گردید و آن روز نوبت من بود- البته از نه روز یک روز نوبت من می‌شد- در حالی که پیامبر دست در دست علی داشت وارد حجره من شد فرمود: ای ام سلمه از حجره خارج شود و آن را برای ما خلوت کن پس من خارج شدم آنان نشستند و زیر گوشی با هم صحبت می‌کردند و من صدای آنان را می‌شنیدم ولی نمی‌دانستم آنان در چه رابطه با هم صحبت می‌کنند تا این که حوصله‌ام سر رفت و گفتم روز نصف شد، رو کردم و گفتم:
«السلام علیکم ...» خواستم وارد شوم پیامبر اجازه نداد و فرمود: داخل نشو و به جای خود برگرد باز زیر گوشی به طور مفصل به صحبت خود ادامه دادند تا این که آفتاب بلند شد پس گفتم: روزم تمام شد و علی (علیه السلام) آن را اشغال نمود باز آمدم کنار در ایستادم و گفتم: «السلام علیکم ...» اجازه ورود خواستم باز پیامبر اجازه نداد، برگشتم و نشستم و با خود گفتم الان ظهر می‌شود که جهت نماز بیرون می‌آید و روز من تمام می‌شود من روزی طولانی‌تر از آن روز ندیده بودم باز به طرف در آمدم و گفتم: «السلام علیکم ...» داخل شوم؟ این بار پیامبر اجازه داد و فرمود: آری داخل شو.
پس داخل شدم دیدم علی (علیه السلام) دستهای خود را روی زانوی پیامبر گذاشته بود و دهن خود را به گوش پیامبر نزدیک کرده بود و دهن پیامبر نیز بر گوش
ترجمه الطرائف ،ص:72
علی بود و با هم زیرگوشی گرم مشغول صحبت بودند که علی (علیه السلام) می‌گفت آیا بگذرم و بکنم؟! پیامبر فرمود: بلی. من داخل شدم، علی روی خود را برگرداند و حجره را ترک کرد و رفت.
(1) پیامبر مرا در کنار خود نشاند و لطف و محبت کرد و عذرخواهی نمود سپس به من فرمود: ای ام سلمه مرا ملامت مکن زیرا که جبرئیل از طرف خداوند آمد و مرا از آنچه بعد از من اتفاق خواهد افتاد، باخبر ساخت و مرا امر کرد که بعد از خود به علی وصیت کنم و من میان جبرئیل و علی نشسته بودم جبرئیل در دست راست و علی (علیه السلام) طرف چپ من

بود جبرئیل به من امر کرد تا روز قیامت آنچه بناست اتفاق بیفتد، به علی (علیه السلام) بگویم. پس ای ام سلمه مرا معذور دار و ملامت مکن (و بدان که):
«إنّ اللّه عزّ و جلّ اختار من کلّ امّة نبیّا و اختار لکلّ نبیّ وصیّا فأنا نبیّ هذه الامّة و علیّ وصیّ فی عترتی و اهل بیتی من بعدی».
خداوند برای هر امتی پیامبری برگزیده و از برای هر پیامبری هم وصیی قرار داده است پس من پیامبر این امت هستم و علی هم وصی من در میان عترتم و اهل بیتم و امتم می‌باشد.
آری این چیزی است که من از علی (علیه السلام) دیدم، الان ای پدر، تو خود دانی خواهی به او بد و ناسزا بگو و خواهی او را ترک کن از آن پس پدر ام سلمه شب و روز مناجات می‌کرد و از خداوند آمرزش گناهان خود را می‌خواست و می گفت: خدایا مرا بیامرز و به خاطر این که در باره علی (علیه السلام) نادان بودم، از این پس دوست من، دوست علی است و دشمن من دشمن علی است، بدین ترتیب غلام، توبه نصوح کرد و ما بقی عمرش از خداوند خواست او را بیامرزد «1».
مؤلف کتاب، «عبد المحمود» می‌گوید: این از آنان بر وصایت علی (علیه السلام) شهادت روشنی است و از برای علی (علیه السلام) کمالی بود که احدی از

_____

(1) الخوارزمی، المناقب، ص 89.

خویش و اصحاب به پایه آن نمی‌رسد و نه کسی ادعا کرده و نه برای غیر او ادعا شده است.
(1) در کتاب عجیبی که مشتمل بر مجالس شگفت‌انگیز شیعه با علمای مذاهب چهارگانه بود، دیدم اسم آن کتاب «العیون و المحاسن» «1» بود و در آن کتاب نوشته بود که شیخی از مذاهب چهارگانه از مؤلف کتاب پرسید که اگر نص روشنی در باره (وصایت) علی (علیه السلام) بود سید حمیری آن را در اشعار خود می‌آورد و آن دانشمند شیعه به او گفت: تصادفا سید حمیری «2» این موضوع را در قصیده رائیه ذکر کرده است آنجا که می‌گوید:
الحمد للّه حمدا کثیراولیّ المحامد ربّا غفورا تا این که به این بیت می‌رسد:
و فیهم علیّ وصی النبیّبمحضرهم قد دعاه امیرا
و کان الخصیص به فی الحیاةو صاهره و اجتباه عشیرا

_____

(1) این کتاب از تألیفات فقیه متکلم ابو عبد اللَّه محمد بن محمد بن النعمان بغدادی مشهور به شیخ مفید (413- 336) است شیخ طوسی که

خود از شاگردان مفید است در باره او می‌نویسد: محمد بن محمد بن نعمان مکنّی به ابو عبد اللّه و معروف به ابن معلم از متکلمین شیعه است که در زمان او ریاست شیعه به او منتهی شد و در علم و صناعت کلام مقدم بر دیگران بود و در فقه نیز سر آمد فقهای زمان خود بوده و مردی سریع الانتقال و بافطانت و حاضرجواب بود و او نزدیک به دویست جلد کتاب تألیف کرده (فهرست شیخ ص 186 تحت شماره 710 ط نجف).
(2) سید اسماعیل حمیری (173- 105) از شعرای به نام شیعه است که در اشعار خود از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و خاندان رسالت شدیدا دفاع کرده است و تمام فضائل مولا را به نظم کشیده تا آنجا معروف است که گفته بود: هر کس فضیلتی از علی (علیه السلام) بیاورد که من در باره آن شعری نگفته باشم یک دینار جایزه می‌دهم (دیوان السید الحمیری) با مقدمه سید محمد تقی حکیم.
ترجمه الطرائف ،ص:74
(1) یعنی در میان آنها (خاندان پیامبر) علی وصی پیامبر بود و او را در حضور همه، امیر المؤمنین خواند و این اسم در زندگی به او اختصاص داشت و دخترش را به او داد و او را از میان عشیره‌اش برگزید.
دانشمند شیعه به آن عالم سنی گفت که آیا نمی‌بینی سید حمیری در اشعارش خبر داد که پیامبر، علی (علیه السلام) را در حال حیات خود، امیر المؤمنین خواند و آن را دلیل آورد بر آنچه که در باره فضائل و مناقبش ذکر کرده است گفت: همین که آن عالم سنی این مطلب را شنید ساکت شد و او جدا آدم با انصافی بود.
احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «اسماء بنت عمیس» روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا می‌فرمود:
«اللّهمّ انّی اقول کما قال اخی موسی اللّهمّ اجعل لی وزیرا من اهلی علیا اخی اشدد به ازری و اشرکه فی امری کی نسبّحک کثیرا و نذکرک کثیرا انّک کنت بنا بصیرا»
«1».
(بار خدایا من می‌گویم آنچه را که برادرم موسی گفت: خدایا از اهل بیتم یکی را وزیر و معاون من قرار ده، برادرم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان و به او پشت مرا محکم کن و او را در امر رسالت با من شریک ساز).
باز شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به سند خود از «نافع مولی ابن عمر» روایت کرده که گفت: گفتم به ابن عمر، بهترین مردم بعد از رسول خدا کیست؟
گفت: این به تو چه مربوط است، ای بی‌مادر. بعد گفت: «استغفر اللَّه» بهترین مردم کسی است که هرِ چه به پیامبر حلالِ است بر او هم حلال

است و هر چه به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم حرام است به او نیز حرام است گفتم: او کیست؟ گفت: آن علی بن ابی طالب است که پیامبر تمام درهائی که به مسجد باز می‌شد، بست مگر در خانه علی (علیه السلام) و به او فرمود: هر چه در این مسجد بر من رواست بر تو هم

---

(1) احمد بن حنبل، فضائل الصحابه، بنا به نقل احقاق الحق، ج 4، ص 56- ذخائر العقبی ص 63.

ترجمه الطرائف ،ص:75

رواست و از هر چه من ممنوع هستم تو هم ممنوع می‌باشی:

«و انت وارثی و وصیّی تقضی دینی و تنجز عداتی و تقتل علی سنتی کذب من زعم انّه یبغضک و یحبّنی»

: (تو وارث و وصی منی، و دین مرا ادا می‌کنی و به وعده‌های من عمل می‌نمائی، طبق سنت من مقاتله می‌کنی و دروغ می‌گوید کسی که ترا دشمن می‌دارد، و گمان می‌کند که مرا دوست می‌دارد (یعنی کسی که دشمن توست نمی‌تواند دوست من باشد) «1».

باز در همین معنی است آنچه که ابن مغازلی به سند خود در کتاب «المناقب» از «ابو ایوب انصاری» روایت کرده که گفت: داخل شدم بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در همان مرضی که منجر به رحلتش شد، دیدم فاطمه (علیها السلام) بر بالین پدر نشسته گریه می‌کند گریه‌اش شدید و صدایش به گریه بلند شد، پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم چشم به سویش گشود و فرمود: فاطمه چرا گریه می‌کنی؟ گفت: از این می‌ترسم که بعد از تو بی‌کس شوم فرمود: دخترم مگر نمی‌دانی که خدای عز و جل نظری که- خودش می‌داند چگونه بود- بر زمین افکند و پدرت را از میان همه خلائق انتخاب کرد برای رسالت، بار دیگر نظری بیفکند و شوهرت را برگزید و به من وحی فرستاد تا تو را به نکاح او در آوردم؟

ای فاطمه ما اهل بیتی هستیم که خدا هفت امتیاز به ما داده که به احدی قبل از ما و بعد از ما نداده:

اول این که مرا خاتم الأنبیاء کرده و گرامی‌ترین پیامبران و محبوب‌ترین خلائق در نزد خود قرار داده و من که خاتم پیامبرانم پدر توام.

دوم این که وصی مرا بهترین اوصیا و محبوبترین ایشان در نزد خودش قرار داده و او شوهر تو است.

سوم این که بهترین شهدا را در خاندان ما قرار داده که محبوبترین شهیدان نزد او است و او عمویت حمزه بن عبد المطلب و عموی شوهر تو است.

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 261.

چهارم این که آن شهید بالداری که با دو بال سبز با ملائکه در بهشت پرواز می‌کند و به هر جا بخواهد می‌رود، او جعفر بن ابو طالب پسر عموی تو و برادر شوهر تو است.
پنجم و ششم این که دو سبط این امت حسن و حسین که دو سید جوانان اهل بهشتند فرزندان تو هستند، هر چند که پدرشان به آن خدائی که مرا به حق مبعوث کرده بهتر از آن دو است.
هفتم این که ای فاطمه به آن خدائی که مرا مبعوث فرموده مهدی این امت از ما است که وقتی دنیا هرج و مرج می‌شود و فتنه‌ها پشت سر هم بر می‌خیزند و راه‌های چاره قطع می‌گردد مردم یک دیگر را غارت می‌کنند، بزرگتران به کوچکتران رحم نمی‌کنند و کوچکتران، بزرگتران را پاس حرمت نمی‌دارند، در این هنگام است که خدای عز و جل از نسل فرزند تو کسی را بر می‌انگیزد که قلعه‌های ضلالت را بگشاید و دلهای بسته را باز کند و در آخر الزمان آن طور قیام به دین کند که من در اول زمان، قیام به آن نمودم و دنیا را پر از عدالت کند، بعد از آن که پر از جور شده باشد.
ای فاطمه غم مخور و گریه مکن که خداوند از من به تو مهربانتر است، چون او می‌داند تو در کجای دل من جای داری و به همین جهت تو را به کسی شوهر داد که شریفترین اهل بیت تو از نظر حسب و گرامی‌ترین ایشان از جهت منصب و رحیم‌ترین ایشان به رعیت و عادلترین و بیناترین آنان به قضاوت است و من از خدا درخواست کرده‌ام تو نخستین کسی باشی که به من ملحق شوی ... (تا آخر حدیث) «1».
این حدیث را طبرانی در دو کتاب اوسط کبیر خود و محب طبری در «ذخائر العقبی» «2» و هیثمی در «مجمع الزوائد» «3». و متقی در «کنز العمال»

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 101.
(2) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 135.
(3) هیثمی، مجمع، ج 9، ص 154.

نیز آورده‌اند «1».
(1) از جمله آنچه دلالت بر ظهور نص صریح از پیامبر به خلافت علی بن ابی طالب بعد از او دارد، این حدیث است و این حدیث آن چنان مشهور است که حتی زنها هم آن را می‌دانستند و در پیش دشمنان علی (علیه السلام) با آن احتجاج می‌کردند.
(2) از آن جمله، آنچه علما در تواریخ و کتب خود از اخبار زنانی که بر معاویه وارد شده‌اند، ذکر کرده‌اند، ابن عبد ربه در جلد اول کتاب «العقد

الفرید» بعضی از آنها را نوشته است و در داستان «دارمیة حجونیة» با معاویه، گفته است که معاویه به او گفت: حالت چگونه است ای دختر حام؟
گفت: حالم خوب است ولی من از اولاد حام نیستم زنی هستم از بنی کنانه.
معاویه گفت: آیا می‌دانی برای چه تو را دعوت و احضار کرده‌ام؟
گفت: غیب را جز خدا کسی نمی‌داند.
معاویه گفت: می‌خواستم از تو بپرسم که چرا علی (علیه السلام) را دوست داری و مرا دشمن و از او پیروی می‌کنی و با من دشمنی می‌نمائی؟
گفت: آیا مرا از پاسخ به این سؤال معذور می‌داری؟
گفت: نه.
گفت: حالا که از پذیرش عذر من امتناع داری، بدان «من علی را دوست می‌دارم چون در میان رعیت عدالت را اجرا می‌کرد و سهم هر کس را به طور یکسان و مساوی می‌داد و تو را دشمن می‌دارم به این سبب که با کسی که به امر خلافت از تو سزاوارتر بود، نبرد کردی و چیزی را به دست آوردی که از آن تو نیست و از علی پیروی نمودم برای این که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در غدیر خم رشته ولایت او را منعقد کرد و برای این که علی مسکینان را دوست می‌داشت و اهل دین را بزرگ می‌شمرد و با تو

---

(1) متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 153.
ترجمه الطرائف ،ص:78
دشمنم به این علت که موجب خونریزی و اختلاف کلمه شدی، و در قضاوت ستم نمودی و به دلخواه خود داوری کردی ... «1» این کلمات آن بانوی شجاع است در مقابل معاویه در معنی مذکور.
(1) و از آن جمله است باز آنچه ابن عبد ربه در داستان «وقادة ام سنان بنت خیثمة بن خرشه المذحجیة» ذکر کرده است در شعری که در آن علی بن ابی طالب را مدح می‌کند و لفظ آن چنین است:
اما هلکت ابا الحسین فلم تزل‌بالحقّ تعرف هادیا مهدیا
فاذهب علیک صلاة ربّک ما دعیت‌فوق الغصون حمامة قمریّا
قد کنت بعد محمّد خلفا کمااوصی الیک بنا فکنت وفیّا
فالیوم لا خلف یؤمّل بعده‌هیهات نأمل بعده انسیّا «2» یعنی: تو ای ابا الحسین از دنیا نرفتی مگر این که همیشه با حق بودی و معروف بودی به هدایت کردن خلق و چنانچه خود هدایت شده بودی.
ای علی! درود و رحمتهای پروردگار بر تو باد، مادامی که روی شاخه‌های

درخت، قمری بخواند بعد از پیامبر جانشین او برای ما بودی، وصیت کرد به تو و تو با وفا و عامل به وصیت او بودی امروز نیست جانشینی که بعد از پیامبر امید به او باشد، و بسیار دور است بعد از پیامبر امید به انسانی باشد، جز علی (علیه السلام).
همچنین این تصریح روشنی است از این بانو که آشکارا می‌گوید که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) وصیت کرد و علی نیز به آن وصیت وفادار بود و بعد از پیامبر، جانشین او شد.
(2) از آن جمله آنچه در باره ورود ام الخیر دختر حریش بن سراقه بارقی بر معاویه، ذکر کرده که در شرح ماجرای صفین در وصف علی بن ابی طالب (علیه السلام) گفته

_____

(1) العقد الفرید، ج 2، ص 113 طبع بیروت.
(2) العقد الفرید، ج 2، ص 111.
ترجمه الطرائف ،ص:79
است: «هلمّوا رحمکم اللَّه الی الإمام العادل و الوصیّ التّقیّ و الصدّیق الأکبر»: بیائید خدا شما را رحمت کند، به سوی امام عادل و وصی پرهیزکار و صدیق اکبر، بدانید که دشمنی معاویه با علی (علیه السلام) از جنگ بدر است و کینه جاهلیت می‌باشد، معاویه بدین وسیله می‌خواهد انتقام خونهای بنی عبد شمس را بگیرد «1».
(1) همچنین ابن عبد ربه در کتاب «العقد الفرید» در باره ورود «اروی دختر عبد المطلب» بر معاویه نوشته است معاویه به او گفت: چه طور بودی بعد از ما؟
گفت: ای پسر برادرم کفران نعمت کردی، و در مصاحبت با پسر عمویت بد کردی و نامیدی خود را به غیر اسم خود، و غیر حق خود را گرفتی بدون این که ترا و پدرانت را حقی باشد و بدون این که در اسلام سابقه‌ای داشته باشید بعد از آن که به رسول خدا کافر شدید، پس خداوند شما را از ریشه بکند و به خاک مذلت اندازد و حق را به صاحبش بر گرداند، اگر چه مشرکان آن را نخواهند تا کلمه ما عالی و بالا و پیامبر ما یاری شده باشد بعد از او خود را بر ما والی ساختید و دلیل آوردید بر سایر مردم به این که با رسول خدا قرابت نزدیک دارید و حال آن که ما از شما به پیامبر نزدیکتریم و از شما به پیامبر اولی‌تر می‌باشیم مثل ما در میان شما به منزله بنی اسرائیل در میان آل فرعون است علی (علیه السلام) بعد از پیامبر ما به منزله هارون نسبت به موسی بود پس پایان امر ما به بهشت و نهایت امر شما به دوزخ است «2».
(2) از جمله آنچه دلالت می‌کند بر ظهور نص بر ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شهرت او، این است که عده‌ای از اصحاب تاریخ و

دانشمندان آن را در کتابهای خود نوشته‌اند.
(3) از جمله ابو الفرج اصفهانی در کتاب «الأغانی» به سند خود گفته است که به من روایت کرده ابو سلیمان التاجی و گفت: روزی مهدی عباس نشسته بود و به قریش صله می‌داد او ابتدا از بنی هاشم شروع کرد و سپس به سایر قریش.

_____
(1) العقد الفرید ج 2، ص 117.
(2) العقد الفرید ج 2، ص 119.
ترجمه الطرائف ،ص:80
همین موقع سید اسماعیل حمیری آمد به ربیع حاجب نامه‌ای داد که سر آن مهر شده بود به حاجب گفت: در این نامه از برای امیر نصیحتی است که به او برسان و او نامه را رساند و در آن این شعر نوشته شده بود:
قل لابن عباس سمی محمدلا تعطینّ بنی عدی درهما
احرم بنی تیم بنی مرة انهم‌شرّ البریة آخرا و مقدما
ان تعطیهم لا یشکروا لک نعمةو یکافئوک بان تذم و تشمتا
و ان ائتمنتهم او استعملتهم‌خانوک و اتخذوا خراجک مغنما
و لئن منعتهم لقد بدؤکم‌بالمنع اذ ملکوا او کانوا اظلما
منعوا تراث محمد اعمامهو بنیه و ابنته عدیلة مریما
و تأمروا من غیر ان یستخلفواو کفی بما فعلوا هناک مأثما
لم یشکروا لمحمد انعامه‌افیشکرون لغیره ان انعما
و اللّه منّ علیهم بمحمدو هداهم و کسا الجلود و اطعما
ثم انبروا لوصیه و ولیه‌بالمنکرات فجرعوه العلقما «بگو به فرزند عباس که محمد نامیده می‌شود، به فرزندان عدی درهمی عطا نکن.
بنی تمیم را از صله محروم گردان، زیرا که آنان در گذشته و حال بدترین مردم بودند. اگر هم به آنها احسان کنی در مقابل این نعمت از تو شکر نمی‌کنند و مکافات نعمت تو بدگوئی و فحش خواهد بود.
اگر به آنها اطمینان کنی و مقام بدهی ترا خیانت کنند و آن را جزای غنیمتهای تو قرار دهند.
اگر آنها را از عطا محروم سازی به عوض آن است که آنان نیز شما را در وقتی که ملک داشتند، محروم ساختند.
ترجمه الطرائف ،ص:81
(1) پس سابقین آنان ظالم‌تر بودند که میراث محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را از عموها و اولاد و دخترش که نظیر مریم بود، منع کردند.
حکومت کردند بدون این که لیاقت آن را داشته باشند و اهل خلافت آنان را خلیفه کرده باشند، آنان به محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در مقام انعامش شکر نمی‌کنند، آیا شکر می‌کنند غیر محمد صلی اللّه علیه و آله و

سلّم را اگر به آنان انعام دهد؟! خداوند به آنان منت گذاشت و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به رسالت فرستاد و آنان را هدایت کرد و پوست و گوشت به تنشان پوشاند.
سپس از وصیّ و ولیّ او بد گوئی کردند و کامش را تلخ نمودند».
گفت: قصیده طولانی است ولی به جهت قبیح بودن مضمون آن، بقیه را حذف کردم. مهدی نامه را به کاتب خود داد و دستور داد صله بنی امیه را قطع کردند، مردم رفتند و سید حمیری بر او وارد شد، چون مهدی او را دید، خندید و گفت ای اسماعیل، ما نصیحت ترا قبول کردیم و چیزی به بنی امیه ندادیم «1».
مؤلف گوید: آیا نمی‌بینی چگونه موضوع وصایت علی (علیه السلام) در بین بنی هاشم و غیر بنی هاشم مشهور بوده است؟! (2) و همچنین از جمله آنچه دلالت می‌کند بر ظهور نص بر وصایت علی (علیه السلام) و اشتهار آن در بین مسلمانان، صورت مناظره‌ای است که مورّخان در باره مأمون نقل کرده‌اند طبق نقل ارباب تاریخ، مأمون خلیفه عباسی چهل تن از علما و فقهای عامه و اهل تسنن را جمع کرد و با آنها در باره خلافت علی (علیه السلام) به بحث و مناظره پرداخت و به آنها ثابت نمود که علی بن ابی طالب وصی و جانشین پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌باشد و پس از پیامبر سزاوارترین مردم برای خلافت است، مأمون در این مناظره به ادله و نصوص فراوانی استناد کرده است که علمای اسلامی در کتابهای خود نقل نموده‌اند و تفصیل آن در مناظره مأمون با فقیهان عامه خواهد آمد.

---

(1) الأغانی، ج 7، ص 253.

مأمون در پایان این مناظره که به همه علمای عامه غالب شد، رو به قبله ایستاد و دستهای خود را بلند کرد و گفت:
بار خدایا من آنان را راهنمائی کردم، بار خدایا من آنچه بر عهده‌ام بود، از گردن خود خارج ساختم بار خدایا من ایشان را از روی شک و ریب دعوت نکردم، بار خدایا من به سبب مقدم داشتن علی (علیه السلام) بر همه مردم پس از پیغمبر به فرمان خود پیغمبر به تو تقرب می‌جویم و این دین من است.
(1) در پایان چهل تن از علمای بزرگ اهل تسنن که در مناظره شرکت داشتند در حضور مأمون بر منصوص بودن وصایت و خلافت علی (علیه السلام) اعتراف کردند «1».
مأمون در این باره اشعار زیادی دارد که نقل بعضی از آنها در این کتاب از آنچه «صولی» در کتاب «الاوراق» ذکر کرده است، خواهد آمد از آن جمله

دو بیت زیر است:
الام علی شکر الوصیّ ابا الحسن خلیفةو ذلک عندی من عجائب ذا الزّمن
خیر النّاس و الاوّل الّذی‌اعان رسول اللّه فی السرّ و العلن (بر شکر نعمت وصی پیامبر علی ابا الحسن ملامت و سرزنش می‌شوم و این راستی نزد من از شگفتیهای این زمان است و جانشین بهترین خلق و نخستین شخصی که به پیامبر در آشکار و نهان کمک نمود). اما مناظرات آل ابی طالب و علمای شیعه آنها در مجالس پادشاهان و وزیران و گفتگوهای آنها در رابطه با تصریح پیامبرشان بر خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) موضوعی است که انسان نمی‌تواند آن را به تفصیل در اینجا ذکر کند و تنها اشاره مختصر به آنها کفایت می‌کند.

_____

(1) العقد الفرید، ج 3، ص 35 چاپ مصر، 1916 م.
ترجمه الطرائف ،ص:83
(1) و این موضوع را عالم بزرگوار شیعه مرحوم شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان در کتابهای خود ذکر کرده است و او دارای تألیفات بسیاری است «1» که منصوص بودن خلافت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را از روی دلائل عقلی و نقلی اثبات کرده است.
و همچنین مردی علوی از علمای شیعه موسوم به علی بن الحسین و معروف به سید مرتضی موسوی (علم الهدی) این مطلب را در کتابهای خود به تفصیل ذکر کرده است و او دارای تألیفات بسیاری است و از جمله کتاب «الشافی» و غیر آن که حاوی مطالب فوق می‌باشند «2».
(2) و نیز مردی از علمای شیعه که اسم وی ابو جعفر محمد بن الحسن معروف به

_____

(1) یافعی در کتاب «مرآة الجنان» در وقایع سال 413 گوید: در این سال عالم شیعه و امام رافضه صاحب مصنفات بسیار و بزرگ شیعیان که معروف به مفید و ابن المعلم بود، از دنیا رفت او کسی بود که در علم کلام و فقه و مناظره گوی سبقت را از دیگران ربود و با اهل هر مذهبی مناظره و بحث می‌کرد و در دولت آل بویه مکانتی عظیم و مقامی ارجمند داشت ابن طی گوید او مردی بود که صدقات و خیرات و خشوعش بسیار و نماز و روزه‌اش زیاد و لباسش زبر و خشن بود ... و هفتاد و شش سال عمر کرد و بیش از دویست جلد کتاب نوشت روز فوتش مشهور است در آن روز 80 هزار شیعه او را تشییع کردند و فوت او در ماه رمضان اتفاق افتاد (مرآة الجنان، ج 3، ص 28 طبع هند).
(2) مرحوم سید مرتضی علم الهدی از علمای بزرگ شیعه است که تولد وی در سال 355 و وفاتش در 436 بوده است و شیخ نجاشی در کتاب

خود گفته که من و ابو یعلی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامه هم او را در کتب خود ذکر کرده‌اند و فضیلت او را بیان کرده و مجدد دین و مذهب شیعه در رأس قرن چهارم شمرده‌اند و او اجازه از شیخ مفید داشته است و تألیفات او زیاد است و برای او دیوانی است که بیست هزار بیت دارد، تصانیف و پاسخ وی به مسائل شهرها و کشورها کتب کثیری را تشکیل می‌دهد (فهرست شیخ طوسی، ص 55).
ترجمه الطرائف ،ص:84
شیخ طوسی است «1» در کتاب «الاستیفاء» «2» و غیر آن ثبوت نص صریح در باره وصایت علی (علیه السلام) را با دلائل واضح و ادله محکم اثبات کرده است پس باید به این کتاب و سایر کتابهائی که در این زمینه نوشته شده است، مراجعه شود.
(1) اگر کسی از اهل تسنن همه این حقائق و یا قسمتی از آن را انکار کنند، در حقیقت انکار کرده آنچه را که در کتب صحاح اخبارشان نقل کرده‌اند به زودی قسمتی از آنها ذکر خواهد شد و اگر احیانا همه آنان این خصوصیت و فضیلت را در باره علی (علیه السلام) انکار کنند و آن را نقل نکنند، هرگز انکار آنان به اهل بیت و شیعیان آنان ضرر نرساند، زیرا اهل بیت و کسی که به دامن آنان چنگ زده‌اند، شرق و غرب را پر کرده‌اند، خداوند به وسیله آنها به سایر مسلمانان اتمام حجت می‌کند چنان که مسلمانان را ضرر نرساند اگر مخالفین آنها آیات و معجزات پیامبر را انکار نمایند.
به زودی بیان خواهد شد بعضی از نصوص از پیامبر اکرم در این که علی (علیه السلام) را در میان امت و نزدیکان خویش خلیفه و جانشین خود ساخت، از آن جمله از پیامبر نقل کرده‌اند که فرمود:
«انّ الحقّ مع علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) یدور حیث دار و انّه لا یفارق القرآن و لا یفارق الحقّ حتّی یرد علیّ الحوض»
. (حق همواره با علی است دور می‌زند حق، هرجا او دور زند علی از قرآن و حق جدا نمی‌شود تا در حوض کوثر بر من وارد شود).

---

(1) علامه حلی از شیخ الطائفه بدینسان نام می‌برد: «محمد بن حسن طوسی سرآمد دانشمندان شیعه و پیشوای آنهاست جایگاهی بزرگ و مقامی با عظمت دارد» شیخ دانشمندی موثق و مورد استناد و در اخبار و رجال و فقه و اصول و کلام و علوم ادبی مهارت داشته است عقاید شیعه را در اصول و فروع تهذیب و کمالات نفسانی را در علم و عمل با هم جمع کرد وی شاگرد شیخ مفید بود و در سال 385 تولد و محرم سال 460 در نجف اشرف وفات یافت (خلاصه الأقوال، ص 248 چاپ نجف).

(2) این کتاب در میان مصنّفات شیخ موجود نیست.
ترجمه الطرائف ،ص:85
(1) به هنگامی که ذکر می‌کنیم آنچه را که در صحاحشان در رابطه با اخبار ثقلین و آیه تطهیر و اخبار اختصاصی علی (علیه السلام) بر پیامبر تا هنگام وفات، نقل کرده‌اند.
اگر ما بخواهیم همه آنچه را که رجال مذاهب چهارگانه در رابطه با وصایت علی (علیه السلام) روایت کرده‌اند، در اینجا نقل کنیم کتاب طولانی می‌شود ولی متأسفانه آنان از دیدن این حقایق کور شدند، چه قدرِ مناسب حال آنهاست آیه شریفه که می‌فرماید: فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَی الْکافِرِینَ «1».
(هنگامی که کتاب و پیغمبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد به او کافر شدند، پس لعنت خداوند بر کافران باد).
آن شیعه گفت: اگر مخالفین اهل بیت با عقلهای صحیح و دلهای سلیم خود به حال علی بن ابی طالب (علیه السلام) بنگرند، البته به یقین می‌دانند که اگر هم پیامبر به خلافت علی (علیه السلام) تصریح نکرده بود، ذات پاک و صفات روشن و مناقب بلند او حکم می‌کند به این که اینها نصوص روشن بر خلافت علی است البته خصایص علی (علیه السلام) به حدی رسید که موضوع بر بسیاری از عقلا مشتبه شد و اعتقاد کردند که علی آفریننده آسمانها و زمین است و خالق اموات و احیاء است چنان که امر در باره عیسی هم به این حد رسید، پیامبر اکرم خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:
«انّ فیک مثلا من عیسی»
در تو شباهتی به عیسی بن مریم است و روایت عن قریب خواهد آمد ان شاء اللّه.
عجیب این است که حال بین رسول خدا و خداوند مشتبه نشود و حال آنکه پیامبر اصل بود در آنچه علی (علیه السلام) به آن حد رسید و پیامبر نسبت به او فضیلت داشت و با وجود این، امر در باره علی بن ابی طالب مشتبه شد که آیا او خدای معبود است یا بنده محدود؟! و شاید جهت آن این باشد که خداوند چون به علم سابق خود دانست آنچه از زیادی دشمنان و کینه‌توزان بر علی (علیه السلام) وارد می‌آید و آن چنان

---

(1) سوره بقره، آیه 89.
ترجمه الطرائف ،ص:86
شأن او را پائین می‌آورند که او را در ردیف کسانی قرار می‌دهند که هیچ نوع برابری با او ندارند و نسبتی میان آنها نیست، (1) از آن جهت خداوند چنان پوششی از نور خود بر او پوشاند که به وسیله او بر خلایق اتمام

حجت شود و بر منافق و یا تفرقه انداز عذری باقی نماند و برای بعضی از شعراء در این معنی ابیاتی است و آن این است:

تبّا لنصابة الأنام لقدتهافتوا فی الضلال بل تاهوا

قاسوا عتیقا بحیدر سخنت‌عیونهم بالذی به فاهوا

کم بین من شک فی هدایته‌و بین من قیل انه اللّه (هلاکت باد برای ناصبیان خلق، پی در پی به ضلالت افتادند و بلکه حیران ماندند که چه بگویند علی (علیه السلام) را به ابو بکر قیاس کردند، کور باد چشمشان از این گفته که به زبان آوردند، چه قدر فرق است بین کسی که در هدایت علی شک کند و بین کسی که بگوید علی خدا است؟!!) اگر ما بخواهیم همه آنچه را که اهل بیت و شیعیان آنان در باره خلافت علی (علیه السلام) روایت کرده‌اند ذکر کنیم به چند جلد کتاب نیاز دارد و اوقات به خاطر آن تنگ خواهد بود و لیکن چه جای تعجب است از قومی که در جاهلیت بین بت و چوب و سنگ فرق نمی‌گذاشتند بلکه بت‌های خود را از خداوند بالاتر می‌دانستند، و همچنین به فرق علی (علیه السلام) با ابو بکر و عمر و عثمان جاهل باشند یا این که آن نوع افراد را از علی (علیه السلام) بالاتر بدانند و این به خاطر این است که عقلهای آنها مریض است و هیچ بعید نیست که آنها را در مهلکه زشت قرار دهد.

و من یک ذا فم مرّ مریض‌یجد مرّا به الماء الزلالا کسی که دهن تلخ دارد، مریض است و در اثر همین بیماری آب زلال را تلخ می‌بیند.

اینک در این باره بعضی از روایات رجال مذاهب چهارگانه را ذکر می‌کنیم غیر آنچه قبلا گذشت.

ترجمه الطرائف ،ص:87

(1) از براى مأمون در باره فضائل على (عليه السلام) اشعار زيادى است از جمله اشعارى كه «صولى» در كتاب «الاوراق» ذكر كرده، اين ابيات است:
ألام على شكر الوصى ابا الحسنو ذلک عندى من عجائب ذا الزمن به
خاطر مدح و ثناى وصى پيامبر على (عليه السلام) ملامت و سرزنش مى‌شوم و اين نزد من از عجائب اين زمان است.
خليفة خير الناس و الاوّل الذىاعان رسول اللَّه فى السرّ و العلن آن كسى كه خليفه بهترين مردمان بود و اول كسى بود كه به رسول خدا در نهان و آشكار كمک كرد.
و لولاه ما عدت لهاشم إمرةو كانت على الايام تقضى و تمتهن اگر على نبود براى آل هاشم حكومت آماده نمى‌شد و تا پايان روزگار همچنان خار و سرافكنده بودند.
فولى بنى العباس ما اختص غيرهمو من منه اولى بالكرامة و المنن والى شدند اولاد عباس آنچه را كه مخصوص غير شده بود پس، از على (عليه السلام) به احترام و اكرم سزاوار كيست؟
فاوضح عبد اللَّه بالبصرة، الهدىو فاض عبيد اللَّه جودا على اليمن پس عبد اللَّه در بصره راه هدايت را آشكار كرد و عبيد اللَّه جود خود را بر اهل يمن نشان داد.
و قسّم اعمال الخلافة بينهمفلا زلت مربوطا بذا الشكر مرتهن «1» على (عليه السلام) كارهاى خلافت را ميان فرزندان عباس تقسيم كرد، پس پيوسته به جهت اين شكرگزارى بر وى لازم است.
مأمون در مدح امير مؤمنان على (عليه السلام) و اهل بيت پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم سخن بسيار

---

(1) تذكرة الخواص ص 357.
ترجمه الطرائف ،ص:88
گفته از جمله: (1) ابن مسكويه صاحب تاريخ حوادث اسلام در كتابى كه آن را «نديم الفريد»ناميده، مى‌گويد: بنى عباس نامه‌اى به مأمون نوشتند و از او خواستند به پسرش عباس به عنوان وليعهد بيعت نمايد و او را به خاطر اين كه على بن موسى الرضا (عليه السلام) را وليعهد خود كرده بود، مورد ملامت و سرزنش قرار دادند و از او خواستند به نامه‌شان پاسخ بدهد.
مأمون در پاسخ آنها نوشت: «بسم اللَّه الرحمن الرحيم و الحمد للَّه ربّ

العالمین و صلی اللّه علی محمد و آل محمد» (بر خلاف میل مخالفین).
اما بعد، مأمون نامه و تدبیر و نیّت شما را شناخت و از آنچه در قلب بزرگ و کوچکتان می‌گذرد باخبر شد و پیداست که شما به باطل میل کرده و حق را از مواضع خود بر گردانده‌اید کتاب خدا و هر آنچه که پیامبر برای شما آورده، دور انداخته‌اید، گویا شما مثل امتهای گذشته‌اید که در اثر بلای آسمانی و زمینی به هلاکت رسیدند أَ فَلا یَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلی قُلُوبٍ أَقْفالُها آیا در قرآن تأمل نمی‌کنند یا بر دلهایشان قفلهائی است.
قسم به خدائی که نسبت به مأمون از رگ گردن نزدیکتر است، اگر نبود که کسی بگوید مأمون جواب نداد به خاطر این که عاجز بود، از بس اخلاقتان بد است و فکر و عقلتان کم است، من به نامه شما پاسخ نمی‌دادم، پس حاضر بشنود و به غائب نیز برساند.
اما بعد خداوند حضرت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم را در آن هنگام که از زمان پیامبران فاصله گرفته بود مبعوث کرد و قریش هم پیش خود و مال خود احدی را مساوی نمی‌دیدند و ظهوری در کسی به نظر نمی‌آوردند، پس پیغمبر ما امین ایشان بود و از جهت خانواده متوسط، از حیث مال کمترین آنها بود، نخستین کسی که به او ایمان آورد خدیجه دختر خویلد بود که با مالش به پیامبر یاری داد سپس علی امیر مؤمنان (علیه السلام) به او ایمان آورد در حالی که هفت سال داشت و او یک لحظه به خدا شریک
ترجمه الطرائف ،ص:89
قرار نداده و به بتی ستایش نکرده و دیناری ربا نخورده بود و با مردم جاهلیت در جهالتشان همشکل نشده بود، در حالی که عموهای پیامبر یا مسلمان ضعیف و یا کافر معاند بودند، مگر حمزه که از اسلام امتناع نمی‌کرد و اسلام نیز از او امتناعی نداشت، پس آنهم گذشت با دلیل روشن از پروردگار خود از دنیا رفت.
(1) اما ابو طالب پیامبر را تربیت و سرپرستی نمود و پیوسته مدافع او و مانع دشمنش بود، پس چون خداوند ابو طالب را قبض روح کرد تمام قریش به کشتن او همدست شدند او به سوی کسانی که قرآن در باره آنها فرموده: «آنان که پیش از مهاجرین، مدینه را خانه ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست می‌دارند و در دل خود هیچ حاجتی (حسد و بخلی) نسبت به آنها نمی‌یابند و هر چند به چیزی نیازمند باشند باز مهاجرین را در آن چیز بر خویشتن مقدم می‌دارند و هر کس را از حرص و بخل دنیا نگاهدارند آنان به حقیقت رستگارانند هجرت کرد» «1» هیچ کس از مهاجرین مثل علی (علیه السلام) از پیامبر دفاع نکرد آری او بود جان پیامبر را بر جان خود مقدم داشت و در لیلة المبیت در جایگاه او خوابید، سپس پیوسته نگاهدارنده اطراف مرزها و پائین آورنده قهرمانان

عرب بود او هرگز از دشمنی که مقابل او بود رو برنگرداند و به لشکر بسیار قوی پشت نکرد او بر همه تسلط داشت و کسی بر او تسلط نداشت و در پایداری بر مشرکین از همه سخت‌تر بود و بزرگترین مردم از لحاظ جهاد در راه خدا بود و داناترین آنها در دین خدا بود و قرآن را بیش از همه قرائت می‌کرد و به حلال و حرام از همه آشناتر بود او صاحب ولایت در حدیث غدیر خم بود و صاحب حدیث پیامبر که فرمود:
«انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی»
و صاحب روز طائف بود.
(2) او محبوبترین خلق به خدای تعالی و رسول خدا بود او صاحب درب به مسجد بود آنجا که برای او گشوده شد و دیگر دربهای مسجد بسته شد او صاحب پرچم اسلام در روز خیبر بود او در مبارزه همتای عمرو بن عبد ود (قهرمان معروف

_____

(1) سوره حشر، آیه 9.
ترجمه الطرائف ،ص:90
عرب) بود او برادر رسول خدا بود هنگامی که میان مسلمانان عقد برادری خواند، او تابع بسیار محترمی نسبت به پیامبر بود او صاحب آیه: وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً بود او همسر فاطمه سیده زنان عالمیان و سیده زنان بهشت بود او داماد خدیجه کبری بود او پسر عموی پیامبر بود که او را سرپرستی کرد و تربیت نمود و کفیل او شد او در یاری پیامبر و جهاد در خدمتش راستی که پسر ابو طالب بود و در روز مباهله نفس رسول خدا بود و او کسی بود که ابو بکر و عمر حکمشان نافذ نبود مگر این که از او بپرسند اگر او تأیید می‌کرد آنان انفاذ می‌کردند و آنچه را که او صلاح نمی‌دانست آنان رد می‌کردند او از بنی هاشم تنها کسی بود که داخل در شوری شد و به جانم قسم اگر اصحاب پیامبر قدرت بر دفع علی (علیه السلام) داشتند او را دفع می‌کردند چنان که عباس را دفع کردند و اگر راهی داشتند او را به کلی کنار می‌گذاشتند.
(1) اما این که شما عباس را بر او مقدم می‌دارید (این بر خلاف صریح آیه قرآن است) خداوند می‌فرماید: «آیا سیراب کردن حاجیان خانه خدا و عمران مسجد الحرام را همانند کار کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت دارد و در راه خدا جهاد کرده است این دو هیچ گاه در نزد خدا یکسان نیستند» «1».
به خدا قسم اگر یک صفت از مناقب و فضائل و آیاتی که در شأن علی (علیه السلام) وارد شده در شما یا غیر شما بود، لایق خلافت و مقدم بر اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌شد علی (علیه السلام) با داشتن آن همه فضائل بر همه اصحاب مقدم بود تا وقتی که ولیّ امر

امور مسلمانان شد و به کسی از بنی هاشم اعتناء نکرد جز به عبد اللّه بن عباس که حق او را بزرگ شمرد و در حق او صله رحم کرد و به او اعتماد نمود، پس خدا بیامرزدش این، کار او بود.
بعد ما و ایشان ید واحدی بودیم تا زمانی که حکومت به دست ما افتاد ولی ما آنها را ترساندیم و بر آنها سخت گرفتیم و از آنان بیش از بنی امیه کشتیم وای بر شما

_____

(1) سوره توبه، آیه 19.
ترجمه الطرائف ،ص:91
بنی امیه از آنها تنها کسانی را کشتند که شمشیر به رویشان کشیده بودند ولی ما گروه عباسیان آنها را دسته دسته کشتیم بدون اینکه گناهی داشته باشند حال ای بزرگان هاشمی از شما سؤال می‌شود به چه گناهی کشته شدند؟ تقصیر افرادی که در دجله و فرات افکنده شدند، یا در بغداد و کوفه زنده به گور گشتند چه بود؟! هیهات هر که به اندازه وزن ذره‌ای عمل خیر کند جزای آن را خواهد دید، و هر که به اندازه وزن ذرّه‌ای عمل شر انجام دهد، جزای آن را خواهد دید.
(1) اما آنچه وصف کردید در باره کسی که به خاطر اشتباهی که در او بود، از ولایت عهدی خلع شده است، به جانم قسم جز شما کس دیگری او را به اشتباه نینداخت چون به دور او جمع شدید و نقض عهد و خیانت را در نظر او زینت دادید و به او گفتید شاید حکومت مال تو باشد برادرت مردی است کنار افتاده، و اموال و مردان پیش توست و تو به او می‌فرستی؟ پس مرا تکذیب کردید و قول خدا را فراموش نمودید که می‌فرماید: «و هر کس به همان قدر ظلمی که به او شده به مقام انتقام بر آید و باز به او ظلم شود البته خدا او را یاری می‌کند» «1».
اما این که گفتید خوب بود که مأمون در باره بیعت با ابو الحسن الرضا بیشتر بصیرت و آگاهی کسب می‌کرد، بدانید که مأمون با او بیعت نکرد مگر از روی بصیرت و آگاهی و دانا به این که الان در روی زمین کسی در فضل و عفت و زهد و تقوا و خداپرستی به پایه او نمی‌رسد و کسی مثل او مورد پسند عامه و خاصه نیست و بیعت من با او نیست مگر به خاطر جلب رضای خداوند و در این باره کوشش کردم و در راه خدا سرزنش کسی مرا دلگیر نمی‌کند به جان خودم قسم اگر بیعت من، روی طرفداری بود، آن وقت عباس پسرم و سایر اولادم پیش من محبوبتر بودند و لیکن من امری را اراده کردم و خداوند هم امری را و هرگز امر من بر امر خدا سبقت نمی‌گیرد.
اما آنچه گفتید در زمان ولایت من به شما ظلم و جفا رسیده، به جانم قسم این

(1) سوره حج، آیه 60.
ترجمه الطرائف ،ص:92
نبود مگر از جهت شما که خواستید او را بر من غلبه دهید، (1) و چون او را کشتم مثل بندگان متفرق شدید، گاهی تبعه ابن ابو خالد شدید و گاهی تبعه اعرابی و گاهی تبعه نعیم بن حازم و گاهی دیگر تبعه «ابن شکله» شدید و بعد از آن تبعیت نمودید از هر کسی که بر من شمشیر کشید و اگر نبود که دأب من مایل به عفو و طبیعتم مایل به تجاوز است، از شما بر روی زمین احدی زنده نمی‌گذاشتم خون همه شما مباح است.
(1) اما این که از من خواستید با پسرم عباس بیعت کنم: «أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ» وای بر شما عباس نوجوانی است که هنوز به رشد کافی نرسیده، سردی و گرمی روزگار را نچشیده و در زندگی تجربه کافی نیندوخته تدبیر او را زنها می‌کنند. و کفیل امر او کنیزان می‌شوند، بعد از همه اینها در دین بصیرت ندارد و حلال را از حرام نمی‌شناسد.
اما آنچه از بیعت علی بن موسی (علیه السلام) اراده کرده‌ام، با وجود این که او شایسته خلافت است رعایت حال شماست و می‌خواهم با ادامه محبت میان ما و ایشان خون شما را حفظ کنم و گرفتاریها را از شما بر طرف سازم و این راهی است که در اکرام آل ابی طالب و مواسات با آنان در مال فیء برگزیده‌ام، اگر گمان کنید که من اراده دارم خلافت را به سوی آنها برگردانم، بدانید که من بیشتر در فکر شمایم و من عاقبت شما و فرزندانتان را در نظر گرفته‌ام.
سپس مأمون در ادامه نامه در باره فساد اخلاقی بنی عباس می‌نویسد:
«... از شما هر که هست یا خویشتن را ملعبه قرار می‌دهد، یا در عقل و تدبیرش احساس ضعف می‌کند، یا خواننده است یا تنبک‌زن و یا نای‌زن به خدا اگر بنی امیه‌ای که دیروز کشتید از قبر بر خیزند و به آنان گفته شود که هرگز دست از معایب خویش بر ندارید، یقین بدانید که از آنچه که شما راه و رسم و یا هنر و اخلاق خویش قرار داده‌اید، فزونی نخواهند گرفت از شما هر که هست به هنگام بد آوردن، جزع می‌کند و به هنگام یافتن چیز خوب آن را از دیگران دریغ می‌دارد شما
ترجمه الطرائف ،ص:93
هرگز عزت نفس نخواهید یافت و از شیوه خود بر نخواهید گشت، مگر ترس در کارتان باشد عزت نفس چگونه پیشه کند کسی که شب بر اسب مراد سوار است و صبح فرحمندانه از درون گناهش سر بر می‌افرازد هدفش شکم و پائین شکم است! برای رسیدن به شهوت خویش از قتل هزار پیغمبر مرسل یا فرشته مقرب باکی ندارد، محبوبترین افراد نزد او کسانی هستند که گناهانش را به نظر زیبا جلوه دهند یا در فحشا یا ریش

کنند ...»
(1) اما آنچه ذکر کردید از لغزش من در باره ابو الحسن- خداوند روی او را نورانی گرداند- به جان خودم قسم آن نزد من به جهت ایستادگی در امر و استقلال من است و امیدوارم وسیله عبور از صراط و ایمنی و نجات از وحشت روز قیامت باشد و گمان نمی‌کنم عملی کرده باشم که نزد من افضل از این باشد، الا این که مثل این عمل را در باره مثل ابو الحسن انجام دهم، کجاست مرا این عمل و کجاست شما را این سعادت؟! .. «1».

شهاب الدین احمد معروف به «ابن عبد ربه» اندلس مالکی (متوفی 328 ه ق) در کتاب «عقد الفرید» می‌نویسد: اسحاق بن ابراهیم بن اسماعیل روایت کرده است که «یحیی بن اکثم» هنگامی که قاضی القضات بود نزد من و جمعی از یاران من پیغام فرستاد که امیر المؤمنین مأمون به من دستور داده است که فردا طرف صبح چهل نفر از دانشمندان و فقهاء را که در مناظره و مباحثه علمی استاد هستند در پیشگاه او حاضر کنم و از شما تقاضا دارم اشخاصی را که لایق و سزاوار هستند، معرفی کنید ما نام چند تن را بردیم و او نیز نام چند تن دیگر را آورد تا این که چهل تن کامل باشد، آنگاه نام آنان را در کاغذی نوشت و دستور داد فردا صبح نزد وی رویم و

_____

(1) بحار، ج 49، ص 208- 214 مرحوم مجلسی بعد از نقل این خبر اضافه می‌کند که این خبر در بعضی از نسخ طرائف بود ولی در بیشتر نسخ وجود نداشت.

ترجمه الطرائف ،ص:94

فرمان داد که قضیه را به غائبان نیز اطلاع دهند.

فردا پیش از طلوع فجر نزد وی حاضر شدیم وی جامه‌های خود را پوشیده بود و انتظار ما را می‌کشید پس او سوار شد و ما نیز سوار شدیم و آهنگ دربار کردیم چون بدان جا رسیدیم خادمی را ایستاده نزد در دیدیم، چون ما را دید گفت: ای ابا محمد، امیر المؤمنین در انتظار توست، پس ما را داخل دربار کرد و فرمود که نماز بخوانیم ما به نماز ایستادیم و هنوز نماز را به پایان نرسانده بودیم که خادم بیرون رفت آنگاه به ما گفت: داخل شوید ما داخل شدیم و دیدیم که امیر المؤمنین بر روی مسند خود نشسته جامه سیاه و طیلسان (لباده) و رشته مروارید و عمامه خود را بر تن دارد ما ایستادیم و سلام کردیم او دستور نشستن داد و چون در جای خود قرار گرفتیم او از مسندش به کناری رفت و عبا و عمامه و شال و پارچه سیاه (علامتی بود که بنی عباس انتخاب کرده بودند و امروز این علامت برای علویّین است) و قلنسوه خود را بر داشته و آنان را نیز امر کرد که این چنین کنند و آزاد باشند و چون حاضرین امر و تأکید و اصرار خلیفه را مشاهده کردند، همه عبا و عمامه را بر داشته و شال و جوراب را کنده و با آزادی کامل نشستند.

مأمون گفت: منظور من از این جلسه گفتگو و مناظره در چند مبحث مورد لزوم و ابتلاء است.

مأمون اول یک مسأله فقهی عنوان کرد و تقاضا نمودم اول یحیی بن اکثم و سپس دیگران به ترتیب پاسخ دهند.
حاضرین به ترتیب از حکم و آثار و علل و اطراف و فروع آن مسأله جواب گفتند.
مأمون تا آخرین نفر که صحبت می‌کرد، ساکت و آرام نشسته و سر پائین انداخته و کاملا به حرفهای حاضرین گوش می‌داد.
و پس از آن یحیی را مخاطب قرار داده و گفت: در بیان حکم نیکو جواب دادی، ولی در بیان علت حکم راه اشتباه پیمودی و سپس یکایک آنان را مورد توجه قرار داده و سخنان آنان را تخطئه و انتقاد می‌کرد و نسبت به سخنان بعضی از آنان
ترجمه الطرائف ،ص:95
اظهار موافقت و رضایت می‌نمود.
مأمون: منظور من از دعوت و جمع شما این مبحث نبود، من می‌خواهم در پیرامون عقیده خودم و آنچه جزو عقاید دینی خود قرار داده‌ام به طور مفصل با شماها وارد مذاکره شوم.
همه گفتند: بفرمائید.
مأمون: امیر المؤمنین بر این عقیده و دین است که علی بن ابی طالب بهترین خلق خداست پس از پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم سزاوارترین مردم برای خلافت است.
اسحاق: در میان این جمعیت کسانی هستند که آنچه را امیر المؤمنین در باره علی (علیه السلام) بیان کرد، نمی‌شناسند و بدان معتقد نیستند و امیر المؤمنین ما را برای مناظره طلب کرده است.
مأمون: هر طریق را می‌پسندی اختیار کن من از تو سؤال کنم یا تو از من سؤال کنی؟
اسحاق: من پرسش را آغاز می‌کنم.
اسحاق می‌گوید: من این پیشنهاد را پسندیدم و گفتم: من پرسش را آغاز می‌کنم.
اسحاق: به چه دلیل امیر المؤمنین ادعا می‌کند که علی برترین مردم است پس از رسول خدا و سزاوارتر است از همه به خلافت پس از وی؟
مأمون: به من بگو چه چیز مایه برتری مردم بر یک دیگر می‌شود، چنان که بتوان گفت: فلان کس از دیگری افضل است؟
اسحاق: اعمال نیکو.
مأمون: راست است، اکنون به من بگو در باره کسی که در زمان پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر یار خود برتری داشت ولی پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم آن یار که مفضول بود کاری انجام داد برتر از کاری که فاضل در زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم انجام داده بود،

آیا این کس را می‌توانیم از جهت فضل با فاضل زمان پیغمبر همپایه بدانیم؟
ترجمه الطرائف ،ص:96
اسحاق: من سر به پائین افکندم و در اندیشه فرو رفتم.
مأمون: اسحاق! تو نمی‌توانی پاسخ «آری» بدهی، زیرا اگر «آری» بگوئی، من در روزگار خودمان کسانی را به تو نشان می‌دهم که از آن کس جهاد و حج و روزه و نماز و کارهای خیرش افزون است.
اسحاق: حق با شماست، ای امیر المؤمنین، هرگز کسی که در زمان پیغمبر مفضول بوده است همپایه کسی که در زمان پیامبر فاضل بوده، نمی‌شود.
مأمون: اسحاق! به درستی روایات و اخباری که از یاران تو و کسانی که تو دینت را از آنان گرفته‌ای و آنان را پیشوای خود قرار داده‌ای در باره فضائل علی بن ابی طالب به تو رسیده است بنگر و آنها را به آنچه در باره فضائل ابو بکر شنیده ای بسنج آنگاه اگر دیدی که فضائل ابو بکر همپایه علی است بگو که ابو بکر برتر از علی است، نه به خدا سوگند چنین نیست، بلکه آنچه را در باره فضائل ابو بکر و عمر به تو رسیده است با فضائل علی مقایسه کن آنگاه اگر دیدی که فضائل آن دو با فضائل علی (علیه السلام) به تنهائی برابر است، بگو آن دو از علی (علیه السلام) افضل هستند، نه به خدا چنین نیست، بالاتر از این، آنچه در باره ابو بکر و عمر و عثمان از فضائل شنیده‌ای با فضائل علی (علیه السلام) در ترازوی سنجش بگذار اگر دیدی که فضائل آن سه تن به اندازه فضائل علی (علیه السلام) است بگو آنان از علی افضل هستند نه به خدا سوگند چنین نیست، بلکه فضائل صحابه ده‌گانه را که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مژده بهشت به آنان داد و با فضائل علی (علیه السلام) بسنج، اگر دریافتی که فضائل آنان همپایه فضائل علی (علیه السلام) است بگو آنان برتر از علی (علیه السلام) می‌باشند ای اسحاق! روزی که خدا پیغمبر را بر انگیخت کدام یک از اعمال برتر بود؟
اسحاق: اخلاص در شهادت.
مأمون: آیا به پیشی گرفتن در اسلام نیست؟
اسحاق: بلی.
مأمون: این آیه را در قرآن تلاوت کن که خداوند می‌فرماید: وَ السَّابِقُونَ
ترجمه الطرائف ،ص:97
السَّابِقُونَ أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ «1» مقصود از این آیه چه کسانی است که در پذیرفتن اسلام پیشی گرفته‌اند آیا شنیده‌ای کسی در اسلام بر علی (علیه السلام) پیشی گرفته باشد.؟
اسحاق: ای امیر المؤمنین، علی هنگامی اسلام آورد که نوجوان بود و هنوز

تکلیفی نداشت و حکمی به وی تعلق نمی‌گرفت، در صورتی که ابو بکر در زمان بزرگی که حکم و تکلیف داشت، اسلام آورد.
مأمون: به من بگو کدام یک نخست اسلام آورده است تا پس از آن در باره موضوع نوجوانی و کمال و بزرگی با تو مناظره کنم.
اسحاق: علی پیش از ابو بکر اسلام آورد، با همین کیفیت.
مأمون: آری! به من بگو که آیا اسلام علی به سبب این بود که رسول خدا او را به اسلام دعوت کرد یا انگیزه آن الهامی از جانب خدا بود؟
اسحاق می‌گوید: من سر خود را پائین انداختم و در اندیشه فرو رفتم.
مأمون: ای اسحاق نمی‌توانی اسلام علی (علیه السلام) را در نتیجه الهام از خدا بدانی، زیرا در این صورت علی را بر پیغمبر مقدم می‌داری، زیرا رسول اکرم تا جبرئیل از جانب خدا به وی خبر نداد، اسلام را نمی‌شناخت.
اسحاق: آری رسول خدا او را به اسلام دعوت کرد.
مأمون: اسحاق، آیا پیغمبر که علی را دعوت کرد به دستور خداوند بود یا از جانب خودش؟
اسحاق می‌گوید: باز من در اندیشه فرو رفتم و سر پائین افکندم.
مأمون: اسحاق! نمی‌توانی پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را نسبت به تکلف دهی، زیرا خداوند می‌فرماید «وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ» «2».

---

(1) سوره واقعه، آیه 10 و 11.
(2) قُلْ ما أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ ما أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ (سوره ص، آیه 86).
ترجمه الطرائف ،ص:98
اسحاق: بلی، ای امیر المؤمنین پیغمبر علی را به دستور خداوند به اسلام خواند.
مأمون: آیا شایسته است و که خداوند به پیغمبر خود تکلیف کند کسی را که هنوز به سن بلوغ نرسیده است و حکمی بر وی جاری نمی‌شود به دین دعوت کند؟
اسحاق: پناه می‌برم به خداوند که چنین نسبتی به وی داده شود.
مأمون: بنا بر قیاس گفته تو که علی اسلام آورد و در وقتی که کودک بود و بر وی حکمی جاری نمی‌شد، آیا پیغمبر کودکانی را به دین می‌خواند که هنوز طاقت و توانائی فهم و پذیرش آن را ندارند، چنان که در این ساعت پیغمبر آنان را به دین دعوت کند و در ساعت دیگر آنان از دین بر گردند و اگر هم از دین بر گردند بر آنان گناهی نخواهد بود و حکم پیغمبر بر ایشان جاری نمی‌شود، آیا تو روا می‌داری چنین چیزی را به پیغمبر خدا نسبت دهی؟
اسحاق: به خدا پناه می‌برم از چنین نسبتی؟! مأمون: ای اسحاق گمان می‌کنم قصد تو از فضیلتی که پیغمبر علی (علیه السلام) را به سبب آن

فضیلت بر سایر مردم برتری داده است آن است که به سبب آن فضیلت علی را از دیگران جدا کند تا مقام و برتری علی (علیه السلام) شناخته شود و اگر خدا پیغمبر را مأمور کرده بود که کودکان را به اسلام بخواند چنان که علی (علیه السلام) را دعوت کرد، آن را نیز دعوت می‌کرد.
اسحاق: بلی.
مأمون: آیا شنیده‌ای که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم هیچ کودک دیگری از خاندان و خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کرده باشد، برای این که نگوئی علی پسر عمش بود؟
اسحاق: نمی‌دانم و نشنیده‌ام که چنین کاری کرده است یا نه؟
مأمون: ای اسحاق آیا عقیده داری که از آنچه نمی‌دانی و نمی‌شناسی باز خواست خواهی شد؟
ترجمه الطرائف ،ص:99
اسحاق: نه.
مأمون: پس رها کن آنچه را که خدا از ما و شما بر داشته است! اکنون بگو پس از پیشی گرفتن در اسلام چه عملی از سایر اعمال برتر است؟
اسحاق: جهاد در راه خدا.
مأمون: راست گفتی؟ آیا در میان یاران پیامبر هیچ کس را می‌شناسی که به اندازه علی جهاد کرده باشد؟
اسحاق: در کدام وقت.
مأمون: در هر عصری که بخواهی.
اسحاق: در جنگ بدر؟
مأمون: من نیز همان را اراده کردم آیا چنین است که همه یاران پیغمبر در روز بدر از جهت جهاد به پایه علی (علیه السلام) نرسیدند؟ به من بگو که شماره کشتگان جنگ بدر چه اندازه بوده است؟
اسحاق: شصت تن و اندی از مشرکان.
مأمون: علی به تنهائی چند تن از آنان را کشت؟
اسحاق: نمی‌دانم.
مأمون: بیست و سه نفر یا بیست و دو نفر و چهل تن از کشتگان دیگر را باقی مردم کشتند.
اسحاق: ای امیر المؤمنین در آن روز ابو بکر با پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در سایبان مخصوص پیغمبر بود.
مأمون: چه کار می‌کرد؟
اسحاق: تدبیر می‌نمود.
مأمون: وای بر تو! تدبیر می‌کرد بدون پیغمبر یا با وی شریک بود یا این که پیغمبر به تدبیر او نیاز داشت؟ کدام یک از این شقوق سه‌گانه را انتخاب می‌کنی؟

اسحاق: پناه می‌برم به خدا از این که بگویم ابو بکر بدون پیغمبر تدبیر می‌کرد یا این که با او شرکت داشت یا پیغمبر نیازمند تدبیر و رأی او بود.
ترجمه الطرائف ،ص:100
مأمون: پس بنا بر این چه فضیلتی برای ابو بکر از بودن در جایگاه پیغمبر به دست می‌آید؟ آیا چنین نیست که فضیلت از آن کسی است که در پیش پیغمبر شمشیر می‌زد نه از آن کسی که در جای خود نشسته بود؟
اسحاق: ای امیر المؤمنین، همه لشکریان در حال جهاد بودند.
مأمون: راست می‌گویی، همه مجاهد بودند ولی به یقین آن کسی که در پیش پیغمبر شمشیر می‌زد و از پیغمبر و کسی که در نزد پیامبر نشسته بود، حمایت می‌کرد برتر است از آن کس که نشسته بود، آیا در کتاب خداوند نخوانده‌ای که می‌فرماید:
لا یَسْتَوِی الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ غَیْرُ أُولِی الضَّرَرِ وَ الْمُجاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ عَلَی الْقاعِدِینَ دَرَجَةً وَ کُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنی وَ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجاهِدِینَ عَلَی الْقاعِدِینَ أَجْراً عَظِیماً «1».
اسحاق: ابو بکر و عمر نیز جهاد می‌کردند.
مأمون: آیا ابو بکر و عمر را بر آن کس که در جنگ حاضر نبود فضیلتی هست؟
اسحاق: بلی.
مأمون: پس فضل آن کس که در جنگ می‌خواست جان خود را نثار کند بر فضل ابو بکر و عمر می‌چربد.
اسحاق: بلی.
مأمون: اسحاق، آیا قرآن می‌خوانی؟
اسحاق: بلی! مأمون: بخوان برای من آیه: هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ یَکُنْ شَیْئاً مَذْکُوراً «2».

---

(1) سوره نساء، آیه 95.
(2) سوره دهر، آیه 1- 8.
ترجمه الطرائف ،ص:101
اسحاق: آیه را خواندم تا رسیدم به: یَشْرَبُونَ مِنْ کَأْسٍ کانَ مِزاجُها کافُوراً- تا- وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً «1».
مأمون: تا همین جا بس است، این آیه در باره چه کسی نازل شده است؟
اسحاق: در باره علی (علیه السلام).
مأمون: آیا می‌دانی که علی هنگام اطعام مسکین و یتیم و اسیر گفت: إِنَّما نُطْعِمُکُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ آیا شنیده‌ای که خداوند در قرآنش هیچ کس را بمانند علی وصف کرده باشد؟

اسحاق: نه.
مأمون: راست گفتی، زیرا ای اسحاق، خداوند متعال رفتار و سیره علی را شناخته بود آیا تو بر این اندیشه نیستی که یاران ده‌گانه پیغمبر «عشرة مبشرة» در بهشتند؟
اسحاق: بلی، ای امیر المؤمنین.
مأمون: آیا اگر کسی بگوید که به خدا سوگند نمی‌دانم این حدیث درست است یا نه؟ و مرا معلوم نیست که این حدیث از پیغمبر رسیده یا نه چنین کس نزد تو کافر است؟
اسحاق: پناه می‌برم به خدا از چنین کلامی! مأمون: آیا اگر کسی بگوید که نمی‌دانم این سوره از قرآن است یا نه؟ چنین کسی کافر است؟
اسحاق: بلی.
مأمون: اسحاق، میان این دو فرق بسیار می‌بینم آیا حدیث روایت می‌کنی؟
اسحاق: بلی. ترجمه الطرائف 101 مناظره مأمون با فقیهان در باره برتری علی(ع)
مون: حدیث «طیر» را می‌شناسی؟
اسحاق: بلی.

---

(1) سوره دهر، آیه 1- 8.
ترجمه الطرائف ،ص:102
مأمون: آن را برای من روایت کن.
اسحاق: حدیث را برای وی خواندم.
مأمون: اسحاق! با تو گفتگو می‌کردم و گمان می‌کردم که تو دشمن حق و راستی نیستی ولی اکنون بر من ثابت شد که تو دشمن حقی! آیا تو یقین داری که این حدیث درست است؟
اسحاق: بلی! این حدیث را کسانی روایت کرده‌اند که مرا امکان رد گفتار آنان نیست.
مأمون: آیا قبول داری که اگر کسی این حدیث را درست بداند، آنگاه گمان کند که یکی از صحابه برتر از علی است، از یکی از وجوه سه‌گانه بیرون نیست یا این است که دعوت رسول خدا نزد او مردود است یا این که بگوید پیغمبر برتر را می‌شناخت ولی آن کس را که مفضول بود بیشتر، دوست می‌داشت یا این که بگوید خداوند فاضل را از مفضول نمی‌شناخت کدام یک از این وجوه سه‌گانه را تو اختیار می‌کنی؟
اسحاق: در اندیشه فرو رفتم و سر را پائین انداختم.
مأمون: اسحاق! هیچ یک از آنها را نمی‌توانی بر زبان آوری، زیرا اگر یکی از آنها را بگوئی ترا وادار به توبه می‌کنم، و اگر برای حدیث غیر از این وجوه سه‌گانه تأویل دیگری داری به من بگو.

اسحاق: نمی‌دانم ولی برای ابو بکر نیز فضیلتی هست.
مأمون: بلی، اگر برای او فضیلتی نبود، گفته نمی‌شد که علی از او افضل است اکنون از این سخن کدام فضل او را قصد کردی؟
اسحاق: گفته خداوند را که می‌فرماید: ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا «1»: خداوند در این آیه ابو بکر را نسبت مصاحبت به

---

(1) سوره توبه، آیه 40.

پیغمبر داده است.
مأمون: اسحاق! من ترا در راه سنگلاخ و پر پیچ و خم وارد نمی‌کنم، من در کلام خدا دیده‌ام که کافری را نسبت مصاحبت به کسی داده است که خدا از او راضی و او از خدا خشنود بوده است و آن آیه این است: قالَ لَهُ صاحِبُهُ وَ هُوَ یُحاوِرُهُ أَ کَفَرْتَ بِالَّذِی خَلَقَکَ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاکَ رَجُلًا لکِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّی وَ لا أُشْرِکُ بِرَبِّی أَحَداً «1».
اسحاق: ای امیر المؤمنین، این صاحب کافر، ولی ابو بکر مؤمن بوده است.
مأمون: هر گاه روا باشد که خداوند کسی را که از وی خشنود است نسبت صحبت به کافری بدهد، رواست که مؤمنی را نسبت صحبت به پیغمبرش بدهد با این که از جهت فضل آن مؤمن نه در درجه اول نه دوم نه سوم از مؤمنان باشد.
اسحاق: ای امیر المؤمنین قدر این آیه عظیم است، خداوند می‌فرماید: ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ إِذْ یَقُولُ لِصاحِبِهِ لا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنا.
مأمون: اسحاق! ناگزیرم از این گونه در برابر لجاج تو معنی آیه را تحلیل و توجیه کنم به من بگو آیا حزن ابو بکر از راه رضا بود یا از راه خشم؟
اسحاق: همانا ابو بکر از جهت ترس بر پیغمبر که مبادا به وی آسیبی برسد، اندوهگین شد.
مأمون: این پاسخ من نیست، جواب من آن است که بگویی: از خشنودی بود یا از خشم؟
اسحاق: برای خشنودی خدا بود.
مأمون: بنا بر این خداوند برای ما رسولی فرستاده است که از خشنودی و طاعت خداوند متعال نهی کرده است.
اسحاق: پناه می‌برم به خدا از چنین گمانی!

---

(1) سوره کهف، آیه‌های 37 و 38.

مأمون: آیا نه این است که به گمان تو اندوه ابو بکر در راه خشنودی خدا

بوده است؟
اسحاق: بلی چنین است.
مأمون: آیا نمی‌بینی که قرآن کریم شهادت می‌دهد بر این که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ابو بکر را از حزن منع فرمود: «لا تَحْزَنْ»!
اسحاق: پناه می‌برم به خدا! مأمون: ای اسحاق، مذهب من رفق و ملایمت با توست شاید خداوند ترا به سوی حق بر گرداند و از باطل عدول دهد به سبب بسیاری استعاذه تو «1».
اکنون مرا خبر بده از معنی: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ «2» مقصود پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم است یا ابو بکر؟
اسحاق: مقصود رسول خداست.
مأمون: درست گفتی اینک معنی این آیه را بیان کن:
وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ- تا- ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلى رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ «3» می‌دانی خداوند از مؤمنان در این آیه چه کسانی را قصد کرده است؟
اسحاق: نه ای امیر المؤمنین.
مأمون: در غزوه حنین که لشکر مسلمین ضعف پیدا کرده و به جز چند نفر از بنی هاشم همه رو به فرار گذاشتند و با رسول خدا تنها هفت نفر باقی مانده بود علی در پیش روی پیامبر شمشیر می‌زد و عباس از لگام استر آن حضرت گرفته بود و پنج نفر دیگر به اطراف پیغمبر پیوسته دور می‌زدند و آن حضرت را از خطرهای دشمن

---

(1) اسحاق در برابر اشتباهات و خطاهایی که مأمون از وی می‌گرفت جمله: اعوذ باللّه را به زبان می‌آورد.
(2) سوره توبه، آیه 40.
(3) سوره توبه، آیه‌های 25 و 26.

حفظ می‌کردند تا این که خداوند یاری و نصرت بر آنان داده و سکینه و طمأنینه خود را بر قلوب آنان نازل فرمود، پس مراد از مؤمنان در این آیه در درجه اول علی و پس از آن سایر بنی هاشم است که تا آخرین وقت کوچکترین خلل و ضعفی در اراده آهنین آنها راه نیافت.
اکنون بگو کدام یک افضل است: آیا آن کس که در آن وقت در نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود یا آن کس که فرار کرد و خداوند او را سزاوار نزول این آیه ندانست؟
اسحاق: آن کس که آیه: أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ در باره او نازل شد، برتر است.
مأمون: اسحاق، کدام یک برتر است آن کس که با پیغمبر در نماز بود یا آن کس که به جای او در بستر او خوابید و جان خود را برای حفظ او نثار کرد

تا آنکه پیامبر خدا بتواند اندیشه خود را که هجرت از مکه به مدینه بود انجام دهد؟ همانا خداوند به پیغمبر دستور داد که به علی فرمان دهد در جای او بخوابد و او را از گزند دشمنان به جان خود حفظ کند، رسول خدا این دستور را اجرا کرد علی از شنیدن آن گریست.
پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: علی، آیا گریه‌ات برای ترس از مرگ است؟
علی (علیه السلام) عرض کرد: نه سوگند به آن کس که ترا به راستی بر انگیخته است ای پیغمبر خدا، ولی گریه‌ام از جهت بیم بر جان توست، آیا تو سالم می‌مانی؟
پیغمبر فرمود: بلی.
علی (علیه السلام): اکنون از جان و دل می‌پذیرم و با خوشی و گوارایی جانم را در راه تو فدا می‌کنم آنگاه در بستر خوابید و رو پوش پیغمبر را به روی خود کشید مشرکان قریش رسیدند و بستر را فرا گرفتند و هیچ تردید نداشتند که پیغمبر در میان بستر است دشمنان بر آن اتفاق کردند که از هر قبیله از قریش یک ضربتی با شمشیر به پیغمبر وارد سازد تا این که بنی هاشم نتوانند یک قبیله را به قصاص خون پیغمبر قصاص کنند علی سخنان دشمنان را در باره کشتن خودش می‌شنید و هرگز به
ترجمه الطرائف ،ص:106
وی جزعی دست نداد، چنان که صاحب پیغمبر در نماز دچار جزع شد علی همچنان بردبار و استوار بود تا آنکه خداوند فرشتگان خود را فرستاد تا او را از گزند مشرکان حفظ کردند چون صبح شد، از جای خود بلند شد مشرکان را چون نظر بر وی افتاد پرسیدند: محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کجاست؟
علی (علیه السلام): من نمی‌دانم در کجاست؟
مشرکان: در تمام این شب از غرور با جانت بازی کردی.
می‌بینی که علی از آغاز کار همچنان از همگان برتر بود و پیوسته بر فضیلتش افزوده می‌شد و چیزی از آن کم نگردید تا خداوند او را به سوی خود خواند.
مأمون: اسحاق، آیا حدیث ولایت را روایت می‌کنی؟
اسحاق: بلی، ای امیر المؤمنین.
مأمون: پس روایت کن.
اسحاق: من حدیث را خواندم.
مأمون: اسحاق آیا نمی‌بینی که این حدیث برای علی حقی بر ابو بکر و عمر واجب کرده که چنان حقی برای آنان بر علی واجب نکرده است.
اسحاق: مردم در باره این حدیث چنان گفته‌اند که سبب آن چیزی بود که در میان زید بن حارثه و میان علی گذشت و زید منکر دوستی علی (علیه

السلام) شد از این رو پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه»
. مأمون: در کجا پیغمبر این را گفت؟ آیا پس از برگشت از حجة الوداع نبود؟
اسحاق: بلی.
مأمون: زید بن حارثه پیش از حجة الوداع کشته شده بود.
چگونه راضی می‌شوی که چنین سخنی بگوئی؟
به من بگو آیا اگر پسر تو در مدت پانزده سال بگوید: مردم! دوستدار من، دوستدار پسر عم من است همه این را بدانند آیا تو بر او این سخن را که کسی انکار ندارد و همه آن را می‌دانند، زشت نخواهی شمرد؟!
ترجمه الطرائف ،ص:107
اسحاق: چرا خدا گواه است.
مأمون: اسحاق، آیا تو بر پسرت نمی‌پسندی و روا نمی‌داری آنچه را بر پیغمبر می‌پسندی و روا می‌داری، وای بر شما، فقیهان خود را خدایان خود قرار می‌دهید خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید: اتَّخَذُوا أَحْبارَهُمْ وَ رُهْبانَهُمْ أَرْباباً مِنْ دُونِ اللَّهِ «1». در صورتی که آنان (یهودان) نه برای پیشوایان خود (احبار و رهبان) نماز خوانده بودند و نه روزه گرفته بودند و نه گمان می‌کردند که آنان خدایان هستند، بلکه فقط پیشوایان به آنان فرمان می‌دادند و ایشان از دستور آنان اطاعت می‌کردند.
مأمون: اسحاق، آیا حدیث:
«انت منّی بمنزلة هارون من موسی»
را روایت می‌کنی؟
اسحاق: بلی ای امیر المؤمنین این حدیث را شنیده‌ام و نیز نام کسانی که آن را درست دانسته یا آن را انکار کرده‌اند، می‌دانم.
مأمون: آیا کسانی که آن را درست می‌دانند نزد تو راست گفتارند یا آنان که انکار کرده‌اند؟
اسحاق: کسانی که آن را درست دانسته‌اند.
مأمون: آیا امکان دارد که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم این گفته را به طور مزاح گفته باشد؟
اسحاق: پناه می‌برم به خدا.
مأمون: آیا نمی‌دانی که هارون برادر پدری و مادری موسی بود؟
اسحاق: بلی می‌دانم.
مأمون: آیا علی نیز برادر پدری و مادری پیغمبر بود؟
اسحاق: نه.
مأمون: آیا نه این است که هارون نبی بود و علی نبی نیست؟
اسحاق: بلی.

مأمون: این دو صفت در علی (علیه السلام) وجود نداشت و در هارون وجود

---

(1) سوره توبه، آیه 31.

داشت، پس مقصود از این که: «تو نسبت به من چنانی که هارون به موسی چنان بود» چیست؟

اسحاق: از این سخن اراده کرده بود که دل علی را به دست آورد و خشنود سازد، زیرا منافقان گفته بودند: پیغمبر علی را در مدینه به واسطه بی‌مهری به او، به جای خود گذارده بود.

مأمون: آیا پیغمبر به وسیله سخنی که معنی نداشت خواست دل علی (علیه السلام) را خشنود سازد؟

اسحاق: من خاموش شدم و سر به پائین افکندم.

مأمون: ای اسحاق برای این حدیث در کتاب خدا معنی روشنی وجود دارد؟

اسحاق: آن معنی چیست ای امیر المؤمنین؟

مأمون: آن معنی و مقصود گفته خداوند است در این آیه: اخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَ أَصْلِحْ وَ لا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ «1».

اسحاق: موسی، ای امیر المؤمنین، هارون را در میان قوم خود جانشین کرد در وقتی که زنده بود و به سوی پروردگارش رفت و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیز به همین گونه علی را جانشین خود کرد، هنگامی که به جنگ می‌رفت.

مأمون: هرگز بدان گونه که تو می‌گوئی نیست، به من بگو هنگامی که موسی هارون را به جای خود برگزید و نزد پروردگارش رفت هیچ کس از یارانش یا بنی اسرائیل همراه وی بود؟

اسحاق: نه.

مأمون: آیا موسی هارون را بر آن جماعت جانشین خود نکرده بود؟

اسحاق: بلی.

مأمون: آیا رسول خدا نیز هنگام رفتن به جنگ به همین گونه عمل می‌کرد؟ و

---

(1) سوره اعراف، آیه 142.

آیا جز ضعیفان و زنان و کودکان را به جای می‌گذارد؟ آیا می‌توان ادعا کرد که این دو وضع مانند دیگر است؟ من برای این حدیث تأویل دیگری از کتاب خدا دارم که دلیل بر جانشینی علی (علیه السلام) است و هیچ کس نمی‌تواند در برابر آن دلیلی بیاورد و گمان نمی‌کنم هیچ کس به این دلیل

استدلال کرده باشد و امیدوارم این، توفیقی باشد که از جانب خدا بهره من شده است.
اسحاق: آن احتجاج و استدلال چیست یا امیر المؤمنین؟
مأمون: آن فرموده خدای عز و جل است که در حکایت از موسی می‌فرماید: وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی هارُونَ أَخِی اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی وَ أَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی کَیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیراً وَ نَذْکُرَکَ کَثِیراً إِنَّکَ کُنْتَ بِنا بَصِیراً.
پس تو ای علی نسبت به من چنانی که هارون نسبت به موسی بوده، وزیر منی از اهل من و برادر منی که خداوند پشت مرا به او محکم کرده است و او را در امر من شریک کرده است تا خداوند را بسیار بستائیم و فراوان ذکرش گوئیم آیا کسی می‌تواند در این مورد چیز دیگری داخل کند و گفته پیغمبر را باطل بداند و بگوید که دارای معنی نیست؟
اسحاق گفته است دامنه این سخنان تا یکی دو ساعت از روز رفته طول کشید پس یحیی بن اکثم قاضی القضات گفت: یا امیر المؤمنین «قد اوضعت الحقّ لمن اراد اللّه بالخیر و اثبت ما لا یقدر احد ان یدفعه»: حق را برای کسی که خداوند خیر او را خواسته باشد، روشن کردی و موضوع را چنان ثابت و استوار کردی که هیچ کس را یارای رد آن نیست.
اسحاق گفت: پس از آن مأمون نزدیک ما آمد و گفت: اکنون پس از این سخنان، شما چه می‌اندیشید و چه می‌گوئید؟ همه گفتیم: «کلّنا نقول بقول امیر المؤمنین اعزّه اللّه» آنچه را امیر المؤمنین می‌گوید ما نیز همان را می‌گوئیم.
مأمون در جواب ما گفت: به خدا سوگند اگر نه آن است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دستور داده که:
«اقبلوا القول من النّاس»
بپذیرید آنچه را مردم می‌گویند همانا گفتار
ترجمه الطرائف ،ص:110
شما را نمی‌پذیرفتم.
«اللهمّ قد نصحت لهم القول اللهمّ انّی قد اخرجت الأمر من عنقی اللهمّ انّی ادّیتک بالتّقرّب الیک بحبّ علیّ و ولایته» «1».
خدایا، من آنچه شرط نصیحت و بلاغ بود به اینان گفتم، بار خدایا، من این تکلیف را از گردن خود برداشتم، بار خدایا من بر آن دینم که تقرب به تو را در دوستی و ولایت علی (علیه السلام) می‌دانم «2».
چنان که در مقدمه مناظره یادآوری گردید، مأخذ ترجمه مناظره که در اینجا همه آن آورده شده است کتاب «عقد الفرید» ابن عبد ربه می‌باشد در چند کتاب دیگر به اختصار یا فقط به ذکر چنین مناظره‌ای از آن نام برده شده است، از آن جمله در جزء اول «الغدیر» ص 210 چاپ بیروت، قسمتی از مناظره که ارتباط به غدیر خم و حدیث ولایت:

«من کنت مولاه ...»
داشته است به نقل از ابن عبد ربّه آورده شده است.
مؤلف کتاب «تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد»، (قاضی زنگه‌روزی، بهلول بهجت افندی) چاپ ششم مشهد نیز خلاصه این مناظره را ذکر کرده است». (صفحات 51- 43).
در کتاب «عصر المأمون» تألیف دکتر احمد فرید رفاعی از نویسندگان معروف مصر در اوایل قرن بیستم اشاره به مناظره مذکور شده است چاپ مصر 1928 م.
ولی داستان این مناظره با تفصیل بیشتر و با ذکر راویان سند در کتاب عیون اخبار الرضا تألیف دانشمند بزرگ شیعی ابو جعفر صدوق آورده شده است چاپ قم صفحات 200- 184).

_____

(1) ابن عبد ربه، عقد الفرید، ج 5، ص 92 تا 101، طبع بیروت، 1403 ه- 1983 م.
(2) ترجمه احتجاج مأمون: با کمی تفاوت از مرحوم دکتر علی اکبر شهابی است نشریه دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد شماره هشتم و نهم پائیز و زمستان 1352.
ترجمه الطرائف ،ص:111
در کتاب عیون اخبار الرضا اضافاتی بر آنچه ابن عبد ربه در کتاب «عقد الفرید» آورده است، دیده می‌شود این اضافات از نظر قوت استدلال و اشتمال بر احتجاج و مناظره‌ای که نظیر آن کمتر در مناظرات دیگر دیده می‌شود، برای پژوهندگان بسیار سودمند به نظر می‌رسد، از این رو برای تکمیل آنچه ابن عبد ربه در کتاب خود نقل کرده است، پاره‌ای از اضافات کتاب عیون را در دنبال آنچه از کتاب ابن عبد ربه ترجمه شده است در اینجا می‌آوریم تا مزید بر استفاده و آگاهی حقیقت پژوهان گردد در عقد الفرید طرف مناظره را فقیهان ذکر کرده ولی در عیون اخبار الرضا طرف مناظره را جماعتی از اهل حدیث و گروهی از اهل کلام و نظر نوشته است.
در آغاز مناظره مأمون خطاب به فقیهان چنین می‌گوید:
مأمون: اگر می‌خواهید من آغاز به پرسش کنم و اگر نه، شما آغاز کنید.
محدثان: ما آغاز به سؤال می‌کنیم.
مأمون: شروع کنید به ترتیبی که نخست یک تن سخن بگوید، آنگاه اگر دیگری افزون بر گفته وی دارد، بگوید و اگر در گفته او لغزش دید آن را درست کند.
یکی از محدثان: ما چنان عقیده داریم که بهترین مردمان پس از پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ابو بکر است به دلیل روایتی که از پیغمبر

رسیده و همه بر صحت آن اجماع دارند روایت این است: «اقتدا کنید به کسانی که پس از من هستند، ابو بکر و عمر» «1».
چون پیغمبر رحمت امر کرده است که مردم به آن دو اقتدا کنند ما دانستیم که آنان بهترین مردم می‌باشند زیرا پیغمبر چنین دستوری نمی‌دهد مگر در باره بهترین مردم.
مأمون: روایات بسیار است و ناگزیر ما یا باید همه آنها را درست بدانیم یا همه را باطل، یا آنکه پاره‌ای را حق و برخی را باطل. اگر بگوئیم همه حق است، همه باطل خواهد بود، زیرا بعضی از روایات، ناقص روایت دیگری است و اگر گوئیم همه باطل است لازم می‌آید که دین و احکام دین باطل گردد چون از شقوق سه‌گانه

_____

(1) «اقتدوا بالذین من بعدی ابو بکر و عمر».
ترجمه الطرائف ،ص:112
دو شق نادرست است، پس ناگزیر باید شق سوم را درست بدانیم و آن باطل بودن برخی از روایات و درست بودن برخی دیگر است بنا بر این باید بر صحت و حقانیت آنچه درست می‌دانیم دلیل اقامه کنیم تا خلاف آن مردود شود ...
روایتی که تو ذکر کردی دلیل بطلانش در خود آن می‌باشد بیان مطلب بدین گونه است که پیغمبر خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم خردمندترین حکیمان و راستگوترین مردم است و هرگز دستور به کار محال نمی‌دهد و مردمان را به پیروی از امور مخالف یک دیگر وادار نمی‌کند این دو مرد یا در تمام جهات با هم یکسان هستند یا مختلف. اگر هم یکسان باشند لازم می‌آید که در شمارش وصفت و صورت و جسم یکی باشند و چنین امری محال است که دو چیز از هر جهت یکی باشند و اگر آن دو مختلف باشند چگونه می‌توان از دو موجود مختلف پیروی کرد؟ این تکلیف خارج از توانائی است زیرا هر زمان که تو پیروی از یکی بکنی به یقین با دیگری مخالفت کرده‌ای اما دلیل بر اختلاف آن دو تن آن است که ابو بکر کسانی را که پس از وفات پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم مرتد شده بودند اسیر و برده کرد و عمر آنان را به حال آزادی بر گرداند و عمر به ابو بکر اشاره کرد که خالد را عزل کند و به سبب این که «مالک بن نویره» را کشته بود به قصاص رساند و ابو بکر خودداری کرد، هم چنین عمر متعه‌های دوگانه را حرام کرد و ابو بکر آنها را حرام نکرده بود، عمر دیوان عطایا درست کرد و ابو بکر چنان کاری نکرد، ابو بکر برای خود جانشین تعیین کرد و عمر جانشین معین نکرد و بسیاری از نظایر اینها ...
محدث دیگری: پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است: «اگر من برای خود دوستی بر می‌گزیدم آن دوست ابو بکر بود».

مأمون: این محال است، زیرا بر وفق روایات خود شما، پیغمبر میان اصحاب خود عقد برادری بست و برادری علی را به تأخیر انداخت. علی علت را جویا شد پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: ترا برای خودم نگه داشتم هر یک از این دو روایت که درست باشد موجب بطلان روایت دیگر می‌گردد.
ترجمه الطرائف ،ص:113
دو تن دیگر از محدثان: علی در روی منبر گفت: بهترین این امت پس از پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ابو بکر و عمر است.
مأمون: این محال است زیرا اگر پیغمبر می‌دانست که آن دو برترین هستند، یک بار عمرو عاص و بار دیگر اسامة بن زید را بر آنان امیر نمی‌کرد از اموری که دروغ بودن این خبر را می‌رساند آن است که پس از وفات پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم علی گفت: من به نشستن در جای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم سزاوارترم از پیراهنم به تنم، ولی ترسیدم از این که مردم دوباره به کفر بر گردند، و باز در جای دیگر چنین فرمود:
«چگونه آن دو از من بهترند با این که من خدا را پیش از آنان و بعد از آنان پرستش کردم؟».
حدیث دیگری: ابو بکر در خانه خود را بست و گفت: آیا کسی هست که مرا وادار کند از لغزش خود دست بردارم تا من کنار روم و خلافت را رها کنم؟ علی گفت: رسول خدا ترا مقدم داشته است چه کسی حق دارد ترا آخر قرار دهد؟
مأمون: این نیز نادرست است زیرا علی از بیعت ابی بکر خود داری کرد و در خانه نشست و شما روایت کرده‌اید که علی در خانه نشسته بود تا این که فاطمه از دنیا رحلت کرد و آن مخدره وصیت کرده بود که در شب دفن شود تا آن دو در تشییع جنازه‌اش حاضر نشوند. دلیل دیگر بر نادرستی این خبر آن است که اگر پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را جانشین خود کرده بود، چگونه وی خلافت را از خود دور کرد و به انصار گفت:
من خشنودم که یکی از این دو تن را: ابو عبیده و عمر به خلافت برگزینید؟
دیگری گفت: عمرو عاص به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: چه کسی از زنان نزد تو محبوبتر است؟
فرمود: عایشه. پرسید: چه کسی از مردان؟ فرمود: پدرش.
مأمون: این نیز راست نیست، زیرا شما خود روایت کرده‌اید که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیش خود مرغ بریانی گذارده بود پس فرمود: خدایا محبوب ترین خلق خودت را نزد من برسان آن کس علی بود اکنون کدام یک از دو روایت شما را باید پذیرفت؟
ترجمه الطرائف ،ص:114

دیگری: علی گفت: هر کس مرا بر ابو بکر و عمر برتری دهد، او را به عنوان مفتری حدّ خواهم زد.
مأمون: چگونه رواست که علی کسی را حدّ بزند که حدّ بر او واجب نیست، اگر چنین کاری کند به حدود خداوند عز و جل تجاوز و بر خلاف دستور خداوند عمل کرده است.
و این که کسی علی را بر آن دو برتری دهد دروغ نیست، زیرا شما از امام خود چنین روایت کرده‌اید: «من بر شما امیر شدم با این که بهتر از شما نیستم».
پس این که کدام یک از این دو مرد راستگوتر هستند نزد شما: ابو بکر در باره آنچه به زیان خود گفته یا علی در باره آنچه برای ابو بکر گفته است علاوه بر تناقضی که این خبر در متن خود دارد ...
دیگری: از پیغمبر روایت شده است که فرمود: «ابو بکر و عمر دو آقای میانسالان بهشت هستند».
مأمون: این خبر محال است زیرا در بهشت میان سال و پیر وجود ندارد، روایت شده است که زنی به نام اشجعیّه نزد پیغمبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود پیغمبر فرمود: هیچ پیرزنی داخل بهشت نمی‌شود زن گریست پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: خدا فرموده است:
إِنَّا أَنْشَأْناهُنَّ إِنْشاءً فَجَعَلْناهُنَّ أَبْكاراً عُرُباً أَتْراباً «1».
اگر گمان می‌کنید که ابو بکر جوان بر انگیخته می‌شود و داخل بهشت می‌گردد، با روایت دیگر شما منافات دارد زیرا شما روایت کرده‌اید که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره حسن و حسین فرمود که آن دو آقای همه جوانان اهل بهشت هستند و پدر آنان بهتر از ایشان است.
دیگری: پیغمبر فرموده است: «اگر من در میان شما به پیغمبری بر انگیخته

---

(1) واقعه، آیه 35- 37 ترجمه: ما آن زنان را از نو می‌آفرینیم و همه را دوشیزه قرار می‌دهیم که به شوهران خود مهربان و با ایشان هم سن و یکسان باشند.

نشده بودم عمر مبعوث می‌شد».
مأمون: این نیز محال است زیرا خداوند می‌فرماید: إِنَّا أَوْحَيْنا إِلَيْکَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ «1».
و در جای دیگر چنین فرموده است: وَ إِذْ أَخَذْنا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِيمَ وَ مُوسى وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ «2». بنا بر این آیا رواست کسی که پیمان پیغمبری از او گرفته نشده است مبعوث شود و کسی که پیمان نبوت از وی گرفته شده است مؤخر باشد؟

دیگری: پیغمبر در روز عرفه به عمر نگریست و تبسم کرد، پس فرمود: خداوند مباهات می‌کند به بندگانش به طور عموم و به عمر به نحو خاص».
مأمون: این خبر محال به نظر می‌آید زیرا درست نیست که بگوئیم خداوند به عمر مباهات می‌کند و پیغمبر خود را وامی‌گذارد یعنی عمر را در جزء خاصگان و پیغمبر را در شمار عامه قرار می‌دهد این روایت شما عجیب‌تر از روایت دیگر شما نیست که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: «داخل بهشت شدم و صدای نعلینی شنیدم در همان هنگام بلال مولای ابو بکر را دیدم که پیش از من وارد بهشت شده است».
شیعه گفته است: علی بهتر از ابو بکر می‌باشد ولی شما می‌گویید بنده ابو بکر بهتر است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم زیرا آن کس که زودتر به بهشت در آید بهتر است از آن کس که دیرتر آید ..
دیگری: پیغمبر فرمود: اگر عذاب نازل گردد فقط عمر بن الخطاب نجات می‌یابد.

---

(1) نساء، آیه 163- ترجمه: ما به تو وحی فرستادیم چنان که به نوح و پیغمبران پس از وی وحی فرستادیم.
(2) احزاب، آیه 7- ترجمه: و هنگامی که از پیامبران پیمانشان را گرفتیم همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم.
ترجمه الطرائف ،ص:116
مأمون: این خلاف قرآن است زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید:
وَ ما کانَ اللَّهُ لِیُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِیهِمْ «1».
شما با این خبر عمر را مانند رسول به شمار آورید.
دیگری: پیغمبر شهادت داد که ده تن از صحابه اهل بهشتند و عمر را جزء آن ده تن شمرد.
مأمون: اگر این گمان شما درست باشد نبایستی عمر به حذیفه بگوید: «ترا به خدا سوگند می‌دهم آیا من از منافقان هستم؟» پس اگر پیغمبر به عمر گفت که تو از اهل بهشتی و عمر آن را تصدیق نکرد تا این که حذیفه آن را درست دانست، در این صورت عمر گفته حذیفه را پذیرفت و تصدیق گفته پیغمبر نکرد و این کار بر خلاف اسلام است و اگر گفته پیغمبر را راست دانست، چرا از حذیفه پرسید؟ این دو خبر به خودی خود با یک دیگر متناقض هستند.
دیگری: پیغمبر فرمود: «من در یک کفه ترازو گذارده شدم و امت من در کفه دیگر و کفه من بر کفه دیگر چربید پس از آن ابو بکر به جای من گذارده شد و کفّه او بر کفّه امت چربید، سپس عمر گذارده شد و کفه او نیز چربید، آن گاه میزان برداشته شد».
مأمون: این محال است، زیرا مقصود یا اجسام آن دو است یا اعمال آن

دو.
اگر مقصود اجسام باشد هر عاقلی می‌داند که آن محال است زیرا هرگز اجسام آنان سنگین‌تر از اجسام همه امت نیست و اگر مقصود اعمال آن دو باشد هنوز همه افعال به وجود نیامده است، پس چگونه کفه ترازو سنگین‌تر است از چیزی که هنوز به وجود نیامده است؟

_____

(1) انفال، آیه 33- ترجمه: و خداوند آنان را عذاب نمی‌کند با اینکه تو در میان ایشان می‌باشی.

مؤلف کتاب عیون اخبار الرضا پس از این که بحث و مناظره با محدثان و فقیهان را ادامه می‌دهد و آنچه را ابن عبد ربه در کتاب خود آورده است نقل می‌کند باز دنبال آن مناظره را با متکلمان و اصحاب نظر بدین گونه آغاز می‌کند که قسمتی از آن در اینجا برای تکمیل فایده آورده می‌شود:

آن گاه مأمون به اصحاب نظر و کلام رو کرد و گفت: من از شما بپرسم یا شما از من می‌پرسید؟

متکلمان: ما از شما می‌پرسیم.

مأمون: بپرسید.

یکی از متکلمان: آیا امامت علی از جانب خداوند عز و جل نیست؟ و آیا چنان که سایر واجبات امثال این که نماز ظهر چهار رکعت است و به دویست درهم، پنج درهم زکات تعلق می‌گیرد و حج به سوی مکه است از پیغمبر به وسیله راویان به ما رسیده است، امامت علی نیز به همان گونه به ما رسیده است؟

مأمون: بلی.

دانشمند کلامی: پس چرا در هیچ یک از واجبات میان مسلمانان اختلاف نشده است و فقط در باره خلافت علی اختلاف کرده‌اند؟

مأمون: زیرا در جمیع واجبات چنان بر خورد و تنافس و رغبتی که نسبت به خلافت میان مردم پیدا می‌شود، وجود ندارد.

یکی دیگر از متکلمان: چه مانعی دارد که پیغمبر به مردم دستور دهد که یک تن را به اختیار از میان خود انتخاب کنند تا در جای پیغمبر بنشیند و قائم مقام او باشد بی‌آنکه خود پیغمبر کسی را به جانشینی برگزیند؟ این کار از جهت رأفت و دلسوزی پیغمبر به مردم است زیرا مردم جانشین مخصوص او را اطاعت نخواهند کرد و عذاب خداوند به آنان نازل خواهد شد.

مأمون: من این عقیده را درست نمی‌دانم از آن جهت که خداوند به مردم مهربان‌تر است از پیغمبر به مردم، مع هذا خداوند پیغمبر را میان مردم بر انگیخت

با این که می‌دانست در میان آنان، هم عاصی وجود دارد و هم مطیع، و این امر مانع ارسال پیغمبر نشد.
متکلمی دیگر: از پیغمبر روایت شده است که فرمود: آنچه را مسلمانان خوب بدانند در نزد خداوند خوب است و آنچه را بد بدانند در نزد خدا بد است.
مأمون: اگر مقصود از این گفتار، همه مسلمانان باشد، چنان چیزی وجود ندارد، زیرا اجتماع همه بر یک اندیشه امکان ندارد و اگر مقصود بعضی باشد، پس هر گروهی در باره پیشوای خود خبرهای خوب روایت کرده‌اند، چنان که شیعه در باره علی و حشویه در باره غیر علی، پس چگونه موضوع امامت اثبات خواهد شد؟
دیگری از متکلمان: بنا بر این رواست که گمان کنیم اصحاب محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم دچار خطا شده‌اند.
مأمون: چگونه گمان کنیم که خطا کرده‌اند و همگی بر گمراهی اجتماع کرده‌اند، با این که نه از واجبی آگاهی دارند و نه از سنّتی، زیرا شما گمان می‌کنید که امامت نه از واجبات خداوند است و نه از سنتهای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بنا بر این چگونه در آنچه به گمان شما فرض و سنتی نیست خطا وجود دارد؟
یکی دیگر از متکلمان: اگر شما مدعی امامت علی هستید دلیل خود را بیاورید.
مأمون: من مدعی نیستم بلکه من اقرار به امامت علی دارم و آوردن دلیل و شاهد بر مدعی است نه بر مقرّ و مدعی آن کس است که گمان می‌کند که نصب و عزل به دست اوست و صاحب اختیار مطلق می‌باشد، در این صورت دلیل و شاهد او یا از شرکای اوست که آنان دشمن هستند یا از غیر شرکای وی و چنان غیری وجود ندارد، بنا بر این چگونه برای اثبات ادعای خود می‌تواند دلیل اقامه کند؟
دیگری از متکلمان: بنا بر این پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم علی چه کار می‌باید انجام می‌داد؟
مأمون: همان کاری را که انجام داد.
ترجمه الطرائف ،ص:119
دانشمند کلامی: آیا بر وی واجب نبود که مردم را از امامت خود آگاه کند؟
مأمون: امامت نه به عملی است که امام در باره خود انجام دهد و نه به عملی است که مردم برای او انجام دهند، نصب امام فقط به دستور خدا می‌باشد چنان که در باره ابراهیم فرموده است: إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً «1» و در باره داود چنین فرموده است: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْضِ «2». بنا بر این امام از جانب خدا تعیین می‌شود و خداوند آن کس را که در نسب، شریف و در نهاد و منشأ، پاک و پاکیزه و در آینده معصوم

از گناه و لغزش باشد به عنوان امام اختیار می‌کند، و اگر عنوان امامت به سبب عملی باشد که امام انجام داده است علت امامت وی آن فعل خواهد بود.
بنا بر این اگر خلاف آن را انجام دهد خود به خود از امامت معزول می‌شود.
پس در واقع چنان امامی از جانب افعال خود امام خواهد بود.
دیگری از متکلمان: چرا علی با ابو بکر و عمر نجنگید چنان که با معاویه جنگید؟
مأمون: «چرا نه؟» طلب دلیل است و «نجنگید» نفی است برای نفی نباید دلیل آورد، همانا استدلال برای اثبات است اکنون باید در کار علی بنگریم که آیا از جانب خدا به امامت برگزیده شده است یا از جانب غیر خدا اگر درست باشد که انتخابش از جانب خدا بوده است شک در تدبیرش کفر است به دلیل گفته خداوند:
فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلِیماً «3». زیرا هر کاری را که فاعل انجام دهد تابع

---

(1) بقره، آیه 124- ترجمه: همانا من ترا برای مردم امام قرار دادم.
(2) ص 26، آیه 26- ترجمه: ای داود ما ترا در روی زمین خلیفه قرار دادیم.
(3) نساء، آیه 65- ترجمه: پس نه، سوگند به پروردگارت ایمان نمی‌آورند تا اینکه ترا حاکم قرار دهند در آنچه در میانشان خصومت وجود دارد، پس نمی‌یابند در نفسهای خود شکی بر آنچه تو داوری کرده‌ای و به یقین تسلیم می‌شوند.
ترجمه الطرائف ،ص:120
اصلش می‌باشد، اگر انجام دادن کاری به دستور خدا و از جانب خدا باشد، پس افعال وی از سوی خداست و بر مردم است که در برابر آن راضی و تسلیم باشند.
دیگری از متکلمان: اکنون که شما گمان می‌کنید که امامت علی از جانب خداست و اطاعت از وی فرض است پس چرا بر انبیاء تبلیغ و دعوت مردم لازم است و بر علی رواست که ترک کند دعوت مردم را به طاعت خود؟
مأمون: از آن جهت که، عقیده نداریم که علی مأمور به تبلیغ بوده است تا این که پیغمبر باشد ولی خداوند او را نشانه و راهنمائی میان خود و بندگانش قرار داد هر کس از وی پیروی کند مطیع و آن کس که مخالفت او کند عصیانگر به شمار آید اگر یارانی برای خود بیابد جهاد می‌کند و اگر یارانی نیابد، ملامت بر مردم است نه بر او، زیرا به مردم دستور داده شده

است که در هر حال از وی پیروی کنند و به وی دستور جهاد داده نشده است مگر زمانی که دارای نیرو باشد وی به منزله خانه کعبه است که مردم باید آهنگ آنجا کنند و چون حج بگزارند تکلیف خود را انجام داده‌اند اگر جمعی به وظیفه خود عمل نکنند سرزنشی بر خانه نیست بلکه آنان مورد ملامت خواهند بود.
پس از آنکه دانشمندان کلام و اصحاب نظر، از مأمون سؤالات گوناگون کردند و پاسخ شنیدند مأمون رو به آنان کرد و گفت: شما هر چه خواستید از من پرسیدید و آنچه به نظرتان رسید در ردّ گفته‌های من گفتید، اکنون می‌توانم از شما سؤال کنم؟ گفتند: بلی.
مأمون: آیا چنین نیست که این حدیث به اجماع امت از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم رسیده است که فرمود: هر کس به عمد بر من دروغی ببندد، نشیمنگاه او پر از آتش می‌شود» «1».
دانشمندان: بلی.

_____

(1) این حدیث به اسناد عدیده در کتب شیعه و سنی وارد شده است عبارت حدیث این است:
«من کذب علیّ متعمّدا فلیتبوّء مقعده من النّار»
.
ترجمه الطرائف ،ص:121
مأمون: و این روایت: «هر کس خدا را به گناهی کوچک یا بزرگ نافرمانی کند و آن گناه را عادت خود قرار دهد و اصرار بر آن ورزد، وی در میان طبقه‌های جهنم مخلّد خواهند بود».
دانشمندان: بلی.
مأمون: به من بگویید از حال مردی که امت او را اختیار و به عنوان خلافت نصب می‌کنند، آیا رواست که او را خلیفه رسول خدا و از جانب خدا بدانند در صورتی که پیغمبر او را جانشین خود قرار نداده است؟
اگر بگویید: بلی! این مکابره است و اگر بگویید: نه، لازم می‌آید که ابو بکر نه خلیفه رسول خدا و نه از جانب خدا باشد و شما بر پیغمبر خدا دروغ بسته باشید بنا بر این شما از کسانی خواهید بود که پیغمبر آنان را به دخول در آتش وعده داده است مرا آگاه کنید که در کدام یک از دو گفتار خود صادق هستید در این گفته که: پیغمبر از دنیا رفت و جانشین برای خود قرار نداد یا در این کلام خود خطاب به ابو بکر: «ای خلیفه رسول خدا» اگر ادعا کنید که در هر دو گفته صادق هستید این محال است زیرا آن دو گفته نقیض یک دیگر هستند، و اگر یکی را راست می‌دانید دیگری باطل می‌شود پس بترسید از خدا و به خود آیید و تقلید کورکورانه را رها کنید و از امور شبه ناک بپرهیزید، همانا به خدا سوگند که خداوند عبادت هیچ بنده‌ای را

نمی‌پذیرد مگر آنچه را تعقل کند و آنچه را یقین بداند که حق است ریب و شبهه شک است و ادامه دادن به شک، کفر به خداوند تعالی است و چنین کسی در آتش خواهد بود.
مأمون: به من بگویید: آیا رواست که یکی از شما برده‌ای بخرد چون او را خرید، بنده آقا و مشتری، بنده او گردد؟
دانشمندان: نه.
مأمون: پس چگونه رواست کسی را که شما به پیروی از هوی و هوس نفسانی در گرد او جمع شدید و خود شما او را خلیفه کردید او خلیفه شما بشود با این که شما او را بدان سمت انتخاب کرده‌اید؟ آیا شما خلفا بر وی نیستید؟ شما خود خلیفه
ترجمه الطرائف ،ص:122
درست می‌کنید و می‌گویید: او خلیفه رسول خداست آن گاه چون بر او خشمگین شوید او را می‌کشید چنان که در باره عثمان بن عفّان همین عمل انجام شد.
یکی از آنان: دلیل آن بدین گونه است که امام وکیل مسلمانان است، و مسلمانان هر گاه از وکیل خود راضی باشند او را بر خود فرمانروا و هر گاه از وی ناخرسند باشند، عزلش می‌کنند.
مأمون: مسلمانان و بندگان و شهرها ملک و مال کیست؟
دانشمندان: ملک خداوند.
مأمون: پس خداوند خودش سزاوارتر است که وکیل بندگان خود را جز آن کس قرار دهد، زیرا به اجماع همگی مسلمانان کسی که در ملک غیر تغییری دهد ضامن است و حق ندارد تغییر و تبدیلی در آن حادث کند، و اگر چنان کاری کند گناهکار است و غرامتکار.
مأمون: بگویید آیا پیغمبر هنگام رحلت جانشین خود را معین کرد یا نه؟
دانشمندان: جانشین معین نکرد.
مأمون: ترک جانشین هدایت بود یا ضلال؟
دانشمندان: هدایت.
مأمون: پس باید مردم پیروی از هدایت کنند و باطل را دور اندازند و از ضلالت بپرهیزند.
دانشمندان: همین کار را کردند.
مأمون: چرا مردم پس از پیغمبر خلیفه انتخاب کردند، با این که پیغمبر خود جانشین تعیین نکرد ولی ابو بکر جانشین معین کرد و عمر نه، مانند پیغمبر عمل کرد و نه مانند ابو بکر بلکه طریق سومی برگزید اکنون روشن کنید کدام یک از این راههای مختلف به نظر شما درست است؟ اگر عمل پیغمبر را تصویب کنید ناگزیر کار ابو بکر را تخطئه کرده‌اید و همچنین است سخن در بقیه گفتارها. بگویید کدام روشن برتر است: طریقی که پیغمبر

اختیار کرد از ترک جانشین، یا عمل گروهی که
ترجمه الطرائف ،ص:123
جانشین اختیار کردند؟ آیا رواست که ترک کاری از پیغمبر هدایت و مصلحت باشد و انجام یافتن آن نیز از جانب گروهی هدایت و خیر به شمار آید؟ در این صورت دو نوع کار مختلف و متضاد را هدایت خوانده‌اید، پس گمراهی چه معنی دارد؟
همچنین به من بگویید، آیا پس از رحلت پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم تا امروز هیچ کس به اختیار صحابه عهده دار کار مردم شده است؟ اگر بگویید: نه، موجب می‌شوید که همه مردم را پس از پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در گمراهی بدانید و اگر بگویید: بلی به امت دروغ بسته‌اید و وجود خلاف آن، گفته شما را باطل می‌کند.
مأمون: نیز به من خبر دهید از معنی این گفتار خداوند عز و جل: قُلْ لِمَنْ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ «1» آیا راست است یا دروغ؟
دانشمندان: راست است.
مأمون: آیا همه جهان و جهانیان که خداوند آفریننده و مالک آنهاست، مال خداوند نیست؟
دانشمندان: بلی.
مأمون: این مخالف است با عمل شما که خلیفه‌ای انتخاب می‌کنید و طاعت او را بر خود قرار می‌دهید ولی این خلیفه را هنگامی که بر وی خشمگین شوید معزول می‌کنید و اگر حاضر به عزل نشود او را می‌کشید وای بر شما، بر خدای تعالی به دروغ، بهتان و افترا نزنید که فردای قیامت گناه آن به گردن شما خواهد بود، آن گاه که در پیش خداوند ایستاده باشید و بر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم وارد شوید در حالی که به عمد بر وی دروغ بسته‌اید با این که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرموده است: هر کس به عمد بر من دروغ ببندد نشیمنگاه او پر از آتش می‌شود.
آن گاه مأمون رو به قبله ایستاد و دستهای خود را بلند کرد و گفت:
بار خدایا من آنان را راهنمائی کردم، بار خدایا من آنچه بر عهده‌ام بود از گردن خود خارج ساختم، بار خدایا من ایشان را از روی شک و ریب دعوت نکردم، هر بار

_____

(1) انعام، آیه 12- ترجمه: بگو آنچه در آسمانها و زمین است مال کیست؟ بگو مال خدا.
ترجمه الطرائف ،ص:124
خدایا من به سبب مقدم داشتن علی (علیه السلام) بر همه مردم پس از پیغمبر به فرمان خود پیغمبر به تو تقرب می‌جویم و این دین من است «1».

(1) در کتاب «شواهد التنزیل» به سند خود از «عبد اللَّه بن عباس» در تأویل آیه شریفه: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقابِ «2».
(از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد بکه همه را خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت کرده‌اند و بدانید خداوند کیفر شدید دارد).
گفت: چون آیه نازل شد پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«من ظلم علیا مقعدی هذا بعد وفاتی فکانّما جحد نبوّتی و نبوّة الأنبیاء قبلی»
«3»: (هر کس به علی ظلم کند در نشستن وی به جای من پس از وفاتم، گویا نبوت مرا و پیامبران گذشته را انکار کرده است).
(2) در کتاب ابو عبد اللَّه محمد بن علی سراج است در تأویل آیه به سند خود به عبد اللَّه بن مسعود او گفت: پیامبر به من فرمود ای پسر مسعود بر من

_____

(1) پایان قسمتی که از عیون اخبار الرضا نقل گردید.
از این مناظره و مناظرات و اشعار و سخنان دیگر مأمون چنین بر می‌آید که وی معتقد به عقائد شیعه بوده و از عقائد شیعه با تمام وجود دفاع می‌کرده است ولی شیعه بودن وی منافات ندارد که طبق نقل مورّخان و محدثان شیعه به خاطر ریاست، امام زمان خود، حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را مسموم کند زیرا طبق منطق پدرش «الملک عقیم» ملک و ریاست پدر و مادر نمی‌شناسد چنان که به خاطر ریاست برادرش امین را نیز به قتل رساند و این خطر ریاست است و نظائر آن در تاریخ فراوان می‌باشد.
(2) سوره انفال، آیه 25
(3) شواهد التنزیل ص 200- الذخائر، ص 71.
ترجمه الطرائف ،ص:125
آیه: وَ اتَّقُوا فِتْنَةً ... نازل شد و من آن را نزد تو، به امانت می‌گذارم، آنچه من می‌گویم آن را حفظ کن و از من به دیگران نقل نما که:
«من ظلم علیا مجلسی هذا کمن جحد نبوّتی و نبوّة من کان قبلی».
(هر کس به علی (علیه السلام) در نشستن همین محل من، ظلم کند، مثل کسی است که نبوت مرا و تمام پیامبران را انکار کرده است).
راوی به او گفت: ای ابو عبد الرحمن آیا واقعا این جمله را از پیامبر شنیدی؟! گفت: آری. گفت: گفتم: پس چگونه از طرف ظالمان قبول

پست و مقام کردی؟! جواب داد: به همان جهت عقوبت عمل خود را به خود وارد آوردم و این به جهت آن بود که من از امام خود اذن نگرفتم، چنانچه جندب و عمار و سلمان گرفتند، و من از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.

(1) احمد بن حنبل در مسند خود در حدیث مفصلی که آن را از عمر بن میمون نقل کرده است و این حدیث مشتمل بر ده منقبت و فضیلت برای علی بن ابی طالب است که به آنها پیامبر اکرم شهادت داده است، از جمله در تفسیر آیه: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَ اللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبادِ «1». (بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فروشند و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است) گفت: علی نفس خود را فروخت، لباس رسول خدا را پوشید سپس در جایگاه او خوابید. گفت: مشرکان تا صبح مراقب بستر بودند به خیال این که رسول خدا در آن است.

در روایت است که بر سر علی (علیه السلام) مثل پیامبر سنگ ریخته می‌شد و او از شدت درد به خود می‌پیچید، و سرش را با لباس پیچیده بود و بیرون نمی‌آورد

_____

(1) سوره بقره آیه، 207.

تا صبح شد بعد سرش را بیرون آورد همین که شناختند گفتند چون ما ترا به جای محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم گرفته بودیم، سنگ می‌انداختیم بعد که شناختیم دیگر سنگ نمی‌اندازیم «1».

(1) مفسر معروف اهل تسنن «ثعلبی» در تفسیر این آیه به سند خود گفته:

هنگامی که پیامبر تصمیم گرفت مهاجرت کند، برای ادای قرضهای خود و تحویل دادن امانتهائی که نزد او بود، علی (علیه السلام) را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می‌خواست به سوی غار «ثور» برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی (برد حضرمی) که مخصوص خود پیامبر بود روی خود بکشد، در این هنگام خداوند به «جبرئیل» و «میکائیل» وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر قرار دادم کدام یک از شما حاضر است، ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد، هیچ کدام حاضر نشدند به آنها وحی شد، اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید.

هنگامی که جبرئیل بالای سر، و میکائیل پائین پای علی (علیه السلام)

نشسته بودند، جبرئیل می‌گفت:
«بخّ بخّ من مثلک یا بن ابی طالب»
به‌به آفرین بر تو ای علی خداوند به واسطه تو بر فرشتگان مباحات می‌کند.
و در این هنگام آیه فوق نازل شد «2» و به همین دلیل آن شب تاریخی به نام «لیلة المبیت» نامیده شده است این حدیث را فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به طور مسند روایت کرده است «3».

---

(1) مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 331.
(2) تفسر ثعلبی، ج 6، ص 479.
(3) این روایت را خطیب بغدادی در ج 13، ص 191 و هیثمی در مجمع خود ج 7، ص 27 فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل همین آیه، ابن اثیر در اسد الغابة، ج 4، ص 25 و شبلنجی در نور الأبصار، ص 77، و مناوی در کتاب کنوز الحقائق، ص 31 و نسائی در خصایص ص 8، و حاکم در مستدرک الصحیحین ج 3، ص 4، محب طبری در ریاض النضرة، ص 203 و در ذخائر العقبی، ص 86 و متقی در کنز العمال، ج 8، ص 333 و غزالی در کتاب احیاء العلوم ج 3، ص 238 و صفوری در نزهة المجالس، ج 2، ص 209 و سبط ابن جوزی حنفی در تذکرة الخواص ص 21 و ابن هشام در سیره ج 2، ص 291 و حلبی در سیره خود و یعقوبی در تاریخ خود ج 2، ص 29 و طبری در تاریخ ج 2، ص 99 و عده دیگری از علمای اهل تسنن جریان لیلة المبیت را نقل کرده‌اند.
ابو جعفر اسکافی می‌گوید: همان طور که «ابن ابی الحدید» در شرح نهج البلاغة ج 3، ص 270 ذکر کرده است جریان خوابیدن علی (علیه السلام) در بستر پیغمبر به تواتر ثابت شده و غیر از کسانی که مسلمان نیستند و افراد سبک مغز آن را انکار نمی‌کنند.
ترجمه الطرائف ،ص:127
(1) متقی در کنز العمال از ابی الطفیل عامر بن واثلة روایت کرده که گفت: در روزی که شوری تشکیل شد یعنی بعد از مرگ عمر- چه عمر تعیین جانشین رسول خدا را محوّل به شش نفر کرده بود که باید یک جا جمع شوند و یکی را از بین خود انتخاب کنند- من پشت در آن خانه ایستاده بودم شنیدم که سر و صدا بلند شد و علی (علیه السلام) گفت: آن روزی که مردم با ابو بکر بیعت کردند نیز به خدا سوگند من از او اولی بودم، و این مقام حق من بود نه او، و همچنان گفت تا رسید بدینجا: حالا عمر هم که از دنیا می‌رود مرا با پنج نفر دیگر همسنگ می‌کند و تازه مرا ششمی آنان قرار می‌دهد، تو گوئی هیچ گونه برتری برای من نسبت به آنان قائل نبوده و هیچ صلاحیت بیشتری در من سراغ نداشته شما پنج نفر هم، هیچ

برتری برای من نمی‌شناسید و همه ما را برای این کار مساوی از لحاظ لیاقت می‌دانید به خدا سوگند اگر بخواهم حرف بزنم نه عربشان و نه عجمشان نه هم پیمانانشان و نه مشرکشان قادر نخواهند بود که یکی از سخنانم را رد کنند ولی نمی‌خواهم حرف بزنم، تنها از شما می‌پرسم آیا هیچ یک از شما بیش از من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم رفع مانع می‌کردید و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به او بیش از من نیاز داشت، خواهید گفت در چه وقت؟ آن هنگامی که در بسترش خوابیدم و جان خود را سپر بلای او کردم و خونم را در معرض ریختن قرار
ترجمه الطرائف ،ص:128
دادم؟! همه گفتند: خود و خدا نه (تا آخر حدیث) «1».
(1) باز احمد بن حنبل در مسند خود از طرق مختلف از جمله انس بن مالک روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم سوره برائت را به وسیله ابو بکر فرستاد اما هنگامی که به «ذی الحلیفه» (نام دیگر مسجد شجره است که در یک فرسخی مدینه قرار دارد) رسید فرمود:
«لا یبلّغها الّا انا او رجل من اهل بیتی فبعث بها علیّا»
«2».
(این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است، نباید ابلاغ کند، سپس آن را توسط علی (علیه السلام) فرستاد.
(2) احمد بن حنبل در مسند خود از «سماک» او از «حبیش» روایت کرده است که گفت: چون ده آیه از سوره برائت بر پیامبر نازل شد، پیامبر اکرم ابو بکر را خواست و سوره برائت را به وسیله ابو بکر به سوی اهل مکه فرستاد، تا به مردم مکه بخواند سپس پیامبر علی (علیه السلام) را به دنبال وی فرستاد و گفت هر کجا رسیدی نامه را از او بگیر و خود به سوی مکه برو و آن را بر مردم مکه قرائت کن.
علی (علیه السلام) در «جحفه» به ابو بکر رسید و نامه را از او گرفت ابو بکر محزون برگشت و به پیامبر عرض کرد: «یا رسول اللّه نزل فیّ شیء» ای پیامبر خدا آیا در باره من آیه ای نازل شده.
پیامبر فرمود: نه، ولی جبرئیل بر من نازل شد و گفت:
«لن یؤدّی عنک الّا انت او رجل منک»
«3».
و نیز احمد بن حنبل در کتاب «مسند» به سند دیگر از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم هنگامی که سوره برائت را با او فرستاد، علی (علیه السلام) عرض کرد: ای پیامبر خدا من خطیب و سخنور نیستم، پیامبر فرمود چاره‌ای جز این

---

(1) کنز العمال، ج 3، ص 155- چاپ حیدرآباد، دکن سال 1312- این روایت را ما به اصل کتاب اضافه کردیم.
(2) مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 231- 212.
(3) مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 231- 212.
ترجمه الطرائف ،ص:129
نیست، که یا من آن را باید ببرم یا تو، علی (علیه السلام) گفت: اکنون که چنین است من می‌برم، پیامبر فرمود:
«انطلق فانّ اللَّه یثبت لسانک و یهدی قلبک»
(برو که خداوند زبان تو را ثابت می‌دارد و قلب تو را هدایت می‌کند) سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دستش را بر دهان علی (علیه السلام) گذارد (تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد) «1».
(1) بخاری در صحیح خود در وسط جزء پنجم در باب «وَ أَذانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَی النَّاسِ یَوْمَ الْحَجِّ الْأَکْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِیءٌ مِنَ الْمُشْرِکِینَ وَ رَسُولُهُ» حدیث سوره برائت، روایت کرده است و در آن افزوده است که گفت:
«فاذّن علیّ فی اهل منی یوم النّحر الّا یحجّ بعد العام مشرک و لا یطوف بالبیت عریان»
«2» پس علی (علیه السلام) روز قربان در میان مردم منی اعلان کرد که از امسال به بعد هیچ بت‌پرستی حق شرکت در مراسم حج را و هیچ برهنه‌ای نباید خانه خدا را طواف کند.
(2) باز روایت کرده در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در جزء دوم در تفسیر سوره برائت از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی در حدیث ابن معاویه که آن را از عبد اللَّه بن عباس نقل کرده است، گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ابو بکر را به مکه فرستاد و به او دستور داد در موسم حج از مشرکان اعلان برائت نماید، سپس علی (علیه السلام) را به دنبال وی فرستاد و هنگامی که ابو بکر در وسط راه بود، صدای شتر «عضباء» پیامبر را شنید و با ناراحتی از جای خود بلند شد و گمان این که اتفاقی افتاده است همان موقع علی (علیه السلام) نامه پیامبر را به او داد و در آن نامه نوشته شده بود که علی باید این کلمات را ابلاغ کند، زیرا:
«لا ینبغی ان یبلّغ عنّی إلّا رجل من اهل بیتی»
(سزاوار نیست که این سوره را از من ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم).
هر دو عازم مکه شدند، پس علی (علیه السلام) در ایام تشریق برخاست و اعلان کرد خدا و رسولش از تمام بت پرستان بیزار است و چهار ماه مهلت دارید که در زمین آزادانه بگردید و بعد از امسال هیچ مشرک و بت‌پرستی حق ندارد در مراسم حج

---

(1) مسند احمد بن حنبل ج 3، ص 150.

(2) صحیح بخاری، ج 5، ص 202.
ترجمه الطرائف ،ص:130
شرکت نماید و از امروز به بعد هم هیچ برهنه‌ای نباید خانه خدا را طواف کند و داخل بهشت نمی‌شود مگر کسی که مؤمن باشد.
(1) ثعلبی همین روایت را در تفسیر خود در سوره برائت روایت کرده و شرح داده است که چگونه بت پرستان مکه آن پیمانی را که پیامبر در حدیبیه با آنان بسته بود، نقض کردند سپس او در آخر حدیث، چنین گفته است: رسول خدا ابو بکر را در این سال به موسم حج فرستاد و او را مأمور نظارت بر امور حج کرد و توسط او چهل آیه از اول سوره برائت را فرستاد تا در موسم حج به مردم مکه قرائت کند هنگامی که ابو بکر قسمتی از راه را پیمود پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم علی (علیه السلام) را فرا خواند و فرمود به همین قضیه حرکت کن و از اول سوره برائت بر آنها بخوان وقتی که مردم جمع شدند این موضوع را اعلان کن.
علی (علیه السلام) سوار شتر (مخصوص) پیامبر (الغضباء) گردید از مدینه خارج شد و در «ذو الحلیفه» به ابو بکر رسید، نامه را از ابو بکر گرفت ابو بکر به سوی پیامبر برگشت عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد! در باره من چیزی نازل شده است پیامبر فرمود نه،
«و لکن لا یبلغ عنّی الّا انا او رجل منّی»
سپس ثعلبی صورت اعلان علی (علیه السلام) و ابلاغ آنچه را که خدا و رسولش به آن امر فرموده بودند، ذکر کرده است «1».
محب الدین طبری، در کتاب «ذخائر العقبی» از «ابو سعید» یا «ابو هریره» چنین نقل می‌کند: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ابو بکر را مأمور نظارت بر امر حج کرد هنگامی که به سرزمین «ضجنان» رسید، صدای شتر علی (علیه السلام) را شنید و آن را شناخت و به سراغ او آمده و گفت برای چه آمدی؟ گفت خیر است، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم سوره برائت را با من فرستاده است، هنگامی که ابو بکر بازگشت (و از تغییر این رسالت اظهار نگرانی کرد) پیامبر فرمود:
«لا یبلغ عنّی غیری او رجل منّی یعنی علیا»
هیچ کس جز خودم نباید از طرف من ابلاغ کند، مگر کسی که از من است، منظورش

---

(1) تفسیر ثعلبی، ج 3، ص 430- مخطوط بنا بنقل احقاق الحق.
ترجمه الطرائف ،ص:131
علی (علیه السلام) بود «1».
خلاصه این حدیث در بسیاری از کتب معروف اهل سنت گاهی به صورت «مسند» و گاهی به صورت «مرسل» نقل شده است و از احادیثی است

که هیچ کس در اصل آن ایرادی ندارد این حدیث به روشنی فضیلت بزرگی را برای علی (علیه السلام) اثبات می‌کند.

(1) از جمله خصایص علی این است که در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در جزء سوم از اجزاء سه‌گانه آن، در تفسیر سوره «مجادله» روایت کرده «2» و همچنین آن را فقیه شافعی ابن مغازلی نیز روایت نموده «3» و ثعلبی نیز در تفسیر آیه شریفه: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً «4».
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که می‌خواهید با رسول خدا نجوی کنید قبل از آن صدقه‌ای (در راه خدا) بدهید» آورده و آن این که گفت: خداوند از نجوی کردن با پیامبر نهی کرد، حتی این که صدقه‌ای به مستمندان بپردازند، بدین جهت هیچ کس بعد از آن با پیامبر نجوی نکرد مگر علی بن ابی طالب (علیه السلام) که دیناری آماده نموده و آن را صدقه داد سپس آیه رخصت نازل گردید.
علی (علیه السلام) فرمود:
«انّ فی کتاب اللّه آیة ما عمل بها احد قبلی و لا یعمل بها احد بعدی و هی: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ نَجْواکُمْ صَدَقَةً)
: آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده و نخواهد کرد و آن آیه یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذا ناجَیْتُمُ می‌باشد.

---

(1) ذخائر العقبی، ص 69. از مترجم.
(2) حاکم نیشابوری این روایت را در مستدرک ج 2، ص 481 از مجاهد نقل کرده است.
(3) المناقب، ص 325.
(4) سوره مجادله، آیه 12.
ترجمه الطرائف ،ص:132
(1) باز فرمود: به خاطر من بود که خداوند حکم این آیه را از این امت بر داشت و چنین آیه‌ای، نه قبل از من و نه بعد از من، بر کسی نازل نشده است «1».
عبد اللّه بن عمر بن خطاب گفت: «کان لعلیّ (علیه السلام) ثلاثة لو کانت لی واحدة منهنّ کانت احبّ الیّ من حمر النّعم: تزویجه فاطمة (س) و اعطاؤه الرّأیة یوم الخیبر و آیة النّجوی» «2».
علی (علیه السلام) سه فضیلت داشت که اگر یکی از آنها برای من حاصل می‌شد از شتران سرخ موی بهتر بود).
(این تعبیر در میان عرب برای اشاره به گرانبهاترین اموال به کار برده می‌شد و آن را به صورت ضرب المثل به هنگام بیان بسیار نفیس بودن

چیزی ذکر می‌کردند).
1- تزویج پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فاطمه (سلام اللَّه علیها) را به او بود.
2- دادن پرچم به دستش در روز خیبر.
3- آیه نجوی.
(2) از جمله روایات آنها در باره خصایص علی (علیه السلام) در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» این است که ابو عبد اللَّه بخاری گفت: در ذیل آیه:
إِذا ناجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَىْ نَجْواكُمْ صَدَقَةً گفت: آن را آیه: فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ نسخ کرده است.
امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود:
«ما عمل بهذه الآیة غیری و بی‌خفّف اللَّه تعالی عن هذه الأمّة امر هذه الآیة»
به این آیه غیر از من کسی عمل نکرده است و به خاطر من خداوند تعالی حکم این آیه را از این امت تخفیف داد «3».
در کتاب عتیقی روایت ابی عمیر زاهد را در تفسیر کلام علی (علیه السلام) یافتم که گفت: وقتی که آیه صدقه و نجوی نازل شد، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم علی (علیه السلام) را

---

(1) تفسیر ثعلبی، ج 3، ص 132- بنقل احقاق الحق.
(2) تفسیر روح البیان، ج 9، ص 406- المناقب، خوارزمی، ص 196، طبع نجف.
(3) الجمع بین الصحاح الستة، ج 3، ص 133.

خواست و فرمود: در صورت نجوی با من از صدقه چه پیش می‌اندازید؟ گفت:
برای هر دفعه یک دانه گندم نه از آن بالاتر.
پس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود: تو آدم فقیری هستی.
ابن عباس گفت: همان موقع علی (علیه السلام) به دنبال کاری رفت و مردم اجتماع کرده بودند، برگشت و یک اشرفی با خود آورد و آن را صدقه کرد و با پیامبر نجوی نمود، علی پولی غیر از آن نداشت گفت: همان موقع مردم پیامبر را ترک کردند، سپس خداوند با برداشتن صدقه، حکم را به آنها تخفیف داد.
(1) از جمله آن روایات، روایتی است که ابن مردویه در کتاب «المناقب» در تفسیر آیه نجوی آن را به چهار طریق نقل کرده است و این یکی از

آنهاست که به وسیله «سالم بن ابی الجعد» از علی (علیه السلام) روایت کرده علی (علیه السلام) فرمود:
هنگامی که آیه نجوی نازل شد پیامبر به من فرمود: در باره یک اشرفی چه می‌گوئی؟
(یعنی مردم به این مقدار قادرند)؟
گفتم: مردم طاقت آن را ندارند.
فرمود: پس چه قدر؟
گفتم: یک دانه جو.
فرمود: تو فقیر و ناداری؟ و آن وقت آیه «أَ أَشْفَقْتُمْ» نازل شد علی (علیه السلام) فرمود
«بی‌خفّف اللّه تعالی عن هذه الأمّة فلم تنزل فی احد قبلی و لا بعدی»
. به خاطر من خداوند به این امت تخفیف داد و این آیه نازل نشد در باره کسی نه قبل از من و نه بعد از من).
همین مضمون را «شوکانی» از «عبد الرزّاق» و «ابن المنذر» و «ابن ابی حاتم» نقل کرده است.
فخر رازی نیز این حدیث را که تنها کسی که به آیه فوق عمل کرد علی (ع) بود از جمعی از محدثان از ابن عباس نقل کرده است «1» و در تفسیر «در المنثور» نیز روایات

_____

(1) تفسیر فخر رازی، ج 29، ص 271.
ترجمه الطرائف ،ص:134
متعددی در ذیل آیات فوق در همین معنی آمده است «1».
البته ثبت این فضیلت بزرگ برای علی (علیه السلام) در غالب کتب تفسیر و حدیث آمده و چنان مشهور و معروف است که نیازی به شرح بیشتر نیست.

(1) زمخشری (538 م) در کشاف در تفسیر سوره آل عمران در ذیل آیه مباهله آورده است: وقتی رسول خدا آیه مباهله را برای نمایندگان مسیحیان نجران خواند و ایشان را به مباهله دعوت کرد، گفتند: باشد تا در کار خود بیندیشیم و فردا برگردیم بعد از آنکه با خود خلوت کردند، از بزرگ و صاحب نظر خود «عاقب» پرسیدند: چه صلاح می‌دانی؟ گفت: ای گروه نصاری شما خوب دانستید که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیغمبر است و خدا او را فرستاده و اگر با او مباهله کنید، به طور قطع همه ما هلاک خواهیم شد، به خدا سوگند هیچ قومی با هیچ پیغمبری مباهله نکرد، مگر این که تا آخرین نفرشان هلاک شدند و اگر از من می‌شنوید به او ایمان بیاورید و اگر زیربار نمی‌روید و مصمم هستید و تا مباهله نکنید دست بر ندارید، لا اقل این نصیحت را از من بپذیرید و نزد او رفته با او خداحافظی کنید و به شهر خود برگردید.
مسیحیان نجران نزد پیامبر برگشتند، دیدند حسین (علیه السلام) را بغل گرفته و دست حسن (علیه السلام) را هم در دست دارد، فاطمه (سلام اللّه علیها) پشت سر او، علی (علیه السلام) پشت سر فاطمه می‌آیند و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به ایشان می‌گوید: هر گاه من دعا کردم شما آمین بگوئید.
اسقف نجران همین که این وضع را دید گفت: ای نصارای نجران من چهره‌ها و رخساره‌هائی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای برکند، بر می‌کند، پس زنهار مباهله مکنید که هلاک می‌شوید و تا روز قیامت یک نفر نصاری بر روی زمین باقی نمی‌ماند بناچار مسیحیان گفتند: ای ابو القاسم رأی ما بر این قرار گرفت

---

(1) در المنثور، ج 6، ص 158.

که مباهله نکنیم و تو را به دین خودت واگذاریم، (1) تو هم ما را به دین خودمان واگذاری، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: حالا که حاضر نیستید، مباهله کنیم، اسلام را بپذیرید و در نفع و ضرر با مسلمانان شریک باشید، نصاری نپیذیرفتند پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: پس باید که آماده جنگ شوید، گفتند ما توانائی جنگ با عرب را نداریم، ولی با تو حاضریم صلح کنیم، بر این که با ما نجنگی و ما را نترسانی و تهدید نکنی و از دینی که داریم برنگردانی، در عوض ما سالیانه دو هزار طاقه پارچه به تو بدهیم هزار طاقه را ماه صفر و هزار دیگر را ماه رجب

بپردازیم و سی و سه زره عاریه و سی و سه شتر و سی و چهار اسب جنگی تحویل دهیم.
رسول خدا این پیشنهاد را پذیرفته با آن مصالحه نمود و فرمود: به آن خدائی که جانم در دست اوست عذاب تا بالای سر نجران آمده بود، اگر صلح نمی‌کردند، همگی به صورت میمون و خوک مسخ می‌شدند و بیابان بر آنان، شعله‌ور می‌گشت و خداوند اهل نجران و حتی پرنده‌ها را بر درختان ایشان نابود می‌ساخت و یک سال نمی‌کشید که آنچه نصاری در دنیاست هلاک می‌گشت.
از عایشه نقل شده است که گفت: روزی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در حالی که رواندازی خال خال از مو به دوش داشت در منزل نشسته بود که حسن (علیه السلام) آمد و داخل آن کرد سپس حسین آمد او را نیز داخل کرد پس از آن فاطمه و در آخر علی (علیه السلام) آمدند و آن جناب همه را زیر آن رواندار جای داد وقتی همه جمع شدند، این آیه را تلاوت کرد: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً.
زمخشری بعد از نقل این حدیث و بعد از بیاناتی چند چنین می‌گوید: «و فیه دلیل لا شیء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء علیهم السّلام و فیه برهان واضح علی صحّة نبوّة النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله و سلّم لأنّه لم یر واحد من موافق و لا مخالف انّهم اجابوا الی ذلک» (این آیه دلالتی بر فضیلت اصحاب کسا دارد که هیچ دلیلی به قوت آن نمی‌رسد و نیز دلالت واضحی بر صحت نبوت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دارد و چون احدی از مخالف و موافق روایت نکرده که مسیحیان نجران مباهله را پذیرفته باشند «1» این آخر

---

(1) الکشاف، ج 1، ص 434.
ترجمه الطرائف ،ص:136
کلام زمخشری است با نظر انصاف در آن بنگرید تا از آن، اهل صراط مستقیم را بشناسید).
فخر رازی هم بعد از نقل این داستان گفته: این آیه دلالت دارد بر این که حسنین دو فرزند رسول خدایند چون وقتی مأمور شد، پسران خود را در مباهله شرکت دهد آن دو را شرکت داد، پس واجب است که بگوئیم آن دو پسران وی بوده‌اند، بعد می‌گوید و از جمله آیاتی که این معنی را تأیید می‌کند آیه سوره انعام است که می‌فرماید: وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ تا آنجا که می‌فرماید: وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی چه معلوم است که عیسی از ناحیه مادر منتسب به ابراهیم بود نه پدر، پس معلوم می‌شود که گاهی پسر دختر هم پسر خود انسان به حساب می‌آید و بعد از بیانی دیگر می‌گوید: روایت

شده که ابو جعفر باقر (علیه السلام) نزد حجاج بن یوسف به این آیه استدلال کرده است «1».
مسلم در صحیح خود در کتاب «فضائل الصحابة» باب (من فضائل علی بن ابی طالب) به سند خود از عامر بن سعد بن ابی وقاص از پدرش سعد روایت کرده که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد علی (علیه السلام) را ناسزا گوید و او از ناسزا گفتن به آن حضرت خود داری کرد، معاویه به او اعتراض نمود و سبب آن را پرسید، سعد گفت: مادام که سه چیز را از یاد نبرده‌ام هرگز او را ناسزا نمی‌گویم و آن سه جمله‌ای است که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره‌اش فرمود که هر یک از آنها به نظر من مهم‌تر است از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد و ارجمندتر است از هر نعمتی که مردم برای آن ارج می‌نهند:
اول این که شنیدم که به آن جناب (در بعضی از جنگها که او را جانشین خود کرد و به جنگ نبرد و در او احساس ناراحتی نمود که به نزد زنان و کودکانش گذاشته و از فیض جهاد او را محروم کرد) فرمود:
«ا ما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی»
: آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی؟ جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.

---

(1) تفسیر کبیر فخر رازی، ج 8، ص 85.

دوم این که در روز خیبر شنیدم که فرمود:
«لأعطینّ الرایة رجلا یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله»
فردا حتما پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست دارند و چون فردا شد همه گردن کشیدیم شاید آن مرد ما باشیم، ولی شنیدیم که فرمود:
«ادعوا الیّ علیّا»
علی را نزد من بخوانید و چون او را آوردند درد چشم داشت، پس آب دهان در چشم او مالید و پرچم جنگ را به دست او داده و در نتیجه خدا قلعه را برایش بگشود.
سوم این که وقتی آیه: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ ... نازل شد،
«دعا رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم علیا و فاطمة و حسنا و حسینا فقال: اللهمّ هؤلاء اهلی»
«1»: رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا زد و به درگاه خداوند عرضه کرد بار خدایا اینان اهل من هستند.
این روایت را ترمذی هم در صحیح خود «2» و احمد بن حنبل در مسند خود «3» و سیوطی در «در المنثور» در تفسیر آیه مباهله در سوره آل عمران

روایت کرده‌اند.
(1) عبد المحمود مؤلف کتاب می‌گوید: محمد بن الحسن بن محمد بن زیاد معروف به «النقاش» در تفسیر خود «الشفاء الصدور» مطلبی گفته که عین عبارت او چنین است، در ذیل آیه شریفه: فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ .. ابو بکر گفت در خبرهاست که دیدند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست حسن را گرفته و حسین (علیه السلام) را بغل کرده بود، علی (علیه السلام) در کنار او و فاطمه دنبال آنها می‌آیند.
این افتخار در میان تمام پسرهای پیامبر و اهل بیت او و امتش نصیب حسن و حسین گردید و همین طور در میان دختران پیامبر و اهل بیت او و امتش فاطمه (س) بود که این افتخار را نصیب خود ساخت و همچنین این افتخار و فضیلت از میان تمام خویشان و نزدیکان پیامبر از اهل بیت و امتش نصیب امیر المؤمنین علی (علیه السلام) شد

_____

(1) صحیح مسلم، ج 2، ص 360، طبع بیروت.
(2) صحیح ترمذی، ج 2، ص 300.
(3) مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 185.
ترجمه الطرائف ،ص:138
و پیامبر او را همچون جان خود قرار داده و می‌فرماید:
وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ....
جریر از اعمش نقل کرده که مباهله در شب 21 ذی الحجة و تزویج فاطمه در 25 همان ماه و روز غدیر نیز در هیجدهم ماه مزبور بود و این پایان سخن نقاش است.
(1) خطیب در تاریخ بغداد از فضل و کمال و کثرت رجال نقاش و این که امثال و دارقطنی از او روایت کرده‌اند، یاد کرده و یادآور شده است که او به هنگام فوتش گفت: «لِمِثْلِ هذا فَلْيَعْمَلِ الْعامِلُونَ» و در همان حال در گذشت. «1».
مفسران و محدثان اهل تسنن تصریح کرده‌اند که آیه مباهله در حق اهل بیت پیامبر نازل شده است و پیامبر تنها کسی را که همراه خود به میعادگاه برد فرزندانش حسن و حسین و دخترش فاطمه و علی بودند، بنا بر این منظور «أَبْناءَنا» در آیه منحصرا «حسن و حسین» هستند، همان طور که منظور از «نِساءَنا» فاطمه (سلام اللّه علیها) و منظور از «أَنْفُسَنا» تنها علی (علیه السلام) بوده است و احادیث فراوانی در این زمینه نقل کرده‌اند.
(2) ثعلبی در تفسیر آیه «مباهله» از «مقاتل» و «کلبی» روایت کرده و گفته:
هنگامی که رسول خدا این آیه را به نمایندگان مسیحیان نجران خواند و

آنان را به مباهله دعوت کرد به پیامبر گفتند بر می‌گردیم و در کار خود می‌اندیشیم و فردا می‌آئیم و به تو جواب می‌دهیم با هم به گفتگو نشستند، از بزرگ و صاحب نظر خود «عاقب» پرسیدند و گفتند: ای عبد المسیح نظر تو در این باره چیست؟ گفت:
به خدا قسم ای گروه نصاری شما خوب شناختید که محمد، نبی مرسل است و او از روی فضل خدایتان به سوی شما آمده است و بدانید هیچ قومی با هیچ پیغمبری مباهله نکرد مگر این که بزرگ و کوچکشان به هلاکت رسیدند و اگر شما هم مباهله کنید، هلاک خواهید شد.

_____

(1) تاریخ بغداد، ج 2، ص 201 شماره 635.

ترجمه الطرائف ،ص:139

(1) و اگر زیر این بار نمی‌روید و تا مباهله نکنید دست نمی‌کشید، لا اقل این حرف را از من بشنوید بروید از او خداحافظی کنید و به شهرهای خودتان برگردید.
واردین نجران به قصد خداحافظی نزد پیامبر آمدند، دیدند پیامبر حسن را به سینه چسبانیده و دست حسین را گرفته و فاطمه پشت سر او و علی (ع) پشت سر فاطمه می‌آیند، پیامبر به آنها می‌گوید اگر من دعا کردم شما هم آمین بگوئید.
هیمن که اسقف اعظم این صحنه را دید، گفت: ای جمعیت نصاری من چهره‌هائی می‌بینم که اگر آنها از خدا بخواهند کوهی را از جا برکند، بر می‌کند.
پس با او مباهله نکنید که هلاک می‌شوید و در روی زمین تا روز قیامت یک نفر نصاری باقی نمی‌ماند.
گفتند: ای ابو القاسم رأی ما این شد که با تو مباهله نکنیم و ترا به دین خودت بگذاریم و کاری به دین تو نداشته باشیم و تو هم ما را به دین خودمان واگذاری.
پیامبر فرمود: حالا که از مباهله امتناع کردید، پس اسلام بیاورید و در سود و ضرر مسلمانان شریک باشید. این پیشنهاد را نیز نپذیرفتند.
پیامبر از آنها خواست آماده جنگ شوند. گفتند: ما توان جنگ با عرب را نداریم ولی حاضریم با تو صلح کنیم بر این که با ما جنگ نکنی و ما را نترسانی و از دینمان برنگردانی در عوض ما هم هر سال دو هزار طاقه به تو بدهیم یک هزار آن را در ماه صفر و هزار دیگر را در ماه رجب بپردازیم.
روی این شرائط پیامبر با آنها صلح کرد «1».
و در روایت ثعلبی در آخر حدیث اضافاتی است و آن این که پیامبر فرمود: قسم به خدائی که جانم در دست قدرت او است، عذاب بر اهل نجران نزدیک شده بود و اگر آنها مباهله می‌کردند همه مسخ می‌شدند و به

صورت میمون و خوک در می‌آمدند و سرتاسر بیابان برای آنها آتش می‌شد خداوند نجران و اهل آن را به کلی ریشه کن و نابود می‌ساخت و حتی پرنده روی درخت، و چون یک سال بر نصاری

---

(1) تفسیر ثعلبی، ص 95.

می‌گذشت همه آنها هلاک می‌شدند (1) پس خداوند نازل فرمود: إِنَّ هذا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ ما مِنْ إِلهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ.

سیوطی در «در المنثور» در تفسیر آیه مباهله در سوره آل عمران می‌گوید:

حاکم و ابو بکر بن مردویه و ابو نعیم در دلائل از جابر روایت کرده‌اند که گفت: عاقب و سید «1» خدمت رسول خدا آمدند آن حضرت ایشان را به اسلام دعوت کرد، گفتند: ای محمد ما اسلام آورده‌ایم فرمود دروغ می‌گوئید و اگر بخواهید می‌گویم چرا مسلمان نمی‌شوید؟ گفتند: بگو فرمود: علاقه‌ای که شما به صلیب و شراب و گوشت خوک دارید شما را نمی‌گذارد به اسلام در آئید سپس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ایشان را دعوت به ملاعنه کرد، آن دو وعده فردا دادند روز بعد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست علی و فاطمه و حسنین را گرفته (و به محل موعود) رفت و فرستاد نزد آن دو تا حاضر شوند ولی آن دو حاضر به ملاعنه نشدند، به نبوت وی اقرار کردند.

رسول خدا فرمود: به آن خدائی که مرا به حق مبعوث فرمود، اگر اقرار نمی‌کردند در بیابان بر سر آنها آتش می‌بارید، جابر گوید: آیه تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا الخ در این واقعه نازل شد و نیز می‌گوید: مقصود از کلمه «أَنْفُسَنا»، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و علی (علیه السلام) و مقصود از «أَبْناءَنا»، حسنین (علیهما السلام) و از «نِساءَنا»، فاطمه (سلام اللّه علیها) بود «2».

و همین روایت را فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» از شعبی از جابر بن عبد اللّه با کمی تفاوت نقل کرده است و در پایان گفته: (2) شعبی گفت:

«ابنائنا الحسن و الحسین و نساؤنا فاطمه و انفسنا علی بن ابی طالب علیهم السلام»:

---

(1) طبق نقل ابن مغازلی در کتاب المناقب نام شخص دوم «الطیب» بوده نه السید. ولی در تفسیر قمی از حضرت صادق (علیه السلام) نقل کرده که بزرگان نصارای نجران عبارت بودند از: «اهتم» و «عاقب» و «سید»

که به جانب رسول خدا آمدند.
(2) در المنثور، ج 4، ص 38.
ترجمه الطرائف ،ص:141
(1) منظور از «أَبْناءَنا» حسن و حسین و «نِساءَنا» فاطمه و از «أَنْفُسَنا» تنها علی (علیه السلام) بوده است «1».
ابن حجر هیثمی در کتاب «الصواعق المحرقه» می‌گوید: دارقطنی روایت کرده که علی (علیه السلام) در روز شوری علیه کسانی که در آنجا جمع شده بودند، حاضر شد و فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در شما کسی هست که از من به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزدیکتر باشد؟ و آیا کسی هست که خدای عز و جل او را نفس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و فرزندان او را فرزندان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و همسر او را زنان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم خوانده باشد، همه اقرار کردند که شهد اللّه، نه ... «2».
شأن نزول آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ..:
(1) از جمله روایاتی که در خصایص علی (علیه السلام) وارد شده، روایتی است که ثعلبی در تفسیر آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ .. «3». روایت کرده و گفت: سدی و عتبة بن ابی الحکیم و غالب بن عبد اللّه، گفتند: از این آیه منحصرا علی بن ابی طالب (علیه السلام) اراده شده است زیرا از کنار او سائلی عبور کرد و او در مسجد در حال رکوع بود و انگشتر خود را به سائل بخشید.
این روایت را زمخشری نیز در کتاب «الکشاف» در تفسیر آیه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ .. نقل کرده است «4».
و این روایت را ثعلبی به چند طریق نقل کرده است، از جمله آنها نقلی است که سند آن به «عباية بن الربعی» منتهی می‌شود وی گفت: عبد اللّه بن عباس روزی در کنار زمزم نشسته بود و برای مردم از قول پیامبر حدیث نقل می‌کرد، ناگهان مردی

_____
(1) المناقب، ص 263.
(2) صواعق محرقه، ص 93.
(3) سوره مائده، آیه 55.
(4) الکشاف، ج 1، ص 624.
ترجمه الطرائف ،ص:142
که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قال رسول اللّه» حدیث دیگری از پیامبر نقل می‌نمود.

(1) ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم! هر کس که مرا می‌شناسد، که می‌شناسد، و هر کس مرا نمی‌شناسد، بداند که من ابو ذر غفاری هستم با این گوشهای خودم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد، و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو چشمم کور باد، که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«علیّ قاعد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره و مخذول من خذله» . (علی (علیه السلام) پیشوای خوبان است و کشنده کافران هر کس او را یاری کند، خدا یاریش خواهد کرد و هر کس دست از یاریش بر دارد، خدا دست از یاری او بر خواهد داشت).
سپس ابو ذر اضافه کرد: ای مردم! روزی از روزها با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در مسجد نماز می‌خواندم سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد در همین حال علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود، با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد، سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خدایا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشائی تا مردم گفتارش را درک کنند، و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی».
(و دعای او را مستجاب نمودی) (2) و بر او آیه قرآن نازل کردی: «سَنَشُدُّ عَضُدَکَ
ترجمه الطرائف ،ص:143
بِأَخِیکَ وَ نَجْعَلُ لَکُما سُلْطاناً فَلا یَصِلُونَ إِلَیْکُما بِآیاتِنا أَنْتُما وَ مَنِ اتَّبَعَکُمَا الْغالِبُونَ» «1».
(1) (خداوند به او فرمود: ما تقاضای ترا پذیرفته به همدستی برادرت هارون بسیار بازویت را قوی گردانیم و به شما قدرت و حکومت می‌دهیم و به برکت آیات ما بر شما دست نمی‌یابند، شما و پیروانتان پیروزید).
«اللهمّ و انا محمّد نبیّک و صفیّک اللّهمّ فاشرح لِی صَدْرِی وَ یَسِّرْ لِی أَمْرِی وَ اجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی علیّا اشدد به ظهری».
(خداوندا! من محمد پیامبر و برگزیده توأم سینه مرا گشاده کن و کارها را

بر من آسان ساز، از خاندانم على (عليه السلام) را وزير من گردان تا به وسيله او، پشتم قوى و محكم گردد).
ابو ذر گفت: هنوز دعاى پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم پايان نيافته بود كه جبرئيل نازل شد و به پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم گفت: بخوان، پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ «2».
(سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پيامبر او، و آنها كه ايمان آورده‌اند و نماز را بر پا مى‌دارند و در حال ركوع زكات مى‌پردازند).
(1) در كتاب «الجمع بين الصحاح الستة» از جزء سوم در تفسير سوره مائده در ذيل آيه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ .. از صحيح نسائى از ابن سلام، گفته: آمدم خدمت رسول خدا عرض كردم قوم ما به خاطر اين كه ما خدا و رسولش را تصديق كرده‌ايم ما را دشمن مى‌دارند و قسم ياد كرده‌اند، با ما صحبت نكنند. همان موقع خداوند آيه: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا ... را نازل فرمود: سپس بلال براى نماز ظهر اذان گفت و مردم براى نماز آماده شدند بعضى در حال ركوع و بعضى در حال سجده بودند كه ناگهان سائلى آمد و على (عليه السلام) در حالى كه در حال ركوع

---

(1) سوره قصص، آيه 35.
(2) تفسير ثعلبى، بنا بنقل احقاق الحق، ج 4، ص 59.

بود انگشتر خود را به سائل بخشيد، سائل جريان را به پيامبر خبر داد پيامبر براى ما آيه إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ .. تا «الْغالِبُونَ» را قرائت كرد «1».
(1) فقيه شافعى ابن مغازلى اين روايت را از پنج طريق روايت كرده است از جمله عبد اللَّه بن عباس گفت: سائلى خدمت پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم آمد و در دست او انگشترى بود پيامبر به او فرمود اين انگشتر را كه به تو بخشيده، گفت: اين (مردى) كه در حال ركوع است (على در حال نماز بود) پيامبر فرمود:
«الحمد للَّه الّذى جعلها فىّ و فى اهل بيتى»
حمد خدائى را كه آيه را در من و خاندانم قرار داد «2».
(2) از روايات شافعى ابن مغازلى در همين معنى روايتى كه آن را از «على بن عابس» نقل كرده است وى گفت: من و ابو مريم، بر عبد اللَّه ابن عطا وارد شديم ابو مريم به ابن عطا گفت: براى ما روايت كن همان روايتى را كه به من از ابو جعفر (عليه السلام) نقل كردى گفت: من نزد ابو جعفر نشسته بودم كه گذر عبد اللَّه سلام به آنجا افتاد به او گفتم فداى تو شوم، اين است پسر كسى كه نزد او است علم الكتاب؟! گفت: نه و لكن

آن شخص صاحب شما علی بن ابی طالب است که آیاتی از قرآن در باره او نازل شده است مثل آیه: وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ «3»، أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ «4» و إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ «5».
(3) و سدی نیز در تفسیر خود ذکر کرده است که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است.
متقی هندی در «کنز العمال» به سند خود از ابو رافع روایت کرده که گفت:

_____

(1) ذخائر العقبی، ص 102 ینابیع المودة ص 318.
(2) المناقب، ص 321.
(3) سوره رعد، آیه 43.
(4) سوره هود، آیه 17.
(5) المناقب، ص 314.
ترجمه الطرائف ،ص:145
وارد محضر رسول خدا شدم او را در خواب یا در حالت وحی یافتم، ناگهان متوجه شدم که ماری در گوشه خانه در حرکت است، فکر کردم اگر به کشتن آن بپردازم رسول خدا از خواب بیدار می‌شود و اگر برگردم ممکن است به آن جناب اذیتی برساند به ناچار جان خود را سپر بلای آن حضرت نموده و بین او و آن مار دراز کشیدم تا اگر بنای نیش زدن دارد مرا نیش بزند در همین حال رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم برخاست در حالی که این آیه را می‌خواند: إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ سپس فرمود: «الحمد للّه» پس نگاهش به من افتاد که در کنارش دراز کشیده‌ام، پرسید چرا دراز کشیده‌ای؟ گفتم: به خاطر این مار، فرمود: برخیز و آن مار را بکش، من مار را کشتم آنگاه دست مرا گرفت و فرمود: ای ابو رافع به زودی بعد از من مردمی خواهند بود که با علی (علیه السلام) قتال کنند، حق خداست که مردم با آن جمعیت جهاد کنند حتی اگر کسی قدرت جهاد نداشت با زبان خود علیه آنان مبارزه کند و اگر این قدرت را هم نداشت با قلبش که وظیفه غیر این نیست «1».
غرض در بسیاری از منابع اهل تسنن روایات متعددی دائر بر این که آیه فوق در شأن علی (علیه السلام) نازل شده نقل گردیده است که در بعضی از آنها اشاره به موضوع بخشیدن انگشتر در حال رکوع نیز شده و در بعضی نشده، و تنها به نزول آیه در باره علی (علیه السلام) قناعت گردیده است.
و این روایت را «ابن عباس» و «عمار یاسر»، «عبد اللّه بن سلام»، «سلمة بن کهیل»، «انس بن مالک»، «عتبة بن حکیم»، «عبد اللّه ابی»،

«عبد اللّه بن غالب»، «جابر بن عبد اللّه انصارى» و «ابو ذر غفارى» نقل كرده‌اند «2».

---

(1) كنز العمال، ج 7، ص 305.
(2) احقاق الحق، ج 2، ص 410- 399.
جالب اين كه در كتاب غاية المرام تعداد 24 حديث در اين باره از طريق اهل تسنن و 19 حديث از طريق شيعه نقل كرده است كتابهاى معروفى كه اين حديث در آن نقل شده از سى كتاب تجاوز مى‌كند كه همه از منابع اهل تسنن است از جمله محب الدين طبرى در ذخائر العقبى ص 88 و قاضى شوكانى در تفسير فتح الغدير ج 2، ص 50 و در جامع الاصول ج 9، ص 478 در اسباب النزول واحدى ص 148 و لباب النقول سيوطى ص 90 در تذكرة سبط بن جوزى ص 18 و در نور الابصار شبلنجى، ص 105 و در تفسير طبرى، ص 165 و در كتاب الكافى الشاف ابن حجر عسقلانى ص 56 و در مفاتيح الغيب رازى، ج 3، ص 431 و در تفسير در المنثور ج 2، ص 393 و در كتاب كنز العمال ج 6، ص 391 و مسند ابن الشيخ و مسند ابن مردويه و علاوه بر اينها در صحيح نسائى و كتاب الجمع بين- الصحاح الستة، تفسير كبير فخر رازى و كتابهاى متعدد ديگرى اين احاديث آمده است و براى اطلاع بيشتر به كتاب احقاق الحق و الغدير و المراجعات مراجعه شود.
ترجمه الطرائف ،ص:146
اين مسأله به قدرى روشن و آشكار بوده كه «حسان بن ثابت» شاعر معروف عصر پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم مضمون اين روايت را در اشعار خود كه در باره على (عليه السلام) سروده، چنين آورده است:
فانت الّذى اعطيت اذ كنت راكعازكاتا فدتک النّفس يا خير راكع
فانزل فيک اللّه خير ولايةو بيّنها فى محكمات الشّرائع يعنى (تو بودى كه در حال ركوع زكات بخشيدى، جان به فداى تو باد اى بهترين ركوع‌كنندگان و به دنبال آن خداوند بهترين ولايت را در باره تو نازل كرد و در ضمن قرآن مجيد آن را ثبت نمود) «1».

(1) از جمله روایاتی که در باره خصایص علی (علیه السلام) نقل شده، روایتی است که در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از صحیح نسائی در تفسیر آیه: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ ... از

---

(1) اشعار حسان با کمی تفاوت در کتب «روح المعانی» آلوسی و «کفایة الطالب» گنجی شافعی نقل شده است.
ترجمه الطرائف ،ص:147
محمد بن کعب قرطبی نقل کرده است می‌گوید: (1) این آیه در باره علی (علیه السلام) و عباس و شیبة بن طلحه نازل شد و داستان از این قرار بود که روزی این سه تن با یک دیگر تفاخر می‌کردند شیبه می‌گفت: من تعمیرکننده مسجد الحرام و کلید دار خانه خدا هستم. عباس می‌گفت: من صاحب منصب سقائی حاجیانم.
علی (علیه السلام) می‌گفت: من نمی‌دانم شما چه می‌گوئید من قبل از همه به سوی قبله به نماز ایستادم و من صاحب جهاد در راه خدا هستم، در همین رابطه بود که آیه: أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ وَ عِمارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ کَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ جاهَدَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا یَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِینَ.
(آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است (این هر دو) هرگز نزد خدا مساوی نیستند، و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمی‌کند آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آنها به موهبت عظیم رسیده‌اند، ایشان آری تنها ایشان رستگارنند) «1».
(2) همین روایت را ثعلبی در تفسیر این آیه از حسن، شعبی و محمد ابن کعب قرضی روایت کرده است و همچنین فقیه شافعی ابن مغازلی همین روایت را از اسماعیل بن عامر و عبد اللّه بن عبیده بریدی نقل کرده است «2».
دانشمند معروف اهل تسنن حاکم ابو القاسم حسکانی از «بریده» نقل می‌کند که «شیبه» و «عباس» هر کدام بر دیگری افتخار می‌کردند در این باره مشغول به سخن بودند که علی (علیه السلام) از کنار آنها گذشت و پرسید به چه چیز افتخار می‌کنید؟ «عباس» گفت: امتیازی به من داده شده که احدی ندارد و آن مسأله آب دادن به حجاج خانه خدا است.

(1) سوره توبه، آیه 20- 19.
(2) المناقب، ص 322- 321.
ترجمه الطرائف ،ص:148
«شیبه» گفت: من تعمیرکننده مسجد الحرام (و کلید دار خانه کعبه) هستم.
علی (علیه السلام) فرمود: با این که از شما حیا می‌کنم، باید بگویم که با این سنّ کم افتخاری دارم که شما ندارید، آنها پرسیدند کدام افتخار؟! فرمود: من با شمشیر جهاد کردم، تا شما ایمان به خدا و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم آوردید.
عباس خشمناک برخاست و دامن کشان به سراغ پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد (و به عنوان شکایت) گفت: آیا نمی‌بینی علی چگونه با من سخن می‌گوید؟! پیامبر فرمود: علی را صدا کنید، هنگامی که او به خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد فرمود: چرا این گونه با عمویت (عباس) سخن گفتی؟
علی (علیه السلام) عرض کرد ای رسول خدا اگر من او را ناراحت ساختم، با بیان حقیقتی بوده است، در برابر گفتار حق، هر کس می‌خواهد ناراحت شود، و هر کس می‌خواهد خشنود! جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگار به تو سلام می‌فرستد و می‌گوید این آیات را بر آنها بخوان أَ جَعَلْتُمْ سِقایَةَ الْحاجِّ ... «1».
همین روایت به همین مضمون، یا با کمی تفاوت در کتابهای فراوانی از اهل سنت نقل شده، مانند تفسیر طبری و ثعلبی و اسباب النزول واحدی، تفسیر خازن بغدادی، معالم التنزیل، علامه بغوی، جامع الأصول ابن اثیر و تفسیر فخر رازی و کتاب‌های دیگر «2».
این روایت را فخر رازی در تفسیر سوره تکاثر نیز نقل کرده و گفته عقل دلالت می‌کند، بر این که تکاثر و تفاخر همه جا زشت و مذموم نیست، زیرا اگر تفاخر در سعادتهای حقیقی باشد عقل آن را می‌پسندد و ناپسندش نمی‌بیند و از جمله

(1) تفسیر مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث.
(2) برای توضیح بیشتر در باره این حدیث به کتاب «احقاق الحق» ج 3، ص 127- 122 مراجعه فرمائید.
ترجمه الطرائف ،ص:149
تفاخرهای ممدوح و پسندیده تفاخری است که عباس کرد به این که آب دادن حاجیان به عهده اوست و تفاخری که شیبه کرد که کلید داری خانه به دست اوست تا (آنجا که می‌گوید) پس علی (علیه السلام) فرمود: من خرطوم کفر را با شمشیر بریدم و کفر را مثله و بی‌آبرو کردم آن وقت بود

که شما به اسلام روی آوردید این پاسخ بر آن دو نفر گران آمد لا جرم آیه فوق نازل گردید.
به هر حال حدیث فوق از احادیث معروف و مشهوری است که حتی افراد متعصب نیز به آن اعتراف کرده‌اند.

(1) این روایت را احمد بن حنبل در مسند خود به چند طریق نقل کرده است از جمله به سند خود از سعید بن مسیّب روایت کرده که گفت: پسر سعد بن مالک از پدرش سعد برایم حدیثی روایت کرده بود و من وارد شدم بر پدر او سعد، گفتم: تو انسانی تندخو هستی و من می‌خواهم از تو چیزی بپرسم، گفت: چه بپرسی؟
گفتم: داستان علی (علیه السلام) را و این که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را جانشین خود کرد و خود از مدینه برای جنگ بیرون شد سعد عصبانی شد و پرسید چه کسی این حدیث را برای تو نقل کرده؟ من نخواستم بگویم: پسرت نقل کرده، چون دیدم ممکن است بر او خشم گیرد، پس در پاسخم گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم وقتی می‌خواست به جنگ تبوک برود علی (علیه السلام) را در مدینه خلیفه خود کرد علی (علیه السلام) عرض کرد: هیچ دلم نمی‌خواست شما تنها به جنگ بروید و مرا با خود نبرید.
فرمود:
«اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هارون من موسی غیر انّه لا نبیّ بعدی»
آیا راضی نیستی نسبت به من به منزله هارون باشی نسبت به موسی با این تفاوت که بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟ «1».

_____
(1) مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 177- 170- 173- 175.
ترجمه الطرائف ،ص:150
(1) در بعضی از روایات احمد بن حنبل
«الّا النّبوّة»
ذکر شده یعنی تو به منزله هارونی از هر لحاظ مگر پیغمبری، که نداری.
(2) بخاری در صحیح خود در کتاب بدء الخلق باب غزوه تبوک به سند خود از مصعب بن سعد از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم برای غزوه تبوک بیرون شد و علی (علیه السلام) را به جانشینی خود در مدینه گذاشت علی (علیه السلام) عرض کرد: آیا مرا نزد زنان و کودکان می‌گذاری؟ فرمود:
«ا لا ترضی ان تکون منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لیس نبیّ بعدی»
: آیا راضی نیستی که نسبت به من چون هارون باشی نسبت به موسی الا این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود «1».
بخاری این روایت را در کتاب بدء الخلق باب مناقب علی ابن ابی طالب به سند خود از ابراهیم بن سعد نیز نقل کرده است «2».

(3) مسلم در صحیح خود در کتاب فضائل الصحابة باب فضائل علی بن ابی طالب از سعید بن مسیّب روایت کرده است سعید بن مسیب به سعد بن ابی وقاص گفت:
«انت سمعته من النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله و سلّم یقول ذلک لعلیّ بن ابی طالب (علیه السلام)؟ فوضع اصبعیه فی اذنیه فقال: نعم و الّا فاسکتا» «3».
آیا تو شنیدی از پیغمبر که این (حدیث) را در باره علی بن ابی طالب بگوید؟
سعد بن ابی وقاص دو انگشت خود را در دو گوشش گذاشت و گفت: بلی و الّا کر باشد این دو گوش.
(4) باز مسلم این روایت را در صحیح خود در باب مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به چند طریق روایت کرده است و گفته شد به راوی که تو شنیدی یعنی از خود پیغمبر، گفت: بلی و الّا کر باشد این دو گوش «4».

---

(1) صحیح بخاری، ج 5، ص 129.
(2) بخاری، ج 4، ص 208.
(3) صحیح مسلم، ج 4، ص 1870- 1871.
(4) صحیح مسلم، ج 2، ص 19 طبع محمد علی صبیح مصر.
ترجمه الطرائف ،ص:151
(1) ابن مغازلی در «المناقب» از بیش از ده طرق روایت کرده از جمله آنها آنچه او و احمد بن حنبل به لفظ آن اتفاق کرده‌اند و سند آن را به «اسماعیل بن ابی خالد» رسانده‌اند که او از قیس نقل کرده که گفت: مردی نزد معاویه بن ابی سفیان آمد و از او مسأله‌ای سؤال کرد و معاویه گفت: آن را از علی بن ابی طالب بپرس زیرا او اعلم و داناتر است.
مرد گفت: ای امیر المؤمنین من جواب تو را بیشتر از جواب علی (علیه السلام) دوست می‌دارم، معاویه گفت: حرف بدی زدی و بد چیزی آوردی، چگونه کراهت داری از مردی که پیامبر او را به خاطر علمش گرامی می‌داشت و در باره‌اش فرموده:
«انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی
و لقد کان عمر بن- الخطّاب یسأله فیأخذ عنه و لقد شهدت عمر اذا اشکل علیه شیء قال: هاهنا علیّ».
(تو از من به منزله هارونی از موسی، الا این که هیچ پیغمبری بعد از من نخواهد آمد) و عمر هر وقت امری برایش مشکل می‌شد از او کمک می‌گرفت و مسأله را از او می‌پرسید سپس معاویه خطاب به آن مرد گفت: علی (علیه السلام) اینجاست با بودن وی نباید از من بخواهی برخیز

خداوند ترا برنخیزاند روی پاهایت! ابن مغازلی افزود قیس گفت: معاویه اسم آن شخص را از دفتر پاک کرد «1».
در بعضی از روایات ابن مغازلی نقل شده است که به سعد بن ابی وقاص یک بار گفته شد که آیا این (روایت) را از پیامبر شنیدی، گفت: آری، نه یک بار و نه دو بار می‌گفت این را به علی (علیه السلام) «2».
(2) و در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب امیر المؤمنین علی (علیه السلام) این روایت را از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی روایت کرده است «3».

_____

(1) المناقب، ص 324- ریاض النضرة، ج 2، ص 195.
(2) المناقب، ص 33. ترجمه الطرائف 151 تو نسبت به من همچون هارونی نسبت به موسی
(3) صحیح ترمذی، ج 13، ص 175 طبع مصر.
ترجمه الطرائف ،ص:152
(1) احمد بن حنبل از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که آن حضرت به علی (علیه السلام) روز برادری (مواخات) فرمود:
«انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»
«1».
(2) قاضی ابو القاسم علی بن المحسن بن علی التنوخی که از بزرگان رجال اهل تسنن است، در باره حدیث منزلت کتابی نوشته و آن کتاب را «ذکر الرّوایات عن- النّبیّ انّه قال لأمیر المؤمنین علی بن ابی طالب انت منّی بمنزلة هارون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی
و بیان طرقها و اختلاف وجوهها» نامیده است و در این کتاب تمام اسناد و وجوه مختلف حدیث را بیان کرده است و من یک نسخه از این کتاب را که مشتمل برسی ورقه کهنه بود، دیدم و تاریخ روایت آن سال 445 بود. تنوخی در این کتاب، حدیث پیامبر را که در باره علی (علیه السلام) فرموده:
«انت منی بمنزلة هارون من موسی»
روایت کرده است از: عمر بن خطاب، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، سعد بن ابی وقاص، عبد اللَّه بن مسعود، عبد اللَّه بن عباس، جابر بن عبد اللَّه، انصاری، ابو هریره، ابو سعید خدری، جابر بن سمرة، مالک بن حویرث، براء- بن عازب، زید بن ارقم، ابی رافع، (مولی رسول اللَّه) عبد اللَّه بن ابی اوفی و برادرش زید بن ابی اوفی، ابی سریحة، حذیفة بن اسید، انس بن مالک، ابی بریدة اسلمی، ابو ایوب انصاری، عقیل بن ابی طالب، حبش بن جنادة سلولی، معاویة بن ابو سفیان و ام سلمه (همسر پیامبر) اسماء بنت عمیس، سعید بن مسیب، محمد بن علی بن- حسین

(علیه السلام) و حبیب بن ابی ثابت، فاطمه بنت علی و شرحبیل بن سعد.
تنوخی گفته است همه این جماعت حدیث را از شخص پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند سپس به تفصیل به شرح روایات با اسناد و طرق گوناگون آنها پرداخته است.
(3) و همچنین حاکم ابو نصر حربی در کتاب «التّحقیق لما احتجّ به امیر المؤمنین (علیه السلام) یوم الشّوری» (تحقیق در باره آنچه که علی (علیه السلام) برای اثبات خلافت

---

(1) مسند احمد حنبل، ج 3، ص 32، 56، 74، 88.
ترجمه الطرائف ،ص:153
خود روز شوری دلیل آورد)، ذکر کرده است.
البته این حاکم از اعیان و بزرگان مذاهب چهارگانه اهل سنت است و او زمان حافظ ابو العباس ابن عقده را درک کرده و وفات ابن عقده در سال 333 هجری بود.
حاکم تذکر داده است که او حدیث «انت منی بمنزلة هارون من موسی» را که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره علی فرموده از افراد زیادی روایت کرده است سپس یاد آور شده که او حدیث را روایت کرده است از: ابو بکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)، عبد اللّه بن عباس، عبد اللّه بن عمر بن خطاب، ابن منذر، ابی بن کعب، ابی الیقظان، عمار بن یاسر، جابر ابن عبد اللّه انصاری، ابی سعید خدری، مالک بن حویرث، زید بن ارقم، براء بن عازب، انس بن مالک، جابر بن سمرة، حبش بن جنادة، معاویة بن ابی سفیان، بریدة اسلمی، فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم و فاطمه بنت حمزة و اروی بنت حارث بن عبد المطلب «1».
در کتاب «مستدرک الصحیحین» حدیث منزلت را از حسن بن سعد مولای علی (علیه السلام) چنین آورده که علی فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دستور داد من در مدینه بمانم، و در جنگ شرکت نکنم من به حامل پیام گفتم: هرگز جای او نمی‌نشینم، پس آن حضرت مرا صدا زد تا با من در باره ناراحتیم از جانشینی او حرف بزند مرا گریه گرفت، آن حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم یا رسول اللّه گریه‌ام از یک جهت نیست، بلکه از چند جهت است: اول این که فردا قریش می‌گویند:
چه زود جانشین پسر عمش شد او را به میدان فرستاد و از یاریش دریغ نمود. دوم این که من خود جهاد در راه خدا را دوست می‌دارم، چون می‌خواهم مشمول کلام خدا بشوم که می‌فرماید: «وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلًا إِلَّا کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ»: هیچ موضعی که

مایه خشم کفار باشد قدم نمی‌گذارند و از

---

(1) تاریخ ابن عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب ج 1، ص 282 تا 364.

دشمن هیچ آزاری نمی‌بینند مگر این که برای آنان عملی صالح نوشته می‌شود» «1».

و من می‌خواهم خود را در معرض فضل خدا قرار دهم.

رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: اما این که گفتی: قریش می‌گوید چه زود جای پسر عمش نشست و دست از یاری او بر داشت، جوابش این است که تو نیز باید به من تأسی کنی، همان طور که به من ساحر و کذاب گفتند، بگذار به تو هم تهمتی بزنند،

«ا ما ترضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»

آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، الّا این که بعد از من پیغمبری نخواهد آمد؟» و اما این که گفتی دوست داری در معرض فضل خدا قرار گیری، این چند متاع را که از یمن برای من آورده‌اند، بفروش تا معطل نمانی تا فضل خدا هم به تو برسد، چون وضع مدینه طوری است که یا باید من در آن بمانم و یا تو) «2».

حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته و حتی گفته است که آن به حد تواتر رسیده است.

احمد بن حنبل در مسند به سند خود از عمرو بن میمون روایت کرده که گفت: من نزد ابن عباس نشسته بودم که نه نفر بر او وارد شدند و گفتند: یا برخیز با ما به جای خلوتی برویم و یا همین جا را برای ما خلوت کن، ابن عباس گفت: نه، من با شما می‌آیم (و این موقعی بود که ابن عباس هنوز نابینا نشده بود) پس شروع کردند به گفتگو و ما نمی‌فهمیدیم چه می‌گویند، چیزی نگذشت که ابن عباس برگشت در حالی که جامه خود را تکان می‌داد. و می‌گفت: اف تف، به مردی ناسزا می‌گوئید که ده خصلت و امتیاز داشت، تا آنجا که گفت: پیامبر مردم را به جنگ تبوک برد، علی (علیه السلام) عرض کرد: من با شما بیایم؟ فرمود: نه پس علی (ع) بگریست و رسول خدا به او فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من چون هارون

---

(1) سوره توبه، آیه 121.

(2) مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 337. چهار روایت آخر این قسمت را مترجم به کتاب اضافه کرده است.

باشی نسبت به موسیی با این تفاوت که تو پیغمبر نیستی؟

«لا ینبغی ان اذهب الّا و انت خلیفتی»
: (سزاوار نیست من از مدینه خارج شوم مگر وقتی که تو جانشین من باشی ..) (تا آخر حدیث) «1».
اینجا جای این سؤال است، پیغمبری که در سفرهای خود برای زمامداری (مدینه) جانشین و خلیفه می‌گمارد و چگونه هنگام مفارقت از دنیا برای امت خود سرپرست و جانشین معین نمی‌کند؟! نسائی در خصائص به سند خود از «حرب بن سلک» روایت کرده که گفت:
سعد بن مالک گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بر ناقه «جدعاء» خود سوار شد، تا به جنگ برود و علی (علیه السلام) را در مدینه جانشین خود ساخت پس علی (علیه السلام) خود را به ناقه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسانید و عرض کرد: یا رسول اللّه قریش چنین پنداشتند که شما از این جهت مرا در مدینه گذاشتی که از مصاحبت من کراهت داری، این گفت و گریه کرد پس رسول خدا در میان مردم با صدای بلند فرمود: ای مردم مگر بیکارید که این حرفها را می‌زنید، ای علی آیا راضی نیستی که نسبت به من به منزله هارون باشی نسبت به موسی، جز این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود؟ علی (علیه السلام) گفت: چرا، از خدا و رسولش راضی شدم «2».
ابن ماجه به سند خود از «ابن ساباط- یعنی عبد الرحمن از سعد بن ابی- وقاص» روایت کرده که گفت: معاویه در بعضی از سفرها که به حج آمده بود، مردم به دیدنش می‌آمدند از جمله سعد بدیدنش رفت، در آن ساعت گفتگو از علی (علیه السلام) به میان آمد، معاویه به آن حضرت دشنام داد سعد در غضب شد و گفت: این دشنام را به کسی می‌گوئی که من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:
«تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی الّا این که بعد از من پیغمبری نخواهد بود» و من شنیدم که در روز خیبر فرمود: «به زودی پرچم را به دست کسی

---

(1) مسند احمد حنبل، ج 1، ص 330.
(2) خصایص، نسائی، ص 17.

می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد» «1».
این روایت را ترمذی هم در صحیح خود «2» و ابو داود طیالسی در مسند خود «3» ابو نعیم در حلیة الاولیاء «4» به چهار طریق و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد «5» عسقلانی در فتح الباری «6» ابن سعد در طبقات «7» و هیثمی در مجمع خود «8» نیز آورده‌اند

(1) از جمله روایاتی که در باره فضائل علی (علیه السلام) نقل شده، روایتی است که احمد بن حنبل در مسند خود از بیش از سیزده طریق و سند روایت کرده است، از جمله از عبد اللَّه بن بریده، گفت: شنیدم پدرم می‌گفت در خیبر حاضر شدیم اول پرچم را ابو بکر بگرفت (ولی نتوانست کاری از پیش ببرد) برگشت و قلعه برای او گشوده نشد، بعد از آن عمر آن را برداشت او هم نتوانست (کاری انجام دهد) برگشت و قلعه گشوده نشد سپس عثمان گرفت باز گشوده نشد مردم، به زحمت و مشقت افتادند پیامبر فرمود:
«انّی دافع الرّایة غدا الی رجل یحبّه اللَّه و رسوله و یحبّ اللَّه و رسوله»
: (به زودی- و یا فردا- پرچم جنگ را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش

---

(1) صحیح ابن ماجه، ص 12.
(2) صحیح ترمذی، ج 2، ص 300.
(3) مسند طیالسی، ج 1، ص 29.
(4) حلیة الاولیاء، ج 7، ص 19.
(5) تاریخ بغداد، ج 1، ص 324.
(6) فتح الباری، ج 8، ص 76.
(7) طبقات ابن سعد، ج 3، ص 15.
(8) طبقات ابن سعد، ج 9، ص 119.
ترجمه الطرائف ،ص:157
را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند) او بر نمی‌گردد مگر این که خدا قلعه را با دست او می‌گشاید شب را با شادی و خوشحالی روز کردیم به امید این که فردا فتح و پیروزی نصیب ما خواهد شد، سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ایستاد و پرچم را خواست و مردم در صفشان بودند، و علی (علیه السلام) را خواند، او چشمش درد می‌کرد، از آب دهان خود بر چشم علی مالید و پرچم را به او داد، قلعه به دست علی (علیه السلام) گشوده شد «1».
(1) همین روایت را بخاری نیز در صحیح خود در چند جا ذکر کرده است در یک جا از «سلمة بن اکوع» «2» و در جای دیگر از «سهل» «3» و همین طور ... «4».
همچنین مسلم نیز این روایت را در صحیح خود دو مرتبه روایت کرده است «5».

پس، از روایات بخاری و مسلم در صحیحشان این است که رسول خدا روز خیبر فرمود:
«لأعطینّ هذه الرّایة غدا رجلا یفتح اللَّه علی یدیه یحبّ اللَّه و رسوله و یحبه اللَّه و رسوله»
: (فردا این پرچم را به دست مردی خواهم داد که خداوند (قلعه خیبر را) به دستهای او خواهد گشود، که خدا و رسولش او را دوست می‌دارند او نیز خدا و رسولش را دوست می‌دارد).
مردم شب را به سر بردند و می‌گفتند که فردا پیامبر پرچم را به دست چه کسی خواهد داد؟ چون مردم صبح کردند خدمت رسول خدا آمدند، همه آنها انتظار داشتند که پرچم به او داده شود پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند: یا رسول اللَّه چشمانش درد می‌کند فرمود: کسی را دنبال او

_____
(1) مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 353.
(2) صحیح بخاری، ج 5، ص 76.
(3) صحیح بخاری، ج 5، ص 8 و 47.
(4) صحیح بخاری، ج 4، ص 207، 47.
(5) صحیح مسلم، ج 4، ص 1871- 1872.
ترجمه الطرائف ،ص:158
بفرستید، چون علی (علیه السلام) آورده شد، پیامبر آب دهن خود را به چشمان او مالید و برای او دعاء کرد و کاملا خوب شد، گویا این که هیچ دردی نداشت پرچم را به علی (علیه السلام) داد.
(1) علی (علیه السلام) گفت: آیا آن قدر قتال کنم که همه مثل ما مسلمان شوند؟
پیامبر فرمود: حرکت کن و همچنان پیش بران، تا به قلعه آنان درآئی، آن وقت به اسلام دعوتشان کن و واجبات اسلام را بر ایشان شرح ده قسم به خدا:
«لان یهدی اللَّه بک رجلا واحدا خیر لک من ان یکون لک حمر النّعم»
: که اگر خداوند یک نفر از ایشان را به وسیله تو هدایت کند برای تو از شتران سرخ مو بهتر است «1».
همچنین روایت را در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در وقایع غزوه خیبر از صحیح ترمذی روایت کرده است «2».
این روایت را در کتاب «الجمع بین الصحیحین» و مسند سهل بن سعد و مسند سعد بن ابی وقاص و مسند ابو هریره و مسند سلمة بن اکوع آورده‌اند «3».
همچنین این روایت را فقیه شافعی ابن مغازلی نیز از طریق جماعتی

روایت کرده است از جمله روایات شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» روایتی است که سعید بن مسیب از ابو هریره نقل کرده است گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ابو بکر را به خیبر فرستاد با دست او فتح نشد بعد از او عمر را فرستاد باز هم برای او فتح نشد پیامبر فرمود:
«لأعطینّ الرّایة رجلا کرّارا غیر فرّار یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله»
(پرچم را به دست مردی می‌دهم که سخت حمله‌کننده و غیر فرّار است، خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند). پس علی

_____

(1) بخاری، ج 4، ص 207- مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 333- صحیح مسلم، ج 4، ص 1872.
(2) الجمع بین الصحاح، ج 5، ص 374- ترمذی، ج 13 ص 171.
(3) الجمع بین الصحیحین، به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 394.
ترجمه الطرائف ،ص:159
(علیه السلام) را فرا خواند ولی چشمان او درد می‌کرد، آب دهن به چشمان او مالید، علی (علیه السلام) چشمان خود را باز کرد گویا هرگز درد نداشته است فرمود: این پرچم را بگیر و حمله کن تا (قلعه خیبر) برای تو گشوده شود.
(1) پس علی (علیه السلام) به سرعت می‌رفت و من پشت سر او بودم تا این که سرنیزه خود را در میان آبادی دشمن زیر حصار به زمین فرو برد آن وقت مرد یهودی از بالای حصار مطلع شد و گفت: تو کیستی؟ گفت: علی بن ابی طالب آن مرد یهودی رو به یاران خود کرد و گفت: مغلوب شدید، قسم به خدائی که تورات را بر موسی نازل کرد.
راوی گفت: علی (علیه السلام) بر نگشت تا این که خداوند «قلعه» را بر او گشود «1».
(2) این حدیث را علمای تاریخ مثل محمد بن یحیی ازدی، ابن جریر طبری، واقدی، محمد بن اسحاق، ابو بکر بیهقی و ابو نعیم اصفهانی و اشبهی در کتابهای خود از: عبد اللّه بن عمر، سهل بن سعد، سلمة بن اکوع، ابو سعید خدری و جابر بن عبد اللّه انصاری نقل کرده‌اند که: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ابو بکر را با مهاجرین با پرچم خود فرستاد (و رنگ آن پرچم سفید بود) او (بدون این که قلعه را فتح کند) برگشت و قومش را سرزنش و ملامت می‌کرد و آنها نیز ابو بکر را سرزنش و ملامت می‌کردند.
تا این که عمر را فرستاد و او نیز (بدون این که کاری از پیش ببرد)

برگشت در حالی که یاران خود را می‌ترساند و یارانش نیز او را می‌ترساندند و این موضوع برای پیامبر ناگوار بود فرمود:
«لأعطینّ الرّایة غدا رجلا یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله، کرّار غیر فرّار لا یرجع حتّی یفتح اللّه علی یدیه فاعطاها علیّا ففتح علی یدیه»
«2».

_____
(1) المناقب، ص 181.
(2) سنن بیهقی، ج 9، ص 106- تاریخ طبری، ج 3، ص 93، ط بیروت،- حلیة الاولیاء، ج 1، ص 62- ذخائر العقبی، ص 82.
ترجمه الطرائف ،ص:160
(1) پرچم را فردا به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست می‌دارند، بسیار حمله‌کننده و غیر فرّار است بر نمی‌گردد تا این که خداوند با دست او (قلعه را) فتح کند سپس پرچم را به علی (علیه السلام) داد خداوند آن را با دست علی گشود.
(2) ثعلبی در تفسیر آیه: وَ یَهْدِیَکَ صِراطاً مُسْتَقِیماً وَ یَنْصُرَکَ اللَّهُ نَصْراً عَزِیزاً:
(و به راه راست هدایتت فرماید و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند)، گفته است که این آیه در خصوص فتح خیبر بوده است.
گفت: رسول خدا مردم خیبر را محاصره کرد (این محاصره به طول انجامید) به مسلمانان فشار و تنگی زیادی رسید، پیامبر پرچم را به دست عمر بن خطاب داد و کسانی که می‌خواستند با او بروند، رفتند با مردم خیبر روبرو شدند، عمر و یارانش (بدون این که کاری از پیش ببرند) به سوی پیامبر بر گشتند در حالی که او همراهان خود را می‌ترساند و همراهانش نیز او را می‌ترسانیدند در آن حال پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم سر درد گرفته بود و از خیمه بیرون نمی‌آمد.
پس از آن ابو بکر پرچم پیامبر را گرفت، رفت تا جنگ کند، ولی برگشت دوباره پرچم پیامبر را عمر گرفت و جنگ کرد (و بدون فتح و پیروزی) برگشت و جریان را به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم خبر دادند فرمود:
«اما و اللّه لأعطینّ الرّایة غدا رجلا یحبّ اللّه و رسوله و یحبّه اللّه و رسوله یأخذها عنوة».
(به خدا قسم فردا پرچم جنگ را به دست مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست می‌دارد و خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و قلعه را با غلبه فتح کند.
(موقعی که پیامبر این جمله را فرمود) علی (علیه السلام) در آنجا حاضر نبود، چون فردا شد، ابو بکر و عمر و مردانی از قریش به سوی پرچم

گردن کشیدند و امید هر یک از آنها این بود که صاحب آن رتبه، او باشد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم «سلمة بن اکوع» را به دنبال علی (علیه السلام) فرستاد علی (علیه السلام) شتری داشت با آن آمد و شتر را در نزدیک
ترجمه الطرائف ،ص:161
پیامبر خواباند در حالی که چشمش درد می‌کرد، با یک قطعه برد قطری بسته بود سلمه گفت: آمدم که شتر او را جلو بکشم تا خدمت پیامبر برسد، (1) پیامبر به او فرمود: یا علی چه می‌شود؟ جواب داد چشمم درد می‌کند فرمود: نزدیک من بیا، علی (علیه السلام) نزدیکتر شد پیغمبر آب دهن خود را به چشمانش مالید، چشمش خوب شد، (پس از آن چشم علی (علیه السلام) تا زنده بود، درد نکرد تا این که از دنیا رحلت نمود) و آنگاه پرچم را به دست او داد و او حرکت کرد.
سپس ثعلبی به صحنه درگیری علی (علیه السلام) و مرحب اشاره می‌کند و می‌گوید: مرحب وسط سنگی را سوراخ کرده بود و آن را به جای خود کلاه بر سر نهاده بود و رجزخوانی کرد علی (علیه السلام) نیز رجز خواند بین آنها دو ضربت رد و بدل شد علی (علیه السلام) ضربتی بر فرق مرحب فرود آورد که تا دندانهایش شکافت و هنوز آخر سپاه اسلام به کشته او نرسیده بودند که اول سپاه داخل قلعه شده بود «1».
(2) مؤلف کتاب «عبد المحمود» گفت: دیدم در حدیثی که آن را مسلم در صحیح خود روایت کرده و قبلا نیز به آن اشاره شد، نسبت به روایات دیگر اضافاتی دارد و آن این که عمر بن خطاب گفت: قبل از آن روز، فرماندهی را آن قدر دوست نمی‌داشتم به طمع فرماندهی آن روز به سر آوردم. لذا همواره گردن می‌کشیدم باشد رسول خدا مرا صدا بزند ولی علی بن ابی طالب (علیه السلام) را دعوت کرد و پرچم جنگ را به او داد و فرمود: برو و جز پیش رفتن هدفی نداشته باش و بر نگرد تا خداوند قلعه را به دست تو فتح کند، علی (علیه السلام) مقداری که رفت بدون این که رو بر گرداند، ایستاد و صدا زد یا رسول اللّه بر چه چیز قتال کنم؟ فرمود: قتال کن تا شهادت دهند معبودی جز خدا نیست و محمد رسول او است، همین که این شهادت را به زبان آوردند، مال و جانشان بر تو حرام می‌شود و اما باطن دلهاشان هر چه باشد حسابشان با خداست «2».

---

(1) تفسیر ثعلبی، ذیل سوره فتح، مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 358- المناقب، خوارزمی، ص 103 ط نجف.
(2) صحیح مسلم، ج 4، ص 1872- طبقات ابن سعد، ج 3، ص 156.
ترجمه الطرائف ،ص:162
این حدیث را احمد بن حنبل نیز در مسند خود «1» و نسائی در خصائص

«2» با کمی تفاوت، و با این اضافات آورده‌اند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرچمی به دست ابو بکر داد و او را به جنگ فرستاد ولی او فرار کرد، پرچمی به دست عمر داد او نیز برگشت آنگاه فرمود به زودی پرچم جنگ را به دست مردی می‌دهم که ... الخ.
ابن اثیر جزری در «اسد الغابة» از «ضحّاک انصاری» روایت کرده که گفت:
وقتی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به سوی خیبر می‌رفت علی (علیه السلام) را در جلو لشکر قرار داده بود و به او فرمود: هر کس از یهودیان خیبر از قلعه بیرون بیاید و داخل نخلستان خود شود، جانش در امان است، علی (علیه السلام) این فرمان را به بانگ بلند به سربازان خود اعلام کرد، در این میان رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم جبرئیل را دید که می‌خندد، پرسید به چه می‌خندی؟ گفت: از بس علی را دوست دارم، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود: اینک جبرئیل است می‌گوید: علی را دوست دارم علی (علیه السلام) گفت: کار من به جایی رسیده که جبرئیل مرا دوست بدارد؟ رسول خدا فرمود: تو را کسی دوست می‌دارد که از جبرئیل بهتر است؟ پرسید آن کیست؟ فرمود: آن خدای عز و جل است
«فنظر النّبی صلی اللّه علیه و آله و سلّم الی جبرئیل یضحک فقال ما یضحک قال انّی احبّه فقال النّبیّ صلی اللّه علیه و آله و سلّم لعلیّ انّ جبرئیل یقول انّه یحبّک قال و بلغت ان یحبّنی جبرئیل قال نعم و من هو خیر من جبرئیل، اللّه عزّ و جلّ»
«3».
خطب در تاریخ بغداد به سند خود از «جابر بن عبد اللَّه انصاری» روایت کرده که:
«و قال حدّثنی جابر بن عبد اللَّه انّ علیّا حمل باب خیبر یوم افتتحها و انّهم جربوه بعد ذلک فلم یحمله الّا اربعون رجلا»
علی (علیه السلام) در جنگ خیبر روزی که آن را فتح کرد در خیبر را بلند کرد و بعد آن را آزمایش کردند کمتر از چهل نفر نتوانست آن را بر دارد «4».

_____

(1) مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 99- 123.
(2) خصائص نسائی، ص 5.
(3) ابن اثیر جزری، اسد الغابة، ج 3، ج 34- ص 5- 231.
(4) تاریخ بغداد، ج 11، ص 324.
ترجمه الطرائف ،ص:163
این روایت را «ذهبی» در «میزان الاعتدال» «1» و «عسقلانی» در «فتح

الباری» «2» و «علی بن سلطان» در «مرقاتش» «3» و «محب طبری» در «ریاض النضرة» «4» آورده‌اند، محب طبری و علی بن سلطان گفته‌اند: بعدها خواستند در را به جای خود بگذارند هفتاد نفر منتهای جهد خود را به کار بستند. و این را به «اربعین حاکم» نیز نسبت داده‌اند.
متقی هندی در «کنز العمال» از «جابر بن سمرة» روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) در روز خیبر در را بلند کرد و مسلمانان از روی آن به بالای قلعه صعود کردند و قلعه را فتح نمودند، بعدها آن را تجربه کردند که کمتر از چهل نفر نتوانست آن را بر دارد «5».

(1) از جمله روایاتی که در فضائل علی (علیه السلام) وارد شده، روایتی است که آن را «ابو هلال عسکری» در «کتاب الاوائل» ذکر کرده است گفت: نخستین کسی که کلمه «جعلت فداک» را گفت، علی (علیه السلام) بود و آن، موقعی بود که عمرو بن عبد ودّ (در جنگ خندق) مسلمانان را به مبارزه طلبید و هیچ کس او را پاسخ نداد و زبان به تعرض و سرزنش مسلمانان گشود و گفت: «پس کو آن بهشتی که گمان می‌کنید هر کس از شما کشته شود وارد آن می‌شود»؟ و کسی پاسخش نگفت شروع کرد به رجز خواندن و عربده کشیدن! علی (علیه السلام) گفت: ای رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فدایت شوم آیا اجازه می‌دهی؟

---

(1) میزان الاعتدال، ج 2، ص 218.
(2) فتح الباری، ج 9، ص 18.
(3) مرقات، ج 5، ص 567.
(4) ریاض النضرة، ج 2، ص 188
(5) کنز العمال، ج 6، ص 398.
ترجمه الطرائف ،ص:164
(1) پیامبر فرمود: این عمرو بن عبد ودّ است؟!! (یعنی قوی‌ترین قهرمان عرب).
علی (علیه السلام) گفت: من هم علی بن ابی طالبم.
پس حمله کرد و او را کشت، مردم کلمه
«جعلت فداک»
را از علی (علیه السلام) یاد گرفتند «1».
(2) در جای دیگر نقل شده است که چون پیامبر به علی (علیه السلام) اجازه مبارزه با عمرو بن عبد ودّ را داد و علی (علیه السلام) به سوی عمرو رفت در اینجا بود که پیامبر جمله معروف:
«برز الإیمان کلّه الی الشّرک کلّه»
را فرمود «2».
(3) از کتاب «صدر الائمة» از «موفق بن احمد» مکی، اخطب خوارزم به سند خود، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود
«لمبارزة علیّ بن ابی طالب لعمرو بن عبد ودّ یوم الخندق افضل من اعمال امّتی الی یوم القیامة»
«3».
مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبد ود روز خندق از تمام اعمال

امت من تا روز قیامت افضل است.
در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «ابن اسحاق» روایت کرده که گفت: عمرو بن عبد ودّ چون با علی (علیه السلام) روبرو شد، پرسید تو کیستی؟ گفت:
من علی هستم، پرسید پسر که هستی؟ گفت: پسر عبد مناف، من علی بن- ابی طالبم، گفت: ای برادرزاده در لشکر تو کسانی هستند که سالخورده‌تر از تواند، تو برگرد، چه من دوست ندارم خون تو را بریزم علی (علیه السلام) فرمود: ولی به خدا سوگند من از ریختن خون تو هیچ کراهتی ندارم عمرو خشمگین شد و از اسب به زیر آمده و شمشیرش را چون شعله آتش کشید و به سوی علی آمد، علی (علیه السلام) به طرف او رفت و سپر خود را که از چرم بود، جلو شمشیرش گرفت، شمشیر عمرو سپر

_____
(1)- اخطب خوارزمی، المناقب، ص 106.
(2) شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 261- دار إحیاء الکتب العربیة، 1961.
(3) اخطب خوارزمی، المناقب، ص 58- مستدرک حاکم، ج 3، ص 32- مستدرک- الصحیحین، ج 3، ص 32- تاریخ بغداد، ج 13، ص 19.
ترجمه الطرائف ،ص:165
را شکافت و در فرق علی (علیه السلام) نشست، علی (علیه السلام) شمشیری میانه شانه و گردن او فرود آورده به زمینش افکند، در اثر این حملات گرد و غباری برخاسته بود که دو لشکر همدیگر را نمی‌دیدند، کدام یک غالب و پیروز است که ناگهان صدای علی (علیه السلام) از میان آن گرد و غبار به تکبیر بلند شد تا آنجا که می‌گوید:
علی (علیه السلام) به طرف رسول خدا آمد، در حالی که رویش می‌درخشید عمر بن خطاب پرسید؟ چرا پس از قتل، زره او را بر نداشتی؟ زره او در عرب لنگه نداشت؟ فرمود: او را زدم و افکندم و او برای این که سرش را از بدنش جدا نکنم، عورت خود را برهنه کرد و من شرمم آمد زره او را برگیرم، بعد از کشته شدن او لشکر کفار منهزم شدند و فرار کردند «1».
این روایت را شبلنجی هم در «نور الابصار» با کمی تفاوت آورده است «2».
حاکم نیشابوری در کتاب «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «عاصم بن عمر ابن قتادة» اشعاری از خواهر عمرو در مرثیه برادرش روایت کرده و آن ابیات این است:
لو کان قاتل عمرو غیر قاتله‌بکیته ما اقام الروح فی جسدی

لکن قاتله من لا یعاب به‌و کان یدعی قدیما بیضة البلد یعنی اگر قاتل عمرو غیر آن کسی بود که او را کشت، مادام که جان در بدنم بود، بر او می‌گریستم و لکن قاتل او کسی است که هیچ کس عیبی در او سراغ ندارد و به خاطر کشتن برادر من نیز جای مذمت نیست و کسی است که از قدیم او را بزرگ قوم می‌خواندند «3».
فخر رازی در تفسیر کبیر در سوره بقره آیه: «تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلی بَعْضٍ»: (انبیاء گذشته را بعضی بر بعضی برتری دادیم) روایت کرده که رسول خدا

_____
(1) مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 32.
(2) نور الأبصار، ص 79.
(3) مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 33.
ترجمه الطرائف ،ص:166
از علی (علیه السلام) بعد از کشتن عمرو بن عبد ودّ پرسید: یا علی در آن هنگام در خود را چگونه یافتی؟ عرض کرد در آن لحظه آن قدر قوی بود که اگر تمامی اهل مدینه می‌خواستند با من بجنگند، می‌توانستم با آنان بجنگم.
سیوطی در در المنثور در تفسیر سوره احزاب ذیل آیه: وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِینَ کَفَرُوا بِغَیْظِهِمْ لَمْ یَنالُوا خَیْراً وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ: (خدا کفار را با دلی پر از غیظ و با دستی خالی از فائده برگردانید و خدا زحمت قتال را از مؤمنین کفایت کرد).
از ابن حاتم و ابن مردویه و ابن عساکر همگی از ابن مسعود روایت کرده‌اند که وی این آیه را این طور قرائت می‌کرد: «وَ کَفَی اللَّهُ الْمُؤْمِنِینَ الْقِتالَ بعلیّ بن- ابی طالب» و این معنا را ذهبی نیز در «میزان الاعتدال» از ابن مسعود نقل کرده است «1».
البته معنایش این نیست که کلمه «بعلی بن ابی طالب» هم جزء قرآن بود و حذف شده، بلکه منظور ابن مسعود این بود که مردم فراموش نکنند که این آیه در باره علی (علیه السلام) نازل شده است.

(1) از جمله روایاتی که در باره خصایص علی (علیه السلام) نقل شده، روایتی است که احمد بن حنبل در مسند خود از چند طریق از جمله از «زید بن ارقم» روایت کرده است که گفت: درهای خانه عده‌ای از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به داخل مسجد باز می‌شد، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روزی دستور داد اصحاب درهای خانه خود را که به مسجد گشوده می‌شد، ببندند، مگر در خانه علی، مردم به حرف در آمدند، پیامبر برخاست حمد و ثنای الهی گفت. سپس فرمود: من مأموریت پیدا کردم جز در خانه علی دیگر درها را ببندم، بعضی از شما حرفهائی زده‌اید، به خدا سوگند من در بستن و گشودن در خانه‌ها دخالتی از پیش خود ندارم، مأموریتی دارم که باید

_____

(1) میزان الاعتدال، ج 2، ص 17، روایت اخیر در این قسمت از اضافات مترجم است.

ترجمه الطرائف ،ص:167

انجام دهم «1».

(1) باز احمد بن حنبل این روایت را به طریق عمر بن خطاب از پیامبر روایت کرده است.

و همچنین احمد بن حنبل این روایت را به وسیله عبد اللّه بن عمر نیز از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل نموده است «2».

(2) حافظ ابو زکریا بن مندة اصفهانی در مسانید مأمون به سند خود از عبد اللّه بن عباس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود:

«انت وارثی»

تو وارث منی و دیگر فرمود: موسی از خدا درخواست کرد که مسجدی را برای او پاکیزه گرداند که جز موسی و هارون و دو پسر او سکونت نکنند و من نیز از خداوند درخواست نمودم مسجدی را جهت تو و ذریه‌ات بعد از تو پاکیزه نماید.

پس به دنبال ابو بکر فرستاد که در خانه‌ات را ببند ابو بکر گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» آیا این پیام به غیر من هم ابلاغ شده است؟ گفته شد: نه. پس گفت:

با کمال میل، در خانه‌اش را بست سپس به پیش عمر فرستاد و گفت: در خانه‌ات را ببند. گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ» آیا به کسی دیگر هم ابلاغ شده است؟ گفته شد: چرا به ابو بکر ابلاغ شده است. عمر گفت: ابو

بکر دارای شیوه پسندیده است او نیز در خانه‌اش را بست سپس به مرد دیگری نیز تذکر داده شد او نیز در خانه‌اش را بست و سخنی هم به او گفت.
راوی گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بالای منبر رفت و گفت: گروهی از این که من علی (ع) را در مسجد سکونت داده و آنها را خارج کردم نگرانی‌هائی در دل دارند، به خدا سوگند:
«ما انا سددت ابوابکم و لا انا فتحت باب علیّ و لکنّ اللَّه سدّ ابوابکم و فتح باب علیّ».
(من در خانه‌های شما را نبستم و در خانه علی را نگشودم، بلکه خداوند

---

(1) مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 369.
(2) مسند احمد بن حنبل، ج 2، ص 26.

درهای شما را بست و در خانه علی (علیه السلام) را گشود).
(1) شافعی ابن مغازلی به هشت سند روایت کرده است، از جمله از «حذیفة بن اسید غفاری» گفت: چون پیامبر و یاران او وارد مدینه شدند، برای آنها خانه‌هائی نبود که در آنها سکونت کنند و لذا در مسجد می‌خوابیدند پیامبر به آنها فرمود: در مسجد نخوابید زیرا که ممکن است محتلم شوید پس از آن همان افرادی که خانه نداشتند، در اطراف مسجد برای خود خانه ساختند و درهایش را به مسجد گذاشتند. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم معاذ بن جبل را فرستاد، اول ابو بکر را صدا زد و گفت: رسول خدا امر می‌کند از مسجد خارج شو و در خانه‌ات را ببند. ابو بکر گفت: با کمال میل، در خانه‌اش را از مسجد بست و از مسجد خارج شد.
سپس به سوی عمر فرستاد به او گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ترا امر می‌کند که در خانه‌ات را که به مسجد باز می‌شود، ببند و از مسجد خارج شو. گفت: با کمال میل از امر خدا و رسولش اطاعت می‌کنم، الا این که علاقه دارم لا اقل روزنه‌ای به مسجد داشته باشم، معاذ سخن عمر را به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم رساند.
بعد به سوی عثمان فرستاد که نزد او رقیه بود گفت با کمال میل، در خانه‌اش را بست و از مسجد خارج شد. سپس به سوی حمزه فرستاد او نیز در خانه‌اش را بست و گفت: از روی علاقه از خدا و رسولش اطاعت می‌کنم.
در این بین علی (علیه السلام) مردّد بود و نمی‌دانست که او از کسانی است که بماند و یا از کسانی است که باید بیرون برود پیامبر از برای او در مسجد وسط خانه‌های خود خانه‌ای بنا کرده بود.
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: تو بمان که پاک و پاکیزه

هستی، این سخن پیامبر در باره علی به گوش مردی رسید- ابن مغازلی نام او را ذکر کرده است- به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: ای رسول خدا ما را از مسجد بیرون می‌کنی و به پسران عبد المطلب در مسجد جا می‌دهی؟! جواب داد که اگر موضوع راجع به من بود، جز شما به کسی دیگر نمی‌دادم
ترجمه الطرائف ،ص:169
ولی به خدا قسم او را در مسجد سکنی نداد مگر خداوند. به تو مژده می‌دهم که تو از طرف خدا و رسولش در خیر و سعادت هستی، پیامبر به او مژده داد و در روز احد به فیض شهادت نائل شد.
(1) عده‌ای به حال علی (علیه السلام) غبطه خوردند و از ته دل ناراحت شدند. بدین ترتیب فضل علی (علیه السلام) بر آنها و غیر آنها روشن شد.
این مطلب به گوش پیامبر رسید و برای سخنرانی برخاست و فرمود: گروهی از این که من علی را در مسجد سکونت داده و آنها را خارج کرده‌ام، نگرانی‌هائی در دل دارند، به خدا سوگند من آنها را بیرون نکردم و من علی را سکونت ندادم، بلکه خدا آنها را بیرون کرد و علی را سکونت داد خدای بزرگ به موسی و برادرش هارون وحی فرستاد برای قومتان در مصر خانه‌هائی بسازید و این خانه‌ها را قبله خود قرار دهید و نماز بپا دارید، آنگاه دستور داد به موسی تا در مسجدش هیچ کس سکونت نکند و در آن عمل زناشوئی انجام ندهد جز هارون و دو پسر او، کسی جنب وارد آن نشود.
«و انّ علیّا منّی بمنزلة هارون من موسی و هو اخی دون اهلی و لا یحلّ مسجدی لأحد ینکح فیه النّساء الّا علیّ و ذرّیّته»
: (علی نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی است او برادر من است و برای هیچ کس جز علی و فرزندانش حق انجام عمل زناشوئی در مسجد نیست پس هر کس اینجا برایش بد است برود آنجا (با دست خود اشاره به طرف شام کرد) «1».
نسائی در کتاب خصایص به سند خود از عبد اللَّه بن عباس روایت کرده است که گفت: درهائی که به مسجد گشوده می‌شد جز در خانه علی (علیه السلام) همه بسته شده بود، علی (علیه السلام) در حال جنابت مجاز بود وارد مسجد شود، چون راهش بود و راه دیگری نداشت «2».
پس برای علی (علیه السلام) مجاز بود آنچه برای پیغمبر مجاز بود پیامبر به او می‌فرمود: یا علی برای کسی غیر از من و تو مجاز نیست، در مسجد من، جنب

---

(1) المناقب، ص 255- 253.
(2) خصائص نسائی، ص 14.

شود «1».
بنا بر این بستن درهای خانه صحابه به امر خدا بود، چنان که به جای گذاشتن در خانه علی (علیه السلام) نیز به امر خدا بود این عمل به خاطر امتیاز شخص علی (ع) می‌باشد کسان بسیاری از صحابه بودند که دارای مقام بلندی برای خود بودند، ولی خداوند می‌خواهد با این دستور عظمت مقام علی (علیه السلام) را نشان دهد و شخصیت و مقام ویژه‌اش را به مردم معرفی کند لذا او را به امری اختصاص می‌دهد که هیچ کس جز برادرش رسول خدا در آن حق شرکت نداشت و نظیر آنها در این امت نظیر موسی و هارون است.
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید: «خداوند به پیامبرش موسی وحی فرستاد برای من مسجد پاکی بساز که جز موسی و هارون کسی در آن سکونت نکند و خداوند به من نیز وحی فرستاد برای من مسجد پاکی بساز که جز من و برادرم علی احدی در آن سکونت ننماید» «2».
این تخصیص و امتیاز برای این است که علی (علیه السلام) برادر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و وصی او و وزیر اوست همان گونه که هارون برادر و یاور موسی بود و در کارش شرکت داشت.
برای همین جهت بود که عمر را این خصلت و امتیاز علی (علیه السلام) گران آمده و آن را دومین خصلت مورد آرزویش قرار داده و به مردم گفت:
«سه خصلت به علی (علیه السلام) داده شده که هر گاه یکی از آنها برای من بود، من آن را بهتر از شتران سرخ موی می‌پسندیدم، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم دخترش را به او داد و از او فرزند بهم رسانید، همه درهای خانه‌هائی را که به مسجد باز می‌شد، بست و در خانه او را به جای گذشت و رسوم این که روز جنگ حنین پرچم پیروزی را به او داد» «3».

---

(1) ذخائر العقبی، ص 77.
(2) ینابیع المودة، ص 87.
(3) ذخائر العقبی، ص 77.

فرزند خطاب این خصلتها را چرا برای خود آرزو می‌کرد؟ برای این که این خصلتها نشان می‌دهد که علی (علیه السلام) نزد خدا و پیامبرش بر دیگران فضیلت دارد به همین دلیل هم علی نزد اهل شوری با این امتیاز بر فضیلت خود استدلال می‌کند ابو ذر و ابو الطفیل روایت کرده‌اند که امیر المؤمنین بر اصحاب شوری به مسدود کردن درها جز در خانه علی (علیه السلام) به مسجد پیامبر، استدلال فرموده است «1».

(1) احمد بن حنبل در مسند خود از بيش از شش طريق نقل كرده از جمله از عمر بن عبد اللّه از پدرش از جدش روايت نموده كه پيامبر ميان اصحاب خود برادرى و اخوت برقرار كرد، ولى على را با كسى برادر نكرد و او تا آخر بدون برادر ماند عرض كرد: اى رسول خدا ميان اصحابت برادرى بر قرار كردى و مرا با احدى برادر نكردى؟
فرمود: هيچ مى‌دانى چرا؟ براى اين كه ترا براى خود باقى گذاشتم
«انت اخى و انا اخوک فان ذاکرک احد فقل: انا عبد اللَّه و اخو رسول اللَّه لا يدّعيها بعدک الّا كذّاب»
«2».
تو برادر منى و من برادر تو هستم، پس اگر كسى از تو بپرسد، بگو من بنده خدا و برادر رسول خدا هستم، و هر كس جز تو چنين ادعائى بكند دروغگوست.
(2) باز احمد بن حنبل از «زيد بن ابى اوفى» از دو طريق روايت كرده كه گفت:
قال رسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله و سلّم لعلىّ (عليه السلام): «و الّذى بعثنى بالحقّ نبيّا ما اخترتک الّا لنفسى و انت منّى بمنزلة هارون من موسى الّا انّه لا نبىّ بعدى و انت اخى و وارثى»
«3».

---

(1) ينابيع المودة، ص 87.
(2) مسند احمد بن حنبل ص 45 بنا به نقل طبرى در رياض النضرة، از مناقب احمد بن حنبل ج 2، ص 168.
(3) بنا به نقل رياض النضرة ج 2، ص 209 از مناقب احمد بن حنبل.
ترجمه الطرائف ،ص:172
پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم به على (عليه السلام) فرمود: به خدائى كه مرا به حق به پيامبرى فرستاد من ترا به برادرى خود اختيار كردم، نسبت تو به من مانند نسبت هارون به موسى است، با اين تفاوت كه بعد از من پيغمبرى نخواهد بود و تو برادر من و وارث منى ..
(1) احمد بن حنبل و ابن مغازلى از «جابر بن عبد اللّه» روايت كرده‌اند كه گفت:
پيامبر فرمود:
«مكتوب على باب الجنّة «محمّد رسول اللَّه علىّ اخو رسول اللَّه» قبل ان يخلق اللَّه السّموات بألفى عام»

«1».
(بر در بهشت نوشته است: «محمد رسول خدا و علی برادر رسول خدا» و این از دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها نوشته شده است).
(2) همین روایت را در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در جزء سوم در باب مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) از صحیح ابو داود و صحیح ترمذی نقل کرده است.
(3) حافظ ابو بکر بن ثابت الخطیب با سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: پیامبر فرمود: آن شبی که مرا به آسمان بردند، دیدم بر سر در بهشت نوشته شده:
«لا اله الّا اللّه، محمّد رسول اللّه، علیّ حبیب اللّه، الحسن و الحسین صفوة اللّه، فاطمة امة اللّه علی باغضیهم لعنة اللّه»
«2».
(نیست معبودی جز اللّه، محمد رسول خدا، علی حبیب و دوست خدا، حسن و حسین برگزیدگان خدا، فاطمه کنیز خدا، بر دشمنانشان لعنت خدا است).
(4) ترمذی در صحیح خود به سند خود از ابن عمر روایت کرده که گفت:
رسول خدا میان اصحاب خود اخوت بر قرار کرد علی (علیه السلام) گریان نزد رسول خدا آمد و عرض کرد: ای رسول خدا میان اصحابت، برادری بر قرار کردی و مرا با احدی

---

(1) المناقب، ابن مغازلی، ص 91- ذخائر العقبی، ص 66.
(2) ذهبی، میزان الاعتدال ج 2، ص 217.

برادر نکردی؟ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«انت اخی فی الدّنیا و الآخرة»
تو برادر منی در دنیا و آخرت) «1».
(1) فقیه شافعی ابن مغازلی این روایت را از بیش از پنج طریق روایت کرده است و در آن فضائلی را نسبت به علی (علیه السلام) از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم افزوده است و ما در آینده این حدیث را در «مؤاخات» که آن را حذیفة بن یمان روایت کرده است، ذکر خواهیم کرد «2».
ابن ماجه در صحیح خود به سند خود از «عباد بن عبد اللّه» از علی (علیه السلام) روایت کرده که گفت: من برادر رسول خدا و صدیق اکبر هستم و هر کس بعد از من چنین ادعائی کند کذاب است و من هفت سال قبل از سایر مردم نماز خواندم «3».
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از ابن عباس روایت کرده که

گفت: علی (علیه السلام) در زمان حیات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود: خداوند می‌فرماید: أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ: «آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، به عقب بر می‌گردید».؟ به خدا سوگند ما به عقب بر نمی‌گردیم، با این که خدا ما را هدایت کرده به خدا سوگند اگر آن حضرت از دنیا برود و یا کشته شود، در همان راهی که او قتال می‌کرد، قتال می‌کنم، تا کشته شوم، به خدا سوگند من برادر او و ولیّ او، پسر عمّ او، وارث علم او هستم، کیست که سزاوارتر از من باشد «4».

این حدیث را نسائی در خصایص «5» و محبّ طبری در «ریاض النضرة» «6» نقل کرده و او گفته که: احمد بن حنبل آن را در مناقب خود آورده و نیز «هیثمی»

_____

(1) صحیح ترمذی، ج 2، ص 299.
(2) المناقب، ص 37- 39 روایت را از پنج طریق نقل کرده است.
(3) صحیح ابن ماجه، ص 12.
(4) مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 126.
(5) خصائص نسائی، ص 18.
(6) ریاض النضرة، ج 2، ص 226.
ترجمه الطرائف ،ص:174

در مجمع خود «1» آن را روایت کرده و گفته است که رجال آن صحیح است.

متقی هندی در «کنز العمال» می‌گوید: از جابر روایت شده که گفت: از علی (علیه السلام) شنیدم این اشعار را می‌خواند و رسول خدا می‌شنید:

انا اخو المصطفی لا شکّ فی نسبی‌معه ربیت و سبطاه هما ولدی و
جدّی و جدّ رسول اللّه منفردفاطم زوجتی لا قول ذی فتد
صدّقته و جمیع النّاس فی بهم‌من الضّلالة و الاشتراک و النّکد
فالحمد للّه شکرا لا شریک له‌البرّ بالعبد و الباقی بلا آمد

«2» یعنی: من برادر مصطفی هستم و در نسب من کسی شک ندارد، با او تربیت یافتم، و دو سبطش فرزندان منند، جدّ من و جد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم یک نفر است و فاطمه همسر من است و این سخنی بیهوده نیست، من او را در روزگاری تصدیق کردم که تمامی مردم در ظلمت ضلالت و شرک پلید بودند، پس از در شکر، حمد خدای را می‌گویم، خدائی که شریک ندارد و به بندگان خود احسان‌کننده و باقی و بدون سرانجام است.

محب طبری در کتاب «ذخائر العقبی» از انس بن مالک روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بالای منبر رفت و مطالب

بسیاری گفت، سپس فرمود:
علی بن ابی طالب کجا است؟ پس علی از جا برخاست، عرض کرد: اینجا هستم یا رسول اللّه رسول خدا او را به سینه خود چسبانید و میانه دو چشم او را بوسید و با بلند ترین صدایش فرمود: ای گروه مسلمانان این برادر من و پسر عم من و داماد من است این گوشت و خون من و موی من است، این پدر دو سبط من حسن و حسین است که سید جوانان اهل بهشتند «3».

_____

(1) مجمع، ج 9، ص 134.
(2) کنز العمال، ج 6، ص 395.
(3) ذخائر العقبی، ص 92.
ترجمه الطرائف ،ص:175

(1) احمد بن حنبل در مسند خود اخبار زیادی پیرامون این جمله پیامبر که فرموده:
«علیّ منّی و انا من علیّ»
(علی از من است و من از علی) روایت کرده است از جمله به سند خود از عبد اللَّه بن حنطب «1» نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به کسانی که از قبیله «ثقیف» نزدش آمده بودند فرمود: یا این است که اسلام می‌آورید، و یا این که مردی از خودم- و یا فرمود مثل خودم را- می‌فرستم تا گردانهایتان را بزند و زنان و بچه‌هایتان را اسیر کند و اموالتان را بگیرد. عمر گفت:
به خدا قسم هیچ روزی فرماندهی لشکر را آرزو نکردم مگر آن روز، لذا سینه خود را سپر کردم، به امید این که بگوید آن این مرد است ولی متوجه علی (علیه السلام) شده و دست او را گرفت و فرمود: و او این است دو مرتبه فرمود «2».
باز این روایت را احمد بن حنبل از «عمران بن حصین» از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است و در آن افزوده:
«انّ علیّا منّی و انا منه و هو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»
(علی از من است و من از علی هستم و او ولیّ هر مؤمنی است بعد از من «3».
(2) باز آن را احمد بن حنبل از «حبش بن جنادة سلولی» از دو طریق روایت کرده است و می‌گوید در یکی از آنها از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که فرمود:
«علیّ منّی و انا منه لا یؤدّی عنّی الّا انا او علیّ»
«4». (علی از من است و من از علی هستم از من ادا نکند مگر من یا علی).
و این روایت را شافعی ابن مغازلی نیز به همین الفاظ در کتاب خود روایت

---

(1) در نسخه چاپی (خطیب).
(2) ذخائر القبی نسائی، ص 64- استیعاب، ابن عبد البر، ج 2، ص 464- ریاض النضرة، ج 2، ص 164.
(3) مناقب احمد بن حنبل، بنا به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 293- صحیح ترمذی، ج 13، ص 164.
(4) مسند احمد بن حنبل، ج 4، ص 165- 145.
ترجمه الطرائف ،ص:176

کرده است «1».
(1) باز احمد بن حنبل در مسند خود از «ابی رافع» از پدرش از جدش روایت کرده که گفت: بعد از آنکه علی بن ابی طالب روز احد پرچمداران مشرکین را کشت، جبرئیل گفت:
«یا رسول اللَّه انّ هذه لهی المواساة»
ای رسول خدا این است مواساة رسول خدا فرمود:
«انّه منّی و انا منه»
او از من است و من از اویم. جبرئیل گفت:
و من هم از شما دو تا هستم «2» آن را به سند دیگر نیز نقل کرده است.
طبق نقل تاریخ طبری: راوی می‌گوید: پس همه شنیدند که گوینده‌ای می‌گفت:
«لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»
«3».
(2) باز احمد بن حنبل در مسند خود از «عبد اللَّه بن بریدة» از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دو گروه را به طرف یمن گسیل داشت، در یکی علی بن ابی طالب سر کرده آنان بود و در دیگری خالد بن ولید. فرمود: اگر بهم برخوردید علی امیر هر دو گروه باشد و اگر به هم برنخوردید، هر یک امیر لشکر خود باشد. بریدة می‌گوید: به قبیله بنی زید از اهل یمن برخوردیم و با آنان جنگیدیم، و خداوند مسلمانان را پیروزی داد، پس عده‌ای را بعد از قتال اسیر کردیم علی (علیه السلام) زنی از اسرا را برای خود انتخاب کرد.
بریدة می‌گوید: خالد بن ولید جریان را به رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نوشت و توسط من به سوی رسول خدا فرستاد، من وقتی به آن حضرت رسیدم و نامه را دادم، دیدم که بعد از خواندن آن آثار غضب در چهره‌اش نمودار شد، عرض کردم یا رسول اللَّه من در پناه توأم، شما مرا به جنگ فرستاده‌اید و دستور فرمودید از امیر خودم اطاعت کنم، من هم از او اطاعت کرده نامه‌اش را به شما رساندم، رسول خدا فرمود: زنهار هیچ وقت از علی (علیه السلام) بدگوئی مکن و بدان که
«فانّه منّی و انا منه و هو ولیّکم

_____

(1) المناقب ص 222 با ده سند روایت کرده است.
(2) ذخائر العقبی، ص 68.
(3) تاریخ طبری، ج 3، ص 17.
ترجمه الطرائف ،ص:177
بعدی»
: او از من است و من از اویم و او ولی شماست بعد از من «1».

این حدیث را «هیثمی» هم در مجمع خود (ج 9، ص 127) آورده و گفته که: احمد و بزاز آن را با اختصار نقل کرده‌اند. نسائی هم آن را در خصائص با اختلافی در بعضی از الفاظ آن آورده، در نقل او آمده است که: خالد بن ولید جریان را به رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نوشت و به من دستور داد نزد رسول خدا از علی بدگوئی کنم، من نامه را به دست رسول خدا دادم و شروع کردم به بدگوئی از علی (علیه السلام) که ناگهان دیدم رنگ چهره حضرت دگرگون شد و فرمود: ای بریدة علی را دشمن مدار که علی از من است و من از اویم او ولی شما است بعد از من «2».
(1) ابو بکر بن مردویه (یکی از سران مخالفین اهل بیت) این حدیث را به ده طریق روایت کرده است و در روایت بریده به نقل او، اضافه‌ای وجود دارد و آن این که:
پیامبر به بریده فرمود: «ساکت باش ای بریده، زیاد از علی یاوه گوئی کردی، به خدا قسم تو از مردی بدگوئی کردی که لایق ترین مردم بعد از من به شما است».
حدیث، به نقل بعضیها اضافه دیگری هم دارد و آن این که: بریده به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد ای رسول خدا برای من طلب مغفرت کن، پیامبر فرمود: (صبر کن) تا علی بیاید (و او برای تو طلب مغفرت نماید) و چون علی آمد، بریدة از او طلب آمرزش نمود. پیامبر به علی فرمود: به بریدة طلب مغفرت نماید. علی (علیه السلام) نیز برای او طلب مغفرت نمود و خداوند توبه او را قبول کرد.
و در حدیث اضافه دیگری هم وجود دارد و آن این که: بریدة بعد از وفات پیامبر از بیعت با ابو بکر امتناع کرد و تابع علی شد، به خاطر نصی که از پیامبر راجع به ولایت علی شنیده بود «3».
طبق برخی از نقلها: بریدة گفت: چون رسول خدا مذمت علی را شنید،

---

(1) مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 356.
(2) خصائص نسائی، ص 23.
(3) خصائص نسائی، ص 33- ذخائر العقبی، ص 68.
ترجمه الطرائف ،ص:178
غضب کرد غضبی که ندیده بودم مثل آن غضب کند، مگر روز بنی قریظه و بنی نضیر، پس به من نگاه کرد فرمود: ای بریدة، علی بعد از من ولی شماست، علی را دوست بدار. بریده می‌گوید: از آنجا برخاستم دیگر کسی از مردم پیش من محبوبتر از علی (علیه السلام) نبود.
حافظ نور الدین علی بن ابی بکر هیثمی در کتاب «مجمع الزوائد» دوباره این حدیث را آورده و در آن چنین آمده است: پس بیرون شد- رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم- در حالی که غضبناک بود و فرمود: چرا بعضیها

در پی عیب‌جوئی از علی هستند هر که از او عیبگوئی کند از من کرده، هر که از علی (علیه السلام) جدا شود از من جدا شده، علی از من است و من از اویم، علی از طینت من خلق شده و من از طینت ابراهیم، و من از ابراهیم افضلم (تا آنجا که فرمود:) ای بریدة مگر نمی‌دانی که سهم علی از آن غنیمت‌ها بیشتر از یک کنیز است؟ و مگر نمی‌دانی که او ولیّ شما است بعد از من، من عرض کردم یا رسول اللّه (معلوم می‌شود تاکنون اسلامم ناقص بوده) دست خود بده تا بار دیگر با تو بیعت کنم، و از آن حضرت جدا نشدم تا آنکه بر دین اسلام با او بیعت نمودم «1».
(1) بخاری در صحیح خود در باب مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: رسول خدا وفات کرد در حالی که از او راضی بود- یعنی علی بن ابی طالب و رسول خدا به او فرمود:
«انت منّی و انا منک»
تو از منی و من از تو هستم «2».
بخاری در صحیح خود در جای دیگر نیز این روایت را ذکر کرده است «3».
(2) شافعی ابن مغازلی این روایت را از چند طریق نقل کرده و این معنی را در مدائح او بر بسیاری از روایات اضافه کرده است از جمله آنها روایتی است که ابن مغازلی به چند طریق در کتاب خود ذکر کرده است و آن این که پیامبر فرمود:

_____

(1) مجمع الزوائد، هیثمی، ج 9، ص 128.
(2) بخاری، صحیح، ج 4، ص 207.
(3) صحیح، ج 5، ص 141.
ترجمه الطرائف ،ص:179
«علیّ منّی مثل رأسی من بدنی»
علی نسبت به من، مثل سرم نسبت به بدنم است «1».

(1) از روایاتی که در باره فضائل علی (علیه السلام) است، روایتی است که آن را احمد بن حنبل در مسند خود و ابن مغازلی شافعی در کتابش آورده‌اند و آن این که پیامبر فرمود:
«یا علیّ انّ اللّه جعل فیک مثلا من عیسی (علیه السلام) ابغضته الیهود حتّی بهتوا امّه و احبّته النّصاری حتّی انزلوه المنزل الّذی لیس له باهل» «2».
(ای علی خداوند در تو شباهتی به عیسی بن مریم قرار داده یهود او را دشمن داشتند، حتی این که به مادرش بهتان زدند نصاری او را دوست داشتند و منزلتی برای او قائل شدند که اهل آن نبود).
فقیه شافعی معروف به ابن مغازلی و دیگر حافظان حدیث روایت کرده‌اند که «جابر بن عبد اللّه» گفت: پس از فتح خیبر به دست امیر مؤمنان علی (علیه السلام) پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روی سخن به او نمود و فرمود:
«یا علیّ لولا ان تقول طائفة من امتی فیک ما قالت النصاری فی عیسی بن مریم لقلت فیک مقالا لا تمر بملاء من المسلمین الا اخذوا التراب من تحت رجلیک و فضل طهورک، یستشفون بهما و لکن حسبک ان تکون منی (و انا منک ترثنی و أرثک و انت منی) بمنزلة هارون من موسی غیر انه لا نبی بعدی و انت تبرئ ذمتی و تستر عورتی و تقاتل علی سنتی و انت غدا فی الآخرة اقرب الخلق منی و انت علی الحوض خلیفتی ...».
ای علی اگر نبود که گروهی از امتم در باره تو سخنان نصاری در حق عیسی بن مریم را گویند (یعنی او را فرزند خدا خواندند و شریک او دانستند)، امروز سخنی می‌گفتم که بر احدی از مسلمانان نمی‌گذشتی مگر این که خاک پایت را به

---

(1) المناقب، ص 92.
(2) مناقب، ص 71- مسند احمد ابن حنبل، ج 1، ص 160.
ترجمه الطرائف ،ص:180
تبرک برگیرند و با قطره‌های آب وضویت استشفاء جویند اما همین قدر می‌گویم که تو از من هستی و من از تو، تو از من ارث می‌بری و من از تو، نسبت تو به من همانند هارون به موسی است. تو اداکننده و ادامه دهنده حقوق و پیمان رسالت من هستی و راز دار اسرار من می‌باشی و بر اساس سنت من با مخالفان می‌جنگی و در فردای قیامت نزدیکترین مردم به من هستی و بر سر حوض خلیفه و جانشین منی.

«و انّ شیعتک علی منابر من نور مبیضة وجوههم حولی أشفع لهم و یکونون فی الجنة جیرانی».
بدون شک شیعیانت با چهره درخشان بر منبرهائی از نور در اطراف من گرد آیند و من از آنها شفاعت می‌کنم و در بهشت همسایگان من خواهند بود.
«و ان حربک حربی و سلمک سلمی، و سریرتک سریرتی (و علانیتک علانیتی) و ان ولدک ولدی، و انت تقضی دینی و انت تنجز وعدی»
. جنگ با تو، جنگ با من و صلح و سازش با تو صلح و سازش با من است کارهای پنهان و آشکار تو کارهای پنهان و آشکار من می‌باشد و فرزند تو فرزند من است، تو اداکننده دین و تحقق بخشنده وعده‌های من خواهی بود.
«و ان الحق علی لسانک و فی قلبک و معک و بین یدیک و نصب عینیک، الایمان مخالط لحمک و دمک، کما خالط لحمی و دمی لا یرد علی الحوض مبغض لک و لا یغیب عنه محب لک».
حق همراه تو و بر قلب و زبان تو جاری است، حق بین دستها و در برابر چشمان تو است ایمان با گوشت و خون تو آمیخته است همچنان که با گوشت و خون من آمیخته است.
«فخرّ علی ساجدا و قال الحمد للَّه الذی منّ علیّ بالاسلام و علّمنی القرآن و حبّبنی الی خیر البریة و أعز الخلیفة و اکرم اهل السموات و الارض علی ربه و خاتم النبیین و سید المرسلین و صفوة اللَّه فی جمیع العالمین احسانا من اللَّه العلی الیّ و تفضلا منه علی»
.
ترجمه الطرائف ،ص:181
در این موقع علی (علیه السلام) برای سجده به خاک افتاد و گفت: حمد و سپاس خدای را که با اسلام بر من منت نهاد و قرآن را به من آموخت و مورد محبت بهترین مردم و عزیزترین آفریدگان و گرامی ترین خلق آسمانها و زمین در نظر پروردگار یعنی خاتم و سرور پیامبران و برگزیده خدا در سراسر جهان قرار داد و این احسانی از جانب خدای بزرگ بر من است «1».
(1) عبد المحمود بن داود مؤلف کتاب گفت: اتفاق افتاد به علی (علیه السلام) همان چیزی که به عیسی اتفاق افتاده بود خوارج او را به شدت دشمن داشتند به حدی که به او بهتان زدند و نصیریه «2» او را دوست داشتند تا آنجا که به او نسبت خدائی دادند.
(2) احمد بن حنبل در مسند خود و حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در مسند علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حدیث نهم از افراد مسلم و مؤلف کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب امیر

المؤمنین علی (علیه السلام) از صحیح ابو داود و صحیح بخاری روایت کرده‌اند که پیامبر به علی فرمود:
«و لا یحبّک الّا مؤمن و لا یبغضک الّا منافق»
«3».
(جز مؤمن کسی ترا دوست نمی‌دارد و جز منافق کسی با تو دشمنی نمی‌کند).
پیامبر دوستی علی (علیه السلام) را نشانه ایمان و دشمنی او را علامت نفاق معرفی کرده است.
می‌فرماید:
«ایّها النّاس اوصیکم بحبّ اخی و ابن عمّی علیّ بن ابی طالب فانّه لا یحبّه الّا مؤمن و لا یبغضه الّا منافق»
«4» مردم من شما را به مهر برادرم و پسر عمم

_____

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 237 شماره 287- خطیب خوارزمی، المناقب، باب 14 ص 96- گنجی شافعی، کفایة الطالب، باب 62- ص 264- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 5، ص 173- 172- بدر المنیر کحلانی یمنی، روضة الندیه، ص 57.
(2) نصیریة، از جمله شیعیان غالی‌اند.
(3) مسند احمد بن حنبل، ج 6، ص 292- صحیح مسلم، ج 1، ص 86.
(4) ذخائر العقبی، ص 91- خصائص نسائی، ص 27.
ترجمه الطرائف ،ص:182
علی بن ابی طالب سفارش می‌کنم زیرا کسی جز مؤمن او را دوست نمی‌دارد و کسی جز منافق او را دشمن نمی‌دارد.
بدین جهت خود علی (علیه السلام) سوگند یاد می‌کند: «به خدائی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این پیمان را پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم با من بسته که جز مؤمن کسی مرا دوست نمی‌دارد و جز منافق کسی با من دشمنی نمی‌کند «1».
شافعی ابن مغازلی در کتاب خود به چند طریق روایت کرده است که:
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود:
«لو لا انت یا علیّ ما عرف المؤمنون بعدی»
«2» یا علی اگر تو نبودی مؤمنان بعد از من شناخته نمی‌شدند.
احمد بن حنبل در مسند خود از «ابن زبیر» نقل کرده است که گفت: به جابر گفتم: موقعیت علی بن ابی طالب در میان شما چگونه بوده؟ گفت: بهترین آدمیان بود، منافقان را نمی‌شناختیم مگر از راه عداوتشان نسبت به علی بن ابی طالب «3».
(1) طبق بعضی از روایات آنها، ابو سعید خدری گفت: «انّما لنا نعرف

منافقی الانصار ببغضهم علیا» یعنی ما منافقان را به دشمنیشان با علی (علیه السلام) می‌شناختیم «4».
(2) در مسند احمد بن حنبل از عمار یاسر روایت شده است که او از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنید که به علی می‌فرمود:
«یا علی طوبی لمن احبّک و صدّق فیک و ویل لمن ابغضک و کذّب فیک» «5».
(خوشا به سعادت کسی که ترا دوست دارد و آنچه در فضائل توست تصدیق نماید بدا به حال کسی که ترا دشمن دارد و آنچه در مدح توست دروغ پندارد).

---

(1) ذخائر العقبی، ص 91.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 70.
(3) ابن بطریق، العمدة، ص 111.
(4) ریاض النضرة، ص 215.
(5) تاریخ بغداد، ج 9، ص 72.
ترجمه الطرائف ،ص:183
(1) از جمله، روایتی است که آن را احمد بن حنبل در مسند خود از «ابو لیلی» از پدرش روایت کرده که گفت:
«قال رسول اللَّه الصّدّیقون ثلاثة: حبیب بن- موسی النّجار و هو مؤمن آل یس و خربیل مؤمن آل فرعون و علیّ بن ابی طالب و هو افضلهم».
رسول خدا فرمود: «صدیقون» (کسانی که بسیار راستگو باشند و قول خودشان را با عمل خود راست گردانند) سه کس‌اند: حبیب بن موسی نجار و او مؤمن آل یاسین است و «خربیل» مؤمن آل فرعون، و علی بن ابی طالب که او افضل آنهاست.
و این روایت را «ابن شیرویه دیلمی» در کتاب «الفردوس» در باب (صاد) و شافعی ابن مغازلی در کتاب خودش، نقل کرده‌اند «1».
(2) ثعلبی در تفسیر آیه «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» از «عباد بن عبد اللَّه» روایت کرده است که گفت: شنیدم از علی (علیه السلام) که می‌فرمود:
«انا عبد اللَّه و اخو رسول اللَّه و انا الصّدّیق الأکبر لا یقولها بعدی الّا کذّاب مفتر صلّیت قبل النّاس بسبع سنین» «2».
من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم هستم من صدیق اکبرم و هر کس بعد از من چنین ادعائی بکند، کذاب است و من هفت سال قبل از سایر مردم نماز خواندم.
(3) احمد بن حنبل در مسند خود از «ابو سعید خدری» نقل کرده که گفت:

در مسجد نشسته بودم که رسول خدا به سوی ما آمد به اتفاق او برای نماز روانه شدیم آن موقع علی (علیه السلام) در منزل فاطمه بود چند قدمی نرفته بودیم که بند کفش پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم پاره شد و به علی (علیه السلام) داد تا آن را تعمیر کند در نتیجه علی (علیه السلام) از ما عقب ماند وقتی به محل نماز رسیدیم، رسول خدا به خطبه ایستاد و فرمود:
«انّ منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله»
از میان شما کسی پیدا می‌شود که با

---

(1) المناقب، ص 246.
(2) صحیح ابن ماجه، ص 12.
ترجمه الطرائف ،ص:184
مردم بر سر تأویل قرآن قتال می‌کند، همچنان که من بر سر تنزیل آن قتال کردم ما همگی از جمله ابو بکر و عمر گردن کشیدیم شاید ما را بگوید ولی فرمود: نه، هیچ یک از شما نیستید او آن کسی است که در پشت سر ما مانده کفش مرا تعمیر می‌کند «1».
طبق برخی از نقلها، «ابو سعید خدری» گفت: چون برای دادن بشارت به سراغش رفتیم، که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره تو چنین فرموده، کمترین اظهار مسرّتی نکرد، مثل این که قبلا از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده بود «2».
(1) در حدیث دیگر از مسند احمد بن حنبل آمده است که: پیامبر فرمود:
«لتنتهینّ معشر قریش او لیبعثنّ اللّه علیکم رجلا منکم امتحن اللّه قلبه للإیمان یضرب رقابکم علی الدّین»
. باید که ای گروه قریش از کارهای ناروای خود دست بر دارید و گر نه خدای تعالی بر شما مردی از خودتان بر می‌انگیزد که خدا ایمان دل او را آزموده است گردنهای شما را به خاطر دین می‌زند گفته شد ای رسول خدا آن ابو بکر است؟
فرمود: نه. گفته شد: پس عمر. فرمود: نه. و لکن او کسی است که کفش مرا در حجره تعمیر می‌کند.
این حدیث را در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب «ذکر غزوه حدیبیه» از سنن ابو داود و صحیح ترمذی نیز روایت کرده است «3».
(2) از جمله: در مسند احمد بن حنبل از «زید بن منیع» که گفت: رسول خدا فرمود: ای بنو ولیعة (لهیفة) باز ایستید و الا بر می‌انگیزانم به سوی آنان، مردی را که فرمان مرا در میان آنها اجرا می‌کند جنگ آوران آنان را می‌کشد و فرزندان آنان را

---

(1) مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 33.
(2) خصائص نسائی، ص 40- مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 122- اسد الغابة، ج 3، ص 282.
(3) مسند احمد بن حنبل، ج 3، ص 33- خصائص نسائی، ص 40.

اسیر می‌نماید.
ابو ذر می‌گوید: عمر از من پرسید که چه کسی را اراده کرده است؟ گفتم: تو را اراده نکرده است قصدش «خاصف النّعل» (تعمیرکننده کفش) یعنی علی (ع) است «1».
(1) احمد بن حنبل در مسند خود از «مخدوج بن زید هذلی» روایت کرده که:
رسول خدا میان مسلمانان برادری ایجاد کرد سپس فرمود:
«یا علیّ انت اخی بمنزلة هارون من موسی غیر انّه لا نبیّ بعدی»
: ای علی تو برادر منی به منزله هارون نسبت به موسی، الّا این که بعد از من پیغمبری نیست.
پس از بیان حال پیامبران در روز قیامت، فرمود: آگاه باشید و من هم یا علی به تو خبر می‌دهم که امت من نخستین امتی است که در روز قیامت به پای حساب کشیده می‌شوند و تو هم اول کسی هستی که به جهت خویشاوندیت با من و منزلتی که پیش من داری، فرا خوانده می‌شوی «لواء» حمد را به دست تو می‌دهند که همه خلایق به سایه آن پناهنده می‌شوند، در آن هنگام حسن طرف راست تو و حسین طرف چپ تو قرار می‌گیرند، از زیر عرش ندا می‌رسد: چه پدر خوبی بود برای تو ابراهیم و چه برادر خوبی بود برایت علی و من به تو مژده می‌دهم که هر اکرامی به من بکنید. و در روایتی که در سیره ملا آمده از آن حضرت پرسیدند: چگونه علی می‌تواند چنین لوائی را بر دارد؟ فرمود: چرا نتواند؟ با این که خدا به او صبر داده و چون صبر من، و نیروئی داده چون نیروی جبرئیل «2».
محب الدین طبری در «ریاض النضرة» از «جابر بن سمرة» روایت کرده که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید: چه کسی پرچم تو را در روز قیامت حمل می‌کند؟ فرمود:
همان کسی که در دنیا آن را حمل می‌کرد و آن علی بن ابی طالب است «3».

---

(1) مناقب خوارزمی، ص 86 چاپ نجف.
(2) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 201.
(3) همان کتاب، ص 202.

شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» روایت کرده که پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
وقتی قیامت به پا شود خداوند برای من در دست راست عرش قبه‌ای از طلای سرخ می‌زند و برای پدرم ابراهیم قبه‌ای از طلای سرخ می‌زند و برای علی بن ابی طالب نیز قبه‌ای از زبرجد سبز بر پا می‌کند، پس چه گمان داری به دوست که در میان دو خلیل قرار بگیرد؟ «1».
ابن عبد البرّ قرطبی با سند خود از ابو لیلی روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علیّ بن ابی طالب فانّه اوّل من یرانی و اول من یصافحنی یوم القیامة هو الصّدّیق الاکبر و هو فاروق هذه الامّة یفرّق بین الحقّ و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و اکمال یعسوب المنافقین»
«2».
به زودی پس از من فتنه‌ای بر پا خواهد شد، پس هر گاه چنین فتنه‌ای رخ داد به علی (علیه السلام) تمسک جوئید، بدون شک او در روز قیامت نخستین کسی است که با من دیدار کند و مصافحه نماید او صدیق اکبر و فاروق این امت است که حق و باطل را جدا نماید و او پیشوا و امیر مؤمنان، و مال دنیا، پیشوای منافقان است.

(1) احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «سفینة» غلام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که گفت: زنی از انصار دو مرغ بریان وسط دو عدد نان، به پیامبر اکرم هدیه آورد و جلو او نهاد رسول خدا گفت:
«اللهمّ ائتنی باحبّ خلقک الیک و الی

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 220.
(2) ابن عبد البر، استیعاب، ج 2، ص 657 چاپ (ذیل اصابة) 13، ص 117 شماره 3156، خطیب خوارزمی، المناقب، فصل هشتم ص 57- ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 3، ص 157- گنجی شافعی، کفایة الطالب، باب 44، ص 188- ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 316- محمد صالح کشفی ترمذی، مناقب المرتضویه، ص 92- علامه عینی، مناقب سیدنا علی، ص 16، شماره 25.
ترجمه الطرائف ،ص:187
رسولک»
خدایا محبوب ترین بندگانت را به من برسان همان موقع علی (علیه السلام) آمد و صدایش را بلند کرد پیامبر فرمود: او کیست؟ گفتم: علی است. فرمود: در را برای او باز کن، در را برای او باز کردم، با پیامبر با هم خوردند و تمام شد.
(1) و از آنچه دلالت می‌کند بر این که این معنی در چند مجلس از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم تکرار شده، این است که از غیر این طریق نیز در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) از صحیح ابو داود به سندی که به «انس بن مالک» متصل می‌شود، روایت شده است انس بن مالک می‌گوید:
در محضر پیامبر مرغی بود که به خاطر او پخته شده بود، پیامبر فرمود:
«اللهمّ ائتنی باحبّ خلقک الیک یأکل معی»
: خدایا محبوب ترین بندگانت را به من برسان تا این مرغ را با هم بخوریم همان هنگام علی (علیه السلام) آمد با هم از آن خوردند «1».
(2) این روایت را فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب خود از بیش از سی طریق روایت کرده است وی به سند خود از «زبیر بن عدی» از «انس بن مالک» نقل کرده که گفت: من خادم و دربان رسول خدا بودم، روزی شنیدم که می‌گفت: پروردگارا ما را از طعامهای بهشتی اطعام کن، پس دیدم که مرغی بریان پیش رویش نهادند و او می‌گفت:

«اللّهمّ ائتنی باحبّ خلقک الیک حتّی یأکل معی هذا الطائر»
: خدایا محبوب ترین بندگانت را به من برسان تا این مرغ را با من بخورد پروردگارا کسی را بفرست از این طعام بخورد که تو او را دوست داری، و او ترا دوست دارد، پیامبرت را دوست دارد و پیامبرت او را دوست دارد.
انس می‌گوید: در این هنگام در کوبیده شد، پیغمبر فرمود: انس در را باز کن در دل خود گفتم خدا کند مردی از انصار باشد، اما علی (علیه السلام) را پشت در دیدم، گفتم: پیغمبر مشغول کاری است و برگشتم بر سر جایم ایستادم، بار دیگر

_____

(1) ترمذی، صحیح، ج 13، ص 170- مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 131، این داستان با کیفیت‌های مختلف متجاوز از هیجده نقل در کتب معتبر اهل سنت ذکر شده است.
ترجمه الطرائف ،ص:188
در کوبیده شد، پیغمبر گفت در را باز کن باز دعا می‌کردم مردی از انصار باشد در را باز کردم باز علی (علیه السلام) بود، گفتم پیغمبر مشغول کاری است برگشتم بر سر جای خود ایستادم، حضرت همان دعا را سه بار تکرار کرد.
(1) انس گفت: باز علی (علیه السلام) آمد و این بار در را محکم زد پیامبر سه مرتبه فرمود: در را باز کن در را باز کن در را باز کن، چون نظر پیامبر به علی (علیه السلام) افتاد فرمود:
«اللّهمّ والی، اللّهمّ والی، اللّهمّ والی»
: خدایا او را دوست بدار، گفت: علی (علیه السلام) در کنار پیامبر نشست و مرغ را با هم خوردند «1».
(2) در بعضی از روایات از ابن مغازلی آمده است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود: یا علی چرا دیر کردی؟ عرض کرد: این بار سوم است آمدم داخل شوم که انس مرا نگذاشت.
پیامبر به انس فرمود: ای انس چرا از علی (علیه السلام) جلوگیری کردی؟ گفتم:
دلم می‌خواست مردی از انصار باشد.
پیامبر فرمود: ای انس آیا در میان انصار مردی بهتر از علی (علیه السلام) هست؟ آیا در میان انصار مردی بافضیلت‌تر از علی یافت می‌شود؟! «2».
4- به نقل دیگر: پیامبر فرمود: بد نیست انسان قوم و خویشاوندان خود را دوست بدارد، اما به شرط این که با دیگران دشمنی نکند «3».
شافعی ابن مغازلی از چند طریق به سندهای مختلف روایت کرده است که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«علیّ منّی مثل رأسی من بدنی»

: على (عليه السلام) مثل سر من است نسبت به بدنم «4».
ترمذى در صحيح خود از «ابن بريدة» از پدرش و در جاى ديگر از

---

(1) ابن مغازلى، مناقب، ص 163، 164- 166- خوارزمى، المناقب، ص 59- چاپ نجف،- ابن اثير جزرى، اسد الغابة، ج 4، ص 30- محب طبرى، ذخائر العقبى، ص 61.
(2) ابن مغازلى، مناقب، ص 163، 164- 166- خوارزمى، المناقب، ص 59- چاپ نجف،- ابن اثير جزرى، اسد الغابة، ج 4، ص 30- محب طبرى، ذخائر العقبى، ص 61.
(3) متقى، هندى، كنز العمال، ج 6، ص 406.
(4) ابن مغازلى، المناقب، ص 38- 87.
ترجمه الطرائف ،ص:189
«جميع بن عمير تيمى» دو روايت در اين باره آورده كه در دومى جميع گفته: با عمه ام به خانه عايشه رفتم، عمه‌ام از او پرسيد چه كسى از همه مردم نزد رسول خدا محبوب‌تر بود؟ گفت: فاطمه پرسيد از مردان چه كسى گفت: شوهر فاطمه. چون تا آنجا كه من مى‌دانم مردى پرنماز و پرروزه بود «1».

(1) روایت شده است که علی (علیه السلام) روزی در بالای منبر فرمود:
«سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب اللّه تعالی فما من آیة الّا انا اعلم حیث نزلت بحضیض جبل او سهل ارض و سلونی عن الفتن فما من فتنة الّا و قد علمت من کسبها و من یقتل فیها»
«2».
(از من سؤال کنید پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من از کتاب خدا بپرسید، آیه‌ای نیست در قرآن مگر این که من می‌دانم کجا نازل شده، در پائین کوه و یا در زمین نرم از من از فتنه‌ها بپرسید، زیرا هیچ فتنه‌ای نیست مگر این که من می‌دانم چه کسی آن را بر پا کرده و چه کسی در آن کشته می‌شود).
و در نقل دیگر امام (علیه السلام) سوگند یاد می‌کند: «
و اللّه ما نزلت آیة الّا و قد علمت فیم نزلت و این نزلت و علی من نزلت انّ ربّی و هب لی قلبا عقولا و لسانا ناطقا
» «3»: (سوگند به خدا آیه‌ای از قرآن نازل نشده جز این که من می‌دانم، در باره چه کسی و کجا و بر چه کسی نازل شده است، همانا پروردگارم مرا قلبی خردمند و زبانی گویا داده است).
و نیز می‌فرماید:
«سلونی عن کتاب اللّه فانّه لیس من آیة الّا و قد عرفت بلیل

---

(1) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 319.
(2) قندوزی، ینابیع المودة ص 74 طبع نجف، به نقل از احمد بن حنبل.
(3) عسقلانی، صواعق المحرقة، ص 76.
ترجمه الطرائف ،ص:190
نزلت او نهار ام فی سهل ام جبل»
«1».
(از کتاب خدا از من بپرسید که همانا آیه‌ای نیست من ندانم در شب نازل شده یا در روز در زمین نرم و هموار بوده یا در کوه).
و در نقل معتبر دیگر می‌فرماید:
«ایّها النّاس سلونی قبل ان تفقدونی فلانا بطرق السّماء اعلم منّی بطرق الارض قبل ان تشغر برجلها فتنة تطأ فی خطامها و تذهب باحلام قومها»
«2».
(ای مردم پیش از آنکه مرا نیابید آنچه می‌خواهید از من بپرسید که من به راههای آسمان از راههای زمین آشنا ترم! بپرسید پیش از آنکه فتنه و

فساد سرزمین شما را پایمال کند، سایه شوم خود را بر آن بگستراند و عقلهای شما را دگرگون سازد!).
ابن عبد البرّ در کتاب «الاستیعاب» «3» به سند خود از «سعید بن مسیب» روایت کرده که گفت: کسی در زندگی خود نگفت (سلونی .. هر چه می‌خواهید از من بپرسید) به غیر علی (علیه السلام).
(1) ابن اثیر این روایت را در «اسد الغابة» «4» و ابن حجر در «الصواعق المحرقه» «5» و محب طبری در «ریاض النضرة» «6» و احمد در مسند خود آورده‌اند.
متقی هندی در کتاب کنز العمال از «ابی المعتمر مسلم بن اوس» و نیز از «جاریة بن قدامة سعدی» روایت کرده که هر دو گفته‌اند: ما در حضور علی (علیه السلام) بودیم که در ضمن خطبه به مردم فرمود: پیش از آنکه مرا از دست بدهید،

_____
(1) عسقلانی، صواعق المحرقة، ص 76- ذخائر العقبی، ص 83.
(2) نهج البلاغة. صبحی صالح، خطبه 189.
(3) ابن عبد البر، الإستیعاب، ج 2، ص 462.
(4) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 4، ص 22.
(5) ابن حجر، صواعق المحرقة، ص 76.
(6) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 198.
ترجمه الطرائف ،ص:191
بپرسید که از من هیچ چیز نمی‌پرسید مگر آنکه جوابتان را می‌دهم، مگر ما فوق عرش را «1».
فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ» در اوائل سوره آل عمران روایت کرده که علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم هزار باب علم به من آموخت که خودم نیز از هر بابی هزار باب دیگر استنباط کردم.
احمد بن حنبل در مسند خود از «وکیع»، از «شریک»، از «ابن اسحاق»، از «هبیرة» روایت کرده که گفت: حسن بن علی بعد از شهادت علی خطابه‌ای ایراد کرد و فرمود: دیروز مردی از میان شما رفت که احدی از گذشتگان و آیندگان بشر علم او را نداشته و نخواهد داشت، مردی که چون رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم او را به جنگی می‌فرستاد جبرئیل در دست راست و میکائیل در طرف چپ او به حرکت در می‌آمدند و بر نمی‌گشت مگر بعد از آنکه فتح کرده باشد «2».
شافعی ابن مغازلی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: جبرئیل برای من بساطی از بهشت

آورد و بر روی آن نشستم و چون به قرب پروردگار رسیدم با من تکلم کرد و نجوا نمود
«فما علّمنی شیئا الّا و علّمت علیا فهو باب مدینة علمی»
به من چیزی نیاموخت مگر این که آن را به علی (علیه السلام) تعلیم دادم پس او دروازه علم شهر من است.
سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم علی (علیه السلام) را به سوی خود فرا خواند و فرمود:
«یا علی سلمک سلمی و حربک حربی و انت العلم بینی و بین امّتی بعدی»
: یا علی! آشتی با تو، آشتی با من است و جنگ با تو، جنگ با من است تو بعد از من پرچم و نشانه من و امتم می‌باشی «3».

---

(1) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 405.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 199.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 50.
ترجمه الطرائف ،ص:192
ابو نعیم در «حلیة الاولیاء» به سند صحیح از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که گفت: پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«انا مدینة العلم و علیّ بابها یا علیّ کذب من زعم انّه یدخلها من غیر بابها» «1».
من شهر علمم تو یا علی دروازه آن هستی، دروغ گفته آن کسی که گمان کرده از غیر دروازه آن می‌تواند داخل شود.
و در روایت دیگر که شعبی از علی (علیه السلام) نقل کرده که آن حضرت فرمود:
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«انا دار الحکمة و علیّ بابها»
«2»: من خانه علم هستم و علی درب آن است.
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «مجاهد» و «ابن عباس» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«انا مدینة العلم و علیّ بابها فمن اراد المدینة فلیأت الباب» «3».
(من شهر علمم و علی دروازه آن است، پس هر کس می‌خواهد به این شهر درآید باید از دروازه آن وارد شود).
ابن عبد البر در کتاب «الاستیعاب» به سند خود از «عبد اللّه بن عباس» روایت کرده که گفت:
«قسّمت الحکمة عشرة اجزاء فاعطی علیّ تسعة اجزاء و النّاس جزء واحدا و علیّ اعلم بالجزء الواحد منهم».

(حکمت به ده بخش قسمت شده است نه قسمت آن به علی (علیه السلام) داده شده و یک قسمت آن به سایر مردم واگذار شده است و علی در یک بخش عمومی هم از همه آگاهتر است) «4».

_____

(1) مغربی، فتح الملک العلی ص 55.
(2) مغربی، فتح الملک العلی ص 55.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 126- خطیب، تاریخ بغداد، ج 4، ص 348- 172- ج 11، ص 48- 49- ابن اثیر، اسد الغابة، ج 4، ص 22- دهها مدرک دیگر- جهت تفصیل این حدیث به کتاب «فتح الملک العلی» تألیف احمد بن محمد صدیق حسنی مغربی مراجعه شود.
(4) ابن عبد البر، الإستیعاب، ج 2، ص 442- ابن اثیر، اسد الغابة، ج 4،- 22- ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ج 1، ص 65.
ترجمه الطرائف ،ص:193
متقی هندی در «کنز العمال» از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) برای مردم خطبه خواند و فرمود: ای مردم! این حرف‌های زشت چیست که از شما به من گزارش می‌شود؟ به خدا سوگند به زودی طلحه و زبیر کشته می‌شوند و بصره فتح می‌شود و به زودی از طرف کوفه شش هزار و پانصد و شصت و یا فرمود پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر لشکر به کمک شما می‌رسند، من با خود گفتم این فرمایش امام از باب سیاست جنگی است، چون خدعه در جنگ حلال است ولی در عین حال به استقبال کوفیان رفتم و پرسیدم چند نفرند، دیدم همان عددی هستند که امام پیشگوئی کرده بود.
باز با خود گفتم: این از آن اسراری است که رسول خدا به وی سپرده است، چه آن حضرت هزار باب علم به او تعلیم کرد که از هر یک هزار در دیگر گشوده می‌شود «1».
علی (علیه السلام) فرمود:
«علّمنی رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم الف باب کلّ باب یفتح الف باب»
«2».
رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم هزار باب علم به من تعلیم فرمود که از هر باب آن هزار باب دیگر گشوده می‌شد.
بر طبق روایت ابو ذر، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم پیوسته می‌فرمود:
«اعلم امّتی من بعدی علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)»
«3»: (عالم ترین امت من بعد از من علی بن ابی طالب است).
بنا به روایت سلمان فارسی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود:

«علی بن ابی طالب اعلم- الناس باللّه و الناس»
«4» علی بن ابی طالب بیش از هر کس خدا و مردم را می‌شناسد.
ابن مسعود روایت کرده است که پیغمبر می‌فرمود:
«یا علی انت تبیّن لامّتی ما اختلفوا فیه من بعدی»
«5» (یا علی! تو آنچه را که امتم بعد از من در مورد آن

---

(1) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 405.
(2) تاریخ ابن عساکر، ص 38- 13- مخطوط کتابخانه امام امیر المؤمنین، رقم 38- 115.
(3) منتخب الکنز، حاشیه جلد پنجم، مسند احمد، ص 33.
(4) منتخب الکنز، حاشیه جلد پنجم، مسند احمد، ص 33.
(5) منتخب الکنز، حاشیه جلد پنجم، مسند احمد، ص 33.
ترجمه الطرائف ،ص:194
اختلاف کنند، بر ایشان بیان خواهی کرد).
و لذا عمر بن خطاب و ابن مسعود و دیگران از صحابه را عقیده این بود که: «عالمترین شخص به واجبات و فرائض قرآن، و داناترین مردم به قضاوت، علی (علیه السلام) است «1». ترجمه الطرائف 194 علم علی(علیه السلام)
اجعه عمر در حل مشکلات دینی و گفتار عمر «لولا علیّ لهلک عمر» «2» و نیز «لا بقیت لمعضلة لیس لها ابو الحسن، اعوذ باللّه من معضلة لیس فیها أبو الحسن» «3» مورد اتفاق همگان است.
چون نام او نزد عایشه برده می‌شد می‌گفت: او دانشمندترین مردم به سنت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم است «4» ابن عبد البر در کتاب «الاستیعاب» نقل کرده است معاویه هر سؤالی که از او می‌شد می‌نوشت تا از علی بن ابی طالب برای او بپرسند و چون خبر شهادت علی (علیه السلام) به او رسید، گفت: «ذهب الفقه و العلم بموت ابن- ابی طالب»: علم و فقاهت با مرگ علی بن ابی طالب از میان رفت برادرش او را گفت:
مردم شام حاضر نیستند، این مطلب را از تو بشنوند، گفت: دست از من بردار «5».
و بسیاری از احادیث دیگر که به طور روشن بر عظمت پایگاه علمی علی (علیه السلام) دلالت دارد.

(1) ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» در «قافیه» و او از «ابو سعید خدری»

---

(1) ابن حجر، صواعق المحرقة، ص 76- الاستیعاب، ج 3، ص 38- 40.
(2) ابن صباغ مالکی، فصول المهمة، ص 18- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ص 338- اسد الغابة، ج 4، ص 22- و دهها مدارک دیگر
(3) سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص 66- شبلنجی، نور الأبصار، ص 73- قوشجی، شرح تجرید، ص 407.
(4) ابن حجر عسقلانی، صواعق المحرقة، ص 76- الإستیعاب، ج 3، ص 38- 40.
(5) ابن عبد البر، الإستیعاب، ج 2، ص 463.
ترجمه الطرائف ،ص:195
از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که در آیه: «وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ»: (در موقف حساب نگاهداریدشان که در کار خود سخت مسئولند)، فرمود: مراد ولایت علی بن ابی طالب است که پرسیده شوند.
(1) در مسند احمد بن حنبل از «سدیّ» از «ابو صالح» روایت شده که گفت:
چون وفات عبد اللَّه بن عباس نزدیک شد، گفت:
«اللّهمّ انّی اتقرّب الیک بولایة علی بن ابی طالب (علیه السلام» «1».
ای خدای من به تو به ولایت علی بن ابی طالب تقرب می‌جویم.
خطیب در تاریخ بغداد به سند خود از «انس بن مالک» روایت کرده که چون ابو بکر به حالت مرگ افتاد مطالبی بیان داشت- تا آنجا که گفت: من از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:
«انّ علی الصّراط لعقبة لا یجوزها احد الّا بجواز من علیّ بن ابی طالب» . بر صراط بهشت عقبه‌ای- بس خطرناک- است که احدی از آن نمی‌گذرد مگر با داشتن اجازه- جوازی- از علی بن ابی طالب (علیه السلام) تا آنجا که گفت: و نیز شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که به علی (علیه السلام) می‌فرمود:
«انا خاتم الأنبیاء و انت یا علی خاتم الاولیاء»
: من خاتم انبیائم و تو یا علی خاتم اولیائی «2».
محب طبری در کتاب «ریاض النضرة» از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: رسول خدا فرمود: وقتی در روز قیامت خلایق اولین و آخرین جمع می‌شوند و صراط بر روی جهنم نصب می‌شود، احدی نمی‌تواند از آن

عبور کند مگر آنکه برائتی از تو داشته باشد، یعنی در دنیا دارای ولایت تو بوده باشد «3».
باز در همان کتاب از «قیس بن حازم» روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) در راه به ابو بکر برخورد به روی آن حضرت تبسمی کرد، و گفت: من از رسول خدا

_____

(1) العمدة، ص 157.
(2) خطیب، تاریخ بغداد، ج 10، ص 357- 358.
(3) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 172.
ترجمه الطرائف ،ص:196
شنیدم که می‌فرمود: احدی از صراط نمی‌گذرد مگر آن که علی (علیه السلام) برایش جوازی نوشته باشد «1» این حدیث را «ابن سمان» نیز در کتاب خود «موافقت» آورده است.
شافعی ابن مغازلی از چند طریق که از لحاظ معنی بهم نزدیکند، از رسول خدا روایت کرده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«اذا کان یوم القیامة و نصب الصّراط علی شفیر جهنّم لم یجز علیه الّا من معه کتاب بولایة علی بن ابی طالب (علیه السلام)»
«2».
(1) وقتی که روز قیام بشود و راهی از کنار جهنم نصب گردد و از روی آن کسی نمی‌گذرد مگر این که کتاب ولایت علی بن ابی طالب را با خود همراه داشته باشد.
خطیب در تاریخ بغداد روایت کرده از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدند که:
«یا رسول اللّه للنّار جواز»؟
ای رسول خدا برای عبور از آتش جهنم جواز هست؟ رسول خدا فرمود:
آری، گفت آن چیست؟ فرمود:
«حبّ علی بن ابی طالب (علیه السلام)»
محبت علی بن ابی طالب «3».
در بعضی از روایات عامه که از چند طریق با سندهای مختلف از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده، آمده است که:
«لم یجز علی الصّراط الا من معه جواز من علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)»
«4».
از صراط نمی‌گذرد مگر کسی که از علی بن ابی طالب جواز (عبور) داشته باشد.
باز ابن مغازلی در کتاب «المناقب» از «شریک» روایت کرده که گفت:

چون اعمش مریض شد، همان مریض که با آن فوت کرد «ابن شبرمه» و «ابن ابی لیلی» و

_____

(1) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 177.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 242.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 3، ص 161.
(4) ابن مغازلی، المناقب، ص 119- طبری، ذخائر العقبی، ص 71.
ترجمه الطرائف ،ص:197
«ابو حنیفه» بر او وارد شدند به او گفتند: ای محمد این آخرین روز از دنیا و نخستین روز از آخرت تو است، تو همیشه در فضائل علی (علیه السلام) حدیث می‌گفتی که سلطان به خاطر آن متعرض تو می‌شد، چون خالی از مذمت و سرزنش بنی امیه نبود و اگر کمتر می‌گفتی به عقل و درایت نزدیکتر بود.
همین که اعمش این سخن را از آنان شنید، گفت: این سخن را با من می‌گوئید؟! مرا بنشانید (تا باز هم از علی (علیه السلام) برای شما سخن بگویم) گفت: ابو متوکل تاجی از «ابو سعید خدری» به من روایت کرد و گفت:
«قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم اذا کان یوم القیامة قال اللَّه تعالی لی و لعلیّ: أدخلا الجنّة من احبّکما و أدخلا النّار من ابغضکما فلیجلس علیّ (علیه السلام) علی شفیر جهنّم فیقول هذا لی و هذا لک»
«1».
(1) هر گاه روز قیامت شود خداوند تعالی به من و علی (علیه السلام) می‌فرماید: هر که را دوست می‌دارید داخل بهشت کنید و هر که را دشمن می‌دارید، داخل دوزخ نمائید، پس علی (علیه السلام) در کنار جهنم می‌نشیند و می‌گوید: این مال من و این مال تو.
و مثل این روایت باز از «شریک» نقل شده است که پیامبر فرمود:
«اذا کان یوم القیامة قال اللّه تبارک و تعالی لی و لعلیّ: القیا فی النّار من ابغضکما و ادخلا فی الجنّة من احبّکما فذلک قوله تعالی: وَ أَلْقِیا فِی جَهَنَّمَ کُلَّ کَفَّارٍ عَنِیدٍ
«2».
چون روز قیامت شود خداوند تبارک و تعالی به من و علی (علیه السلام) می‌فرماید به دوزخ افکنید هر کسی را که دشمن می‌دارید و داخل بهشت نمائید هر کسی را که دوست می‌دارید و این اشاره به همین آیه است که می‌فرماید: « (امروز هر کافر معاند را به دوزخ افکنید) و ظاهرا ابو حنیفه و همراهانش از این صحبت ناراحت شدند جلسه را ترک گفتند.

_____

(1) این روایت در نسخه چاپی «المناقب» موجود نیست و آن را ابو الحسن کلابی در مسند که در آخر کتاب «المناقب» ابن مغازلی ص 427 چاپ شده، آورده است.
(2) این روایت در نسخه چاپی «المناقب» موجود نیست و آن را ابو الحسن کلابی در مسند که در آخر کتاب «المناقب» ابن مغازلی ص 427 چاپ شده، آورده است.
ترجمه الطرائف ،ص:198

(1) از روایات عجیبی که راویان مذاهب اربعه در باره حبّ علی (علیه السلام) به آن رسیده‌اند، روایتی است که آن را حافظ، احمد بن مردویه (که پیش آنها مورد وثوق است) به سندی که به ملا صالح بن میثم منتهی می‌شود، نقل کردم که گفت: از ابن عباس شنیدم که می‌گوید: شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می‌فرمود:
«من لقی اللّه تعالی و هو جاحد ولایة علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) لقی اللّه و هو علیه غضبان لا یقتل اللّه منه شیئا من اعماله ...»
هر که خدا را ملاقات کند در حالی که او منکر ولایت علی بن ابی طالب باشد خدا را ملاقات می‌کند در حالی که خداوند از او غضبناک می‌باشد و هیچ عملی را از او قبول نمی‌کند و هفتاد ملک را مأمور می‌کند به صورت او تف بیاندازند و خداوند او را با روی سیاه و چشم کبود محشور می‌نماید
راوی می‌گوید:
گفتم: ای پسر عباس، آیا محبت علی بن ابی طالب در آخرت فائده‌ای دارد؟
گفت: اصحاب رسول خدا در باره محبت علی (علیه السلام) اختلاف کردند تا این که از رسول خدا پرسیدیم، پیامبر فرمود: مرا واگذارید تا از وحی بپرسم، جبرئیل نازل شد، پیامبر جریان را از او پرسید، جبرئیل گفت: باید این را از پروردگارم بپرسم جبرئیل برگشت به آسمان، و بعد به زمین فرود آمد و گفت: ای محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید:
«احبّ علیا فمن احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی یا محمّد حیث تکن یکن علیّ و حیث یکن علیّ یکن محبّوه و ان اجترحوا»
«1».
(علی (علیه السلام) را دوست دارم پس هر کس علی را دوست بدارد در حقیقت مرا دوست داشته است و هر کس علی (علیه السلام) را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است ای محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم تو هر جا باشی، علی هم با توست و هر جا علی باشد، دوستانش هم با او خواهند بود، هر چند آلوده به گناه باشند).

_____

(1) بحار الأنوار. به نقل از طرائف، ج 39، ص 4- 293.
ترجمه الطرائف ،ص:199
(1) مرحوم مؤلف در ذیل همین روایت می‌گوید: پس برای شیعه در تمسک خود به علی بن ابی طالب (علیه السلام) چه گناهی است؟ در حالی که او

را تمام مسلمانان با روایاتی که در کتابهایشان در رابطه با ولایت علی و محبت و متابعت و پیروی وی نقل کرده‌اند، تصدیق نموده‌اند.
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «زید بن ارقم» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هر که می‌خواهد زندگیش و مرگش چون زندگی من باشد و در آن بهشتی که خدا به من وعده داده با من باشد، علی بن ابی طالب را دوست بدارد، چون او شما را هرگز از هدایت بیرون و به ضلالت داخل نمی‌کند، حاکم این حدیث را صحیح دانسته «1» و ابو نعیم در «حلیة الأولیاء» «2» به دو طریق و متقی در «کنز العمال» «3» و هیثمی در «مجمع الزوائد» «4» آن را روایت کرده‌اند.
باز حاکم به سند خود از «عمار بن یاسر» روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که به علی (علیه السلام) می‌فرمود: یا علی خوشا به حال کسی که تو را دوست بدارد و در باره تو راست بگوید و وای به حال آن کسی که تو را دشمن بدارد و در باره تو دروغ بگوید:
«یا علی طوبی لمن احبّک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک» «5».
این روایت را خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد به دو طریق «6» و محب طبری در ریاض و ذخائرش آورده‌اند «7».
محبّ طبری از عایشه روایت می‌کند که گفت: پدرم را دیدم به صورت علی

---

(1) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 128.
(2) ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ج 4، ص 349.
(3) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 155.
(4) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 108.
(5) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 135.
(6) خطیب، تاریخ بغداد، ج 9، ص 72.
(7) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 215- ذخائر العقبی، ص 92.
ترجمه الطرائف ،ص:200
بسیار نگاه می‌کرد، گفتم: پدر جان تو را می‌بینم که به صورت علی بسیار می‌نگری؟
گفت: دخترک! از پیغمبر خدا شنیدم که فرمود: «نگاه به چهره علی عبادت است» «1».
ابن حجر از عایشه روایت می‌کند که پیغمبر گفت: «بهترین برادران من علی است و بهترین عموهای من حمزه است و یاد علی و سخن از او

عبادت است» «2».
بالاخره علما و محدثین اهل سنت در این باره روایات زیادی نقل کرده‌اند که ما به خاطر اختصار تنها روایت تاریخ بغداد را در اینجا می‌آوریم، وی به سند خود از «عایشه» روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که به علی (علیه السلام) فرمود:
«حسبک ما لمحبّک حسرة عند موته و لا وحشة فی قبره و لا فزع یوم القیامة»
«3».
همین تو را بس است که دوستدارت در دم مرگ، از مردن حسرتی، و در قبرش وحشتی و در قیامت فزعی ندارد.
دوستی با علی (علیه السلام) حسنه‌ای است که سیئات را محو می‌کند:
دیلمی در «کنوز الحقائق» روایت می‌کند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«حبّ علیّ حسنة لا تضرّ معها سیّئة»
محبت علی (علیه السلام) حسنه‌ای است که با داشتن آن هیچ گناهی ضرر نمی‌رساند «4».
باز دیلمی در همان کتاب نقل کرده که رسول خدا فرمود: دوستی علی (علیه السلام) گناهان را می‌خورد آن چنان که آتش هیزم را
«حبّ علیّ بن ابی طالب یأکل السّیئات کما تأکل النّار الحطب»
«5».

---

(1) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 219.
(2) ابن حجر، الصواعق المحرقة، ص 74.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 4، ص 102.
(4) دیلمی، کنوز الحقائق، ص 62.
(5) دیلمی، کنوز الحقائق، ص 63- تاریخ بغداد، ج 4، ص 195.
ترجمه الطرائف ،ص:201

(1) احمد بن حنبل در مسند خود و شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» از چند طریق روایت کرده‌اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«یا ایّها النّاس من آذی علیا فقد آذانی»
(ای مردم هر کس علی را اذیت کند مرا اذیت کرده است).
ابن مغازلی به روایت از پیامبر افزوده است:
«یا ایّها النّاس من آذی علیّا بعث یوم القیامة یهودیا او نصرانیا»
(ای مردم! هر کس علی را اذیت کند، روز قیامت یهودی یا مسیحی برانگیخته می‌شود).
پس جابر بن عبد اللّه انصاری گفت: ای رسول خدا اگر چه شهادت دهند بر وحدانیت خدا و این که تو رسول خدائی؟! پیامبر فرمود: این کلمه‌ای است که بهانه می‌آورند بر این که خون آنها ریخته نشود و اموالشان اخذ نگردد و با ذلت به دست خود جزیه ندهند «1».
(2) «هیثمی» در کتاب «مجمع الزوائد» به سند خود از «ابو رافع» نقل کرد که رسول خدا لشکری به سرکردگی علی (علیه السلام) به جانب یمن گسیل داشت، مردی از قبیله اسلم که نامش «عمرو بن شاس اسلمی» بود در لشکر آن جناب بود و این مرد وقتی از جنگ بر گشت شروع کرد به بدگوئی علی (علیه السلام) رسول خدا فرستاد تا او را آوردند فرمود: ای عمرو از بدگوئی علی ساکت باش، آیا در این سفر از او جوری در حکم، و یا ظلمی در تقسیم غنیمت دیده‌ای. عمرو گفت: خود و خدا هرگز! فرمود: پس این حرفها که از تو به من رسیده چیست؟ گفت: من در دشمنی علی از خود اختیاری ندارم و نمی‌توانم دشمنش نداشته باشم.
پیامبر فرمود:
«یا عمرو اما و اللَّه لقد آذیتنی»
: ای عمرو به خدا قسم که تو مرا اذیت کردی هر که او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر که مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است «2».

---

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 483- ابن مغازلی، المناقب، ص 52.
(2) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 129- مسند احمد ج 3، ص 483.
ترجمه الطرائف ،ص:202
ابن اثیر، در «اسد الغابة» «1» از «ابو الحجاف داود بن ابی عوف» از «معاویة بن ثعلبه جمانی» و ابن حجر با همین سند در «الإصابة» «2»

روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: وصیت می‌کنم به تمام کسانی که به نبوت من ایمان آورده‌اند به ولایت علی بن ابی طالب، چه هر کس او را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر کس مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته هر کس دشمن بدارد مرا و خدا را دشمن داشته است.
خطیب در تاریخ بغداد از عبد اللّه بن مسعود نقل می‌کند که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«من احبّنی فلیحبّ علیّا و من ابغض علیّا فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض اللّه عزّ و جلّ و من ابغض اللّه ادخله النّار»
«3».
هر کس مرا دوست بدارد باید علی (علیه السلام) را نیز دوست بدارد و هر کس علی (علیه السلام) را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است و هر کس مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هر کس هم خدا را دشمن بدارد، خداوند او را داخل آتش می‌کند.
حاکم در «مستدرک الصحیحین» روایاتی در این باب آورده که آخری آنها از «عوف بن ابی عثمان» نقل شده، وی می‌گوید: مردی به سلمان فارسی گفت:
چقدر تو علی (علیه السلام) را دوست می‌داری گفت: آخر از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود «هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس علی را دشمن بدارد مرا دشمن داشته «4».
و در جای دیگر از کتابش از «حیان اسدی» روایت کرده که گفت از علی (علیه السلام) شنیدم می‌فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به من فرمود: «امت من، بعد از من با

_____
(1) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 4، ص 383.
(2) ابن حجر، الإصابة، ج 6، ص 205.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 13، ص 32.
(4) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 130.
ترجمه الطرائف ،ص:203
تو دشمنی و نیرنگ می‌کنند، و تو تا زنده هستی، بر ملت من و دین من زنده خواهی بود و بر سنت من نیز کشته می‌شوی، هر کس تو را دوست بدارد مرا دوست داشته، و هر کس تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و به زودی این، به وسیله این، خضاب می‌شود یعنی محاسنت به خون سرت رنگین می‌گردد» «1».
ابو نعیم در حلیة الأولیاء به سند خود از «ابی برزه» روایت کرده که گفت:
رسول خدا فرمود: خدای تعالی در باره من با علی (علیه السلام) پیمان بسته:

«انّ اللّه عهد الیّ فی علیّ انّه رأیة الهدی و امام اولیائی و نور من اطاعنی و هو الکلمة الّتی الزمتها المتّقین ..»
. علی (علیه السلام) پرچم هدایت و امام اولیا من و روشنی بخش بندگان مطیع من است او کلمه‌ای است که متقیان از آن جدائی ندارند، هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته، تو او را به این مقامات مژده بده.
پس علی (علیه السلام) پیش من آمد، او را بشارت دادم گفت: یا رسول اللّه من بنده خدا و در قبضه قدرت او هستم، اگر عذابم کند به گناهم عذاب کرده و اگر به این مقاماتی که بشارتم دادی برساند، به بزرگی خود رفتار کرده، آنگاه حجابها از جلو دیدگانم برداشته شد، گرفتاریهائی که به علی (علیه السلام) اختصاص داده‌اند، برای هیچ یک از اصحابم ندیدم، عرض کردم پروردگارا برادرم و صاحبم را درياب، فرمود: این چیزی است که بر قلم قضا رفته و او به ناچار به این گرفتاریها مبتلا خواهد شد و مردم به وسیله او آزمایش خواهند گردید «2».
فخر رازی در تفسیر خود از پیامبر اکرم نقل می‌کند که فرمود:
«من سرّه ان

---

(1) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 130- متقی، کنز العمال، ج 6، ص 157.
(2) ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ج 1، ص 66- ابن ابی الحدید، شرح البلاغه، ج 2، ص 450، طبع چهار جلدی مصر.
ترجمه الطرائف ،ص:204
یحیی حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنّة عدن غرسها ربّی فلیتوال علیّا من بعدی و لیوال ولیّه و لیقتد باهل بیتی من بعدی فانّهم عترتی خلقوا من طینتی و رزقوا فهمی و علمی فویل للمکذّبین بفضلهم من امّتی القاطعین فیهم صلتی لا انا لهم اللّه شفاعتی»
«1».
کسی که خوشحالیش در این است که به روش زندگی من زندگی کند و بر آنچه من بر آن می‌میرم بمیرد و در بهشت عدن که پروردگار من درختان آن را غرس کرده، جای گزیند، باید ولایت علی (علیه السلام) را پس از من اختیار کند و دوستان وی را دوست بدارد و به اهل بیت من بعد از من اقتدا نماید زیرا آنان عترت من و خلقتشان از سرشت من است، بهره بزرگی از فهم و دانش من به آنان داده شده است وای بر کسانی که از امت من فضیلت آنان را تکذیب کنند و به خاطر دشمنی با آنان از من بگسلند خداوند بهره‌ای از شفاعت من به آنان ندهد.

(1) احمد بن حنبل در مسند با سند خود از چند طريق از جمله آنها از «عبد اللّه بن بريدة» از پدرش روايت كرده، اين كه ابو بكر و عمر جهت خواستگارى فاطمه به خدمت پيامبر رفتند پيامبر فرمود: سن او كم است پس از آنها، على (عليه السلام) از فاطمه خواستگارى كرد كه با درخواست ايشان موافقت شد در نتيجه فاطمه به ازدواج على (عليه السلام) درآمد.
(2) و آنچه مناسب است در اينجا ذكر شود، روايتى است كه احمد بن حنبل در مسند به سند خود نقل كرده است طبق همان روايت: عمر بن خطاب از على (عليه السلام) دخترش ام كلثوم را خواستگارى كرد. على (عليه السلام) عذر آورد به اين كه سن او كوچک است.

---

(1) متقى هندى، كنز العمال، ج 6، ص 217، حديث شماره 3819. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 2، ص 450، طبع چهار جلدى.
ترجمه الطرائف ،ص:205
عمر گفت: مرادم تمتع و لذت از او نيست، و لكن شنيدم كه پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم مى‌فرمود:
«كلّ حسب و نسب منقطع يوم القيامة ما خلا حسبى و نسبى و كلّ قوم فانّ عصبتهم لأبيهم ما خلا ولد فاطمة فانّى انا ابوهم و عصبتهم»
هر نسبى و سببى روز قيامت منقطع و بريده است مگر سبب من و نسب من، و هر قوم و قبيله‌اى به پدرشان منسوبند جز اولاد فاطمه كه من پدر آنها هستم «1».
محبّ طبرى در هر دو كتاب خود «رياض النضرة» و «ذخائر العقبى» از «انس بن مالک» روايت كرده است كه گفت: ابو بكر نزد رسول خدا صلى اللّه عليه و آله و سلّم شد و از فاطمه خواستگارى كرد، حضرت فرمود: اى ابو بكر هنوز در اين باره دستورى نرسيده، بعد از او عمر با عده‌اى از قريش به خواستگارى وى آمدند جواب يک يک آنان را همان طور داد.
همين موقع به على (عليه السلام) اطلاع دادند كه گمان مى‌كنيم اگر تو خواستگارى كنى قبول كنى على (عليه السلام) گفت: چه طور قبول مى‌كند در حالى كه خواستگارى اعيان و اشراف قريش را رد كرد؟ سرانجام خواستگارى كرد رسول خدا فرمود: پروردگارم مرا به همين كار امر فرموده.
انس مى‌گويد: بعد از چند روز ديگر رسول خدا صلى اللّه عليه و آله و سلّم مرا خواست و فرمود:
ابو بكر، عمر بن خطاب، عثمان، عبد الرحمن بن عوف، سعد ابن ابى

وقاص، طلحه و زبیر و عده‌ای از انصار را دعوت کن نزد من بیایند، من ایشان را دعوت کردم، همین که نزد آن حضرت جمع شدند، در آن ساعت علی (علیه السلام) غائب بود و رسول خدا او را به دنبال کاری فرستاده بود پس رسول خدا پس از حمد و ثنا فرمود:
اینک بدانید که خدای عز و جل مرا دستور داده تا فاطمه دختر خدیجه را به ازدواج علی بن ابی طالب در آورم شما شاهد باشید که من او را با مهر چهار صد مثقال نقره به ازدواج علی بن ابی طالب در آوردم، اگر راضی باشد، آنگاه دستور داد طبقی خرما نزد ما گذاشت و فرمود: میل کنید، ما از آن خرما خوردیم در این بین علی (علیه السلام) وارد

---

(1) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 121- مغازلی، المناقب، ص 108.
ترجمه الطرائف ،ص:206
شد، رسول خدا تبسمی کرد و سپس فرمود: خدای تعالی به من دستور داده فاطمه را به همسری تو در آورم به چهار صد مثقال نقره اگر راضی باشی.
عرض کرد: راضیم به همین مبلغ یا رسول اللَّه.
انس می‌گوید: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: خدا جمعتان را جمع و سعیتان را پر نتیجه و برکتتان را بسیار کند و از شما نسلی بی‌شمار و پاک بیرون آورد «1».
باز مؤلف کتاب «ذخائر العقبی» از انس روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در مسجد به علی (علیه السلام) (فرمود: اینک جبرئیل است که خبر آورده خدا فاطمه را با تو تزویج کرده است و بر این تزویج چهل هزار ملک شاهد گرفت «2».
و در همین کتاب «3» و در کتاب «کنز العمال» «4» و هیثمی در «مجمع الزوائد» «5» و مناوی در «فیض القدیر» «6» و دیگران روایاتی در این باب آورده‌اند که از جمله از عمر نقل کرده‌اند که نزد وی صحبت از علی (علیه السلام) به میان آمد، عمر گفت: او داماد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم است او کسی است که جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد خدای تعالی مأمورت کرده فاطمه را به علی (علیه السلام) تزویج کنی «7».
مناوی در کتاب «کنوز الحقائق» روایت کرده که رسول خدا فرمود: اگر خدا علی را خلق نکرده بود، کسی کفو و همتای فاطمه نبود «8».

---

(1) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 183- ذخائر العقبی، ص 29.
(2) ذخائر العقبی، ص 29.
(3) همان مدرک، ص 31.

(4) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 152- 153.
(5) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 204.
(6) مناوی، فیض القدیر، ج 2، ص 215.
(7) ذخائر العقبی، ص 31.
(8) مناوی، کنوز الحقائق، ص 124.
ترجمه الطرائف ،ص:207

(1) ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به سند خود روایت کرده که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود:
«انّک قسیم الجنّة و النّار و انّک تقرع باب الجنّة و تدخلها بغیر حساب» «1».
تو قسمت‌کننده بهشت و جهنمی و تو در بهشت را می‌کوبی و بدون حساب داخل آن می‌شوی.
(2) ابن مغازلی در کتاب خود از انس و غیره روایت کرده که گفت: خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بودم که علی (علیه السلام) آمد پیامبر فرمود:
«انا و هذا حجّة علی امّتی یوم القیامة» «2».
من و علی بر امت خود روز قیامت حجت هستیم.
ابن حجر هیثمی در کتاب «صواعق المحرقة» می‌نویسد: «دارقطنی» به سند خود روایت کرده که علی (علیه السلام) به آن شش نفری که عمر امر شوری را به آنان واگذار کرده بود، صحبتهای طولانی کرد از آن جمله فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا در شما کسی هست که رسول خدا در باره او فرموده باشد تو در روز قیامت تقسیم‌کننده بهشت و دوزخی نه من؟ همه آنان گفتند: خود و خدا، نه.
و روایات دیگری از حضرت رضا (علیه السلام) روایت کرده‌اند که فرمود: «یا علی توئی تقسیم‌کننده آتش و بهشت در روز قیامت و توئی که به آتش می‌گوئی این سهم من و آن سهم تو «3».
متقی در کتاب «کنز العمال» از علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: «من تقسیم‌کننده آتشم» و این حدیث را «شاذان فضیلی» در «رد الشمس» آورده «4».

_____

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 67.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 45 و 197.
(3) هیثمی، صواعق المحرقة، ص 75.
(4) متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 402.
ترجمه الطرائف ،ص:208
مناوی در «کنوز الحقائق» نیز نظیر آن را آورده و به دیلمی نسبت داده است «1».
آیاتی که در شأن علی (ع) است (1) شافعی ابن مغازلی در کتاب

«المناقب» به سند خود از «عبد اللّه بن مسعود» روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: من از دعای پدرم ابراهیم هستم.
گفت گفتیم: ای رسول خدا چگونه از دعای پدرت ابراهیم هستی؟
فرمود: خداوند به ابراهیم (علیه السلام) وحی کرد که «إِنِّی جاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِماماً» (من ترا امام و رهبر مردم قرار دادم) ابراهیم خوشحال شد و گفت: پروردگارا از دودمان من نیز امامانی مثل من قرار بده.
خداوند به ابراهیم وحی فرستاد: ای ابراهیم من عهدی به تو نمی‌دهم که به آن وفا نکنم، عرض کرد خدایا آن چه عهدی است که اگر به من عطا کنی وفا نکنی؟
فرمود: من پیمان امامت را به ستمکاران از دودمان تو نمی‌بخشم.
ابراهیم عرض کرد: ستمکارانی که این پیمان به آنها نمی‌رسد، کیانند؟
به او فرمود: کسی که برای بتی سجده و عبادت کند.
ابراهیم عرض کرد: «وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضْلَلْنَ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ».
پروردگارا من و فرزندانم را از پرستش بتان دور بدار.
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: دعای ابراهیم به من و علی (علیه السلام) منتهی شد
«لم یسجد احدنا لصنم قطّ فاتّخذنی نبیّا و اتّخذ علیّا وصیّا»
. و هیچ یک از ما در مقابل بتی هرگز سجده نکردیم پس خداوند مرا برای خود پیامبر و علی را وصی اخذ کرد «2».

---

(1) مناوی، کنوز الحقائق، ص 92.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 276.
ترجمه الطرائف ،ص:209
(1) ثعلبی در تفسیر آیه: إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ هادٍ: (تو تنها بیم دهنده‌ای و برای هر گروهی هدایت‌کننده) از «ابن عبّاس» روایت کرده است که گفت: چون این آیه نازل شد، پیامبر دستش را بر سینه خود زد و فرمود: «منم منذر» سپس به شانه علی اشاره کرد و فرمود:
«أنت الهادی یا علی بک یهتدی المهتدون من بعدی»
«1» توئی هادی! و به وسیله تو بعد از من هدایت یافتگان هدایت می‌شوند.
این روایت را علمای معروف اهل تسنن چون: ابن کثیر در تفسیر خود، ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» و «گنجی شافعی» در «کفایة الطالب» و طبری در تفسیر خود و ابو حیان اندلسی در تفسیرش به نام «بحر المحیط» و همچنین نیشابوری در تفسیر خویش و گروه دیگری نقل کرده‌اند.

میر غیاث الدین مؤلف کتاب «حبیب السیر» می‌نویسد: «قد ثبت بطرق متعدّدة انّه لما نزل قوله تعالی إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ
قال لعلیّ انا المنذر و انت الهادی بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی
» «2» به طرق متعددی نقل شده هنگامی که آیه: «إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» نازل شد پیامبر به علی (علیه السلام) فرمود: من منذرم و تو هادی ای علی! به وسیله تو هدایت یافتگان هدایت می‌شوند.
«آلوسی» در «روح المعانی» و «شبلنجی» در «نور الابصار» و «قندوزی» در «ینابیع المودة» نیز این حدیث را به همان عبارت یا نزدیک به آن نقل کرده‌اند.
ابن مغازلی به سند خود از «مجاهد» روایت کرده که گفت در تفسیر آیه: «وَ الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ»: (اما کسی که سخن صدق بیاورد و کسی آن را تصدیق کند آنها پرهیزگارانند) «3» منظور از «الَّذِی جاءَ بِالصِّدْقِ» پیامبر است و منظور

---

(1) فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 19، ص 14- تفسیر طبری، ج 13، ص 63.
(2) میر غیاث الدین، حبیب السیر، ج 2، ص 12- برای توضیح بیشتر به کتاب نفیس «احقاق الحق» ج 3، ص 87 مراجعه شود.
(3) سوره زمر، آیه 33.
ترجمه الطرائف ،ص:210
از «صدق به» علی (علیه السلام) می‌باشد «1».
(1) ابن مغازلی در آیه شریفه: «أَ فَمَنْ كانَ عَلی بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ»: (آیا آن کسی که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال آن شاهدی از سوی او می‌باشد، روایت کرده که پیامبر فرمود:
«انا علی بینة من ربّه و علیّ الشّاهد منه»
«2» من دارای «بینه الهی» هستم و علی (علیه السلام) شاهد او است.
(2) باز ثعلبی در تفسیر آیه: «وَ تَعِيَها أُذُنٌ واعِيَةٌ»: (و گوشهای شنوا آن را نگهداری می‌کنند) روایت کرده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«سألت اللَّه عزّ و جلّ ان یجعلها اذنک یا علی»
: (من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوشهای شنوا و نگه دارنده حقایق قرار دهد) و به دنبال آن علی (علیه السلام) می‌فرمود:
فما نسیت شیئا بعد ذلک و ما کان لی ان انساه
»: (من هیچ سخنی بعد از آن از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نشنیدم که آن را فراموش کنم، بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم) «3».
نظیر این روایت را ابن المغازلی در کتاب خود از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل کرده است «4».

و در این باره ده‌ها حدیث از طرق مختلف نقل شده است «5».
و این فضیلتی است بزرگ برای پیشوای بزرگ اسلام علی (علیه السلام) که صندوقچه اسرار پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و وارث تمام علوم رسول خدا بود و به همین جهت بعد از او در مشکلاتی که برای جامعه اسلامی در مسائل علمی پیش می‌آمد، همه به او پناه می‌بردند و حل مشکل را از او می‌خواستند که در کتب تواریخ مشروحا آمده است.

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 269.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 270- سوره هود، آیه 17.
(3) ابن بطریق، در کتاب العمدة از ثعلبی نقل کرده ص 151.
(4) ابن مغازلی، المناقب، ص 265- 319.
(5) در تفسیر برهان نقل شده که در این باره سی حدیث از فریقین نقل شده است.
ترجمه الطرائف ،ص:211
(1) از جمله روایتی است که آن را «محمد بن مؤمن شیرازی» (که از علمای اهل سنت است) روایت کرده و آن را از تفاسیر دوازده‌گانه «1» اهل سنت استخراج نموده و در کتاب خود آورده است و به سند خود از ابن عباس در ذیل آیه: «فَسْئَلُوا أَهْلَ- الذِّكْرِ» چنین نقل کرده که گفت: «یعنی اهل بیت محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین (علیهم السلام) هم اهل الذّکر و العلم و العقل و البیان»: (اینان اهل بیت پیامبرند: علی، فاطمه، حسن و حسین آنها اهل ذکرند و اهل علم و عقل و بیان).
«و هم اهل بیت النّبوّة و معدن الرّسالة و مختلف الملائکة و اللّه ما سمّی المؤمن مؤمنا الّا کرامة لأمیر المؤمنین».
(اینان خاندان نبوت و کانون رسالت و محل رفت و آمد ملائکه هستند به خدا قسم مؤمن، مؤمن نامیده نشده است مگر به خاطر گرامی داشت امیر المؤمنین علی (علیه السلام).
حدیث دیگری از «جابر جعفی» در تفسیر همین آیه در تفسیر ابن جریر طبری و ثعلبی نقل شده که می‌گوید:
«لمّا نزلت هذه الآیة
قال علیّ (علیه السلام) نحن اهل الذّکر
» هنگامی که این آیه نازل شد علی (علیه السلام) فرمود «اهل ذکر مائیم» «2».
(2) حافظ محمد بن مؤمن شیرازی باز در کتاب خود در تفسیر آیه: وَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ وَ الشُّهَداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ «3».
(کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آوردند آنها صدیقین و شهداء نزد

پروردگارشان هستند بر آنها است پاداش (اعمال) شان و نور (ایمانشان) به سند

---

(1) منظور از تفسیرهای دوازده‌گانه: تفسیر ابو یوسف، ابن حجر، مقاتل بن سلیمان، وکیع بن جراح، یوسف بن موسی و تفسیر قتادة و تفسیر حرب الطائی و تفسیر سدی، مجاهد، مقاتل بن حیان، ابو صالح و محمد بن موسی شیرازی است.
(2) ابن جریر طبری، ج 17، ص 5.
(3) سوره حدید، آیه 19.
ترجمه الطرائف ،ص:212
خود از «قتادة» و از «ابن عباس» روایت کرده که: «وَ الَّذِینَ آمَنُوا» یعنی وحدانیت خدا را تصدیق کنند عبارتند از: علی بن ابی طالب (علیه السلام) و حمزة بن عبد المطلب و جعفر طیار «أُولئِکَ هُمُ الصِّدِّیقُونَ» (1) پیامبر فرمود:
«صدّیق هذه الأمّة امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب و هو الصدّیق الأکبر و الفاروق الأعظم»
. صدیق (کسی که سر تا پا راستی است) این امت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است او صدیق اکبر و فاروق اعظم است «1».
(2) باز حافظ محمد بن مؤمن شیرازی به سند خود از «سدی» نقل کرده که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در تفسیر: «عَمَّ یَتَساءَلُونَ عَنِ النَّبَإِ الْعَظِیمِ» فرمود: منظور ولایت علی بن ابی طالب است که از آنها در باره آن در قبر سؤال می‌شود و هیچ کس در شرق و غرب عالم، در برّ و بحر از دنیا نمی‌رود مگر این که فرشتگان از او در باره ولایت امیر مؤمنان بعد از مرگ سؤال می‌کنند و به میت می‌گویند:
من ربّک؟ و ما دینک؟ و من نبیّک؟ و من امامک
«2».
خدایت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ و امامت کیست؟.
(3) از آن جمله است آنچه «محمد بن مؤمن» در کتابش در تفسیر آیه: وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً: (هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد) به سند خود از «ابن مسعود» روایت کرده که گفت: خلافت از طرف خداوند برای سه نفر واقع شد:
برای آدم طبق آیه: (وَ إِذْ قالَ رَبُّکَ لِلْمَلائِکَةِ إِنِّی جاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً) و سپس با اعتراض ملائکة مواجه شد.
خلیفه دوم داود (علیه السلام) است به موجب آیه: یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْناکَ خَلِیفَةً فِی الْأَرْض (ای داود ما ترا در روی زمین مقام خلافت دادیم).

(1) شواهد التنزیل، ج 2، ص 223.
(2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 317- رسالة الإعتقاد، ابو بکر محمد بن مؤمن شیرازی، طبق نقل احقاق الحق، ج 3، ص 484.
ترجمه الطرائف ،ص:213
(1) خلیفه سوم: علی بن ابی طالب (علیه السلام) است به موجب آیه سوره نور: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ»: یعنی علی بن ابی طالب (علیه السلام) «لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ کَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ» (وعده می‌دهد که آنها را قطعا خلیفه روی زمین خواهد کرد) یعنی این و وعده خلافت به علی بن ابی طالب است همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید منظور از پیشینیان آدم و داود است.
و در پایان آیه که می‌فرماید: «لا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئاً وَ مَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذلِکَ» بولایة علی بن ابی طالب (علیه السلام) یعنی کسانی که به ولایت علی بن ابی طالب کافر بشوند «فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ» آنها فاسق هستند «1».
«آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» از امام سجاد (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق نقل کرده است که فرمود:
«هم و اللَّه شیعتنا اهل البیت یفعل اللَّه ذلک بهم علی یدی رجل منّا و هو مهدیّ هذه الأمّة یملأ الارض عدلا و قسطا کما ملئت ظلما و جورا و هو الّذی قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم لو لم یبق من الدّنیا ...» «2».
(آنها به خدا سوگند شیعیان ما هستند، خداوند این کار را برای آنها به دست مردی از ما انجام می‌دهد که «مهدی» این امت است زمین را پر از عدل و داد می‌کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد و هم او است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در حق وی فرموده اگر از عمر دنیا جز یک روز باقی نماند خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از دودمان من که نامش نام من است حاکم بر زمین شود و صفحه زمین را پر از عدل و داد کند آن گونه که از ظلم و جور پر شده باشد).
(2) حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب خود از «قتادة» و از «حسن بصری» روایت کرده که گفت: حسن داشت این جمله را می‌خواند: «صِراطٌ عَلَیَّ مُسْتَقِیمٌ» به او گفتم: معنای آن چیست؟ گفت: می‌گوید: این که «طریق علیّ مستقیم» به او

(1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 76.
(2) آلوسی، روح البیان، ج 7، ص 4292.
ترجمه الطرائف ،ص:214
گفتم: معنای آن چیست؟ گفت: می‌گوید: این که: «طریق علیّ بن ابی

طالب (علیه السلام) و دینه طریق و دین مستقیم فاتّبعوه و تمسّکوا به فانّه واضح لا عوج فیه»:
(راه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و دین او، راه و دین راست و مستقیم است پس از او تبعیت نمائید و به (دامن) او چنگ بزنید، زیرا راه وی روشن و هیچ گونه کجی ندارد «1».
(1) همچنین محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب مذکور در تفسیر آیه: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تَعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ»: (پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و هر چه را بخواهد بر می‌گزیند آنها (در برابر او) اختیاری ندارند، منزه است خداوند و برتر است از شریک‌هائی که برای او قائل می‌شوند) به سند خود از «انس بن مالک» روایت کرده که گفت: از رسول خدا از معنی آیه:
«وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ ما یَشاءُ ...» سؤال کردم؟ فرمود: خداوند آدم را از گل هر طوری که می‌خواست، آفرید سپس فرمود:
«و یختار» «انّ اللّه تعالی اختارنی و اهل بیتی علی جمیع الخلق فانتجبنا فجعلنی الرّسول و جعل علیّ بن ابی طالب (علیه السلام) الوصیّ» «2».
یعنی خداوند تعالی مرا و اهل بیت مرا بر جمیع خلق اختیار کرد و ما را از میان آنها برگزید (به این ترتیب که) مرا پیغمبر و علی را وصی و جانشین قرار داد.
سپس فرمود: «ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ» یعنی برای مردم حق انتخاب قرار داده نشده است یعنی آنها حق انتخاب ندارند و حق انتخاب با من است هر که را بخواهم من انتخاب می‌کنم.
پس من و اهل بیت من از میان خلق او برگزیده او هستیم.
سپس فرمود: «سُبْحانَ اللَّهِ عَمَّا یُشْرِکُونَ» یعنی منزه است خداوند از شریکهائی که کفار مکه برای او قائل می‌شوند
«و ربک یعلم»
یعنی ای محمد

---

(1) شواهد التنزیل، ج 1، ص 60.
(2) بنا بنقل بحار ج 36، ص 167- احقاق الحق، ج 3، ص 546.

پروردگار تو می‌داند
«ما تکنّ صدورهم»
آنچه را که منافقان از عداوت و کینه نسبت به تو و اهل بیت تو در سینه‌های خود پنهان می‌دارند
«و ما یعلنون»

و آنچه را که با زبانهای خود از محبت و دوستی نسبت به تو و به اهل بیت تو آشکار می‌سازند.
و در روایاتی که از طریق اهل بیت به ما رسیده آیه فوق به مسأله اختیار و گزینش امام معصوم از سوی خدا تفسیر شده است و جمله «ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (آنها اختیاری در این زمینه ندارند) نیز بر همین معنی تطبیق شده و این در واقع از قبیل بیان مصداق روشن است، چرا که مسأله حفظ دین و انتخاب امام معصوم برای این هدف، جز از ناحیه خدا ممکن نیست «1».
(1) از جمله آنچه در شأن علی (علیه السلام) است روایتی است که ثعلبی در تفسیر خود و واحدی در کتاب «اسباب النزول» از بخاری و مسلم- صاحبان دو کتاب صحیح پیش آنها- در تفسیر آیه: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّی وَ عَدُوَّكُمْ أَوْلِياءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ».
(ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید، شما نسبت به آنها اظهار محبت می‌کنید) نقل کرده‌اند البته روایاتشان نسبت به یک دیگر کم و زیاد دارد و مختصر آن از این قرار است که:
«حاطب ابن ابی بلتعه» (یکی از مسلمانان معروف که در جنگ بدر و بیعت رضوان شرکت کرده بود) نامه‌ای به اهل مکه نوشت توسط زنی به نام «اره» به مکه فرستاد حاطب در این نامه اسرار مسلمانان را فاش کرده بود و نوشته بود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم قصد دارد به سوی شما آید، آماده دفاع از خویش باشید! «اره» نامه را برداشت و از مدینه به سوی مکه حرکت کرد.
جبرئیل این ماجرا را به اطلاع پیامبر رسانید، رسول خدا علی (علیه السلام) و عمار و عمر و زبیر و طلحه و مقداد بن اسود و ابو مرثد را دستور داد که سوار بر مرکب شوند و به سوی مکه حرکت کنند و فرمود در یکی از منزلگاههای وسط راه به زنی

_____

(1) تفسیر نور الثقلین، ج 4، ص 136.
ترجمه الطرائف ،ص:216
می‌رسید که حامل نامه‌ای از «حاطب» به مشرکین مکه است، نامه را از او بگیرید.
(1) آنها حرکت کردند و در همان مکان که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرموده بود به او رسیدند، او سوگند یاد کرد که هیچ نامه‌ای نزد او نیست، اثاث او را تفتیش کردند و چیزی نیافتند، همگی تصمیم بر باز گشت گرفتند ولی علی (علیه السلام) فرمود: نه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به ما دروغ گفته، و نه ما دروغ می‌گوئیم، شمشیر را کشید و فرمود نامه را بیرون بیاور و الا به خدا سوگند گردنت را می‌زنم! «اره» هنگامی

که مسأله را جدّی یافت نامه را در میان گیسوانش پنهان کرده بود، بیرون آورد آنها نامه را خدمت پیامبر آوردند «1».
مرحوم سید ابن طاوس پس از نقل این جریان خطاب به خواننده کتاب می‌گوید: ببین- خدایت رحمت کند- حال علی (علیه السلام) و حال عمر و طلحه و زبیر، آنان که بر سر خلافت با علی نزاع کردند، تعجب کن از گفته مسلم و بخاری بنا بر آنچه ثعلبی و واحدی از آنها نقل کرده‌اند زیرا کسان دیگری که این روایت را آورده‌اند شهادت داده‌اند بر این که عمر و طلحه و زبیر، در وحله اول که چیزی از زن پیدا نکردند، تصمیم گرفتند برگردند کاش می‌دانستم آنها با چه روئی بر پیامبر وارد می‌شدند در حالی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را تکذیب کرده و زن کم عقل و دین را تصدیق نموده‌اند و آنها به خدا چه جوابی دارند در حالی که خبر یک زن را از قول خدا راستتر می‌دانستند و خداوند در حق پیامبر فرمود: «وَ ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ یُوحی» پیامبر از روی هوای نفس تکلم نمی‌کند، کلام او نیست مگر وحی که به او شده است.
آیا این افراد یقین سالم و دین مستقیم داشتند؟ اما مقداد، عمار و ابو مرثد طبق روایت شیعه در جریان حضور نداشتند و آنها هیچ وقت از علی (علیه السلام) پیش نمی‌افتادند.
«ثعلبی» در تفسیر آیه: «وَ إِنْ تَظاهَرا عَلَیْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلاهُ وَ جِبْرِیلُ وَ صالِحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمَلائِکَةُ بَعْدَ ذلِکَ ظَهِیرٌ» «2».

_____

(1) واحدی، اسباب النزول، ص 315- بخاری، صحیح، ج 6، ص 60.
(2) سوره تحریم، آیه 4.
ترجمه الطرائف ،ص:217
(1) روایت کرده است که پیامبر فرمود:
«و صالح المؤمنین هو علی بن ابی طالب (علیه السلام)
. منظور از
«صالح المؤمنین»
علی بن ابی طالب است «1».
این روایت را شافعی ابن مغازلی در کتاب المناقب به سند خود نقل کرده است «2».
جمعی از مفسران از جمله «سیوطی» در «الدر المنثور» ذیل همین آیه و «قرطبی» در تفسیر معروف خود و همچنین «آلوسی» در «روح المعانی» در تفسیر همین آیه روایت کرده‌اند.
نویسنده «روح البیان» بعد از نقل این روایت از «مجاهد» می‌گوید: مؤید این حدیث، حدیث معروف «منزلت» است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود:

«انت منّی بمنزلة هارون من موسی
، زیرا عنوان «صالحین» در آیات قرآن برای انبیا آمده است از جمله در آیه «وَ کُلًّا جَعَلْنا صالِحِینَ» (انبیاء، آیه 72) و در آیه «أَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ» (یوسف، آیه 101) می‌باشد که در اولی عنوان «صالح» به جمعی از انبیاء و در دومی به حضرت یوسف اطلاق شده است). و هنگامی که علی به منزله «هارون» باشد، او نیز مصداق صالح است.
احادیث در این زمینه فراوان است، مفسر معروف مرحوم بحرانی در تفسیر برهان بعد از ذکر روایتی در این زمینه از محمد بن عباس نقل می‌کند که او 52 حدیث در این زمینه از طرق شیعه و اهل سنت جمع آوری کرده، سپس خود به نقل قسمتی از آن می‌پردازد.
(2) باز ثعلبی در تفسیر آیه: «وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ».
(آنها که کافر شدند می‌گویند تو پیامبر نیستی، بگو کافی است که خداوند و

---

(1) احقاق الحق، ج 3، ص 311- بحار، ج 36، ص 30.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 269.
ترجمه الطرائف ،ص:218
کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من باشند) نقل کرده است که منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» علی بن ابی طالب است.
(1) ثعلبی از دو طریق دیگر نیز روایت کرده است که مراد از «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ» علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌باشد.
(2) از آن جمله روایتی است که ثعلبی در تفسیر آیه: الَّذِینَ یُنْفِقُونَ أَمْوالَهُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ سِرًّا وَ عَلانِیَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ به سند خود آن را از ابن عباس نقل کرده است گفت: علی بن ابی طالب (علیه السلام) چهار درهم داشت یکی را در پنهانی و یکی را آشکارا و یکی دیگر را در شب و یکی دیگر را در روز انفاق کرد. و آیه شریفه در باره او نازل شد «1».
(آنها که اموال خود را به هنگام شب و روز، پنهان و آشکار انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند).
محب طبری در «ریاض النضرة» این روایت را از ابن عباس نقل کرده و در نقل وی اضافه‌ای آمده که: رسول خدا از او پرسید به چه منظور چهار درهم را این طور انفاق کردی؟ عرض کرد: به این امید که مستحق وعده‌ای شوم که خداوند داده بود فرمود: تو این استحقاق را یافتی پس آیه شریفه را که نازل شده بود، قرائت فرمود: بعد می‌گوید: مجاهد و ابن السائب و مقاتل نیز این حدیث را روایت کرده‌اند «2».

همین روایت را ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به سند خود نقل کرده است «3».
(3) ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس در تفسیر آیه: طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ

---

(1) نویسنده الدر المنثور، این روایت را از ابن عساکر، طبرانی، و ابن حاتم و ابن جریر و جمعی دیگر نقل کرده است.
(2) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 206.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 280.
ترجمه الطرائف ،ص:219
(1) روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: «طوبی شجرة اصلها فی دار علیّ بن ابی طالب و فی دار کلّ مؤمن منها غصن»
: (طوبی درختی است که اصلش در خانه علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شاخه‌های آن همه جا و بر سر همه مؤمنان و بر فراز خانه‌هایشان گسترده است).
بعد فرمود:
«طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ»
خوشا بر احوال آنها و مقام نیکوی آنها یعنی نیکو مکان برگشتی است «1».
(1) و نیز ثعلبی در حدیث دیگر به سند خود از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده است که از پیامبر اکرم از آیه: «طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» سؤال شد؟ فرمود: درختی است در بهشت که ریشه آن در خانه من و شاخه‌های آن بر سر اهل بهشت گسترده است).
گفته شد: ای رسول خدا از معنی آیه از تو پرسیدیم، فرمودید: درختی است که اصل آن در خانه علی (علیه السلام) است و شاخه‌های آن بر اهل بهشت گسترده است.
فرمود:
«انّ داری و دار علیّ غدا واحدة فی مکان واحد»
«2».
: (خانه من و خانه علی فردا (در بهشت) یکی است و در یک مکان واقع است.
ابن مغازلی نیز در کتاب خود مثل این روایت کرده را نقل کرده است «3».
(2) ثعلبی در تفسیر آیه: «وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» «4».
(شما تمنای مرگ را پیش از آنکه با آن روبرو شوید می‌کردید، سپس آن را با چشم خود دیدید در حالی که به آن نگاه می‌کردید) گفت: یعنی قریش

پیش از آنکه

---

(1)- بنا به نقل احقاق الحق، ج 3، ص 441.
(2) شواهد التنزیل، ج 1، ص 304- ینابیع المودة، به نقل از ثعلبی، ص 2-131.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 268.
(4) سوره آل عمران، آیه 143.
ترجمه الطرائف ،ص:220
علی بن ابی طالب را ببینند در آرزوی مردن بودند.
(1) ثعلبی در تفسیر آیه: «أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً لا یَسْتَوُونَ» «1»: (آیا کسی که با ایمان باشد همچون کسی است که فاسق است؟ نه، هرگز این دو برابر نیستند) گفت: این آیه در باره علی بن ابی طالب (علیه السلام) و ولید بن عقبة ابن- ابی معیط- برادر مادری عثمان- نازل شده است به خاطر این که میان آن دو نزاع لفظی در گرفت.
ولید به علی (علیه السلام) گفت: ساکت باش که تو بچه‌ای! و من به خدا از تو زبانی گسترده‌تر و فصیحتر و نیزه‌ای تیزتر و قلبی شجاعتر دارم ...
علی (علیه السلام) در پاسخ او فرمود:
«اسکت فانّک فاسق»
(ساکت باش تو فاسقی!).
اشاره به این که تو همان کسی هستی که در داستان جمع آوری زکات از طایفه «بنی المصطلق» آنها را متهم به قیام بر ضد اسلام کردی و خداوند در سوره حجرات در آیه: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُوا ..» تو را تکذیب کرد و فاسق خواند «2».
پس از این گفتگو، آیه: «أَ فَمَنْ کانَ مُؤْمِناً کَمَنْ کانَ فاسِقاً» نازل شد، منظور از «مؤمن» علی (علیه السلام) است و مراد از «فاسق» ولید بن عقبة می‌باشد «3».
(2) محدث ابو نعیم در کتابی که آن را از کتاب «استیعاب» استخراج کرده، در تفسیر آیه: «وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا» «4» (از رسولانی که قبل از تو

---

(1) سوره سجده، آیه 18.
(2) این روایت را «قرطبی» در تفسیرش «فاضل برسوئی» در «روح البیان» آورده‌اند قابل توجه این که در کتاب «اسد الغابة فی معرفة الصحابة» می‌خوانیم که در میان آگاهان از تفسیر قرآن، اختلافی نیست که آیه «إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ» در مورد ولید بن عقبه در داستان طایفه بنی المصطلق نازل شده است.

(3) طبری، تفسیر، ج 21، ص 61- شواهد التنزیل، ج 1، ص 445- ابن مغازلی، المناقب، ص 324.
(4) سوره زخرف، آیه 45.
ترجمه الطرائف ،ص:221
فرستادیم بپرس ..)
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: در شبی که مرا بالا بردند، خداوند بین من و تمام پیامبران را جمع کرد سپس فرمود: ای محمد از پیامبران پیشین سؤال کن، بر چه مبعوث شدند؟
گفتند:
«بعثنا علی شهادة ان لا اله الّا اللَّه و الإقرار بنبوّتک و الولایة لعلیّ بن ابی طالب» (علیه السلام)
«1».
جواب دادند، ما مبعوث شدیم بر شهادت به وحدانیت خداوند و اقرار به نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب.
(1) ابن مردویه به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: آیه: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ در باره علی (علیه السلام) نازل شده است «2».
ابن عباس می‌گوید: هنگامی که آیه: «إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ» نازل شد، پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی فرمود:
«هو انت و شیعتک تأتی انت و شیعتک یوم القیامة راضین مرضیّین و یأتی عدوّک غضبانا مقمحین»
«3».
منظور از این آیه تو و شیعیانت هستند که در روز قیامت وارد عرصه محشر می‌شوید در حالی که هم شما از خدا راضی و هم خدا از شما راضی است و دشمنت خشمگین وارد محشر می‌شود و به زور به جهنم می‌رود.
در حدیث دیگر از «ابو برزه» آمده است که وقتی پیغمبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم این آیه را قرائت کرد فرمود:
«هم انت و شیعتک یا علیّ، و میعاد ما بینی و بینک الحوض»
آنها تو و شیعیانت هستند، ای علی وعده من و شما کنار حوض کوثر است «4».

---

(1) احقاق الحق، ج 3، ص 144. این روایت در تفسیر قرطبی و تفسیر فخر رازی از ابن عباس نقل شده است.
(2) شواهد التنزیل، ج 2، ص 357.

(3) شواهد التنزیل، ج 2، ص 357- حدیث شماره 1126.
(4) همان مدرک، ص 359 حدیث 1130.
ترجمه الطرائف ،ص:222
در «الدر المنثور» از «ابن مردویه» از علی (علیه السلام) نقل می‌کند که پیغمبر اکرم به من فرمود:
«ا لم تسمع قول اللّه: إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّةِ»؟ انت و شیعتک و موعدی و موعدکم الحوض اذا جئت الامم للحساب تدعون غرّا محجّلین».
آیا این سخن خدا را نشنیده‌ای که می‌فرماید: کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند، بهترین مخلوقاتند؟ این تو و شیعیان تو هستند، وعده‌گاه من و شما کنار حوض کوثر است، هنگامی که من برای حساب امتها می‌آیم و شما دعوت می‌شوید در حالی که پیشانی سفید و شناخته شده‌اید «1».
بسیاری دیگر از دانشمندان اهل سنت نیز همین مضمون را در کتب خود نقل کرده‌اند از جمله: خطیب خوارزمی در «المناقب»، ابو نعیم اصفهانی در کتاب «کفایة الخصام» و طبری در تفسیر معروفش و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» و شوکانی در «فتح القدیر» و آلوسی در «روح المعانی» ذیل آیات فوق و جمعی دیگر.
(1) احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «عبد اللّه بن عباس» روایت کرده که گفت: شنیدم از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می‌فرمود:
«لیس من آیة فی القرآن یا ایّها الّذین آمنوا إلّا و علیّ رأسها و امیرها و شریفها»
«2». در قرآن آیه‌ای نیست که مؤمنان با «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا» مورد خطاب قرار گرفته‌اند، مگر این که علی (علیه السلام) در رأس آنها و امیر و شریف آنهاست و خداوند در قرآن اصحاب محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم مورد عتاب قرار داده ولی از علی ذکر نشده مگر به خیر و نیکی.
(2) ابن مغازلی به سند خود از «حسن بصری» روایت کرده که گفت: از ابو الحسن علی (علیه السلام) از آیه: «کَمِشْکاةٍ فِیها مِصْباحٌ» سؤال کردم گفت: پیامبر به من

---

(1) در المنثور، ج 6، ص 379.
(2) محب طبری، ریاض النضرة، ص 207.- مناقب خوارزمی، ص 188.
ترجمه الطرائف ،ص:223
فرمود: مراد از «مشکاة» فاطمه (علیها السلام) است و مراد از «المصباح» حسن و حسین‌اند «الزُّجاجَةُ کَأَنَّها کَوْکَبٌ دُرِّیٌ» (زجاجه یعنی

ستاره درخشنده) فاطمه از زنان عالم ستاره درخشانی بود «یُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَکَةٍ» مراد از «شجره مبارکه» ابراهیم است «لا شَرْقِیَّةٍ وَ لا غَرْبِیَّةٍ» یعنی نه یهودی و نه نصرانی است «یَکادُ زَیْتُها یُضِیءُ» یعنی نزدیک است علم از وجود فاطمه به سخن آید لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلی نُورٍ اگر چه به او نرسد آتش «نُورٌ عَلی نُورٍ» یعنی از نسل فاطمه امامانی آست که یکی بعد از دیگری به وجود می‌آیند، «یَهْدِی اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ» گفت: خداوند هدایت می‌کند به ولایت ما (ولایت آل محمد) هر که را بخواهد «1».

(1) «ابن مغازلى» در كتاب «المناقب» به سند خود از «ابو هريره» روايت كرده كه گفت: رسول خدا روز فتح مكه به على (عليه السلام) فرمود: آيا اين بت را بالاى كعبه مى‌بينى؟! عرض كرد: آرى، اى رسول خدا.
فرمود: من ترا بلند مى‌كنم و تو بالاى شانه من بايست و دست خود را بلند كن و آن بت را پائين بكش.
على (عليه السلام) عرض كرد: بلكه من ترا بلند مى‌كنم.
پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم فرمود: اگر تمام افراد قبيله «ربيعه» و «مضر» كوشش كنند كه يک قطعه از اعضاى بدن مرا بردارند و در حالى كه من زنده باشم، هرگز نمى‌توانند. ولى تو اى على! در جاى خود بايست
همان موقع پيامبر از ساقهاى پاى على (عليه السلام) گرفت و او را از زمين چنان بلند كرد كه سفيدى زير بغل پيامبر نمايان شد فرمود: الان چه مى‌بينى؟

_____

(1) ابن مغازلى، المناقب، ص 317- 223.
ترجمه الطرائف ،ص:224
(1) عرض كرد: الان مى‌بينم خداى عز و جل مرا به سبب تو به مقامى رسانيده است كه اگر بخواهم مى‌توانم آسمان را با دست خود لمس كنم.
پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم به على (عليه السلام) فرمود: بت را بردار. او بت را برداشت و به پيامبر داد و آن حضرت آن را بر زمين زد و شكست «1».
اين روايت را حاكم نيز در مستدرک آورده و در آن آمده كه وقتى من به بام كعبه شدم رسول خدا عقب رفت و فرمود: بت بزرگشان را بينداز من ديدم با ميخ به زمين كوبيده شده فرمود آن قدر بكش تا كنده شود، بعد فرمود: آيه: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً «2».
(بگو حق فرا رسيد و باطل مضمحل و نابود شد و (اصولا) باطل نابودشدنى است!.
بالاخره على (عليه السلام) مى‌گويد من آن قدر آن را كشيدم تا از جايش كنده شد و به پائين انداختم و سپس خود را از بام پائين انداختم با رسول خدا به عجله از مسجد بيرون شديم چون ترسيديم كسى ما را ببيند «3».
اين روايت را احمد بن حنبل در مسند خود «4» و نسائى در خصائص «5» و متقى در كنز العمال «6» و محب طبرى در «رياض النضرة» «7» و ديگران روايت كرده‌اند و اين روايت در باره شكستن يكى از بتها قبل از هجرت بود ولى روايت قبل و روايتى كه در ذيل ذكر مى‌شود در فتح مكه

است.

_____

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 202.
(2) سوره اسراء، آیه 81.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 366.
(4) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 84- 151.
(5) نسائی، خصایص، ص 31.
(6) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 407.
(7) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 200.
ترجمه الطرائف ،ص:225
«زمخشری» در تفسیر آیه: وَ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً می‌گوید: وقتی این آیه در روز فتح مکه نازل شد، جبرئیل به رسول خدا عرض کرد: عصای خود را بردار و بتها را با آن بینداز، مشرکین داشتند تماشا می‌کردند که به محض این که نوک عصای پیامبر به طرف چشم بتی اشاره می‌شد آن بت با رو به زمین می‌افتاد همه بتها را انداخت باقی ماند بت قبیله خزاعه که بالای کعبه بود، رسول خدا فرمود: یا علی آن را پائین بیانداز. آنگاه خودش مرا به دوش گرفت تا به بالای کعبه شدم و آن بت را شکستم و مردم مکه از این عمل ما سخت در شگفت بودند و می‌گفتند: ما جادوگرتر از محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم کسی را ندیده‌ایم!! (1)
این حدیث را حافظ محمد بن موسی در کتابی که آن را از تفاسیر دوازده‌گانه استخراج نموده در تفسیر آیه: جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً روایت کرده است البته الفاظ و معانی حدیث طبق نقل او، بیشتر در تعظیم علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.
(2) و محمد بن علی مازندرانی در کتاب «البرهان فی اسباب نزول القرآن» ذکر کرده است که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم علی (علیه السلام) را به این امر اختصاص داد که او را روی دوش خود بگیرد تا بتها را از بالای کعبه پائین آورد و بدین وسیله پیامبر او را به سایر مردم بزرگ و گرامی داشت.
ماجرای بالا رفتن علی (علیه السلام) بر شانه‌های رسول خدا را بسیاری از بزرگان اهل سنت در کتابهای خود روایت کرده‌اند از جمله: احمد بن حنبل «1». و ابو یعلی موصلی «2». و ابو بکر خطیب در تاریخ بغداد «3» و محمد بن صباغ زعفرانی در «الفضائل» و حافظ ابو بکر بیهقی «4» و قاضی ابو عمر و عثمان بن احمد در کتابهای

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 84- 151.
(2) کنز العمال، از ابو یعلی، ج 6، ص 407.

(3) خطیب بغدادی، ج 13، ص 302.
(4) بیهقی، سنن، ج 3، ص 247.
ترجمه الطرائف ،ص:226
خودشان و ثعلبی «1» در تفسیرش و ابن مردویه در «المناقب» و ابن منده در کتاب «المعرفة» و طبری در «الخصائص» و خطیب خوارزمی «2» در «الاربعین» و ابو احمد جرجانی در «التاریخ» شعبه از «قتاده» از «حسن» روایت کرده است «3».
(1) و در صحت آن «ابو عبد اللّه جعل» و «ابو القاسم حسکانی» و «ابو الحسن شاذان» کتابهائی تألیف کرده‌اند «4». و اهل بیت (علیهم السلام) بر صحت آن اجماع نموده‌اند.
و این آخر کلام «محمد بن علی مازندرانی» است در کتاب خود «البرهان فی اسباب نزول القرآن» و همه اینها از علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت می‌باشند.

(2) فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» و ثعلبی در تفسیر خود از «انس بن مالک» روایت کرده‌اند که گفت: خدمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرشی از قبیله خندق هدیه آورده شد به من فرمود: ای انس آن را پهن کن، من آن را پهن کردم فرمود: ده نفر حاضر کن و چون ده نفر حاضر شدند، فرمود روی آن فرش بنشینند آنها روی فرش نشستند سپس علی (علیه السلام) را فرا خواند و بعد با او به طور مفصل زیر گوشی صحبت کرد همین که صحبت پیامبر تمام شد، علی (علیه السلام) برگشت و او نیز روی فرش قرار گرفت بعد فرمود: ای باد ما را بر دار، باد ما را برداشت فرش (مثل پرنده‌ها) بال می‌زد بعد فرمود: ای باد ما را بگذار. همین که پیاده شدیم، علی (علیه السلام) به ما فرمود: می‌دانید الان کجا هستید؟ گفتیم: نمی‌دانیم.

---

(1) الکشف و البیان، در ذیل آیه «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ».
(2) خوارزمی، المناقب، ص 1، ط نجف.
(3) حسکانی، شواهد التنزیل، ج 1، ص 350.
(4) نسائی، خصایص، ص 31- قندوزی، ینابیع المودة، ص 139- ذخائر القبی، ص 85- حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 367.
ترجمه الطرائف ،ص:227
(1) فرمود: اینجا محل اصحاب کهف و رقیم است برخیزید بر برادرانتان سلام کنید.
گفت: برخاستیم یکی یکی سلام کردیم ولی آنها به ما جواب ندادند بعد علی (علیه السلام) برخاست و گفت:
السلام علیکم یا معشر الصدیقین و الشهداء.
آنها جواب دادند: و علیک السلام و رحمة اللّه و برکاته.
انس می‌گوید: گفتم: علت چیست که جواب سلام ترا دادند ولی جواب سلام ما را ندادند؟
علی (علیه السلام) از آنها پرسید علت چیست که جواب سلام برادران مرا ندادید؟
گفتند: ما گروه صدیقین و شهدا بعد از موت تکلم نمی‌کنیم مکر با پیامبر و یا وصی پیامبر.
بعد از آن علی (علیه السلام) فرمود: ای باد ما را بردار، باد ما را بر داشت و بال زنان سرعت گرفت بعد فرمود: ما را بگذار، باد ما را گذاشت ناگهان خود را در سنگستان حره در مدینه دیدیم.

علی (علیه السلام) گفت: خدمت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌رویم و او را در رکعت آخر نماز درک می‌کنیم وضو گرفتیم آمدیم، پیامبر در رکعت آخر می‌خواند: أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیمِ کانُوا مِنْ آیاتِنا عَجَباً «1».
طبق نقل ثعلبی آخر روایت اضافه ای دارد که در روایت ابن مغازلی آن نیست گفت: (بعد از آنکه اصحاب کهف جواب سلام علی (علیه السلام) را دادند) دوباره تا آخر الزمان و خروج مهدی به همان حالت خوابشان برگشتند.
پس گفت: (مهدی هنگامی که قیام کند در محل اصحاب کهف حاضر می‌شود) به آنها سلام می‌دهد، خداوند موقتا آنها را زنده می‌کند (جواب سلام او را می‌دهند) سپس بر خوابشان بر گردانده می‌شوند و بعد از آن تا روز قیامت دیگر بر نمی‌خیزند «2».

_____
(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 34- 232.
(2) مجلسی، بحار، ج 39، ص 150- ابن بطریق، العمدة، ص 195.
ترجمه الطرائف ،ص:228

(1) فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به سند خود روایت کرده که پیامبر سرش در دامن علی (علیه السلام) بود که وحی بر او نازل شد و علی هنوز نماز عصر را نخوانده بود تا آفتاب غروب کرد.
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد خدایا علی (علیه السلام) بر طاعت تو و رسولت بود، آفتاب را برای او برگردان (تا نماز عصرش را بخواند) راوی می‌گوید: پس دیدم آفتاب طلوع کرد بعد از آنکه غروب کرده بود «1».
(2) باز «ابن مغازلی» در «المناقب» از «ابو رافع» روایت کرده که گفت: آفتاب پس از آنکه غروب کرده بود، برای علی (علیه السلام) برگردانده شد به جایی که وقت نماز عصر بود پس علی (علیه السلام) به نماز ایستاد و نماز عصر را بجا آورد، و چون از نماز فارغ شد آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها نمایان شدند «2».
چه بسا بعضی‌ها که نسبت به قدرت خداوند جاهل هستند، گویند:
«رد الشمس» و برگرداندن آفتاب چگونه ممکن است؟
در جواب می‌گوئیم این موضوع از راههای مختلف برای خداوند امکان دارد و از جمله این که آفتاب دیگری را به جای آن خلق کند، یا زمین را برگرداند تا آنجا که آفتاب دیده شود، یا اینکه آفتاب دیگری را مثل آفتاب بنماید. و حکم این حادث حکم همان افتاده باشد و غیر اینها از مقدرات که خداوند خود می‌داند. و حبس شدن آفتاب مثل این واقعه برای بعضی از پیامبران گذشته نیز روایت شده است. البته بر اهل دانش پوشیده نیست که معجزه امری است ذاتا ممکن و از دائره محالات عقلی خارج می‌باشد نهایت این که از تحت تأثیر عوامل طبیعی یا غیر طبیعی که تأثیر آنها در مسببات کلی است خارج می‌باشد به این معنی خداوند بر هر ممکنی قادر و عموم قدرتش محدود به تأثیر اسباب طبیعی نمی‌باشد.

_____
(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 96.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 98- خوارزمی، المناقب، ص 217 ط نجف.

(1) شافعی ابن مغازلی به سند خود از «انس بن مالک» روایت کرده که گفت:
پیامبر به ابو بکر و عمر فرمود: پیش علی بروید تا جریانی که دیشب برای او اتفاق افتاده برای شما تعریف کند و من نیز به دنبال شما می‌آیم. انس گفت: آنها رفتند و من نیز همراه آنان بودم ابو بکر و عمر از علی (علیه السلام) اجازه خواستند تا وارد بشوند. علی (علیه السلام) بیرون آمد، همین که آنها را دید، گفت: ای ابو بکر اتفاقی افتاده است؟
گفت: نه، خبری نیست جز خیر و خوشی. پیامبر به من و عمر فرمود: نزد علی بروید تا برای شما آنچه دیشب برای او اتفاق افتاده، تعریف کند.
همان موقع پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم تشریف آورد و فرمود: ای علی آنچه دیشب برایت اتفاق افتاده برای ایشان نقل کن گفت: ای رسول خدا حیا می‌کنم و خجالت می‌کشم پیامبر فرمود: تعریف کن و خجالت مکش که خداوند از حق‌گوئی حیا نمی‌کند.
علی (علیه السلام) گفت: احتیاج به آب داشتم و می‌خواستم هر چه زودتر خود را تطهیر کنم و صبح شده بود و ترسیدم که نماز فوت شود. حسن و حسین را برای تحصیل آب فرستادم آنها بر من دیر کردند و من محزون شدم، دیدم سقف خانه شکافته شد و سطلی سر پوشیده به حوله‌ای فرمود آمد و چون به زمین رسید و سر پوش را از روی آن برداشتم، دیدم آب است و برای نماز خود را تطهیر کردم و غسل نمودم و نماز خواندم بعد سطل آب و روپوش آب بالا رفت و شکاف سقف بهم پیوست.
پیامبر به علی فرمود: اما سطل از بهشت و آب از نهر کوثر بود و سرپوش آن از دیبای سبز بهشت بود. ای علی، دیشب جبرئیل خدمتکار تو بود «1».
مرحوم سید می‌گوید: شاید ابن مغازلی این حدیث را خلاصه کرده و از نقل تمام آن معذور بوده است و یا این که این جریان دو بار اتفاق افتاده و هر دو جریان را «انس بن مالک» نقل کرده است (2) و اخطب خوارزمی که به «صدر الأئمه» نزد این

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 94- 95.
ترجمه الطرائف ،ص:230
جماعت معروف است، در کتاب «المناقب» به سند خود از «انس بن مالک» روایت کرده که گفت: پیامبر نماز عصر را برای ما خواند ولی رکوع آن را طولانی ساخت تا آنکه ما گمان کردیم که سهو و یا غفلت کرده است و بعد سر از رکوع بلند کرد و گفت:

سمع اللّه لمن حمده
بعد بقیه نماز را به سرعت خواند و سلام داد. سپس روی خود را که گویا ماه چهارده شبه در وسط ستارگان بود، به طرف ما برگرداند و بعد که قامت خود را بلند کرد تمام مسجد از نور جمالش درخشیدن گرفت و نظر خود را به صف اول انداخت و از اصحاب خود یکی یکی تفقد نمود، بعد به صف دوم و سوم و همین طور تا این که صفوف زیاد شد.
بعد فرمود: پس چرا پسر عمویم علی بن ابی طالب را نمی‌بینم؟ همین موقع علی (علیه السلام) از آخر صفها با صدای بلند گفت:
لبیک لبیک یا رسول اللّه
. پیامبر با صدای بلند فرمود: ای علی نزدیکتر بیا.
علی (علیه السلام) از وسط صفها خود را به پیامبر رساند پیامبر به او فرمود: چه باعث شده که در صف اول برای خود جا نگرفته‌ای؟! عرض کردم: ای رسول خدا در طهارت خود شک کردم، و به منزل برگشتم، حسن و حسین و فضه را صدا کردم، کسی مرا جواب نداد، ناگاه از پشت سرم صدای هاتفی را شنیدم که می‌گفت: ای ابو الحسن، ای پسر عموی پیامبر! چون برگشتم ظرف طلائی پر از آب که روی آن حوله‌ای بود دیدم، حوله را برداشتم روی شانه خود انداختم و اشاره به آب کردم آب بر دستم ریخته می‌شد با آن آب خود را کاملا تطهیر کردم واقعا به نرمی کرده و طعم شهد و بوی مشک بود، بعد از آن که تطهیر کردم دیدم از ظرف و حوله خبری نیست و نفهمیدم چه کسی آن را گذاشت و چه کسی آن را برداشت (همین باعث شد که به نماز کمی دیر رسیدم).
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم- همین که این سخن را شنید- به روی علی (علیه السلام) تبسم کرد و به سینه خود چسبانید و از میان چشمانش بوسید بعد فرمود: ای ابو الحسن آیا ترا مژده ندهم که ظرف از بهشت و آب و حوله از فردوس اعلی بود و آنکه مهیا کرد، جبرئیل بود و آنکه حوله به دوش تو انداخت میکائیل بود قسم به آنکه نفس محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم به
ترجمه الطرائف ،ص:231
دست قدرت اوست، پیوسته اسرافیل در نماز زانوی مرا گرفته بود او نمی‌گذاشت از رکوع بلند شوم تا آن که تو نیز به نماز رسیدی و ثواب نماز را در کردی.
«ا فیلومونّنی النّاس علی حبّک؟ و اللّه تعالی و ملائکته یحبوّنک من فوق السّماء»
«1».
آیا مردم مرا به خاطر محبتی که به تو دارم، ملامت می‌کنند، در حالی که خدا و ملائکه در بالای آسمانها ترا دوست می‌دارند.

(1) «ابن مردویه» فقه اهل سنت در کتابش به سند خود از «حذیفه یمانی» روایت کرده که گفت:
«قال رسول اللَّه: علیّ خیر البشر فمن ابی فقد کفر»
«2».
پیامبر فرمود: علی (علیه السلام) بهترین بشر است و هر کس او را رد کند، او کافر است).
(2) فقیه شافعی ابن مغازلی نیز در کتابش به سند خود از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل کرده که فرمود:
«انّ المنادی نادی یوم احد: لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»
«3».
در جنگ احد جبرئیل در میان آسمان و زمین ندا کرد که: شمشیری نیست جز ذو الفقار و جوانمردی نیست جز علی (علیه السلام).
و نیز روایت شده ندای همین منادی در جنگ بدر نیز شنیده شد.
(3) ابن مغازلی به سند خود از «محمد بن علی الباقر (علیه السلام)» نیز روایت کرده که گفت:
«نادی ملک من السّماء یوم بدر و یقال له رضوان: لا سیف الّا ذو الفقار و لا فتی الّا علیّ»
«4».

---

(1) خوارزمی، المناقب، ص 216، ط نجف.
(2) همان کتاب، ص 66.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 197.
(4) همان کتاب، ص 199.
ترجمه الطرائف ،ص:232
صدا کرد فرشته‌ای از آسمان که به او رضوان گفته می‌شد روز بدر، به این که:
لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی.
(1) روایتی از «عطیه» نقل شده که گفت: از جابر بن عبد اللَّه انصاری از علی (علیه السلام) پرسیدند گفت: «ذاک خیر البشر و لا یشکّ فیه الّا منافق» «1». علی بهترین بشر است و در آن شک نمی‌کند مگر منافق.
(2) و همچنین «عطاء» از «عایشه» روایت کرده که گفت: از عایشه در باره علی (علیه السلام) پرسیدند؟ گفت: «علیّ خیر البشر لا یشکّ فیه الّا کافر» «2».

علی بهترین بشر است و در آن شک نمی‌کند مگر کافر.
(3) حمیدی روایت کرده به سند «محمد بن محمد نیشابوری» به سندی که به «جعفر بن محمد صادق» متصل می‌شود امام صادق (علیه السلام) از پدرش و از جدش نقل می‌کند که: علی (علیه السلام) روزی در حلقه مردان قریش بود که شعر انشاد می‌کردند و نسبت به هم مفاخره می‌نمودند تا این که نوبت به امیر المؤمنین (علیه السلام) رسید، گفتند: ای امیر المؤمنین تو نیز بگو که تمام اصحاب و یاران تو گفتند پس امیر المؤمنین فرمود:
اللّه وفّقنا لنصر محمّدو بنا اقام دعائم الإسلام
خداوند ما را به یاری محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم توفیق داد و به وسیله ما پایه‌های اسلام را بر پا ساخت.
و بنا اعزّ نبیّه و کتابه‌و اعزّنا بالنّصر و الإقدام
و به وسیله ما پیامبر خود را و کتاب خود را عزیز گردانید و عزیز کرد ما را که یاور خود گردانید.
و فی کلّ معرکة تطیر سیوفنافیها الجماجم عن فراش الهام

_____

(1) مناقب ابن مردویه، بنقل احقاق الحق، ج 4، ص 357.
(2) گنجی، کفایة الطالب، ص 119.
ترجمه الطرائف ،ص:233
و در هر معرکه شمشیرهای ما با سرهای دشمن پرواز می‌کرد.
و در بین آنکه نشسته بودیم جبرئیل در خانه‌های ما با فرایض و احکام خداوند، نازل می‌شد پس ما بودیم اول کسی که حلال او را حلال و حرام او را حرام کردیم.
نحن الخیار من البریّة کلّهاو امامها و إمام کلّ إمام
مائیم برگزیدگان از تمام خلق خدا و پیشوای آنها و پیشوای هر امامی.
روندگانیم به دریاهای ناگوار به عهده‌گیرانیم پیشامدهای روزگار را.
ما منع می‌کنیم هر که را که بخواهیم منع کنیم و هر که را بخواهیم، بخشش و احسان می‌کنیم.
پس گفتند: ای ابو الحسن، چیزی باقی نگذاشتی مگر این که جامع آن را بیان نمودی «1».
(1) حاکم نیشابوری که از موثقین مذاهب چهارگانه است در تاریخ نیشابور در شرح حال هارون الرشید به سندی که به «میمون هاشمی» رسانده، نقل کرده که گفت: روزی نزد رشید بودم که صحبت از «آل ابو طالب» به میان آمد. هارون گفت:
شنیده‌ام که مردم چنین می‌پندارند که من نسبت به علی (علیه السلام) و فرزندان وی کینه می‌ورزم، به خدا سوگند که این طور نیست که آنها گمان

می‌کنند، خدا می‌داند که من چه قدر علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیهما السلام) را دوست می‌دارم و فضل و کمال آنها را می‌شناسم و لکن ما انتقام خون آنان را طلب کردیم، تا این که خداوند حکومت و ولایت را به ما رساند، ما آنها را به خود نزدیک ساختیم، ولی آنها نسبت به ما رشگ بردند و آنچه در دست ما بود آن را از ما طلب کردند و فساد را در زمین گسترش دادند.
آنگاه هارون گفت:
مرا پدرم از جدش عبد اللَّه بن عباس روایت کرد که گفت: روزی در خدمت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بودیم که فاطمه (علیها السلام) گریه‌کنان وارد شد پیامبر به او فرمود:

---

(1) طرائف، ص 89.
ترجمه الطرائف ،ص:234
پدرت فدای تو باد چه باعث گریه تو شده است؟ عرض کرد: حسن و حسین بیرون رفته و تاکنون برنگشته‌اند و نمی‌دانم شب را کجا به روز آوردند؟ پیامبر به او فرمود:
دخترم آن خدائی که آنها را آفریده به آنها از من و تو مهربانتر است. سپس پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دست و سر خود را بلند کرد و عرض کرد: بار خدایا آنان اگر راه صحرا در پیش گرفته‌اند و یا راه دریا، آنان را در پناه خود سالم نگهدار.
(1) همین موقع جبرئیل نازل شد، عرض کرد: ای محمد دلتنگ و اندوهگین مباش، آنان در دنیا و آخرت صاحب فضیلتند و پدرشان هم بهتر از آنهاست آنها الان در محوطه بنی النجار خوابیده‌اند و خداوند به خصوص فرشته‌ای برای محافظت آنها مأمور کرده است. ترجمه الطرائف 234 علی(ع) بهترین بشر و بهترین جوانمرد است
امبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم برخاست و به همراه اصحابش راهی محوطه بنی النجار شدند، آنگاه دیدند حسن و حسین دست به گردن هم انداخته به خواب رفته‌اند و آن فرشته هم یک بال خود را زیر آنها فرش کرده و بال دیگرش را بالای سر آنها سایبان نموده است پیامبر همین که این صحنه را دید بی‌اختیار خود را به زمین انداخت و آنها را آن قدر بوسید و نوازش کرد که از خواب بیدار شدند و آنگاه حسن را بر شانه راست و حسین را بر شانه چپ نشاند و در حالی که جبرئیل نیز آنها را همراهی می‌کرد، از محوطه بنی النجار بیرون آمدند پیامبر فرمود:
«و اللَّه لاشرفتکما کما اشرفکما اللَّه تعالی».
به خدا سوگند شما را شریف و بزرگ گردانم، همچنان که خداوند شما را شریف و بزرگ کرده است.

ابو بکر جلو آمد و عرض کرد: ای رسول خدا یکی از این دو بچه را به من بده تا من او را بردارم.
پیامبر فرمود: شتر آنها شتر خوبی است و آن دو نیز سواران خوبی هستند و پدرشان هم از آن دو بهتر است تا این که به مسجد آمدند و به بلال دستور داد صدا کند و مردم را در مسجد جمع نماید پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم در حالی که حسنین روی دوش او
ترجمه الطرائف ،ص:235
بودند، به سخن ایستاد و فرمود: (1) ای مردم! می‌خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر جد و جده راهنمائی کنم؟
گفتند: بلی ای رسول خدا.
فرمود: همین حسن و حسین‌اند که جد آنها رسول خدا سرور پیامبران و جده آنها خدیجه دختر خویلد سرور زنان اهل بهشت است آیا می‌خواهید شما را به بهترین افراد بشر از نظر پدر و مادر راهنمائی کنم؟
همه گفتند: بلی، ای رسول خدا.
فرمود: باز همین حسن و حسین که پدرشان علی بن ابی طالب و مادرشان فاطمه دختر خدیجه سرور زنان عالم می‌باشد آیا می‌خواهید شما را به بهترین افراد بشر از لحاظ عمو و عمه راهنمائی کنم؟
گفتند: بلی ای رسول خدا.
فرمود: باز هم حسن و حسین‌اند که دائی‌شان قاسم بن رسول اللَّه و خاله آنها زینب دختر رسول اللّٰه است.
سپس عرض کرد:
«اللّٰهمّ انّک تعلم انّ الحسن و الحسین فی الجنّة و اباهما فی الجنّة و امّهما فی الجنّة و عمّهما فی الجنّة و عمّتهما فی الجنّة و خالهما فی الجنّة و خالتهما فی الجنّة و من احبّهما فی الجنّة و من ابغضهما فی النّار»
. پروردگارا تو خود می‌دانی که حسن و حسین در بهشت‌اند و پدرشان، مادرشان، عمویشان، عمه‌شان، دائی‌شان و خاله‌شان هم در بهشت هستند و هر کس هم آنها را دوست بدارد در بهشت است و هر کس آنها را دشمن بدارد در آتش می‌باشد.
راوی می‌گوید: هارون وقتی که این حدیث را برای ما تعریف می‌کرد، چشمانش اشگ می‌ریخت و گریه گلویش را گرفته بود «1».

---

(1) مجلسی، بحار، ج 37، ص 94.
ترجمه الطرائف ،ص:236

(1) ابو بکر محمد بن الحسن اجری- شاگرد ابی بکر و پدر ابو داود سجستانی- در کتاب «الشریعة» به سند خود از «علقمة بن قیس» و «اسود بن یزید» روایت کرده که این دو نفر گفتند: خدمت ابو ایوب انصاری آمدیم و گفتیم خداوند به وجود محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم ترا گرامی داشته، زیرا که به شتر او وحی کرد تا بر در خانه تو فرود آمد و پیامبر میهمان تو شد و این فضیلتی است که خداوند افتخار آن را به تو داده بعد خارج شدی و در رکاب علی (علیه السلام) جهاد کردی.
ابو ایّوب انصاری گفت: آفرین بر شما، خوش آمدید، من قسم می‌خورم برای شما که پیامبر در همین خانه بود که الان شما دو تا در آن نشسته‌اید، و در خانه جز رسول خدا و علی کسی نبود، علی هم در دست راست پیامبر نشسته بود، من و انس هم پیش روی او ایستاده بودیم که ناگهان در کوبیده شد، پیغمبر فرمود: انس نگاه کن ببین کیست که در می‌زند انس نگاه کرد و بر گشت و گفت عمار است.
ابو ایوب گفت: شنیدم از رسول خدا که فرمود: ای انس در را به روی عمار- که طیّب و طاهر است- بگشای تا داخل شود.
عمار داخل شد بر پیامبر سلام کرد، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم جواب سلام او را داد و به او خوش آمد گفت: و به او فرمود: ای عمار! به زودی بعد از من در میان امت من اختلاف و کشمکش به وجود می‌آید و به حدی که به روی همدیگر شمشیر می‌کشند و حتی بعضی از آنان بعضی دیگر را می‌کشند و بعضی از بعض دیگر بیزاری می‌جویند آنگاه که این وضع را دیدی، از این مردی که طرف راست من نشسته، دست برندار- یعنی علی بن ابی طالب- فرمود: عمار! اگر تمام مردم به راهی بروند ولی علی (علیه السلام) تنها به راهی برود، تو از همان راهی برو که علی (علیه السلام) است و مردم را ترک کن.
«یا عمّار انّ علیا لا یزال علی هدی یا عمّار طاعة علیّ طاعتی و طاعتی طاعة اللّه عزّ و جلّ»
«1».

---

(1) خوارزمی، المناقب، ص 124 ط نجف.
ترجمه الطرائف ،ص:237
ای عمار! علی پیوسته در هدایت است ای عمار! پیروی و اطاعت از علی (علیه السلام) پیروی و اطاعت از من است و اطاعت از من، اطاعت از خدا است.

و همچنین علامه بدخشی از ابو ایوب انصاری و عمار یاسر روایت کرده که پیامبر فرمود:
«یا علی انّ الحقّ معک، و الحقّ علی لسانک و فی قلبک و فی عینک»
«1».
ای علی حق با توست و بر زبان و قلب و چشمانت حق نمایان است.
(1) «عبدری» در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) از صحیح بخاری از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود:
«رحم اللّه علیّا اللّهمّ أدر الحقّ معه حیث دار»
«2».
رحمت خدا بر علی باد، خدایا حق را با علی (علیه السلام) بگردان هر کجا که او بگردد.
(2) احمد بن موسی بن مردویه در کتاب «المناقب» از چند طریق از جمله به سند خود از «محمد بن ابی بکر» روایت کرده که گفت:
حدّثتنی عایشه ان رسول اللّه قال: «الحقّ مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»
«3».
عایشه به من روایت کرد که رسول خدا فرمود: حق پیوسته با علی است و علی (علیه السلام) هم پیوسته با حق است و این دو از هم جدا نشوند تا نزد من بر حوض وارد شوند.
ابن قتیبه دینوری می‌نویسد: هنگامی که علی (علیه السلام) در جنگ جمل پیروز شد و عایشه شکست خورد، برادر وی محمد بن ابی بکر که یکی از همراهان علی

---

(1) بدخشی، تحفة المحبین، ص 189- گنجی، الکفایة، ص 135- اخطب خوارزم، المناقب، ص 77.
(2) خوارزمی، المناقب، ص 56.
(3) تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 117.
ترجمه الطرائف ،ص:238
(علیه السلام) بود، به دیدن او رفت محمد به عایشه گفت: آیا نشنیدی که رسول خدا فرمود:
«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ ثمّ خرجت تقاتلینه بدم عثمان؟!»
«1».
علی با حق است و حق با علی است تو اکنون به عنوان خونخواهی عثمان خروج نموده و با او به پیکار پرداخته‌ای؟!.
حافظ ابن مردویه اصفهانی در «مناقب» و دیلمی در «فردوس» روایت را

چنین نقل کرده‌اند که محمد به عایشه گفت: ترا به خدا سوگند به یاد می‌آوری که گفته بودی پیامبر فرمود:
«الحقّ لن یزال مع علیّ و علیّ مع الحقّ لن یختلفا و لن یفترقا»
(حق پیوسته با علی است و علی هم با حق است این دو هیچ وقت از همدیگر جدا نمی‌شوند) عایشه گفت: آری «2».
حافظ ابن مردویه از ابو حسن (تمیم بن عمرو و یا تمیم بن عبد عمرو) روایت کرده که گفت: بر امّ المؤمنین عایشه وارد شدم، از من پرسید: چه کسی با خوارج پیکار نمود؟ گفتم: علی بن ابی طالب.
عایشه گفت: بغض و کینه درونی من نسبت به علی (علیه السلام) مانع از گفتن حق نخواهد بود شنیدم پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: بهترین فرد امت پس از من آنها (خوارج) را به قتل خواهد رسانید و شنیدم که فرمود:
«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ»
«3».
خطیب در تاریخ بغداد به سند خود از ابو ثابت مولای ابو ذر روایت کرده که گفت: وارد شدم بر اسلمه دیدم گریه می‌کند و نام علی (علیه السلام) را می‌برد. و می‌گوید: از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: علی با حق است و حق با علی است و یک چشم برهم زدن از هم جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر مرا ببینند.

---

(1) دینوری، الإمامة و السیاسة، ج 1، ص 78، چاپ حلبی.
(2) بنا به نقل علامه امینی در الغدیر، ج 3، ص 178- بدخشی، تحفة المحبین، ص 203.
(3) بدخشی، مفتاح النجا فی مناقب آل عبا، مخطوط، ص 67، به نقل احقاق الحق، ج 5، ص 637.
ترجمه الطرائف ،ص:239
«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض یوم القیامة»
«1».
حافظ ابن عساکر با سند خود از «مالک بن جعونه» از ام سلمه روایت کرده است که گفت: «و اللّه انّ علیا مع الحقّ قبل الیوم و بعد الیوم عهدا معهودا و قضاء مقضیا» «2».
(به خدا سوگند که علی بر حق است پیش از امروز و بعد از امروز و این پیمانی مستحکم و حکمی روا شده است).
باز طبق نقل ابن عساکر، ام سلمه ام المؤمنین به ابو ثابت فرمود: سوگند به خدائي که جانم در دست قدرت اوست، از رسول خدا صلی اللّه علیه و

آله و سلّم شنیدم که می‌فرمود:
«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ و القرآن مع علیّ و لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»
«3».
علی با حق و قرآن است و حق و قرآن نیز با علی است و از همدیگر جدا نشوند تا (روز قیامت) سر حوض بر من وارد شوند.
(1) از آن جمله روایتی است که ابی بکر احمد بن موسی بن مردویه به سند خود از «اصبغ بن نباته» روایت کرده که گفت: چون زید بن صوحان در جنگ جمل به شدت زخمی شد و از پشت اسب به زمین افتاد علی (علیه السلام) بر بالین او آمد و هنوز نیمه جانی از او مانده بود فرمود: ای زید رحمت خدا بر تو باد به خدا قسم من ترا نشناختم مگر این که مئونه و مشقت و تعلقات دنیوی تو اندک بود و معاونت و کمک کردن تو در دین بسیار بود.
همان موقع، زید سر خود را به جانب آن حضرت برداشت و گفت: تو مولای من هستی و خدا به تو جزای خیر بدهد و اللّه نشناختم ترا مگر این که به خدا عالم و به آیات او عارف بودید، به خدا سوگند که به همراهی تو با دشمنان تو از روی جهل

_____
(1) تاریخ بغداد، ج 14، ص 321.
(2) ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 3، ص 4- 153.
(3) ابن عساکر، تاریخ دمشق، ج 3، ص 4- 153.
ترجمه الطرائف ،ص:240
جنگ نکردم (1) و لیکن شنیدم که «حذیفة بن یمان» می‌گفت: شنیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرمود:
«علیّ امیر البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره و مخذول من خذله الا و انّ الحقّ معه و یتّبعه الا فمیلوا معه»
«1».
علی امیر نیکوکاران و قاتل تبهکاران است و یاری کرده شده است کسی که به او کمک کند، و سر افکنده است کسی که او را سر افکنده سازد بدانید حق با علی است و تابع او است آگاه باشید و به او تمایل نشان دهید.
ترمذی در صحیح حدیثی با سند خود از رسول خدا آورده که فرمود:
«رحم اللّه علیّا»
خدا علی را رحمت کند، آنگاه عرض کرد بار الها حق و علی را همواره با هم به جریان انداز، آن را معرف این، و این را معرف آن قرار بده «2».
حاکم نیز این روایت را در «مستدرک الصحیحین» «3» آورده و گفته است

که:
این حدیث از نظر مسلم واجد شرایط صحت است.
حاکم به سند خود از «عمره» دختر عبد الرحمن روایت کرده که گفت: وقتی علی (علیه السلام) می‌خواست به طرف بصره (جهت خاموش کردن غائله‌ای که عایشه به راه انداخته بود) برود وارد بر ام سلمه همسر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شد تا با او خداحافظی کند، ام سلمه گفت: برو در پناه خدا و در کنف او، به خدا سوگند تو (هر جا باشی) بر حقی، و حق (هر جا باشد) با تو است و اگر نبود که من می‌خواهم از نافرمانی خدا و رسول پرهیز کنم و دستور او را که باید در خانه خود بنشینم و اطاعت کنم، حتما با تو می‌آمدم و لیکن به خدا سوگند کسی را با تو می‌فرستم که از جان خودم عزیزتر و او فرزندم است «4».
حاکم پس از نقل این حدیث می‌گوید: این حدیث همه شرایط صحت را واجد است چه از نظر مسلم و چه از نظر بخاری.

---

(1) خوارزمی، المناقب، ص 111.
(2) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 298.
(3) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 124.
(4) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 119.
ترجمه الطرائف ،ص:241
«هیثمی» در مجمع خود می‌گوید: از محمد بن ابراهیم تیمی روایت شده که گفت فلانی- یعنی معاویه- در سفر حج به مدینه آمد، مردم هم به دیدارش رفتند، چون سعد داخل شد سلام کرد، معاویه گفت: این مرد نسبت به حق ما، در برابر باطل دیگران اعتنائی ندارد (یعنی من حقم علی (علیه السلام) باطل است).
سعد چیزی نگفت: معاویه پرسید: چرا حرف نمی‌زنی؟ گفت: فتنه‌ای بپا شده و ظلمتی عالم را فرا گرفته و به شتر من گفته اخ اخ- یعنی بخواب- شتر من فعلا خوابیده، تا فضا روشن شود.
مرد- معاویه- گفت: من همه جای کتاب خدا را خواندم، هیچ در آن اخ اخ ندیدم.
سعد گفت: سند گفته من کلامی است که از رسول خدا شنیدم می‌فرمود: «علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ و الحقّ یدور حیث ما دار علیّ»
. (علی پیوسته با حق است و یا حق با علی است هر جا که باشد و هر کار که بکند، معاویه پرسید: آیا غیر از تو کسی دیگر نیز این حدیث را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده؟ گفت: آری، این کلام را در خانه امّ سلمه فرمود).
معاویه گفت: بفرستید ام سلمه بیاید. ام سلمه را آوردند، معاویه از او

پرسید: در باره این سخن چه می‌گوئی؟ گفت: این کلام را رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در خانه من فرمود.
هیثمی پس از نقل این جریان اضافه کرده است که معاویه پس از شنیدن شهادت ام سلمه به سعد گفت: هیچ وقت مثل امروز در نظرم مستحق ملامت و سرزنش نبودی.
سعد گفت: چه ملامتی؟
گفت: این کلام را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدی و علی (علیه السلام) را تنها گذاشتی؟
اگر من شنیده بودم تا زنده بودم به علی خدمت می‌کردم تا مرگم فرا رسد «1». و

_____

(1) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 7، ص 235.

مقصود معاویه از تنها گذاشتن علی این بود که سعد در جنگ صفین او را یاری نکرد.
باز هیثمی در همان کتاب از ام سلمه روایت کرده است که گفت:
«کان علیّ علی الحقّ من اتّبعه، اتّبع الحقّ و من ترکه ترک الحقّ عهد معهود قبل یومه هذا».
علی (علیه السلام) با حق بوده و هر که او را پیروی کند از حق پیروی کرده و هر که ترک او گوید حق را ترک کرده است این عهدی است که از پیش معهود بوده «1».
و نیز از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: با جمعی از مهاجرین و انصار جلو خانه رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم که علی بن ابی طالب عبور کرد، رسول خدا مکرر فرمود:
«الحقّ مع ذا، الحقّ مع ذا»
: حق با این است، حق با این است «2».
این روایت را ابو یعلی و مناوی در «کنوز الحقائق» «3» و متقی در «کنز العمال» آورده‌اند «4».
(1) ابن مردویه در «المناقب» و حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «ابی ثابت» مولای ابو ذر روایت کرده‌اند که گفت: در جنگ جمل در لشکر علی (علیه السلام) بودم، همین که عایشه را در لشکر دشمن دیدم، شکی در دلم افتاد که در هنگام نماز ظهر زائل شد و تا آخر در قتال دشمن شرکت کردم، همین که جنگ پایان یافت به مدینه نزد ام سلمه رفتم و گفتم به خدا سوگند برای آب و نان نیامده‌ام و لکن من مولای ابوذرم و جریانم این طور است وقتی مرا شناخت آفرین گفت و فرمود: دلها به کجا پرواز می‌کند؟

گفتم هر جا رفت در موقع ظهر، خدا آن را برگردانید، گفت: احسنت من از

_____

(1) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 134.
(2) همان کتاب، ج 7، ص 234.
(3) مناوی، کنوز الحقائق، ص 65.
(4) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 157.
ترجمه الطرائف ،ص:243
رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:
«علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لا یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»
(علی با قرآن است و قرآن با علی (علیه السلام) است از هم جدا نمی‌شوند، تا کنار حوض کوثر مرا ببینند) «1».
حاکم بعد از نقل این حدیث گفته: سندش صحیح است و این روایت را مناوی هم در «فیض القدیر» «2». و متقی در «کنز العمال نیز آورده‌اند «3».
ابو جعفر اسکافی معتزلی آورده است که عمار یاسر ضمن ایراد خطبه‌ای از کارشکنی‌های ابو موسی اشعری در کوفه و تشویق مردم به همکاری با امیر المؤمنین (علیه السلام) در جنگ با معاویه و نقل پیشگوئی پیامبر اکرم از کشتار ناکثین و قاسطین و مارقین به دست علی (علیه السلام) گفت که: شنیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ لا یفترقان حتّی یردا علیّ الحوض یوم القیامة»
«4».
(علی با حق است و حق با علی و از هم جدا نشوند تا در روز قیامت در کنار حوض بر من وارد شوند).
و نیز ابن عساکر و دیگران با ذکر سند به نقل از عمار یاسر آورده‌اند که گفت:
شنیدم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌فرماید:
«یا علی ستقاتلک الفئة الباغیة و انت علی الحقّ فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منّی»
«5».

_____

(1) حاکم، مستدرک ج 3، ص 124- گنجی، کفایة الطالب، ص 253- تاریخ ابن عساکر، ج 2، ص 120.
(2) مناوی، فیض القدیر، ج 4، ص 356.
(3) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 153.
(4) اسکافی، المعیار و الموازنه، ص 119.

(5) تاریخ دمشق، ج 2، ص 215- کنز العمال، ج 11، ص 613.
ترجمه الطرائف ،ص:244
(ای علی به زودی گروه تجاوزگر با تو پیکار می‌کند و تو بر حق هستی، پس کسی که در آن روز تو را یاری نکند از من نخواهد بود).
خلاصه حدیث
«الحق مع علی و علی مع الحق»
از نظر حدیث‌شناسی در عالی‌ترین درجه اعتبار است به طوری که تواتر و قطعیت آن امری مسلم و انکار ناپذیر و مورد قبول محدثان می‌باشد و این حدیث و احادیث دیگری که بدین مضمون در مجامع حدیثی و مصادر کلامی و تاریخی به چشم می‌خورد، جملگی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را ملازم با حق و قرآن، حقگو و حق بین و میزان و معیار شناسائی و تشخیص حق از باطل، مؤمن از منافق معرفی می‌نمایند.

(1) خطیب در تاریخ خود مطلبی را ذکر کرده است که دلالت دارد بر این که «علقمه» و «اسود» به طور مکرر ابو ایوب انصاری را به خاطر کمک کردنش به علی (علیه السلام) مورد عتاب و سرزنش قرار می‌دادند.
از جمله: از علقمه و اسود روایت کرده که گفتند: بعد از آن که ابو ایوب انصاری از جنگ صفین بر گشت به دیدنش رفتیم و گفتیم: ای ابو ایوب خدا ترا گرامی داشت به این که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم وارد منزل تو شد و شتر او به در خانه تو ایستاد با این که خیلی‌ها علاقه داشتند که آنها میزبان پیامبر بشوند، ولی از میان همه آنها این افتخار نصیب تو شد، آیا سزاوار است همه این افتخارات خود و الطاف خداوندی را پشت سر اندازی و شمشیر خودت را روی شانه‌ات بگیری و بیائی به جنگ گویندگان کلمه توحید؟! یعنی لشکر معاویه؟
ابو ایوب به ما گفت: «انّ الرّائد لا یکذب اهله و انّ رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم امرنا بقتال ثلاثة مع علیّ (علیه السلام) بقتال الناکثین و القاسطین و المارقین».
هیچ وقت راهنما و قاصد به راهروان خود دروغ نمی‌گویند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ما را مأمور کرد با سه طایفه در رکاب علی (علیه السلام) بجنگیم: «ناکثین، قاسطین و
ترجمه الطرائف ،ص:245
مارقین».
(1) اما ناکثان عبارت بودند از لشکر طلحه و زبیر که نقض بیعت با علی (علیه السلام) کردند و جنگ جمل را راه انداختند و اما قاسطین همینها بودند که اینک از جنگ با آنان بر می‌گردیم (یعنی معاویه و عمرو عاص که جنگ صفین را راه انداختند) و اما مارقین که به خدا سوگند هنوز نمی‌دانم چه کسانی هستند و چه وقت خواهیم جنگید، رسول خدا فرمود: اصحاب طرقات و سعیفات و نخیلات و نهروانا‌تند که ان شاء اللّه با آنان نیز خواهیم جنگید.
آنگاه گفت: من از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که به عمار یاسر می‌فرمود:
«یا عمّار تقتلک الفئة الباغیة و انت اذ ذاک مع الحقّ و الحقّ معک»
. (جمعی یاغی و سرکش از دین و ستمکار، تو را می‌کشند و تو آن روز با حقی و حق با تو است).
«یا عمّار ان رأیت علیّا قد سلک ودیا و سلک النّاس ودیا غیره فاسلک مع علیّ فانّه یدلّیک فی ردّی و لن یخرجک من هدی».

ای عمار هر گاه علی (علیه السلام) را دیدی که به راهی می‌رود و تمامی مردم به راهی دیگر، تو راه علی (علیه السلام) را بگیر که او تو را به سوی هلاکت راهنمائی و از هدایت خارج نمی‌کند. ای عمار! کسی که شمشیری حمایل کند تا علی را بر دشمنش یاری دهد خداوند در قیامت دو شمشیر از درّ به او حمایل می‌کند و کسی که شمشیری علیه علی (علیه السلام) و به یاری دشمن او حمایل کند، خداوند در قیامت دو شمشیر از آتش به او حمایل می‌نماید.
آنگاه از قول علقمه و اسود نقل کرده که گفته‌اند: گفتیم فلانی همین مقدار ما را کافی است خداوند تو را رحمت کند «1».
(2) محمود خوارزمی در کتاب «الفائق فی الاصول» در باب ذکر سایر معجزات

---

(1) خطیب. تاریخ بغداد، ج 13، ص 7- 186.- خطیب خوارزمی، المناقب، ص 57- روزبهان، خنجی، ابطال نهج الحق، فصل 24.
ترجمه الطرائف ،ص:246
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود:
«ستقاتل الناکثین و القاسطین و المارقین»
یعنی در آینده نزدیک با ناکثین و قاسطین و مارقین مقاتله خواهی کرد.
پس با طلحه و زبیر جنگ کرد، بعد از آنکه بیعت خود را شکستند و با معاویه (و قومش) پیکار کرد که آنها را «قاسطین» و «ظالمین» خواند و با اصحاب نهروان یعنی خوارج مقاتله کرد آنها را «مارقین» خواند «1».
این روایت را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل می‌کند و می‌گوید این روایت یکی از دلائل نبوت ختمی مرتبت است، زیرا که اخباری صریح است از آینده و غیبت که هیچ گونه تأویل و اجمالی در آن راه ندارد «2».
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از عقاب بن ثعلبه و او از ابو ایوب انصاری روایت کرده که در عهد خلافت عمر بن خطاب گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم علی بن ابی طالب را دستور داد که بعد از من باید با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگی «3».
و نیز حاکم به سند خود از «اصبغ بن نباته» از «ابو ایوب انصاری» روایت کرده که گفت: از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدم که به علی بن ابی طالب می‌فرمود: تو با ناکثین در «طرقات» و قاسطین در «نهروانات» و مارقین در شاخه‌های خرما می‌جنگی.
ابو ایوب انصاری می‌گوید: عرض کردم یا رسول اللَّه در آن روز ما مسلمانان با چه کسی باشیم؟ فرمود: با علی بن ابی طالب «4».
خطیب در تاریخ بغداد به سند خود از «خلید عصری» روایت کرده که گفت:

(1) ابن طاوس، طرائف، چاپ قم، ص 104.
(2) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 1، ص 201.
(3) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 139.
(4) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 139.
ترجمه الطرائف ،ص:247
در جنگ نهروان از علی (علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مرا مأمور کرد تا با ناکثین و قاسطین و مارقین بجنگیم «1».
ابن اثیر در «اسد الغابة» به سند خود از «مخنف بن سلیم» روایت کرده که گفت: نزد ابو ایوب انصاری شدیم و به او گفتیم تو یک روز با این شمشیرت در رکاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم با مشرکین جنگیدی امروز با همین شمشیر با مسلمانان جنگ می‌کنی؟ گفت: رسول خدا مرا امر فرمود به کشتن ناکثین و قاسطین و مارقین «2».
این روایت را متقی نیز در «کنز العمال» آورده و در آخرش آمده که گفت: من با ناکثان و قاسطان جنگیدم و ان شاء اللّه به زودی با مارقین نیز خواهم جنگید «3».
متقی هندی در «کنز العمال» از «علی بن ربیعة» روایت کرده که گفت: از علی (علیه السلام) در حالی که در منبر بود شنیدم که در پاسخ کسی که گفت: یا امیر المؤمنین چرا این قدر خونهای مردم را می‌ریزی و با آنان معامله شتر خود می‌کنی، آیا دستور از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم داری یا به نظر شخصی خود عمل می‌کنی؟
فرمود: به خدا سوگند نه دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته‌اند، نه خود گمراهم و نه مرا گمراه کرده‌اند، بلکه عهدی است از رسول خدا که به من سپرده و زیانکار است کسی که افتراء ببندد، عهدی بود که رسول خدا که به من سپرد که باید بعد از آن حضرت با ناکثین و مارقین و قاسطین بجنگم «4».
ابن عبد البرّ قرطبی با سند خود از ابو لیلی روایت کرده که گفت شنیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«ستکون بعدی فتنة فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب».
به زودی پس از من فتنه‌ای بر پا خواهد شد پس هر گاه چنین گشت به علی بن ابی طالب تمسک جوئید «5».

(1) خطیب، تاریخ بغداد، ج 8، ص 340.
(2) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 4، ص 33.
(3) متقی، کنز العمال، ج 4، ص 88.

(4) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 82.
(5) قرطبی، الاستیعاب، ج 2، ص 657 (ذیل اصابة).
ترجمه الطرائف ،ص:248
در کنز العمال به سند خود از یحیی بن عبد اللَّه بن حسن از پدرش روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) خطبه می‌خواند که مردی برخاست و پرسید یا امیر المؤمنین «فتنه» چیست؟ آیا از رسول خدا در باره آن چیزی پرسیدی؟ فرمود: آری وقتی آیه شریفه: الف، لام، میم، أَ حَسِبَ النَّاسُ أَنْ یُتْرَکُوا أَنْ یَقُولُوا آمَنَّا وَ هُمْ لا یُفْتَنُونَ نازل شد، من فهمیدم که تا رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در میان ماست آزمایش نمی‌شویم و فتنه به ما نازل نمی‌شود لذا عرض کردم یا رسول اللَّه این فتنه‌ای که خدای تعالی خبرش را به تو داده چیست؟ فرمود: یا علی امت من به زودی بعد از من دچار فتنه می‌شوند پرسیدم پدر و مادرم فدایت این فتنه را برایم بیان کن که چیست و چگونه است و وظیفه من بعد از تو چیست؟ فرمود: تو به زودی با ناکثان و قاسطان و مارقان خواهی جنگید و آنگاه اسامی یک یک آنان را برایم شمرد «1» روایات به همین مضمون در کتب عامه زیاد است که ما در اینجا تنها به نقل این چند روایت اکتفاء کردیم.

(1) محمود خوارزمی در کتاب «الفائق فی الأصول» در باب ذکر سایر معجزات پیامبر در داستان «ذی الثدیه» که با خوارج کشته شد، روایتی نقل کرده است که همان روایت را حمیدی نیز در کتاب «جمع بین الصحیحین» از مسند «ابو سعید خدری» در حدیث «ذو الثدیه» و اصحابش که در جنگ نهروان به دست علی (علیه السلام) کشته شدند، ذکر نموده که گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: عده‌ای از مسلمانان از دین خارج می‌شوند و آنها را بهترین فرقه‌های مردم به قتل می‌رسانند.
و در روایت «اوزاعی» در صفت «ذو الثدیه» آمده است که یکی از دو پستان او مثل پاره گوشتی است که شیر از آن می‌چکد. این گروه بر بهترین فرقه‌های مردم خروج می‌کنند.

_____

(1) متقی هندی، کنز العمال، ج 8، ص 215.
ترجمه الطرائف ،ص:249
(1) ابو سعید قسم می‌خورد که من این حدیث را از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم و بودم که علی بن ابی طالب (علیه السلام) با خوارج جنگ کرد و همه را شکست داد، بعد دستور داد کشته آن مرد (ذو الثدیه) را آوردند، دیدیم چیزی شبیه پستان زنان بر دوش اوست و این مضمون روایتی است که حمیدی آن را نقل کرده است «1».
قسمت اول این روایت را که «خوارزمی» و «حمیدی» نقل نکرده‌اند به روایت دیگران چنین است:
بخاری در کتاب «بدء الخلق» باب علامات نبوت در اسلام، به سند خود از ابو سعید خدری روایت کرده که گفت: روزی نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بودیم و آن حضرت مشغول تقسیم بیت المال بود که «ذو الخویصره» مردی از بنی تمیم پیش آمد و گفت: یا رسول اللَّه عدالت کن. حضرت فرمود: وای بر تو اگر من عدالت نکنم، چه کسی می‌کند؟! اگر عدالت نکنم ناامید و زیانکار خواهم بود. عمر بن خطاب گفت: یا رسول اللَّه اجازه بده گردنش را بزنم، حضرت فرمود: ولش کن، برای این که او رفقائی پیدا می‌کند که نماز و روزه شما در مقابل نماز و روزه آنان ناچیز است، قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی‌کند دین خدا را آن چنان پاره پاره می‌کنند که تیر هدف خود را، تا آنجا که فرمود: مردی سیاه چهره- به سرپرستی آنان- می‌آید که در یکی از شانه‌هایش چیزی شبیه پستان زن است و بر بهترین فرقه‌های مردم خروج می‌کنند.
این روایات را «نسائی» در خصائص خود «2» و مسلم در کتاب صحیح‌اش

کتاب زکاة، و حاکم در مستدرک الصحیحین «3» و ابن اثیر جزری در «اسد الغابة» «4» در ترجمه «ذو الخویصره» از ابو سعید خدری و ابن جریر طبری در تفسیرش «5»

_____

(1) سید بن طاوس، طرائف، ص 105.
(2) نسائی، خصایص، ص 44- 43.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 145، 147، 148، 154.
(4) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 2، ص 140.
(5) ابن جریر طبری، ج 10، ص 109.
ترجمه الطرائف ،ص:250
و احمد بن حنبل در مسند خود «1» و هیثمی در مجمع خود «2» نقل کرده‌اند.
در بعضی از آنها این زیادی نیز آمده که: علی (علیه السلام) وقتی کشته «ذو الثدیه» را آورد از مردم پرسید چه کسی این مرد را می‌شناسد، مردی عرض کرد من او را می‌شناسم نامش «حرقوس» است و مادرش اینجا است، فرمود: بروید مادرش را بیاورید و چون آوردند فرمود: این کیست؟ عرض کرد نمی‌دانم پسر کیست؟ برای این که من در جاهلیت گوسفندانم را در ربذه می‌چراندم، چیزی مانند ظلمت به رویم افتاد و من به این پسر حامله شدم «3».
در روایتی که عده زیادی از علمای اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده‌اند، آمده است که: «زید بن وهب» (یکی از لشکریانی که در جنگ با خوارج با علی (علیه السلام) بوده) گفت: روزی علی (علیه السلام) فرمود: ایها الناس من از رسول خدا شنیدم که فرمود: به زودی طائفه‌ای از امت من خروج می‌کنند که قرائت قرآنشان هیچ ربطی به قرائت قرآن شما ندارد، و نماز و روزه‌شان ربطی به نماز و روزه شما ندارد ولی قرآن می‌خوانند به خیال این که قرآن دوست ایشان است و حال آنکه دشمن ایشان است نمازشان از گلویشان تجاوز نمی‌کند، از اسلام چنان به سرعت بیرون می‌روند که تیر از کمان، و اگر آن لشکری که با ایشان بر می‌خورند بدانند که بر زبان پیامبرشان چه سرنوشتی برای ایشان تقدیر شده، دیگر دست از عمل بر می‌دارند و نشانه آن مردم این است که در میانشان مردی است که بازوئی بدون ساعد دارد و آخر بازویش یعنی روی شانه‌اش- چیزی شبیه به لوله پستان زنان است و روی آن مویهائی سفید روئیده- تا آنجا که فرمود: پس یک دیگر را می‌کشند و از مردم جز دو نفر کشته نمی‌شوند.
بعد از پایان جنگ، علی (علیه السلام) فرمود: بروید و آن «مجدع- کسی که دستش ناقص است- پیدا کنید اصحاب رفتند و کشته او را نیافتند، خود آن

حضرت

_____
(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 56 و 65.
(2) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 3، ص 66- 65.
(3) همان کتاب، ج 6، ص 234.
ترجمه الطرائف ،ص:251
به میان کشتگان خوارج آمد، او را دید که پشت و رو افتاده، امام تکبیر گفت و فرمود: صدق رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسول خدا درست رسانید.
از میان اصحاب، «عبیدة سلمانی» برخاست و پرسید: یا امیر المؤمنین تو را به آن خدائی که جز او معبودی نیست، این را از رسول خدا شنیدی؟ فرمود: آری به آن خدائی که جز او معبودی نیست، سلمانی دوباره و سه باره قسمش داد و آن حضرت سوگند یاد کرد که عین این پیشگوئی را از رسول خدا شنیده است «1».
این روایت را ابو داود نیز در صحیح خود و احمد بن حنبل در مسندش «2» و بیهقی در سنن خود «3» و سایر ائمّه حدیث آورده‌اند.
خطیب بغدادی به سند خود از «نبیط بن شریط اشجعی» روایت کرده که گفت: بعد از پایان جنگ نهروان، ابو قتاده انصاری با شصت یا هفتاد نفر جدا از لشکر از بیراهه برگشتند و نخست به سراغ عایشه رفتند و جریان نهروان را به تفصیل به عایشه گفتند. عایشه چون این جریان را بشنید گفت: هر چند من با علی میانه‌ای ندارم اما چرا حق مطلب را نگویم، من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:
«تفترق امّتی علی فرقتین تمرق بینهما فرقة محلّقون رؤسهم محفون شواربهم أزرهم الی إنصاف سوقهم یقرءون القرآن لا یتجاوز تراقیهم یقتلهم احبّهم الیّ و احبّهم الی اللّه تعالی»
. (امت من به دو فرقه متفرق می‌شوند: فرقه‌ای سرهایشان را می‌تراشند و شارب‌هایشان را ول می‌کنند و لنگ‌ها، تا نیمه ساق دارند، قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمی‌کند محبوبترین خلق خدا نزد من و نزد خدا آنان را می‌کشد، گفتم: یا ام المؤمنین فانت تعلمین هذا، فلم کان الذی منک قالت: یا ابا قتاده و کان امر اللّه قدرا مقدورا».

_____
(1) ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 263- احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 78.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 91.
(3) بیهقی، سنن، ج 8، ص 170.
ترجمه الطرائف ،ص:252

ای ام المؤمنین تو که علی را چنین می‌دانستی چرا شمشیر به رویش کشیدی؟
گفت: ای قتاده کاری که باید بشود، می‌شود و شدنی‌ها هر یک برای خود اسبابی دارند «1».
حاکم از شعیب بن ابی حمزه قرشی، از زهری، از حمزة بن عبد اللَّه بن عمر روایت کرده که گفت: روزی نزد پدرم نشسته بودم مردی از اهل عراق بعد از تعریف زیاد از پدرم- پسر عمر بن خطاب- گفت این آیه از قرآن دلم را گرفته که می‌فرماید:
وَ إِنْ طائِفَتانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُما فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى ... معنای این آیه چیست؟ عبد اللَّه گفت: می‌خواهی چه کنی؟ برو دنبال کارت مرد رفت، آنگاه عبد اللَّه پسر عمر رو کرد به ما و گفت: این آیه را که خواند در دلم اندوهی آورد، که دیگر نتوانستم جوابش را بدهم و آن این که چرا من با لشکر ضلالت نجنگیدم و علی (علیه السلام) را یاری ننموده امر خدا را اطاعت نکردم؟ «2».
عده‌ای از بزرگان و ائمه حدیث از ابی بکر بن ابی الجهم روایاتی آورده‌اند که پسر عمر در اواخر عمرش می‌گفت: از دنیا هیچ اندوهی ندارم جز این که چرا با لشکر ضلالت معاویه و اصحابش پیکار نکردم «3».

(1) «خوارزمی» در کتاب خود در باب سایر معجزات پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی فرمود:
«الا اخبرک باشقی النّاس رجلان: حمیر ثمود و من یضربک یا علی هذا- و وضع یده علی قرنه- فیبتلّ منه هذا- و اخذ بلحیته-»
. آیا خبر ندهم ترا به شقی‌ترین مردم که دو مردند؟ یکی حمیر ثمود و دیگری کسی که ترا از این موضع بزند- دست خود را بر فرق علی (علیه السلام) گذاشت- و

---

(1) خطیب، تاریخ بغدادی، ج 1، ص 160.
(2) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 115.
(3) ابن سعد، طبقات، ج 4، ص 136- 137- هیثمی، مجمع الزوائد، ج 3، ص 182- ریاض النضرة، ج 2، ص 242- استیعاب، ج 1، ص 307.
ترجمه الطرائف ،ص:253
خون از اینجا جاری می‌شود- دست به ریش او کشید. بود همان طوری که خبر داده بود. این لفظ خوارزمی است «1».
«حمیر ثمود» (احمر ثمود) لقب «قدّار بن سالف» نحرکننده ناقه صالح است «2» و قاتل علی بن ابی طالب (علیه السلام) ابن ملجم مرادی است «3».
حاکم در «مستدرک الصحیحین» از «حیان اسدی» روایت کرده که گفت:
علی (علیه السلام) می‌فرمود رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به من خبر داد که به زودی بعد از در گذشت من امت من با تو نیرنگ خواهند کرد و تو بر ملت و دین من زنده خواهی ماند و بر سنت من کشته خواهی شد، هر کس تو را دوست بدارد، مرا دوست داشته است و هر کس ترا دشمن بدارد، مرا دشمن داشته و به زودی این- اشاره به محاسن- به وسیله این- اشاره به فرق سر- خضاب می‌شود «4».
ابو داود طیالسی «5» در مسندش به سند خود از «زبید بن وهب» روایت کرده که گفت: بزرگ خوارج نزد علی (علیه السلام) آمد و گفت: از خدا بترس- این قدر خون مریز- آخر تو هم خواهی مرد، فرمود: نه، به آن خدائی سوگند که دانه‌ها را می‌شکافد و انسانها را می‌آفریند من نمی‌میرم، بلکه کشته می‌شود و این- اشاره به محاسنش- با ضربتی که به این- اشاره به فرق سرش- می‌زنند، خضاب می‌گردد، این قضائی است حتمی و زیانکار است آن کس که افتراء ببندد.

ابن سعد در طبقات دو روایت در این باره آورده که دومیش این است که: ام جعفر سریّه روایت کرده که گفت: من آب به دست علی (علیه السلام) می‌ریختم ناگهان سر به آسمان بلند کرد و ریش خود را با دست گرفته تا برابر بینی بالا آورده و به

---

(1) مسلم، صحیح، ج 2، ص 745.
(2) طریحی، مجمع البحرین، ماده حمر.
(3) مسلم، صحیح، ج 2، ص 745- تاریخ ابن عساکر، ج 3، ص 285.
(4) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 142.
(5) ابو داود طیالسی، ج 1، ص 23.
ترجمه الطرائف ،ص:254
آن خطاب کرد: واها لک وای بر تو به زودی با خون رنگین خواهی شد، این روایت را گفت: و روز جمعه همان هفته ضربت به فرق سرش وارد آمد «1».
ابن عبد البرّ در کتاب «استیعاب» به سند خود از «سکین بن عبد العزیز عبدی» روایت کرده که از پدرش شنید که می‌گفت: عبد الرحمن بن ملجم آمد و از علی (علیه السلام) مرکبی خواست و حضرت مرکبی به او داد و رو به حضار کرد که من حیات او را می‌خواهم او کشتن مرا، و من با او رفتاری کرده و می‌کنم که هیچ بهانه‌ای برای اجراء تصمیمش ندارد، همه بدانید که او قاتل من است، بعضی از حضار گفتند: پس چرا آزادش گذاشته‌ای؟ فرمود: برای این که هنوز مرا نکشته «2» این روایت را «محب طبری» نیز در «ریاض النضرة» آورده با این اضافه که به آن حضرت گزارش دادند که: ابن ملجم دارد شمشیر خود را زهر می‌دهد و می‌گوید:
به زودی علی (علیه السلام) را آن چنان به قتل برسانم که عرب هر جا نشست آن را تعریف کند.
پس علی (علیه السلام) فرستاد نزد او که چرا شمشیر خود را زهر می‌دهی؟ گفت:
برای دشمنم و دشمن تو، حضرت رهایش کرد و فرمود: چه کنم؟ هنوز که مرا نکشته، ابو عمر و نیز این روایت را آورده «3».
متقی در «کنز العمال» از «معاویة بن جرین حضرمی» روایت کرده که گفت:
روزی لشکر در برابر علی (علیه السلام) سان می‌داد از آن میان ابن ملجم گذشت، حضرت از نامش پرسید، او به دروغ اسم دیگری غیر اسم پدر خود را برد، حضرت فرمود: دروغ گفتی، نام پدرت را بگو ابن ملجم زیر بار نمی‌رفت تا عاقبت گفت:

آنگاه حضرت فرمود: آخر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به من خبر داده بود که قاتل من شخصی شبیه یهودیان و خود یهودی است «4».

---

(1) ابن سعد، طبقات، ج 3، ص 23.
(2) ابن عبد البر، استیعاب، ج 2، ص 470.
(3) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 245.
(4) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 412.
ترجمه الطرائف ،ص:255
ابن حجر در «صواعق المحرقه» نقل کرده که آن شبی که صبحش علی (علیه السلام) ضربت خورد، مکرر از حجره بیرون می‌آمد و به آسمان نظر می‌کرد و بسیار می‌فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفته‌ام و به من دروغ نگفته‌اند، این همان شب است که به من خبر داده‌اند، همین که هنگام صبح بیرون رفت، ابن ملجم او را ضربت زد «1».
ابن اثیر در اسد الغابه به سند خود از حسن بن کثیر از پدرش روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) آن شب برای نماز صبح از خانه بیرون می‌آمد، مرغابیان استقبالش کردند و به روی او صیحه زدند ما آنها را دور می‌کردیم فرمود: کاری نداشته باشید که نوحه می‌کنند همین که به مسجد رسید ضربت بر سرش وارد آمد «2».
و از این حدیث بر می‌آید که آن حضرت شب شهادت، و ساعتش را نیز می‌دانسته و این حدیث را کنز العمال نیز آورده و به ابن عساکر نسبت داده است «3».
محبّ طبری همین حدیث را آورده و در آخر آن راوی می‌گوید: عرض کردم یا امیر المؤمنین شما دست ما را نسبت به مرادیان باز بگذار، آخر آنان در شهر که آب و ملکی و فامیلی ندارند بگذار ایشان را از اینجا بیرون کنیم فرمود: نه، ولی اگر من به دست او کشته شدم شما نیز او را بکشید و اگر بهبودی یافتم قصاص می‌شود «4».

(1) خطیب در تاریخ بغداد به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت:
رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود در قیامت هیچ کس سواره نمی‌آید، مگر ما چهار نفر، عمویش

---

(1) ابن حجر، صواعق المحرقه، ص 80.
(2) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 4، ص 35.
(3) متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 413.
(4) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 245.
ترجمه الطرائف ،ص:256
عباس گفت: یا رسول اللَّه آن چهار نفر چه کسانی هستند؟ فرمود: اول آنها من هستم که بر براقی سوار می‌شوم، که رویش چون آدمیان است- آنگاه بعد از بیان خصوصیات آن براق- عباس گفت: دیگر کیست ای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم؟ فرمود: برادرم صالح پیغمبر که او نیز سوار بر ناقه اللَّه می‌آید. گفت: دیگر کیست؟ فرمود: عمویم حمزه که اسد خدا و اسد رسول خدا و سید الشهداء و سوار بر ناقه من می‌آید، عباس پرسید دیگر کیست؟ فرمود: برادرم علی (علیه السلام) است که بر ناقه‌ای از ناقه‌های بهشتی سوار است که افسارش از لؤلؤ رطب است و محملی از یاقوت سرخ دارد- و همچنین از خصوصیات آن ناقه شمرد تا رسید به اینجا- که خلایق به یک دیگر می‌گویند: این شخص پیغمبری مرسل یا ملکی مقرب است از بالای عرش ندا می‌رسد که وی نه پیغمبر مرسل است و نه ملکی مقرب و نه حامل عرش خداست.
«هذا علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصیّ رسول ربّ العالمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین»
«1».
بلکه علی بن ابی طالب وصی رسول رب العالمین است، او امام پرهیزگاران و پیشوای رو سفیدان است.
خطیب در تاریخ بغدادی در جای دیگر به سند خود از ابن عبّاس همین مضمون را روایت کرده و در آخر این حدیث آمده که:
«افلح من صدّقه و خاب من کذّبه و لو انّ عابدا عبد اللَّه بین الرّکن و المقام الف عام حتّی یکون کالشن البالی لقی اللَّه مبغضا لال محمّد اکبّه اللَّه علی منخره فی نار جهنّم».
سعادتمند شد آن کسی که او را تصدیق کرد و بدبخت و بی‌چاره شد آن

کسی که او را تکذیب نمود. اگر عابدی خدای را در زمین رکن و مقام ابراهیم در مسجد الحرام هزار سال عبادت کند، به طوری که بدنش چون مشکی خشکیده شود و در قیامت خدای را با بغض آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم دیدار کند، خداوند او را بارویش در آتش می‌افکند «2».

_____

(1) خطیب، تاریخ بغداد، ج 11، ص 113- 112.
(2) همان کتاب، ج 13، ص 123- 122.
ترجمه الطرائف ،ص:257
«محب طبری» از «جابر بن سمرة» روایت کرده که: از رسول خدا پرسید: چه کسی پرچم تو را در روز قیامت حمل می‌کند؟ فرمود: همان کسی که در دنیا آن را حمل می‌کرد و این علی بن ابی طالب (علیه السلام) است آنگاه می‌گوید: این روایت را نظام الملک نیز در امالیش و متقی در کنز العمال آورده «1».

حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «عبد اللَّه بن اسعد بن زراره» از پدرش روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: در باره على (علیه السلام) سه عنوان به من وحی شده، اول این که او سید مسلمانان است، دوم اینکه او امام متقیان است، سوم این که او قائد غرّ المحجّلین است «2».
(1) فقیه شافعی ابن مغازلی از چند طریق روایت کرده که از جمله گفت: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«یا علی انّک سیّد المسلمین و امام المتّقین و قائد الغرّ المحجّلین و یعسوب المؤمنین»
«3».
ای علی تو آقای مسلمانان و امام متقیان و پیشوای روسفیدان و بزرگ پرهیزگاران هستی.
حاکم در مستدرک به سند خود از جابر آورده که گفت: از رسول خدا در حالی که بازوهای علی را گرفته بود، شنیدم با صدای بلند می‌فرمود:
«هذا امیر البررة قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله»
: این پیشوای ابرار و کشنده فجار است، کسی است که یاورانش یاری می‌شوند و آنان که از یاریش خود داری کنند، بیچاره خواهند شد «4».

_____

(1) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 202.
(2) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 137.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 65 و 104.
(4) حاکم، مستدرک ج 3، ص 129- متقی، کنز العمال، ج 3، ص 319.
ترجمه الطرائف ،ص:258
(1) ابن مغازلی در کتاب «المناقب» از چند طریق به سند خود از «حذیفة بن- یمان» روایت کرده که گفت: پیامبر میان مهاجرین برادری انداخت و هر کسی را با همتای خود برادر نمود دست على بن ابی طالب را گرفت و گفت: این هم برادر من است حذیفه گفت: پس پیغمبر سرور پیامبران و امام متقیان و رسول رب العالمین است او را مثل و مانندی نیست على هم برادر اوست «1».

(2) از جمله روایاتی که در فضیلت اهل بیت پیامبر وارد شده، روایتی است که ثعلبی آن را در تفسیرش از چند طریق با سندهای مختلف در تفسیر سوره «هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ» از جمله از «ابن عباس» نقل کرده که گفت:
حسن و حسین (علیهما السلام) بیمار شدند، پیامبر با جمعی از یاران خود از جمله ابو بکر و عمر به عیادتشان آمدند و به علی (علیه السلام) گفتند: ای ابو الحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی، علی (علیه السلام) و فاطمه (س) و فضّه (که کنیز آنها بود) نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند (طبق بعضی از روایات حسن و حسین (علیه السلام) نیز گفتند ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم) چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند، در حالی که از نظر مواد غذائی دست خالی بودند علی (علیه السلام) بناچار نزد «شمعون بن حارث خیبری» یهودی رفت و از او سه ساع جو قرض کرد و آن را به خانه آورد و در حدیث «مزنی» از «مهران باهلی» است که: علی (علیه السلام) از همسایه‌اش که مرد یهودی به نام شمعون بود، مقداری پشم گرفت تا بریسد و در عوض سه صاع (سه من) جو بگیرد فاطمه یک سوم آن پشم را ریست و یک ثلث جو را هم دستاس کرده با خمیر آن پنج قرص نان پخت برای هر نفری یک قرص. علی (علیه السلام) هم در مسجد با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نماز را خواند و بعد از نماز به خانه آمد، همین که سفره را آوردند و علی دست برد تا اولین

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 39.
ترجمه الطرائف ،ص:259
لقمه را بر دارد و اهل خانه افطار کنند، مسکینی به در خانه آمد و گفت: (1) «السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم»: سلام بر شما ای خاندان محمد من مستمندی از مستمندان مسلمین هستم، مرا از آنچه می‌خورید طعام دهید که خدا شما را از غذای بهشتی بخوراند.
علی (علیه السلام) چون این بشنید، دستور داد طعامش را برای او ببرند و همه اهل منزل هم از علی تبعیت کردند، و همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.
روز دوم فاطمه (علیها السلام) برخاست یک من دیگر آن جو را دستاس کرده نان پخت علی در مسجد با رسول خدا نماز خواند همین که برگشت، طعام را نزدش گذاشت در همین حال صدای یتیمی از دم در بلند شد و

گفت: السلام علیکم یا آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم سلام بر شما ای اهل بیت محمد من یتیمی از اولاد مهاجرینم، که پدرم شهید شده، مرا طعامی دهید، اهل بیت طعام آن روزشان را هم به یتیم دادند و باز خود با آب افطار کردند (و روز بعد را نیز روزه گرفتند).
روز سوم باز فاطمه (علیها السلام) برخاست یک من دیگر را دستاس کرده نان پخت. علی (علیه السلام) بعد از آنکه نمازش را با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواند به خانه آمد، فاطمه (علیها السلام) طعام نزدش گذاشت در همین حال اسیری دم در آمد و گفت:
السلام علیکم یا اهل بیت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم: سلام بر شما اهل بیت نبوت، ما را اسیر می‌کنید و غذا هم به ما نمی‌دهید؟! خاندان رسالت طعام آن روزشان را نیز به آن «اسیر» دادند و در نتیجه سه روز تمام گرسنه ماندند و به جز آب چیزی نخوردند، هنگامی که پیامبر آنها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند فرمود: این حالی را که در شما می‌بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه شد دید در محراب عبادت ایستاده، در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشمهایش به گودی نشسته، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ناراحت شد.
ترجمه الطرائف ،ص:260
(1) در همین هنگام جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر، خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید سپس سوره «هل اتی» را برخواند هَلْ أَتی عَلَی الْإِنْسانِ حِینٌ مِنَ الدَّهْرِ تا آنجا که می‌فرماید: لا نُرِیدُ مِنْکُمْ جَزاءً وَ لا شُکُوراً (بعضی گفته‌اند که از آیه «إِنَّ الْأَبْرارَ» تا آیه «کانَ سَعْیُکُمْ مَشْکُوراً» که مجموعا هیجده آیه است در این موقع نازل گشت).
محمد بن علی غزالی در کتاب خود معروف به «البلغة» بر نقل ثعلبی افزوده که بر اهل بیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مائده آسمانی نازل شد و هفت روز از آن میل کردند غزالی گفته: و حدیث مائده و نزول آن به اهل بیت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در سایر کتب مذکور است.
مرحوم سید ابن طاوس پس از نقل این روایت از غزالی می‌گوید: از بعضی از راویان حدیث از معنی قول غزالی که گفته: «انّه مذکور فی سائر الکتب» سؤال شد، گفت: اشاره به کتابهای معتبری است که راوی حدیث آنها را می‌شناخته است.
(2) این روایت را زمخشری هم در تفسیر «کشاف» در تفسیر آیه: «وَ جَزاهُمْ بِما صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَریراً» آورده است و گفته که: حسن و حسین مریض شدند، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم با گروهی از مردم به عیادت ایشان آمدند، گفتند ای ابو الحسن چقدر خوبست برای شفای

فرزندانت نذری کنی؟ علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) و فضه (که کنیز آنها بود) همه نذر کردند که اگر حسنین از این بیماری بهبودی یابند به شکرانه آن برای خدای عز و جل سه روز روزه می‌گیریم حسن و حسین شفا یافتند، در حالی که در خانه آل محمد هیچ مواد غذائی نبود، پس علی (علیه السلام) از شمعون خیبری یهودی سه صاع (سه من) جو قرض گرفته آن را به خانه آورد و نزد زهرا (علیها السلام) نهاد فاطمه (ع) یک من آن را دستاس کرده، پنج قرص به هر نفر یک نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد، و گفت: السلام علیکم اهل بیت محمد من مسکینی از مسکین‌های مسلمین هستم، غذائی به من بدهید خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند، آنها همگی، مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشیدند.
ترجمه الطرائف ،ص:261
(1) روز دوم نیز روزه گرفتند و موقع افطار وقتی که غذا را آماده کردند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد آن روز نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند (بار دیگر با آب افطار کردند و روز بعد را نیز روزه گرفتند) در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم غذای خود را به او دادند چون صبح شد، علی (علیه السلام) دست حسن و حسین (علیهما السلام) را گرفت و به خدمت پیامبر آمدند، هنگامی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را دید که از شدت گرسنگی مثل جوجه می‌لرزند، فرمود:
این حالی را که در شما می‌بینم برای من بسیار گران است، سپس برخاست و با آنها حرکت کرد هنگامی که وارد خانه فاطمه شد دید در محراب عبادت ایستاده در حالی که از شدت گرسنگی شکم او به پشت چسبیده و چشمانش به گودی نشسته، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ناراحت شد، پس جبرئیل نازل شد و گفت:
«ها یا محمد هنّاک اللّه فی اهل بیتک»
ای محمد خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید. سپس سوره «هَلْ أَتی» بر او خواند «1».
این روایت را ابو موسی نقل کرده و گفته که واحدی هم آن را روایت نموده و نیز فخر رازی آن را در تفسیر این سوره آورده، و گفته: واحدی که از اصحاب ماست- یعنی سنی اشاعره است- در کتاب سبط گفته: این سوره در باره علی (علیه السلام) نازل شده و سپس اضافه کرده که صاحب کشاف هم از معتزله است و این قضیه را از ابن عباس روایت کرده است.
«واحدی» در کتاب «اسباب النزول» در بیان شأن نزول آیه: «وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ مِسْکِیناً وَ یَتِیماً وَ أَسِیراً» گفته: عطا از ابن عباس چنین

روایت کرده که علی (علیه السلام) وقتی خود را اجیر کرد تا نخلستانی را از سر شب تا به صبح آبیاری کند و صبح مقداری جو دریافت نماید صبح جو را گرفته یک ثلث آن را آسیا کرد و غذائی که نام آن «حریره» بود درست کرد، همین که غذا آماده شد، مسکینی به در خانه آمد، غذا را نزد او بردند و یک ثلث دیگر طعام را بپختند و آن هم داشت پخته می‌شد که

_____

(1) زمخشری، الکشاف، ج 4، ص 197.

ترجمه الطرائف ،ص:262

یتیمی به در خانه آمد و درخواست طعام کرد، آن طعام را نیز بدو داده ثلث دیگر را بپختند و آن را هم به اسیری داده خود آن روز را گرسنه به سر بردند و این آیات در باره او نازل شد «1».

این روایت را «محب طبری» نیز در «ریاض النضرة» «2» و کتاب دیگرش «ذخائر العقبی» «3» و سیوطی در درّ منثور در ذیل آیه وَ یُطْعِمُونَ الطَّعامَ عَلی حُبِّهِ ... و شبلنجی در نور الابصار «4» نقل کرده‌اند.

آنچه را در بالا آوردیم نص حدیثی است که با کمی اختصار در «الغدیر» به عنوان «قدر مشترک» میان روایات زیادی که در این باره نقل شده، آمده است و در همان کتاب از 34 نفر از علمای معروف اهل سنت نام می‌برد که این حدیث را در کتابهای خود با ذکر نام و کتاب و صفحه آن آورده‌اند.

به این ترتیب روایت فوق از روایاتی است که در میان اهل سنت مشهور بلکه متواتر است «5».

(1) از روایت عجیبی که علمای اهل سنت در فضیلت علی (علیه السلام) و فاطمه و نسل آنها روایت کرده‌اند، روایتی است که شیخ المحدثین بغداد در جلد دهم کتاب خود به سند خود از «اسماء بنت واثله» نقل کرده است راوی گفت: شنیدم از «اسماء بنت عمیس» که می‌گفت: شنیدم از بی‌بی‌ام فاطمه (علیها السلام) که می‌فرمود: شبی علی (علیه السلام) بر من وارد شد و مرا در بسترم گریاند گفتم: ای سرور زنان عالم به چه سبب ترا گریاند؟ فرمود: شنیدم که زمین با او تکلم می‌کند و آن

---

(1) واحدی، اسباب النزول، ص 296.
(2) محب الطبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 227- ذخائر القبی، ص 102.
(3) محب الطبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 227- ذخائر القبی، ص 102.
(4) شبلنجی، نور الأبصار، ص 102.
(5) الغدیر، ج 2، ص 107 تا 111 و کتاب احقاق الحق درج 3، ص 157 تا 171، حدیث فوق از 36 نفر از دانشمندان و علمای اهل سنت با ذکر مأخذ نقل شده است.
ترجمه الطرائف ،ص:263
شب را با گریه و ناله صبح کردم، و جریان را به پدرم گفتم پدرم سجده طولانی کرد، بعد که سرش را از سجده برداشت فرمود: ای فاطمه به جهت پاکی نسل به تو بشارت می‌دهم زیرا که خداوند شوهر ترا نسبت به سایر مردم فضیلت و برتری داده است و به زمین دستور داده که با او تکلم کند و اخبار خود و آنچه بر روی آن از شرق و غرب عالم در آن جاری است، به او بگوید «1».
مرحوم سید ابن طاوس می‌گوید: این عین عبارت کتاب او است.
(1) سلیمان بن احمد طبرانی از «هشام بن عروه» از «عایشه» روایت کرد که گفت:
می‌دیدم رسول خدا نسبت به فاطمه بیشتر محبت می‌کند و از دست و صورت او می‌بوسد عرض کردم ای رسول خدا چرا این قدر فاطمه را می‌بوسی؟! فرمود: ای حمیرا وقتی مرا به آسمان بردند و به بهشت در آوردند، پای درختی از درختان بهشت ایستادم که هرگز چنین درخت زیبائی و چنین برگهای سفیدی و میوه پاکیزه‌ای ندیده بودم، یکی از آن میوه‌ها را چیدم و خوردم، آن میوه نطفه فاطمه شد که اینک هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم، آن بوی را از فاطمه (علیها السّلام) استشمام می‌کنم ای حمیرا فاطمه مثل زنان دیگر نیست او حیض نمی‌بیند، چنان که زنان دیگر

می‌بینند «2».
متن روایتی که خطیب در تاریخ بغداد آورده چنین است:
«عن عایشه، قالت: قلت یا رسول اللّه مالک اذا جاءت فاطمة قبّلتها حتّی تجعل لسانک فی فیها کلّه کأنّک ترید ان تلعقها عسلا؟ قال: «نعم یا عایشة انّی لما أسری بی الی السّماء ادخلنی جبرئیل الجنّة فناولنی منها تفّاحة فأکلتها، فصارت نطفة فی صلبی فلمّا نزلت، واقعت خدیجة ففاطمة من تلک النّطفة و هی حوراء انسیّة کلّما اشتقت الی الجنّة قبلتها»
«3».

---

(1) ابن طاوس، طرائف، ص 111.
(2) خوارزمی، مقتل الحسین، ص 63- ذخائر القبی، ص 36.
(3) تاریخ بغداد، ج 5، ص 87
ترجمه الطرائف ،ص:264
در روایت مستدرک که از سعد بن مالک آمده که آن میوه به بوده «1» و در روایت محب طبری عایشه به رسول خدا اعتراض می‌کند: چرا این قدر فاطمه را می‌بوسی؟
در پاسخ او داستان معراج و بوی بهشت را علت می‌آورد «2».
و در روایت خطیب در تاریخ بغداد، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از نقل داستان شب معراج به عایشه فرمود:
«هی حوراء إنسیة»
پس فاطمه حورائی است در قالب بشر «3» و در روایت دیگر تاریخ بغداد «4» و صواعق محرقة «5» به طوری که ابن عباس نقل کرده به همه فرمود: فاطمه حورائی است آدمی که هرگز حیض نمی‌بیند و استحاضه نمی‌شود و اگر خداوند او را فاطمه نامید، چون او و دوستان او را از آتش دوزخ بریده (فطم) کرد.
«إبنتی فاطمه حوراء آدمیّة لم تحض و لم تطمث و انّما سمّاها فاطمة لأنّ اللّه فطمها و محبّیها عن النّار».
و در روایت محب طبری، اسماء با تعجب از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌پرسد که او حسن را آورد نه نفاسی از او دیدیم نه استحاضه‌ای؟ فرمود دخترم طاهره مطهره است «6».
و در روایت دیگر وی می‌فرماید: جبرئیل برایم سیبی از بهشت آورد آن را خوردم و با خدیجه همبستر شدم به فاطمه حامله شد و گفت حمل سبکی برداشته‌ام و چون تو یا رسول خدا بیرون می‌روی با من حرف می‌زند و چون خدیجه خواست

---

(1) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 156.

(2) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 36.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 5، ص 87- و ج 12، ص 331.
(4) خطیب، تاریخ بغداد، ج 5، ص 87- و ج 12، ص 331.
(5) ابن حجر هیثمی، صواعق المحرقة، ص 96.
(6) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 44.
ترجمه الطرائف ،ص:265
وضع حمل کند نزد زنان قریش فرستاد تا به کمکش بیایند نیامدند و گفتند: چرا همسر محمد شدی؟ در همین حال چهار زن بسیار زیبا رو و نورانی که نمی‌توان توصیف آنان را کرد آمدند، یکی گفت: من مادر بزرگ تو حوایم، دومی گفت: من آسیه دختر مزاحمم سومی گفت من کلثوم خواهر موسایم، چهارمی گفت: من مریم دختر عمران و مادر عیسایم، آمده‌ایم تا تو را کمک کنیم و چون بچه به دنیا آمد سر به سجده نهاد و انگشتان رو به سوی آسمان گرفت «1».
از مسند علی بن موسی الرضا (علیه السلام) «2» العمال «3» و اسد الغابة «4» و استیعاب «5» روایاتی آورده‌اند که در بعضی وجه تسمیه «فاطمه» به فاطمه آمده، و در بعضی دیگر آمده کنیه او ام ابیها بوده یعنی مادر پدرش.
ترمذی در صحیح خود روایتی آورده که در آخر آن عایشه می‌گوید: چون فاطمه به حضور رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم وارد می‌شد آن حضرت بر می‌خاست و او را (یا دست او را) می‌بوسید و در جای خود می‌نشانید «6».
این مضمون را ابو داود نیز در صحیح خود «7» و عسقلانی در فتح الباری «8» و دیگران در کتابهای خود آورده‌اند «9».

_____

(1) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 44.
(2) ذخائر العقبی، ص 36.
(3) متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 219.
(4) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 5، ص 520.
(5) ابن عبد البر، استیعاب، ج 2، ص 752.
(6) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 319.
(7) ابو داود طیالسی، صحیح، ص 337.
(8) عسقلانی، فتح الباری، ج 9، ص 200.
(9) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 154- بیهقی، سنن، ج 7، ص 101.
ترجمه الطرائف ،ص:266

(1) احمد بن حنبل در مسندش به سند خود روایت کرده که: پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دست حسن و حسین را گرفت و فرمود:
«من احبّنی و احبّ هذین و اباهما و امّهما کان معی فی درجتی یوم القیامة»
«1».
هر کس مرا دوست بدارد، و این دو و پدر و مادرشان را نیز دوست بدارد، روز قیامت با من در یک درجه خواهد بود.
(2) شافعی ابن مغازلی در کتابش به سند خود از «جابر بن عبد اللَّه انصاری» روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا در عرفات به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی نزدیک من آی، (فرمود):
«خلقت انا و انت من شجرة فأنا اصلها و انت فرعها و الحسن و الحسین اغصانها فمن تعلّق بغصن منها ادخله اللّه الجنّة»
«2».
من و تو از یک درخت خلق‌شده‌ایم پس من ریشه آن درختم و تو فرع آن و حسن و حسین شاخه‌های آن هستند، هر کس به شاخه‌ای از آن چنگ بزند، خداوند او را وارد بهشت می‌کند.
(3) و نیز ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به سند خود از «عبد اللَّه بن عباس» روایت کرده که گفت: از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم از کلماتی سؤال شد که آدم از پروردگارش گرفت و به جهت آن توبه‌اش قبول گردید فرمود:
«سأله بحقّ محمّد و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین الا تبت علی فتاب اللَّه علیه انّه هو التّوّاب الرّحیم» «3».
خدا را قسم داد به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) که توبه‌اش را قبول کند، خداوند نیز توبه او را قبول کرد.

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 77- ذخائر العقبی، ص 123- ابن مغازلی، المناقب، ص 370.
(2) ابن مغازلی، المناقب، ص 297 و 90.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 63- ینابیع المودة، ص 97.
ترجمه الطرائف ،ص:267
«زمخشری» در «کشاف» حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده‌اند.
حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و

اهمیت حبّ آنها را بیان می‌دارد، می‌گوید: رسول خدا فرمود:
«من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیدا- الا من مات علی حبّ آل محمّد مات مغفورا له- الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائبا- الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمنا مستکمل الإیمان- الا و من مات علی حبّ آل محمّد بشّره ملک الموت بالجنّة ثمّ منکرا و نکیرا- الا و من مات علی حبّ آل محمّد فتح له فی قبره بابان الی الجنّة- الا و من مات علی حبّ آل محمّد جعل اللَّه قبره مزار ملائکة الرّحمة. الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات علی السّنّة و الجماعة- الا و من مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیامة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة اللَّه- الا و من مات علی بغض آل محمّد مات کافرا. الا و من مات علی بغض آل محمّد لم یشمّ رائحة الجنّة».
(هر کس با محبت آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بمیرد شهید مرده است.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود بخشوده است.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود با توبه از دنیا رفته است.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود مؤمن و با ایمان کامل از دنیا رفته است.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود فرشته مرگ او را بشارت به بهشت می‌دهد و سپس نکیر و منکر، به او بشارت دهند.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم از دنیا برود او را با احترام به سوی بهشت می‌برند آن چنان که عروس را به خانه داماد.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می‌شود.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم از دنیا برود قبر او را زیارتگاه فرشتگان
ترجمه الطرائف ،ص:268
رحمت قرار می‌دهد.
آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته است.
آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود روز قیامت در حالی وارد محشر می‌شود که در پیشانی او نوشته شده: مأیوس از رحمت خدا.
آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد از دنیا برود کافر از دنیا رفته است.
آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد «1».

ترمذی در صحیح خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«أحبّوا اللَّه تعالی یغذوکم به من نعمه و أحبّونی لحبّ اللَّه تعالی و احبّوا اهل بیتی لحبّی»
: خدای را دوست بدارید به خاطر نعمتهایش و مرا دوست بدارید به خاطر خدا و اهل بیتم را دوست بدارید به خاطر من «2».
این روایت را حاکم در مستدرک «3» ابو نعیم در حلیه «4» خطیب در تاریخ بغداد «5» ابن اثیر جزری در اسد الغابة «6» سیوطی در الدر المنثور ذیل آیه «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ» آورده‌اند.

(1) احمد بن حنبل در مسندش از «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: چون آیه: «قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» نازل شد مردم

_____

(1) زمخشری، کشاف، ج 4، ص 221- 220- فخر رازی، ج 27، ص 166-165- قرطبی، ج 8، ص 43 و 58.
(2) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 308.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 149.
(4) ابو نعیم، حلیة، ج 3، ص 211.
(5) خطیب، تاریخ بغداد، ج 4، ص 160.
(6) اسد الغابة، ج 2، ص 12.
ترجمه الطرائف ،ص:269
پرسیدند که
یا رسول اللَّه من قرابتک الّذین وجبت مودّتهم؟ قال: علیّ و فاطمة و ابناهما (علیهم السلام)
». (ای رسول خدا خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه و دو فرزندان آن دو، این سخن را سه بار تکرار فرمود «1».
(1) همین روایت را ثعلبی نیز در تفسیر خود در تفسیر آیه فوق به همین الفاظ و معانی آورده است «2».
(2) بخاری در صحیحش در ذیل آیه: قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی به سند خود از «طاوس» از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: از آیه:
قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ ... سؤال شد سعید بن جبیر گفت: منظور از «قربی» آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم است «3».
سیوطی در درّ منثور در تفسیر آیه مورد بحث از «ابن منذر» و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از طریق «سعید بن جبیر» از ابن عباس روایت کرده که چون آیه نازل شد، مردم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم پرسیدند خویشاوندان تو که مودتشان بر ما واجب شده، کیانند؟ فرمود: علی، فاطمه و حسن و حسین و فرزندان آن دو. و همین مضمون را «محب طبری» در «ذخائر العقبی» «4». و هیثمی در «مجمع الزوائد» «5» و ابن حجر در صواعق «6» و شبلنجی در «نور الابصار» «7» روایت کرده‌اند.

(1) احمد بن حنبل، بنا به نقل ذخائر العقبی، ص 25- ابن مغازلی، المناقب، ص 309- قرطبی، ذیل آیه مورد بحث، ج 8، ص 43، 58.
(2) احقاق الحق، بنقل از او، ج 9، ص 92.
(3) بخاری، صحیح، ج 6، ص 37.
(4) ذخائر العقبی، ص 25.
(5) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 7، ص 103.
(6) صواعق محرقة، ج 7 ص 101.
(7) شبلنجی، نور الابصار، ص 101.
ترجمه الطرائف ،ص:270
فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ ...» بعد از نقل روایت فوق از زمخشری می‌گوید: پس ثابت شد که این چهار نفر خویشاوندان رسول خدا هستند و وقتی این معنی ثابت شد، واجب می‌شود که این چهار نفر را مخصوص به مزیت و عظمت بدانیم.
فخر رازی می‌افزاید: دلائل مختلفی بر این مسأله دلالت دارد:
اولا- در روایات قبل گذشت که آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم کسانی هستند که برگشت امرشان به او است، پس کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد، «آل» محسوب می‌شوند و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است، بنا بر این لازم است که آنها را «آل پیامبر» بدانیم.
ثانیا- شک نیست که پیامبر فاطمه را دوست می‌داشت و در باره او فرمود: «فاطمة بضعة منّی یؤذینی ما یؤذیها»
: (فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است)! و با احادیث متواتر از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می‌داشت و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده:
وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ: (از او پیروی کنید تا هدایت شوید).
و نیز فرموده: «فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ»: (کسانی که فرمان او را مخالفت می‌کنند از عذاب الهی بترسند). و نیز فرموده: قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ: (بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد) و نیز فرموده: لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ: (برای شما در زندگی رسول خدا، سرمشق نیکوئی بود).
ثالثا- دعا برای «آل» افتخار بزرگی است و لذا این دعا، خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده:
ترجمه الطرائف ،ص:271

«اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمّد و ارحم محمّدا و آل محمّد»
و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل محمد دیده نشده است، بنا بر این همه این دلائل نشان می‌دهد که محبت آل محمد واجب است.
سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این باره با اشعار معروف شافعی پایان می‌دهد:
یا راکبا قف بالمحصب من منی‌و اهتف بساکن خیفها و النّاهض
سحرا اذا فاض الحجیج الی منی‌فیضا کما نظم الفرات الفائض
ان کان رفضا حبّ آل محمّدفلیشهد الثّقلان انّی رافض!! (ای سواری که عازم حج هستی، در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می‌کنند و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست، بایست و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می‌باشند.
فریاد بزن به هنگام سحر که حاجیان از مشعر به سوی منی کوچ می‌کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سرزمین منی می‌شوند.
آری فریاد بزن و بگو: اگر محبت آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم رفض و ترک دین خداست، همه جن و انس شهادت دهند که من رافضی هستم) «1».

(1) پیامبر اسلام صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در آخرین روزهای زندگی خویش با وصیت واضح و دلائل محکم، روشن نمود که جانشین و قائم مقام وی بعد از وفاتش چه کسی باید باشد، به طوری که برای کسی در مخالفت او عذری باقی نگذاشت. و در این رابطه احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «ابو سعید خدری» روایت کرده که گفت:

_____

(1) تفسیر کبیر فخر رازی، ج 27، ص 166.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«انّی قد ترکت فیکم الثّقلین ما ان تمسّکتم بهما لن تضلّوا بعدی و احدهما اکبر من الآخر: کتاب اللَّه حبل ممدود من السّماء الی الارض و عترتی اهل بیتی الا و اذ هما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض»

«1».

(1) (من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم و مادامی که به آن دو تمسک جوئید بعد از من گمراه نمی‌شوید یکی از دیگری بزرگتر است، اول کتاب خدا که چون طنابی است که از آسمان- ناحیه خدا- به زمین کشیده شده باشد دوم عترت من و اهل بیت من است و این دو از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند، پس نیک بنگرید که بعد از من با آن دو چگونه معامله می‌کنید).

باز به همین معنی است روایتی که احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «اسرائیل بن عثمان» نقل کرده که گفت: زید بن ارقم را در حالی که وارد بر مجلس مختار می‌شد یا از آن خارج می‌شد، ملاقات کردم به او گفتم: آیا از پیامبر شنیده‌ای که بگوید: انی تارک فیکم الثقلین؟ گفت: بلی

«2».

(2) باز در همین معنی است آنچه که احمد بن حنبل در مسند خود از «زید بن- ثابت» روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«انی تاریک فیکم الثقلین خلیفتین کتاب اللَّه حبل ممدود ما بین السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»

«3».

(من در میان شما دو جانشین می‌گذارم کتاب خدا- که ریسمانی کشیده شده ما بین آسمان و زمین- و عترتم و اهل بیتم و این دو از یک دیگر جدا نشوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند).

(3) مسلم در صحیح خود در کتاب «فضائل الصحابة» باب فضائل علی

---

(1) مسند، احمد بن حنبل، ج 3، ص 17- ابن اثیر، اسد الغابة، ج 2، ص 12- ترمذی، صحیح، ج 2، ص 308.
(2) مسند، احمد بن حنبل، ج 4، ص 371.
(3) احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 181.
ترجمه الطرائف ،ص:273
(علیه السلام) به سند خود از «یزید بن حیان» روایت کرده که گفت: (1) من و حصین بن سبرة و عمر بن مسلم به دیدن «زید بن ارقم» رفتیم همین که نشستیم، حصین گفت: ای زید تو خیر بسیاری از عمرت دیده‌ای، چون دوران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را درک کرده‌ای، احادیث او را شنیده‌ای و با او به جنگها رفته‌ای و سالها پشت سرش نماز خوانده‌ای، حالا از این خیر بسیار برای ما حدیث کن که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده‌ای، گفت: ای برادر زاده به خدا سوگند من پیر شده‌ام و رفتنم نزدیک شده و من پاره‌ای از احادیث که از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده و حفظ کرده بودم فراموش نموده ام، لذا آنچه خودم برایتان می‌خوانم حفظ کنید ولی چیز دیگری از من نپرسید.
آنگاه گفت: روزی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم کنار آبی که آن را «خم» می‌گفتند و بین مکّه و مدینه قرار دارد در میان ما به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنا و موعظه، فرمود: ایها الناس آگاه باشید که من از آنجائی که یک فرد بشر هستم، احتمال می‌رود به زودی فرستاده پروردگارم برای قبض روح به سراغم آید و من اجابت کنم:
«إنی تارک فیکم الثقلین اولهما کتاب اللّه فیه الهدی و النور فخذوا بکتاب اللّه و استمسکوا به»
من میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم که اول آن دو، کتاب خدا است که در آن هدایت و نور است پس کتاب خدا را بگیرید و بدان تمسک کنید، و بسیار مردم را بر کتاب خدا تحریک و تشویق فرمود.
سپس فرمود:
«و اهل بیتی اذکر کم اللّه فی اهل بیتی اذکرکم اللّه فی اهل بیتی»
دومی اهل بیت من است، من خدا را در باره اهل بیتم یاد آوریتان می‌کنم باز هم من خدا را در باره اهل بیتم یاد آوری‌تان می‌کنم.
حصین در اینجا از زید پرسید: اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا زنان آن حضرت جزو اهل بیت او نیستند؟ گفت: زنانش اهل خانه او هستند و لکن اهل بیت او کسانی هستند که بعد از وی صدقه برایشان حرام است «1».

---

(1) مسلم، صحیح، ج 4، ص 1873- احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 266-

سنن بیهقی، ج 2، ص 148.
ترجمه الطرائف ،ص:274
ترمذی در صحیح خود از جابر بن عبد اللَّه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در روز عرفه در حالی که سوار بر ناقه قصوی بود خطابه‌ای ایراد کرد و شنیدم که فرمود: ای مردم! من در میان شما دو چیز می‌گذارم، مادامی که به آن دو تمسک کنید گمراه نمی‌شوید، کتاب خدا و عترتم و اهل بیتم «1».
سپس ترمذی گفته: در این باب از ابو ذر و ابو سعید و زید بن ارقم و حذیفة بن اسید روایات دیگری نیز رسیده است «2».
ابن حجر هیثمی در کتاب «صواعق المحرقة» می‌گوید: و در روایتی دیگر آمده که رسول خدا در مرض موتش با مردم نماز گزارد و فرمود: ای مردم نزدیک است قبض روح شوم و مرا به سرای دیگر ببرند من این سخن را در این حال به شما می‌گویم تا دیگر عذری نداشته باشید، همه بشنوید که من کتاب خدای عز و جل و عترتم اهل بیتم را جانشین خود در میان شما می‌گذارم آنگاه دست علی (علیه السلام) را گرفت و بلند کرد و فرمود: این علی با قرآن است و قرآن با علی است و هرگز از یک دیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض مرا دیدار کنند از آن دو پرسید از آنچه من در آن دو نهاده‌ام «3».
ثعلبی در «قصص الأنبیاء» می‌گوید: «رقاشی» از «انس بن مالک» روایت کرده که گفت: رسول خدا نماز صبح را با ما خواند، همین که از نماز فارغ شد رو به ما جمعیت کرد و فرمود: ای جمعیت مسلمین هر کس آفتاب را از دست بدهد، باید از نور ماه استفاده کند و بدان تمسک جوید و اگر ماه را هم از دست داد، باید از نور زهره استفاده کند و چون آن را هم از دست داد، باید به نور دو ستاره «فرقدین» تمسک کند، مردم پرسیدند: یا رسول اللَّه مقصود از آفتاب و ماه و زهره و فرقدین چیست؟
فرمود: آفتاب من و ماه علی و زهره فاطمه و فرقدان حسن و حسین است و اینها

---

(1) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 308.
(2) مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 109- 148- نسائی، ص 21- مسند، احمد ج 3، ص 17.
(3) ابن حجر هیثمی، صواعق المحرقه، ص 75.
ترجمه الطرائف ،ص:275
با کتاب خدا همواره با همند و از یک دیگر جدا نمی‌شوند، تا بر لب حوض بر من درآیند «1».
این حدیث از احادیث متواتر است که اغلب راویان آن بزرگان صحابه‌اند و

هیچ یک از علمای عامه در سند آن تشکیک نکرده و دلالتش بر خلافت بلا فصل علی (علیه السلام) نیز بسیار قوی است. و این روایت که به طرق گوناگون نقل شده است دلالت قطعی دارد که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در مقام تعیین جانشین خود این مطلب را بیان فرموده، پس معلوم می‌شود علی (علیه السلام) خلیفه منصوب از طرف رسول خدا است چون در بعضی از طرق حدیث دیدید که صریحا نام علی (علیه السلام) برده شده است و این مطلب را کسی انکار نکرده، حتی ابن حجر هیثمی که دشمنیش با شیعه به حدی است که کتاب «صواعق المحرقه» خود را در رد اهل بدعت و زندقه نوشته و مقصودش از اهل بدعت و زندقه همان شیعه است.
در ذیل حدیث شریف بیان مفصلی دارد بعد از آنکه مفردات آن را معنا کرده در تشریح آن می‌گوید:
اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مردم را بر اقتدا و تمسک به عترت تحریک و تشویق کرد بدین جهت بود که عترت تا روز قیامت از کتاب خدا جدا نمی‌شود، چون خدا پلیدی و رجس را از عترت برده و ایشان را تطهیر کرده، علاوه بر اینکه عترت، عالم ترین امت به کتاب خدا و سنت پیامبر است و به همین جهت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
به عترت چیز نیاموزید که عترت از شما عالم‌تر است مضافا بر آن معجزات و کرامات باهره و مزایای بیشماری که عترت دارد و به فرموده پیامبر: امان اهل زمینند و رسول خدا در باره‌شان فرمود (برای هر عصری از اعصار امت من افرادی عادل از اهل بیت من خواهد بود و از میان عترت علی بن ابی طالب کرم اللّه وجهه امام عترت و اهل بیت است) و از این جهت است که می‌بینیم ابو بکر عترت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را به علی (علیه السلام) تفسیر کرده و گفته است: علی عترت رسول خداست و نیز رسول خدا

_____
(1) ثعلبی، قصص الأنبیاء، ص 14.
ترجمه الطرائف ،ص:276
او را به آن افتخاراتی که در داستان غدیر خم بیان کردیم، اختصاص داد.
این بود سخنان هیثمی.
(1) و از آن جمله است، روایتی که فقیه شافعی ابن مغازلی از چند طریق در کتاب خود به سندهای مختلف نقل کرده است گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«اوشک ان ادعی فاجیب و انّی قد ترکت فیکم الثّقلین کتاب اللّه حبل ممدود من السّماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و انّ اللّطیف الخبیر

اخبرنی انّهما لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض فانظروا ما ذا تخلفونی فیهما»
«1».
نزدیک است که دعوت حق را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گرانبها گذاشتم کتاب خدا که ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترتم اهل بیتم که خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو از هم جدا نمی شوند، تا در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس بنگرید که چگونه جانشین من در باره آن دو خواهید بود.
با وجود این همه احادیث که در باره تفکیک ناپذیری قرآن و عترت، از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند آیا انصاف کنید، بعد از وفات رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به وصیت آن حضرت عمل شد؟ آیا مسلمانان به این دو- قرآن و عترت- تمسک کردند؟ یا بر خلاف وصیت و توصیه پیامبر میان آنها جدائی انداختند؟ آیا در باره این احادیث هیچ فکر کردند که قرآن و عترت از همدیگر غیر قابل انفکاکند؟! آیا به اهل بیت هیچ پیغمبری، به اندازه اهل بیت پیامبر اسلام ظلم شده؟ بعد از این همه احادیث که صحت آنها مورد اتفاق است آیا هیچ پیغمبری یا خلیفه‌ای وجود دارد که خلیفه و جانشین خود را روشنتر و صریحتر از پیامبر اسلام بیان کرده باشد؟
علاوه بر این، روایات دیگری هم وجود دارد که پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم اکیدا به مسلمانان توصیه کرده که به دامن عترت و اهل بیت او چنگ بزنند از جمله جار اللّه فخر خوارزم ابو القاسم محمود بن عمر، معروف به «زمخشری» به سند خود از پیامبر

_____

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 235.
ترجمه الطرائف ،ص:277
روایت کرده که فرمود:
«فاطمة بهجة قلبی و ابناهما ثمرة فؤادی و بعلها نور بصری و الائمّة من ولدها امناء ربّی و حبل ممدود بینه و بین خلقه من اعتصم بهم نجا و من تخلّف عنهم هوی»
. (1) (فاطمه سرور قلب من است و دو پسرش- حسن و حسین- میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و ائمه از فرزندان او امناء پروردگار منند و ریسمان کشیده شده بین خدا و خلقند، هر کس به آنها چنگ زند نجات می‌یابد و کسی که از آنان تخلف ورزد به جهنم سرازیر می‌شود).
(2) و همچنین شیخ مسعود سجستانی در کتاب خود از ابن زیاد روایت کرده که گفت: شنیدم از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم که می‌فرمود: هر کس دوست دارد که حیات و مماتش مثل حیات و ممات من باشد و

داخل آن بهشتی شود که خداوند به من وعده فرموده و آن بهشت عدن است، ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرزندانش را بپذیرد، زیرا آنها مردم را از در هدایت خارج نمی‌سازند و به در ضلالت و گمراهی وارد نمی‌کنند «1».
(3) سجستانی در روایت دیگر به سند خود از «زید بن ارقم» روایت کرده که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«من احبّ ان یتمسّک بالقضیب الیاقوت الاحمر الّذی غرسه اللّه تعالی فی جنّة عدن فلیتمسّک بحبّ علیّ بن ابی طالب و ذرّیّته الطّاهرین».
هر کس دوست دارد که چنگ زند به شاخه یاقوت سرخ که آن را خداوند در بهشت عدن کاشته است باید به حب علی بن ابی طالب و ذریه پاکش چنگ بزند. «2»
(4) باز حافظ مسعود بن ناصر سجستانی به سند خود از «ربیعه سعدی» روایت کرده که گفت: در مسجد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به خدمت «حذیفة بن یمان» آمدم به من گفت: تو کیستی؟ گفتم: ربیعه سعدی، به من ضمن خوش‌آمدگوئی گفت:
برادری که اسمش را شنیده بودم ولی خودش را تاکنون ندیده بودم حاجت تو

---

(1) بنا به نقل طرائف، ص 118- متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 217، حدیث 3819.
(2) ابن ابی الحدید، ج 2، ص 450، طبع چهار جلدی.
ترجمه الطرائف ،ص:278
چیست؟ گفتم: من به خاطر هدف دنیوی نیامده‌ام، من از عراق از نزد جماعتی می آیم که به پنج فرقه تقسیم شده‌اند: (1) حذیفه با تعجب گفت: سبحان اللّه چه چیز آنها را به این امر واداشته است؟
در حالی که موضوع کاملا واضح و روشن است چه می‌گویند؟
گفتم: فرقه‌ای می‌گویند: ابو بکر به خلافت و رهبری مردم اولی و شایسته بود زیرا رسول خدا او را «صدیق» نامیده و رفیق غار پیامبر بود.
فرقه دیگر می‌گویند: عمر بن خطاب اولی بود زیرا پیامبر فرمود: خدایا دین را به وسیله ابو جهل یا عمر بن خطاب عزیز گردان! حذیفه گفت: خداوند دین خود را به وسیله محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم عزیز گردانید نه به وسیله کس دیگر.
فرقه‌ای هم می‌گویند: ابو ذر غفاری است، زیرا پیامبر در حق او فرموده:
«ما اظلّت الخضراء و لا اقلّت الغبراء علی ذی لهجة اصدق من ابی ذرّ»
: (آسمان سایه نینداخته و زمین برنداشته کسی را که راستگوتر از ابو ذر باشد).

حذیفه گفت: مسلما رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم از او راستگوتر و بهتر بوده که آسمان سایه انداخته و زمین او را برداشته است.
فرقه‌ای هم عقیده دارند که: سلمان فارسی است زیرا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره مسلمان فرموده است: او علوم اولین و آخرین را درک کرده و دریائی است بی‌انتها و او از ما اهل بیت است.
ربیعه گفت: من دیگر ساکت شدم حذیفه گفت: چرا فرقه پنجم را نگفتی؟!
گفتم: من خود از فرقه پنجم هستم و آمده‌ام، برای آنها خبری ببرم و با خدا عهد کرده‌اند که ترا مخالفت نکنند و هر چه بگوئی بپذیرند.
همین که صحبت به اینجا رسید، حذیفه قیافه جدی به خود گرفت و گفت: ای ربیعه از من بشنو و آن را حفظ کن و از من به مردم برسان من پیامبر را دیدم که حسین (علیه السلام) را روی دوش خود نشانده بود و از پشت، پای او را گرفته بود و
ترجمه الطرائف ،ص:279
می‌فرمود: ای مردم این کاملترین حجت من بر علیه آن بدبختانی است که بعد از من، ولایت علی بن ابی طالب را انکار می‌کنند.
(1) آگاه باشید آنان که ولایت علی بن ابی طالب را ترک می‌کنند از دین من خارج هستند.
ای مردم! این حسین بن علی است که از جهت جد و جده، بهترین مردم است زیرا جدش رسول خدا سرور فرزندان آدم است و جده‌اش خدیجه است که از لحاظ ایمان به خدا و رسولش بر تمام زنان عالم مقدم است و این حسین بن علی بهترین مردم از جهت پدر و مادر است، زیرا پدرش علی بن ابی طالب وصی و وزیر و پسر عموی رسول خدا است و مادرش فاطمه دختر محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم رسول خداست و این حسین بن علی بهترین مردم از جهت عمو و عمه است عمویش جعفر بن ابو طالب است که خداوند به او دو بال داده که در بهشت با آنها هر کجا بخواهد پرواز می‌کند و عمه‌اش «ام هانی» دختر ابو طالب می‌باشد و این حسین بن علی بهترین مردم از جهت دائی و خاله است دائی او قاسم پسر رسول خدا و خاله‌اش زینب دختر محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم است.
سپس پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم حسین (علیه السلام) را بیشتر به خود نزدیک ساخت و فرمود: ای مردم! این حسین است که جد و جده‌اش، پدر و مادرش و عمو و عمه‌اش و دائی و خاله‌اش و برادرش همه در بهشتند. ای مردم این افتخار و فضیلتی که به حسین بن علی داده شده است به احدی از فرزندان پیامبران گذشته داده نشده است. ای مردم! جد حسین بهتر از جد یوسف است پس پیشامدها، شما را مضطرب نکند (بدانید که): فضل و شرف و منزلت و ولایت نیست جز برای رسول خدا و ذریه و اهل بیت او پس شما را باطلها نبرند.

شیخ مسعود بن ناصر حافظ سجستانی گفته که: این حدیث حسن است «1».

_____

(1) سید ابن طاوس، طرائف، ص 120- 119.
ترجمه الطرائف ،ص:280

(1) مسلم در صحیح خود در کتاب فضائل الصحابة در باب فضائل اهل بیت به سند خود از «صفیّه» دختر شیبه روایت کرده که گفت: عایشه گفت: روزی طرف صبح رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حالی که روانداز خالدار از مو به دوش داشت، در منزل نشسته بود که حسن بن علی (علیه السلام) بعد از او حسین و بعد از لحظه‌ای فاطمه (علیها السلام) و در آخر علی (علیه السلام) بر او در آمدند و آن حضرت آنان را در زیر آن پتو جای داد و چون همه جمع شدند این را تلاوت کرد: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً «1».
(خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملا شما را پاک سازد) «2».
این روایت را حاکم در «مستدرک الصحیحین» آورده و آن را واجد شرایط صحت از نظر بخاری و مسلم دانسته «3» بیهقی در کتاب سنن «4» و ابن جزیر در تفسیر خود «5» و سیوطی در در المنثور در ذیل آیه تطهیر و زمخشری آن را در تفسیر آیه مباهله آورده‌اند و فخر رازی در باره این حدیث گفته: بدان که این روایت از روایاتی است که تقریبا می‌توان گفت صحت آن مورد اتفاق اهل تفسیر و حدیث است.
(2) احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیرش به سندهای خود از «شداد بن عمار» روایت کرده‌اند که گفت: به خدمت «واثلة بن الاشقع» داخل شدم و در پیش او عده‌ای بودند، از علی (علیه السلام) یاد کردند و به دنبال آن به او فحش

_____
(1) سوره احزاب، آیه 33.
(2) مسلم. صحیح، ج 7، ص 130.
(3) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 147.
(4) بیهقی، سنن، ج 2، ص 149. ترجمه الطرائف 280 نزول آیه تطهیر در باره آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
(5) ابن جزیر، تفسیر، ج 22، ص 5.
ترجمه الطرائف ،ص:281
دادند من هم با آنها هم‌آواز شده، منهم به او جسارت کردم چون آنها رفتند، من و واثله تنها ماندیم، به من گفت: چرا به این مرد فحش دادی؟ گفتم: دیدم آن جمعیت به او فحش می‌دهند منهم به آنها تبعیت کردم.
(1) «واثله» گفت: آیا به تو خبر بدهم آنچه را که در باره علی (علیه السلام) از رسول خدا دیده‌ام؟ گفتم: بلی.

گفت: آمدم به خدمت فاطمه (علیه السلام) تا از علی (علیه السلام) بپرسم، فرمود:
به خدمت پیامبر رفته است به انتظار نشستم طولی نکشید تا این که پیامبر به همراه علی و حسن و حسین آمدند و هر کدام از حسن و حسین را به دست گرفته بود، تا این که وارد شدند. پیامبر علی و فاطمه را روبروی خود قرار داد و حسن و حسین را روی زانوهای خود نشاند بعد با لباس خود- یا گفت با عبا- آنها را پوشاند. سپس این آیه را تلاوت فرمود:
إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً و بعد از آن فرمود: «اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی و اهل بیتی احقّ» «1».
خداوندا اینها خاندان منند و اهل بیت من شایسته‌اند.
از واثله چندین روایت به همین مضمون نقل شده است و بعضیها احتمال داده‌اند که واثله این جریان را از پیامبر مکرر دیده است «2» و چون مضمون آنها نظیر روایت قبل بود از نقل آنها خودداری شد «3».
(2) احمد بن حنبل به سند خود از ام سلمه روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در خانه او بود که فاطمه (علیها السلام) دیگی سنگی آورد که در آن حریره بود، آن بانو را داخل اطاق پیامبر بردم به او فرمود شوهر و فرزندانت را بگو بپایندام سلمه می‌گوید: علی و حسنین آمده بر او وارد شدند و آن حریره را میل کردند رسول خدا

---

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 107- ابن مغازلی، المناقب، ص 305- ابن اثیر، اسد الغابة، ج 2، ص 20.
(2) طرائف، ص 124.
(3) حاکم، مستدرک، ج 2، ص 416- ج 3، ص 147.
ترجمه الطرائف ،ص:282
در همه این مدت روی کسائی خیبری نشسته بود و من در حجره نماز می‌خواندم پس خدای تعالی آیه تطهیر را نازل کرد پس رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم زیادی آن کساء را بر سر آنان انداخت و کاملا پوشانید، سپس دست خود را بلند کرد و گفت:
«هؤلاء اهل بیتی و خاصّتی اللّهمّ فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا» : بار الها اینان اهل بیت و خاصه منند، خدایا پلیدی را از آنان ببر و آن طور که خود می‌دانی، تطهیرشان کن.
(1) ام سلمه می‌گوید: من سر خود را از حجره بیرون کردم و عرض کردم: «و انا معکم یا رسول اللّه؟» من هم با شما هستم؟ رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی «1».
این روایت را واحدی در «اسباب النزول» «2» و طحاوی در «مشکل

الآثار» «3» به دو طریق و محب طبری در ذخائر العقبی، «4» آورده‌اند و در آخر روایت ذخائر العقبی این اضافه نیز آمده: «من با هر که با ایشان بجنگد در جنگم و با هر کس که با ایشان در صلح و آشتی باشد، در صلح و آشتی هستم و دشمن هر کسی هستم که با ایشان دشمنی کند» بعد می‌گوید این حدیث را «قبابی» در معجم خود آورده است و سیوطی در در منثور در تفسیر آیه تطهیر، گفته: این حدیث را ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویه از ام سلمه روایت کرده‌اند.
ثعلبی در تفسیر خود از «ام سلمه» نقل کرده که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در خانه خود بود که فاطمه پارچه حریر نزد آن حضرت آورد، پیامبر فرمود: همسر و دو فرزندانت حسن و حسین را صدا کن، آنها را آورد، سپس غذا خوردند، بعد پیامبر عبائی بر آنها افکند و عرض کرد:
«اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی و عترتی فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 6، ص 292- محمد بن سلیمان الکوفی القاضی مناقب الإمام امیر المؤمنین ج 1، ص 157.
(2) واحدی، اسباب النزول، ص 267.
(3) طحاوی، مشکل الآثار، ج 1، ص 332- 334.
(4) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 23.
ترجمه الطرائف ،ص:283
تطهیرا»
(خداوندا اینها خاندان منند، پلیدی را از آنها دور کن، و از هر آلودگی پاکشان گردان و در اینجا آیه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ .. نازل شد.
ام سلمه می‌گوید: من گفتم آیا من هم با شما هستم ای رسول خدا فرمود: «انّک علی خیر»
تو بر خیر و نیکی هستی (اما در زمره این گروه نیستی) «1».
(1) احمد بن حنبل یک بار دیگر روایت را به همین مضمون به سند خود از «شهر بن حوشب» از «ام سلمه» روایت کرده که گفت: رسول خدا به فاطمه فرمود:
شوهر و دو پسرانت را پیش من بیاور (فاطمه) آنها را به حضور پیامبر آورد و عبای فدکی را به سر آنها انداخت و سپس دست روی آنها گذاشت و گفت:
«اللّهمّ انّ هؤلاء آل محمّد فاجعل صلواتک و برکاتک علی محمّد و آل محمّد انّک حمید مجید»
: (پروردگارا! اینها «آل محمد» اند، رحمت و برکات خود را بر محمد و آل محمد قرار بده تو ستوده و بزرگواری).
ام سلمه گفت: عبا را بلند کردم تا منهم داخل شوم پیامبر از دستم کشید و

فرمود:
«انّک علی خیر»
تو بر خیر و نیکی هستی (ولی از این جمع نیستی) «2».
(2) همچنین احمد بن حنبل باز به سند خود از «شهر بن حوشب» روایت کرده که گفت از ام سلمه همسر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم هنگامی خبر شهادت حسین بن علی (علیه السلام) را آوردند، شنیدم که گفت: اهل عراق لعن شدند، حسین (علیه السلام) را کشتند که خدا آنان را بکشد، با او جنگیدند و خوارش کردند؟ خدا لعنتشان کند، چه من خود دیدم که یک روز صبح فاطمه دیگی سنگی که در آن عصیده‌ای پخته بود، بیاورد و عصیده را در یک طبقی ریخت و نزد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نهاد، حضرت پرسید پسر عمویت کجا است؟ گفت: در خانه است، فرمود: پس برو او را هم صدا کن و بگو بچه‌هایش را با خود بیاورد ام سلمه می‌گوید: پس فاطمه آمد در حالی که دست

---

(1) بنا به نقل طبرسی، در مجمع البیان، ذیل آیه تطهیر- حاکم حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 56.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 6، ص 296- حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 78.

بچه‌هایش را گرفته بود، می‌آورد و علی (علیه السلام) پشت سر آنها بود با این حال وارد خدمت رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شدند، (1) آن حضرت دو کودک را در دامن خود نشاند و علی در سمت راست و فاطمه سمت چپ آن حضرت نشستند پس رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم کسائی خیبری که من روی آن نشسته بودم و اصولا زیرانداز در هنگام خواب بود، دور آنان پیچید و با دست چپ دو طرف کسا را گرفت و دست راست به طرف آسمان دراز نموده، عرض کرد:
«اللّهمّ هؤلاء اهل بیتی اذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهیرا»
(بار خدایا اینها اهل بیت من هستند، پلیدی را از آنها دور کن و از هر آلودگی پاکشان گردان).
ام سلمه می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم آیا من از اهل تو نیستم؟
فرمود: بلی. تو نیز درآی و من بعد از آنکه دعایش در حق اهل بیت تمام شد، داخل کساء شدم «1».
این روایت را ابن جریر طبری در تفسیر خود «2» و طحاوی در «مشکل الآثار» «3» و محب طبری در «ذخائر العقبی» «4» و واحدی در «اسباب النزول» نقل کرده‌اند «5».

(2) ثعلبی در تفسیر خود از «ابو سعید خدری» از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود: این آیه در باره پنج نفر نازل شده است: من، علی، حسن، حسین و فاطمه «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «6».
سیوطی در درّ منثور در تفسیر آیه تطهیر، می‌گوید: ابن مردویه از ام سلمه روایت کرده که گفت: این آیه در خانه من نازل شد در حالی که هفت نفر در خانه

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 6، ص 298.
(2) ابن جریر طبری، تفسیر، ج 22، ص 6.
(3) طحاوی، مشکل الآثار، ج 1، ص 335.
(4) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 22.
(5) واحدی، اسباب النزول، ص 266.
(6) تفسیر ثعلبی، بنا به نقل احقاق الحق، ج 9، ص 43.
ترجمه الطرائف ،ص:285
بودند: 1- جبرئیل، 2- محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم، 3- علی (علیه السلام) 4- فاطمه، 5- حسن، 6- حسین، 7- خود من که دم در بودم و عرض کردم: یا رسول اللَّه آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: تو به سوی خیری تو از همسران پیغمبری «1».
روایات متعددی از «ابو سعید خدری» صحابی معروف نقل شده که با صراحت گواهی می‌دهد که: «این آیه تنها در باره همان پنج تن نازل شده است».
«نزلت فی خمسة: «فی رسول اللَّه و علیّ و فاطمه و الحسن و الحسین (علیهم السلام)» «2».
این روایات به قدری زیاد است که بعضی از محققین آن را متواتر می‌دانند.
سیوطی روایت دیگری نظیر آن را از ابن مردویه و خطیب از ابو سعید خدری نقل کرده و می‌گوید: ترمذی (حدیث را صحیح دانسته) و ابن جریر و ابن منذر و حاکم (وی نیز حدیث را صحیح دانسته) و ابن مردویه و بیهقی در سنن خود به چند طریق از ام سلمه روایت کرده‌اند.
(1) ثعلبی در تفسیر خود در تأویل این آیه به سند خود از «مجمع از بنی حارث- بن تیم اللّه» روایت کرده که گفت: به همراه مادرم به حضور عایشه وارد شدم مادرم از او در باره جنگ جمل و دخالت او در آن جنگ ویرانگر سؤال کرد (با تأسف) گفت: این یک تقدیر الهی بود. مادرم در باره علی (علیه السلام) از او سؤال کرد او در جواب گفت: «تسألنی عن احبّ النّاس کان الی رسول اللّه و زوج احبّ النّاس کان الی رسول اللّه لقد

رأيت عليّا و فاطمة و حسنا و حسينا (عليهم السلام) و جمع رسول اللّه بثوب عليهم
ثمّ قال: اللّهمّ هؤلاء اهل بيتى و حامّتى فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرا، قالت: فقلت يا رسول اللّه انا من اهلک قال تنحّى فانّک الى خير» «3»

_____.
(1) سيوطى، در منثور، ج 5، ص 198- 199.
(2) حسكانى، شواهد التنزيل، ج 2، ص 25.
(3) بنا به نقل احقاق الحق از تفسير ثعلبى، ج 9، ص 10- حسكانى، شواهد التنزيل، ج 2، ص 39.
ترجمه الطرائف ،ص:286
(1) (آيا از من در باره كسى سؤال مى‌كنى كه محبوبترين مردم نزد پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم بود و از كسى مى‌پرسى كه همسر محبوترين مردم نزد رسول خدا بود، من با چشم خود، على، فاطمه، حسن و حسين را ديدم كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم آنها را در زير لباسى جمع كرده بود و فرمود: خداوندا! اينها خاندان منند و حاميان من، رجس و پليدى را از آنها ببر و از آلودگيها پاكشان فرما، من عرض كردم اى رسول خدا آيا من هم از آنها هستم؟ فرمود: دور باش، تو بر خير و نيكى هستى (اما جزو اين جمع نمى‌باشى).
اين گونه روايات با صراحت مى‌گويد كه همسران پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم جزء عنوان اهل بيت در آيه نيستند روايات بسيارى در مورد حديث كساء به طور اجمال وارد شده كه از همه آنها استفاده مى‌شود، پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم عبائى را بر سر آنها افكند و گفت:
خداوندا! اينها خاندان منند، رجس و آلودگى را از آنها دور كن، در اين هنگام آيه:
«إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گرديد.
در اينجا اين سؤال جلب توجه مى‌كند كه هدف از جمع كردن آنها در زير يک كساء چه بوده؟ گويا پيامبر صلى اللَّه عليه و آله و سلّم مى‌خواسته است كاملا آنها را مشخص كند و بگويد آيه فوق تنها در باره اين گروه است مبادا كسى مخاطب را در اين آيه تمام بيوتات پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم و همه كسانى كه جزء خاندان او هستند، بداند حتى در بعضى از روايات آمده است كه پيامبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم سه بار اين جمله را تكرار كرد: «خداوندا! اهل بيت من اينها هستند، پليدى را از آنها دور كن».
«اللّهمّ هؤلاء اهل بيتى و خاصّتى فاذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرا» «1».

علاوه بر این، روایات فراوان دیگری نیز وارد شده است که بعد از نزول آیه فوق پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه می‌گذشت، صدا می‌زد:
«الصّلوة یا اهل البیت! إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»
«2». (هنگام نماز است

---

(1) حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 31 به بعد- در المنثور، ذیل همین آیه.
(2) حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 11- ترمذی، صحیح، ج 2، ص 29- حاکم، مستدرک، ج 3، ص 158.

ای اهل بیت! خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک سازد!).
ابن عبد البر در استیعاب از «ابو الحمراء» روایت کرده که گفت: من یک ماه در مدینه اقامت داشتم و همه روزه صبح می‌دیدم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به در خانه فاطمه می‌آید و می‌فرماید:
«الصلاة، الصلاة، إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»
و این روایت را «ابن اثیر جزری» نیز در «اسد الغابة» آورده است «1».
ابن جریر طبری از «ابو الحمراء» روایت دیگری آورده که گفت: هفت ماه در مدینه بودم و همه روزه می‌دیدم به در خانه فاطمه می‌آید .. «2».
و نیز سیوطی در درّ منثور در تفسیر آیه: وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاةِ آخر سوره طه همین داستان را از «ابن مردویه» و «ابن عساکر» و «ابن نجار» از «ابی سعید خدری» روایت کرده و گفته چون این آیه نازل شد، مدت هشت ماه همه روزه صبح به در خانه علی می‌آمد و می‌گفت: (نماز، خدا رحمتتان کند إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ ...) الخ.
حدیث فوق را «ابن عباس» نیز از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل کرده است «3».
شاید تکرار این مطلب در مدت شش یا هشت یا نه ماه به طور مداوم در کنار خانه فاطمه (علیها السلام) برای این است که مطلب را کاملا مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است بخصوص این که تنها خانه‌ای که در ورودی آن به مسجد پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم باز می‌شد، بعد از آن که دستور داد درهای خانه‌های دیگران به سوی مسجد بسته شود، در خانه فاطمه بود و طبعا همیشه جمعی از مردم به هنگام نماز این سخن را در آنجا از پیامبر

می‌شنیدند.

_____

(1) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 5، ص 66- 174.
(2) تفسیر ابن جریر طبری، ج 22، ص 6.
(3) الدر المنثور، ذیل آیه تطهیر.
ترجمه الطرائف ،ص:288
پس نتیجه می‌گیریم که منابع و راویان احادیثی که دلالت بر انحصار آیه به پنج تن می‌کند به قدری زیاد است که جای تردید در آن باقی نمی‌گذارد تا آنجا که در شرح «احقاق الحق» بیش از هفتاد منبع از منابع معروف اهل سنت گردآوری شده و منابع شیعه در این زمینه از هزار هم می‌گذرد «1».
حاکم حسکانی نیشابوری که از علمای معروف اهل تسنن است، در «شواهد التنزیل» بیش از 130 حدیث در این زمینه نقل کرده است «2».

در این باره کتاب کم حجم و پر معنی دانشمند و مورخ بزرگ اسلامی احمد بن علی مقریزی «3» بسیار جالب توجه است عنوان این کتاب به طوری که در پشت جلد کتاب چاپی نوشته شده «فضل آل البیت» است ولی در صفحات دیگر و در مقدمه کتاب، نام آن: «معرفة ما یجب لآل البیت النّبوی من الحقّ علی من عداهم» (شناخت حقوق اهل بیت بر دیگران) آورده شده است.
بهتر است موضوع کتاب و هدف نویسنده آن را از زبان مؤلفش بشنویم:

_____
(1) احقاق الحق، جلد دوم و پاورقیهای آن مراجعه شود.
(2) به جلد دوم «شواهد التنزیل» از صفحه 10 تا 93 مراجعه شود.
(3) احمد بن علی بن عبد القادر تقی الدین مقریزی مورخ مشهور مصری در قرن نهم هجری است و در سال 766 ه در قاهره زاده شده و به سال 845 ه- در همان شهر پس از عمر طولانی در گذشت و نیاکانش در دهی به نام «مقریز» از نواحی بعلبک ساکن بودند و از آنجا به مصر هجرت کردند آثار او را متجاوز از دویست کتاب نوشته‌اند که قسمت عمده آنها در باره تاریخ و شئون مختلف مصر است کتاب بزرگ و مشهور او به نام «المواعظ و الإعتبار بذکر الخطط و الآثار» می‌باشد که به خطط مقریزی شهرت دارد این تاریخ از سال 12 هجری آغاز و به زمان مؤلف خاتمه می‌یابد مقریزی به گفته سخاوی معری (متولد 831) مؤلف کتاب «الضوء اللامع» در ابتدا بر مذهب حنفی بود ولی بعدا مذهب شافعی اختیار کرد.
ترجمه الطرائف ،ص:289
او در مقدمه کتاب پس از حمد خداوند و درود بر پیامبر و خاندان و یاران وی چنین می‌نویسد:
«فانّی لمّا رأیت اکثر النّاس فی حقّ آل البیت مقصّرین و عمّا لهم من الحقّ معرضین و لمقدارهم مضیّعین و بمکانتهم من اللّه تعالی جاهلین احببت ان أقیّد فی ذلک نبذة تدلّ علی عظیم مقدارهم و ترشد المتّقی للّه تعالی علی جلیل اقدارهم لیقف عند حدّة و یصدق بما وعدهم اللّه و منّ به علیهم من صادق وعده» «1».
(چون دیدم بیشتر مردم در باره حق اهل بیت مقصر و از حقوق آنان روی گردان و از شناسائی قدر و مقام آنان در نزد خدا جاهل هستند، بر آن شدم که مختصری فراهم کنم که نشان دهنده بزرگی مرتبه آنان باشد و کسی که در راه حق پویا و جویاست به مقامات جلیل آن بزرگواران راه یابد تا در حد خود بایستد و آنچه را خداوند صادق الوعد به آنان وعده داده و برایشان

منت گذارده است، راست بداند ..).
مؤلف پس از ذکر این مقدمه کوتاه پنج آیه از قرآن کریم را که به گفته اغلب مفسران و راویان در باره ائمه اطهار نازل شده است، می‌آورد و گفته‌های بسیاری از کتب صحاح اهل سنت را در پیرامون آن آیات ذکر می‌کند از مجموع اخبار و احادیثی که در تأویل آیات می‌آورد به خوبی روشن می‌شود که بیشتر راویان و محدثان سنّی مذهب نیز مانند علمای شیعه مذهب آیات مورد نظر را، مخصوص اهل بیت یعنی: پیغمبر اکرم و علی و فاطمه و حسن و حسین (علیهم السلام) می‌دانند.
مقریزی نخستین آیه‌ای که در باره فضائل اهل بیت در کتاب خود آورده است، آیه شریفه تطهیر است اینک برخی از احادیثی را که مقریزی، دانشمند و مورخ بزرگ سنی، در تفسیر آیه تطهیر آورده است در اینجا می‌آوریم: «2».
1- از «مندل» از «أعمش» از «عطیه» از ابو سعید خدری رضی اللَّه عنه روایت

_____

(1) فضل آل البیت ص 17.
(2) فضل آل البیت، ص 19- 53.
ترجمه الطرائف ،ص:290
شده است که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«نزلت هذه الآیة فی خمسة: فیّ و فی علیّ و حسن و حسین و فاطمه إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً»
آیه: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ ..» در باره پنج تن نازل شده است من و علی و حسن و حسین و فاطمه «1».
2- در روایت زکریا از «مصعب بن شیبه» از «صفیه» دختر شیبه نقل شده است که وی گفت: عایشه بدین گونه خبر داد:
«خرج النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ذات یوم غداة و علیه مرط مرحّل من شعر اسود فجاء الحسن فادخله معه ثمّ قال: «إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ...»
. روزی بامدادان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم از خانه بیرون رفت و بر دوش او کسائی منقش از پشم سیاه بود، در این هنگام حسن (علیه السلام) بر وی وارد شد، پس او را در میان عبا با خود جای داد، پس از آن علی آمد، او را نیز در عبای خود جای داد و این آیه را تلاوت فرمود: إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ .. «2».
3- حماد بن سلمه از «علی بن زید» از انس روایت کرده است که:
«انّ النّبی کان یمرّ ببیت فاطمة ستّة اشهر کلّما خرج الی الصّلوة فیقول: الصّلاة اهل البیت» إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ ..»

«3» پیغمبر در مدتَ ششَ ماه هر گاه برای نماز بیرون می‌رفت از نزدیک خانه فاطمه می‌گذشت و می‌فرمود: هنگام نماز است ای اهل بیت آنگاه این آیه را می‌خواند: «إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ ..».
4- زید از «شهر بن حوشب» از «ام سلمه» چنین روایت کرده است که ام سلمه گفت:
«كان النّبىّ عندى و على و فاطمه و الحسن و الحسين فجعلت لهم خزيرة فاكلوا و ناموا و غطى عليهم كساء او قطيفة» ثمّ قال: «اللّهمّ هؤلاء اهل بيتى اذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرا»
رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم با علی و فاطمه و حسن و

---

(1) تفسیر طبری، ج 22، ص 5.
(2) تفسیر طبری، ج 22، ص 5.
(3) ترمذی، رجوع شود به: تحفة الأحوزی تفسیر سوره احزاب حدیث 359- 9- 77- 68.

ترجمه الطرائف ،ص:291

حسین در خانه من بودند من برای ایشان خوراکی از گوشت و آرد گندم ساختم، همگی از آن خوردند و خوابیدند و بر روی آنان کساء و یا قطیفه‌ای کشیده شده بود، پس پیغمبر اکرم فرمود:
«اللهم هؤلاء اهل بيتى اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا»
بار خدایا اینان اهل بیت من هستند، زشتی و پلیدی را از آنان دور ساز و ایشان را پاک و پاکیزه گردان» «1».
5- یونس بن اسحاق از ابی داود و او از «ابو الحمراء» چنین روایت کرده است که ابو الحمراء گفت: مدت هفت ماه در عهد پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم از مدینه بیرون نرفتم هر روز هنگام سپیده دم نبی اکرم را می‌دیدم که بر در خانه علی و فاطمه رضی اللّه عنهما می‌آمد و می‌گفت: «نماز، نماز إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ..» «2».
6- ابو نعیم فضل بن دکین از عبد السلام بن حرب و او از کلثوم محاربی از ابو عمار بدین گونه روایت کرده است که وی گفت: من نزد واثلة بن اسقع نشسته بودم در این موقع نام علی رضی اللّه عنه به میان آمد. چند تن از حاضران به وی ناسزا گفتند، چون برخاستند، واثلة به من گفت: بنشین تا ترا از این کسی که به وی ناسزا گفتی، خبر دهم، من در نزد رسول خدا بود که علی و فاطمه، حسن و حسین (علیه السلام) بر او وارد شدند. پیغمبر کسای خود را بر روی آنان انداخت و گفت:
«اللّهمّ هؤلاء اهل بيتى اللّهمّ اذهب عنهم الرّجس و طهّرهم تطهيرا»
. (بار خدایا اینان اهل بیت من هستند، بارخدایا زشتی و پلیدی را از آنان

دور گردان و ایشان را پاکیزه فرما «3».
7- وکیع از عبد الحمید بن بهرام و او از «شهر بن حوشب» و او از فضل بن مرزوق و او از عطیه مردی از ابو سعید خدری و او از ام سلمه رضی اللّه عنها روایت

---

(1) تفسیر طبری، ج 22، ص 6.
(2) همان کتاب.
(3) همان کتاب.
ترجمه الطرائف ،ص:292
کرده است که ام سلمه گفت: چون آیه تطهیر نازل شد، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم و علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند، آنگاه کسای خیبری بر آنان پوشانید و گفت:
«اللهم هؤلاء اهل بیتی اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»
ام سلمه گفت: آیا من از ایشان نیستم پیغمبر فرمود:
«انت الی خیر»
تو به سوی خیر هستی «1».
8- ابن مرزوق از عطیه و او از ابو سعید و او از ام سلمه همسر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که این آیه در خانه او نازل گردیده است گفت:
«و انا جالسة علی باب البیت فقلت: انا یا رسول اللّه الست من اهل البیت؟ قال: انّک علی خیر انت من ازواج النّبیّ قالت و فی البیت رسول اللّه و علیّ و فاطمة و الحسن و الحسین (رضی اللّه عنهم)
«2».
من بر در خانه نشسته بودم، پس گفتم: یا رسول اللّه آیا من از اهل بیت نیستم؟
فرمود: تو به سوی خیر هستی، تو از زنان پیغمبر می‌باشی ام سلمه گفت: هنگام نزول آیه، رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین رضی اللّه عنهم در خانه بودند «3» 9- محمد بن سلیمان اصفهانی از یحیی بن عبید مکّی و او از عطاء و وی از عمر بن ابی سلمه (ربیب پیغمبر) روایت کرده است که عمر گفت: آیه إِنَّما یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ ... بر پیغمبر نازل شد هنگامی که آن بزرگوار در خانه ام سلمه بود، پس حسن و حسین و فاطمه را نزد خود خواند و آنان را در پیش خود نشانید آنگاه علی (علیه السلام) را خواند و او را در پشت سر خود جای داد، سپس بر خود و ایشان کسائی پوشانید و گفت:
«اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا»
. ام سلمه پرسید:

«انا معهم؟ قال: انت على مكانک و انت على خير»
«4».

---

(1) تفسير طبرى، ج 22، ص 7.
(2) همان مدرک.
(3) همان مدرک.
(4) تفسير طبرى، ج 22، ص 7- تحفه احوذى كتاب تفسير، ج 9، ص 66.
ترجمه الطرائف ،ص:293
ام سلمه پرسيد آيا من نيز از جمله ايشان هستم؟ پيغمبر فرمود: تو در جاى خود مى‌باشى و تو به سوى خير مى‌باشى.
10- بكير بن اسماء از عامر بن سعد و او از سعد نقل كرده است كه سعد گفت: هنگامى كه وحى نازل شد:
«حين نزل عليه الوحى فاخذ عليّا و ابنيه و فاطمة فأدخلهم تحت ثوبه ثمّ قال: ربّ هؤلاء اهلى و اهل بيتى»
«1».
مقريزى پس از ذكر روايات و اخبار زيادى مشعر بر اين كه مقصود از اهل بيت در آيه شريفه همان پنج تن آل عبا مى‌باشد، در دنبال آن اخبار مى‌گويد: برخى ديگر گفته‌اند كه مقصود از اهل بيت در آيه، ازواج پيغمبر صلى اللّه عليه و آله و سلّم هستند ولى كاملا پيداست كه مقريزى به اين قول اعتقاد ندارند و آن را طردا للباب از ترس هم مذهبان خود آورده است.

(1) احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که گفت:
قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم: النّجوم امان لاهل السّماء فاذا ذهبت النّجوم ذهب اهل السّماء و اهل بیتی امان لأهل الأرض فاذا ذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض»
«2».
(ستارگان امان اهل آسمانند، پس آنگاه که ستارگان بروند اهل آسمان هم فانی شوند و اهل بیت من، امان برای اهل زمینند، پس آنگاه که اهل بیت من نباشند، اهل زمین هم نخواهد بود).
این روایت را با همین الفاظ صدر الائمه موفق بن احمد مکی در کتابش به سند خود از علی (علیه السلام) و ابن عباس از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده است.
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود: ستارگان، امان برای اهل زمینند از غرق شدن، اهل بیت

_____
(1) تفسیر طبری، ج 22، ص 8.
(2) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 170- قندوزی، ینابیع المودة، ص 19.
ترجمه الطرائف ،ص:294
من نیز امان امتند از اختلاف، پس هر قبیله از عرب که با اهل بیت من در بیفتد، دچار اختلاف گشته حزب ابلیس می‌شوند:
قال رسول اللّه: «النّجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لأمّتی من الإختلاف فاذا خالفتها قبیلة من العرب فصاروا حزب ابلیس»
«1».
این حدیث را ابن حجر نیز در «صواعق المحرقة» آورده و آن را صحیح دانسته است «2».
باز حاکم به سند خود از «محمد بن منکدر» از پدرش از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که شبی از منزل خارج شد و نماز عشا را تأخیر انداخت تا پاسی از شب گذشت، مردم منتظرش بودند، تا به مسجد آید و نماز را بپا دارد، وقتی وارد مسجد شد، پرسید منتظر چه بودید؟ گفتند: منتظر نماز بودیم، فرمود: مادام که منتظر نماز باشید در نمازید (یعنی ثواب نماز برایتان نوشته می‌شود) آنگاه فرمود: این نمازی است که هیچ یک از امتهای قبل از شما آن را نخواندند.
سپس سر به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: ستارگان امان اهل آسمانند،

هر وقت تیره و تاریک شوند، عذابی که به اهل آسمان وعده داده شده فرا می‌رسد (تا آنجا که فرمود:) و اهل بیت من امان امت منند که هر وقت زمین از آن خالی شود آن عذابی که به امت من وعده داده‌اند، فرا می‌رسد «3».
این حدیث را متقی در «کنز العمال» «4» و ابن حجر در «صواعق المحرقة» «5» هیثمی در «مجمع الزوائد» «6» و مناوی در «فیض القدیر» «7» و محب طبری در

_____
(1) حاکم مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 149.
(2) ابن حجر، صواعق المحرقة، ص 140.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 458.
(4) متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 116 و ج 7، ص 217.
(5) ابن حجر، صواعق المحرقة، ص 111.
(6) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 174.
(7) مناوی، فیض القدیر، ج 6، ص 297.
ترجمه الطرائف ،ص:295
«ذخائر العقبی» «1» و علی بن سلطان در «مرقاة المفاتیح» «2» نقل کرده‌اند.

(1) فقیه شافعی ابن مغازلی در کتاب «المناقب» روایاتی نقل کرده است که در وجوب التزام به اهل بیت پیامبر صراحت دارند از جمله آنها روایتی است که وی به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت:
پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها هلک» «3».
(مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که سوارش شد، نجات یافت و هر که تخلف کرد، غرق گردد).
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «حنش کنانی» روایت کرده که گفت: ابو ذر غفاری را دیدم در حالی که درب خانه کعبه را گرفته بود، با صدای بلند فریاد می‌زد: ایها الناس هر کس مرا می‌شناسد، همانم که می‌شناسد و آن کس که مرا نمی‌شناسد بداند که من ابوذرم از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:
«مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق» «4».
(مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است، هر که سوارش شد، نجات یافت و هر که تخلف کرد، غرق شد).
(2) ابن مغازلی این روایت را به همین الفاظ به سند خود از «سعید بن جبیر» و

_____

(1) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 17.
(2) علی بن سلطان، مرقاة، ج 5، ص 610.
(3) ابن مغازلی، المناقب، ص 132 با کمی تفاوت نور الدین هیثمی نیز در مجمع الزوائد ج 9، ص 168 آورده.
(4) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 343- ابن مغازلی، المناقب، ج 4، ص 133- اصفهانی، حلیة الأولیاء، ج 4، ص 306.
ترجمه الطرائف ،ص:296
«سعید بن مسیب» و «سلمة بن اکوع» نیز نقل کرده است «1».
و نیز خطیب بغدادی از «انس بن مالک» «2» و سیوطی در «الدر المنثور» در ذیل آیه: وَ إِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هذِهِ الْقَرْیَةَ فَکُلُوا مِنْها حَیْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ ادْخُلُوا الْبابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ از «ابن شیبه» از علی بن ابی طالب روایت کرده که فرمود: مثل ما در این امت، مثل کشتی نوح و باب حطه است.

قریب به این مضمون را متقی در «کنز العمال» جلد اول از «عباد بن عبد اللّه اسدی» و در جلد ششم از «طبرانی» از «ابو ذر» نقل کرده «3» و نیز هیثمی در «مجمع الزوائد» از ابو سعید خدری نقل کرده و در آخر آن آمده که فرمود: همان طور که اگر بنی اسرائیل داخل باب حطه می‌شدند آمرزیده بودند (نَغْفِرْ لَکُمْ خَطایاکُمْ) همچنین هر کس از امت من به اهل بیت من تمسک جوید آمرزیده می‌شود «4».
«انّها مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق و انّها مثل اهل بیتی فیکم مثل باب حطّة فی بنی اسرائیل من دخله غفر له»
. محب طبری در «ذخائر العقبی» نیز این مضمون را از علی (علیه السلام) روایت کرده «5».
و مناوی در «فیض القدیر» بعد از نقل حدیث گفته: یعنی همان طور که خدا باب حطه را وسیله آمرزش بنی اسرائیل کرد که هر کس با تواضع و سجود داخل آن می‌گردید، آمرزیده می‌شد، همچنین در این امت مودت علی (علیه السلام) و اهتداء به هدایت او و سلوک روش او و تولای او را سبب آمرزش و دخول بهشت و نجات از آتش کرد «6».

---

(1) المناقب، ص 134- 133- 132.
(2) خطیب، تاریخ بغداد، ج 12، ص 19- طبرانی، معجم صغیر، ص 78.
(3) متقی هندی، کنز العمال، ج 1، ص 150- ج 6، ص 216.
(4) طبرانی، معجم صغیر، ص 170- هیثمی، مجمع الزوائد، ص 216.
(5) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 20.
(6) مناوی، فیض القدیر، ج 3، ص 356.
ترجمه الطرائف ،ص:297

بر اهل بصیرت پوشیده نیست که فضائل مولای متقیان علی (علیه السلام) بر هیچ بیان و زبان و قلم و دفتر و کتاب برنگنجد و در حقیقت شمردن فضائل آن حضرت همچون پیمانه کردن آب اقیانوس است و در حدیث وارد شده که: «مائیم کلمات پروردگار که فضائل ما را احصاء نمی‌توان کرد» و چه خوب گفته:
کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست‌که تر کنم سر انگشت و صفحه بشمارم ولی در اینجا منظور اشاره به اعترافات برخی از بزرگان اهل سنت است که به اندازه درک و فهم خودشان در فضائل مولای متقیان سخن گفته‌اند.
احدی از صحابه به پایه علم و فضل علی (علیه السلام) نمی‌رسد چنان که «ابن مغازلی شافعی» در «المناقب» و محمد بن طلحه در کتاب «مطالب السئول» و حموینی در فرائد شیخ سلیمان حنفی بلخی در «ینابیع المودة» از کلبی نقل می‌کند که عبد اللّه بن عباس (حبر امت) گفت: علم النّبیّ صلی اللّه علیه و آله و سلّم من علم اللّه و علم علیّ من علم النّبیّ و علمی من علم علیّ و ما علمی و علم الصّحابة فی علیّ الّا کقطرة بحر فی سبعة ابحر» «1».
(علم پیامبر از علم خدای تعالی است و علم علی (علیه السلام) از علم پیامبر می‌باشد و علم من از علم علی (علیه السلام) است و علم من و علم صحابه در مقابل علم علی مانند قطره آبی در هفت دریاست).
«محب طبری» در کتاب «ریاض النضرة» به سند خود از عمر بن خطاب روایت کرده که گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: هیچ جوینده‌ای چیزی به دست نمی‌آورد که مانند فضل علی بن ابی طالب باشد، چه او طالبان هدایت را به سوی حق هدایت نموده و از هلاکت دور می‌سازد و آن را که به راه ضلالت افتاده بر می‌گرداند» «2».

_____

(1) سلیمان قندوزی، ینابیع المودة، ص 70.
(2) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 214.
ترجمه الطرائف ،ص:298
(1) ثعلبی به سند خود از «محمد بن منصور» روایت کرده که می‌گفت: من از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: «ما جاء لاحد من اصحاب رسول اللّه من الفضائل ما جاء لعلیّ (علیه السلام)» «1».
(آنچه از فضائل در باره علی (علیه السلام) آمده، در باره هیچ یک از اصحاب پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیامده است).

و این روایت را حاکم نیز در کتاب «مستدرک الصحیحین» با همین سند نقل کرده است «2».
ابن عبد البر در «استیعاب» می‌نویسد: احمد بن حنبل و اسماعیل بن اسحاق قاضی گفته‌اند: در فضائل اصحاب رسول خدا روایت با سند صحیح آن قدری که در باره علی (علیه السلام) روایت شده در باره هیچ کس دیگر روایت نشده و همچنین احمد بن شعیب بن علی نسائی نیز به این حقیقت اعتراف کرده است «3» و عین این اعتراف را ابن حجر در «صواعق المحرقة» «4». و عسقلانی در «فتح الباری» «5» و شبلنجی در «نور الأبصار» «6» نیز نموده‌اند.
(2) از جمله غزالی در کتاب «المنقذ من الضلال» می‌گوید: شخص عاقل به سرور عاقلان علی (علیه السلام) اقتدا می‌کند، آنجا که فرمود:
«لا یعرف الحقّ بالرّجال اعرف الحقّ تعرف اهله»
. (حق با رجال شناخته نمی‌شود، حق را بشناس تا اهلش را بشناسی).
پس غزالی شهادت می‌دهد به این که علی (علیه السلام) سید و سرور عقلا است و این حرف بسیار پر معنی است.

_____

(1) بنا به نقل خوارزمی در المناقب، ص 3.
(2) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 107.
(3) ابن عبد البر، استیعاب، ج 2، ص 466.
(4) ابن حجر، صواعق، ص 72.
(5) عسقلانی، فتح الباری، ج 6، ص 1،.
(6) شبلنجی، نور الأبصار، ص 73.
ترجمه الطرائف ،ص:299
(1) و نیز غزالی در رساله «علم لدنّی» گفته است: امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گفت: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم زبانش را در دهان من گذاشت پس برای من از لعاب دهان آن حضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر گشوده شد.
و همچنین فرمود: «اگر در مقام قضاوت بنشینم میان اهل تورات به توراتشان و میان اهل انجیل به انجیلشان و میان اهل قرآن به قرآنشان حکم می‌کنم».
غزالی می‌گوید: این علمی که علی (علیه السلام) دارد، به این مرتبه از علم، به مجرد تعلیم نرسیده است بلکه این علم لدنی و موهبت الهی است و الا چگونه می‌توان فرض کرد بشری بگوید اگر به من خدا و رسولش اجازه بدهد در تفسیر «فاتحة الکتاب» تورات را شرح می‌کنم تا این که به چهل بار بالغ می‌شود؟
غزالی می‌گوید: این کثرت و وسعت و گشایش در علم برای کسی حاصل

نمی‌شود مگر در اثر امداد غیبی و موهبت الهی.
و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در «ینابیع المودة» از «اصبغ بن نباتة» روایت کرده که گفت: شنیدم از امیر المؤمنین علی (ع) که می‌فرمود:
«انّ رسول اللَّه علّمنی الف باب و کلّ باب منها یفتح الف باب فذلک الف الف باب حتّی علمت ما کان و ما یکون الی یوم القیامة و علم المنایا و البلایا و فصل الخطاب»
«1».
(رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به من یاد داد هزار باب که از هر بابی از آنها هزار باب دیگر باز می‌شود پس این می‌شود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آنچه خواهد شد تا روز قیامت، علم بلایا و منایا و فصل خطاب را دانستم).
(2) مرحوم سید بن طاوس می‌گوید: کتابی دیدم در یک مجلد بزرگ در باره مناقب اهل بیت که تألیف احمد بن حنبل بود و در این کتاب روایات روشنی است که پیامبرشان محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به خلافت علی (علیه السلام) تصریح کرده است و با توجه به این روایات بر ارباب بصیرت و انصاف هیچ شکی باقی نمی‌ماند که علی (علیه السلام) خلیفه بلا فصل پیامبر اسلام است و از این کتاب یک نسخه به خزانه حرم مطهر

---

(1) قندوزی، ینابیع المودة، ص 77، باب 14.
ترجمه الطرائف ،ص:300
علی (علیه السلام) در نجف اشرف وقف شده هر که بخواهد جهت اطلاع به همان جا مراجعه نماید.
(1) همچنین ابو عمر یوسف بن عبد اللَّه بن محمد بن عبد البر در کتاب استیعاب در پاره‌ای از فضائل و نصوص صریحی که از پیامبر در باره خلافت علی (علیه السلام) وارد شده، نقل کرده و در پایان از این که قادر نیست تمام فضائل علی (علیه السلام) را برشمارد، به عجز و ناتوانی خود اعتراف کرده است «1».
(2) و نیز ابو بکر احمد بن موسی بن مردویه در کتاب خود «کتاب المناقب» اخبار زیادی در فضائل علی نقل کرده و حتی آنها را در حدّ تواتر دانسته است و من این کتاب را کمی مطالعه کردم و در آن 182 فضائل و منقبت پیدا کردم که از پیامبر در باره علی بن ابی طالب نقل کرده است و در این روایات تصریح شده است که علی (علیه السلام) خلیفه و قائم مقام پیامبر در میان امتش می‌باشد سپس اصل کتاب را به دست آوردم دیدم سه جلد است و این کتاب پیش من (مؤلف) موجود است و مشتمل بر نصوص روشن در باره خلافت و فضائل مولای متقیان علی (علیه السلام)

می‌باشد.
(3) از آن جمله آنچه حافظ محمد بن مؤمن شیرازی (که او از رجال مذاهب چهارگانه و از علمای ایشان است) در کتابی که از تفاسیر دوازده‌گانه استخراج کرده، روایت نموده است وی در کتاب مذکور روایات زیادی نقل کرده که در دلالت بر خلافت علی (علیه السلام) و فضائل او صریح و روشن هستند.
(4) باز آنچه اصفهانی اسعد بن عبد القاهر بن شقروه در کتاب «الفائق» روایت کرده است و این کتاب همچنین مشتمل بر نصوص صریح و روشنی است که از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در باره خلافت و فضائل علی روایت شده است و از این کتاب یک نسخه در خزانه حرم مطهر علی بن ابی طالب (علیه السلام) در نجف دیدم.
(5) از جمله آنچه موفق بن احمد خوارزمی- اخطب خطبا و او از علمای بزرگ

_____

(1) ابن عبد البر، استیعاب، ج 3، ص 26- 67.
ترجمه الطرائف ،ص:301
مذاهب چهارگانه است- در کتاب «الاربعین» در مناقب امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت کرده است که او هم از پیامبر در رابطه با خلافت علی (علیه السلام) و فضائل او، تصریحاتی دارد و کتابهای دیگری که وقت وسعت ذکر اسامی آنها را ندارد.
(1) همچنین حجة الاسلام ناصر بن ابی مکارم مطرزی خوارزمی (که از علمای بزرگ اهل سنت و صاحب کتاب «المعروف» «1» و «الإیضاح» در شرح کتاب «المناقب» است) در اول کتاب خود می‌نویسد: این کتاب در باره فضائل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است، بلکه در باره قسمت کمی از فضائل اوست زیرا ذکر و شمارش تمام فضائل آن حضرت از توان انسان خارج است و حتی انسان از شمارش اکثر آنها هم عاجز و ناتوان می‌باشد و دلیل صدق و راستی این گفتار حدیثی است که صدر الحفاظ حسن بن عطاء همدانی آن را با سند صحیح از مجاهد و از ابن عباس روایت کرده که گفت:
قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم: «لو انّ الغیاض اقلام و البحر مداد و الجنّ حسّاب و الإنس کتاب ما احصوا فضائل علیّ بن ابی طالب (علیه السلام)»
«2».
رسول خدا فرمود:
(اگر درختان جنگلها قلم و دریا مرکب و تمام جن حسابگر و تمام إنس نویسنده باشند، هرگز نمی‌توانند، فضائل علی بن ابی طالب را بشمارند).

این روایت را «ابن شیرویه دیلمی» در کتاب «فردوس الاخبار» از ابن عباس با کمی تفاوت نقل کرده و طبق نقل ایشان روایت چنین است: « انّ النّبیّ قال لعلیّ: لو انّ البحر مداد و الغیاض اقلام و الإنس کتّاب و الجنّ حسّاب ما احصوا فضائلک یا ابا الحسن»
«3».
پیامبر اکرم خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: اگر دریا مرکب، درختان روی

---

(1) معرب (غرب- مغرب).
(2) خوارزمی، المناقب، ص 1- 2.
(3) بنا به نقل بحار، ج 40، ص 75.
ترجمه الطرائف ،ص:302
زمین قلم و تمام بشر نویسنده و تمام جنّ حسابگر باشند هرگز نمی‌توانند فضائل تو را ای علی بشمارند).
شیخ سلیمان بلخی حنفی در کتاب «ینابیع المودة» از «درّ المنظم» ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) فرمود:
لقد حزت علم الاوّلین و انّنی‌ظنین بعلم الآخرین کتوم
و کاشف اسرار الغیوب بأسرهاو عندی حدیث حادث و قدیم
و انّی لقیّوم علی کلّ قیّم‌محیط بکلّ العالمین علیم
یعنی (من دانا و ماهرم به علوم اولین و عالمم به علوم آخرین که در سینه من تمام مکتوم است و من کاشف تمام اسرار غیبم و هر داستانی از گذشته و آینده در سینه من است و من بر هر صغیر و کبیر فرمان روایم، علم من به جمیع موجودات احاطه دارد).
و بعد از آن فرمود:
«لو شئت لاوقرت من تفسیر الفاتحة سبعین بعیرا قال النبی انا مدینه العلم و علی بابها قال اللّه تعالی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها فمن اراد العلم فعلیه بالباب»
«1».
(اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را بار خواهم نمود و مؤید بیان من فرمود پیامبر است که فرمود: من شهر علمم و علی در آن است و تأیید فرموده پیامبر آیه شریفه است که می‌فرماید: به خانه‌ها از در آنها وارد شوید پس کسی که می‌خواهد تحصیل علم نماید، باید از بابی که پیامبر معرفی فرموده، وارد گردد).
پس مسلما از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم در امت اسلام بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم با امیر المؤمنین بوده است ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه صریحا به این مطلب اعتراف نموده است آنجا

که گوید: «انه (علیه السلام) افضل البشر بعد

_____

(1) سلیمان بلخی، حنفی، ینابیع المودة، باب 14، ص 65.

ترجمه الطرائف ،ص:303

رسول اللّه و احقّ بالخلافة من جمیع المسلمین» «1». علی (علیه السلام) بعد از رسول خدا، افضل بشر و اولی به امر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.

اگر هیچ دلیلی بر اثبات خلافت بلا فصل و تقدم آن حضرت بر دیگران نبود (با وجود این که دلائل از حد شمارش خارج است) مگر همین دو دلیل یکی اعلمیت و دیگری افضلیت آن حضرت که روی قاعده عقل و منطق هیچ جاهلی حق تقدم بر عالم را ندارد همین کافی بود و اعلمیت و افضلیت آن حضرت در نزد دوست و دشمن روشن و آشکار است. حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید: «الحمد للّه الّذی قدّم المفضول علی الأفضل ..» این عبارت اقرار و اعتراف به افضلیت آن حضرت است، منتها از روی عادت و تعصب گوید: خدا خواست مفضول را بر افضل مقدم دارد.

و این بیان شایسته شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید نبود که مورد اعتراض دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده بگیرند که بر خلاف عقل و علم منطق اظهار عقیده نموده و نسبت بیجائی به خداوند متعال داده است، زیرا خداوند حکیم هرگز عملی بر خلاف عقل و منطق نمی‌نماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمی‌دارد تا چه رسد بر اعلم و افضل!

واقعه «غدیر خمّ» از ابتدای وقوع آن از قرنهای نخست تا عصر حاضر پیوسته از اصول مسلم و حوادث غیر قابل تردید بوده، به طوری که مخالف و موافق بدون این که تردید یا انکاری در خود راه دهند آن را روایت نموده‌اند.
«ضیاء الدین مقلبی» (متوفای 1108 هجری) دانشمند سنی مشهور می‌گوید: «فان لم یکن هذا معلوما فما فی الدّین معلوم» «2» اگر حدیث غدیر ثابت

_____
(1) ابن ابی الحدید، ج 1، ص 4.
(2) امینی، الغدیر، ج 1، ص 307.
ترجمه الطرائف ،ص:304
و معلوم نباشد، پس ابدا در دین اسلام ثابت و معلومی وجود ندارد.
آری مسلم بودن ماجرای غدیر حقیقتی است انکارناپذیر که به جز «مقبلی» عده دیگری نیز بدان تصریح کرده‌اند و این حدیث محکم‌ترین ادله امامیّه و روشن‌ترین آنها بر خلافت و امامت بلا فصل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است و از نظر سند این حدیث را در اعلی درجه صحت و قوت است زیرا طرق آن به قدری زیاد است که به حد تواتر رسیده است «1».
علماء و دانشمندان اسلامی در طول تاریخ کتابهای زیادی در باره حدیث غدیر خمّ نوشته‌اند.
(1) مرحوم سید ابن طاوس می‌گوید: طبق آنچه ما تحقیق کردیم نخستین کسی که در این باره کتاب مستقل نوشته، حافظ ابو العباس احمد بن محمد بن سعید همدانی، معروف به «ابن عقده» است.
او نزد پیروان هر چهار مذهب مورد اعتماد می‌باشد و این کتاب را «حدیث الولایة» نامیده است و در این کتاب احادیث پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در این باره و راویان حدیث را ذکر کرده است و این کتاب پیش نگارنده (مؤلف) موجود است دستخط مرحوم شیخ طوسی و جمعی از علمای اسلام روی آن هست و لذا صحت محتوای آن بر اهل فهم پوشیده نیست، خطیب بغدادی در تاریخ بغداد «ابن عقدة» را مدح کرده است.
اسامی کسانی که حدیث غدیر از آنها نقل شده، طبق نقل «ابن عقده» بدین قرار است:
1- ابو بکر بن ابی قحافه، 2- عبد اللّه بن عثمان، 3- عمر بن خطاب، 4- علی بن ابی طالب (علیه السلام)، 5- طلحه بن عبید اللّه، 6- زبیر بن

العوام، 7- عبد الرحمن بن عوف، 8- سعید بن مالک، 9- عباس بن عبد المطلب،

---

(1) تواتر آن است که خبر آن قدر از اشخاص مورد اعتماد برسد که عقل انسان احتمال اتفاق آنان را بر دروغ نپذیرد و آن را محال بداند.

ترجمه الطرائف ،ص:305

(1) 10- حسن بن علی (ع)، 11- حسین بن علی (ع)، 12- عبد اللَّه بن عباس، 13- عبد اللَّه بن جعفر بن ابی طالب، 14- عبد اللَّه بن مسعود، 15- عمار یاسر، 16- ابو ذر غفاری، 17- سلمان فارسی، 18- اسعد بن زراره انصاری، 19- خزیمة بن ثابت انصاری، 20- ابو ایوب انصاری، 21- سهل بن حنیف انصاری، 22- حذیفة بن یمان، 23- عبد اللَّه بن عمر بن خطاب، 24- براء بن عمر عازب انصاری، 25- رفاعة بن رافع، 26- سمرة بن جندب، 27- سلمة بن اکوع اسلمی، 28- زید بن ثابت انصاری، 29- ابو لیلی انصاری، 30- ابو قدامه انصاری، 31- سهل بن سعد انصاری، 32- عدی بن حاتم طائی، 33- ثابت بن زید بن ودیعة، 34- کعب بن عجرة الأنصاری، 35- ابو هیثم بن تیهان انصاری، 36- هاشم بن عنبة بن ابی وقاص زهری، 37- مقداد بن عمرو کندی، 38- عمر بن ابی سلمه، 39- عبد اللَّه بن ابی عبد الاسد مخزومی، 40- عمران بن حصین خزاعی، 41- یزید بن خطیب اسلمی، 42- جبلة بن عمرو انصاری، 43- ابو هریره دوسی، 44- ابو برزه نضلة بن- عتبة اسلمی، 45- ابو سعید خدری، 46- جابر بن عبد اللَّه انصاری، 47- حریز بن عبد اللَّه، 48- زید بن عبد اللَّه، 49- زید بن ارقم انصاری، 50- ابو رافع مولی رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم، 51- ابو عمرة بن عمر و بن محصن انصاری، 52- انس بن مالک انصاری، 53- ناجیة بن عمرو خزاعی، 54- ابو زینب بن عوف انصاری، 55- یعلی بن مره ثقفی، 56- سعید بن سعد بن عباده انصاری، 57- حذیفة بن اسید، 58- ابو شریحه غفاری، 59- عمرو بن حمق خزاعی، 60- زید بن حارثه انصاری، 61- ثابت بن ودیعه انصاری، 62- مالک بن حویرث ابو سلیمان، 63- جابر بن سمرة سودانی، 64- عبد اللَّه بن ثابت انصاری، 65- جیش بن جنادة سلولی، 66- ضمیره اسدی، 67- عبد اللَّه بن عازب انصاری، 68- عبد اللَّه بن ابی اوفی الأسلمی، 69- یزید بن شراحیل انصاری، 70- عبد اللَّه بن بشیر مازنی، 71- نعمان بن عجلان انصاری، 72- عبد الرحمن بن یعمر دیلمی، 73- ابو حمزه خادم رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم، 74- ابو فضاله انصاری، 75- عطیة بن بشیر مازنی، 76- عامر بن لیلی غفاری، 77- ابو الطفیل عامر-

ترجمه الطرائف ،ص:306

بن واثله کنانی، (1) 78- عبد الرحمن بن عبد ربه انصاری، 79- حسان بن

ثابت انصاری، 80- سعد بن جنادة عوفی، 81- عامر بن عمیر نمیری، 82- عبد اللّه بن یامیل، 83- حبة بن جوین عرنی، 84- عقبة بن عامر جهنی، 85- ابو ذؤیب شاعر، 86- ابو شریح خزاعی، 87- ابو جحیفة وهب بن عبد اللّه- النسوی، 88- ابو امامة صدی بن عجلان باهلی، 89- عامر بن لیلی بن جندب سفیان غفلی بجلی، 90- اسامة بن زید بن حارثه، 91- وحشی بن حرب، 92- قیس بن ثابت بن شماس انصاری، 93- عبد الرحمن بن مدیح، 94- حبیب- بن بدیل بن ورقاء خزاعی، 95- فاطمه بنت رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم، 96- عایشه دختر ابو بکر، 97- ام سلمه ام المؤمنین، 98- ام هانی بنت ابی طالب، 99- فاطمه بنت حمزة بن عبد المطلب، 100- اسماء بنت عمیس «1».

ابن حجر در «تهذیب التهذیب» «2». اسامی عده‌ای از صحابه را که حدیث غدیر را روایت کرده‌اند، آورده و سپس گفته: ابن جریر طبری راویان حدیث موالات را در کتابی آورده و عدد آنها چندین برابر این است که ما نام بردیم و او همه این روایات را صحیح دانسته و سپس گفته: ابو العباس بن عقدة در مقام جمع‌آوری طرق این حدیث بر آمده و آن را از هفتاد صحابی و بیشتر روایت کرده است «3».

ابن حجر عسقلانی در «فتح الباری» گفته: اما حدیث (من کنت مولاه فعلی مولاه) حدیثی است که ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند و طرق آن بسیار زیاد است که ابن عقدة آنها را در کتابی جداگانه آورده و بسیاری از اسانید آن صحیح و حسن است «4».

(2) محمد بن جریر طبری صاحب «تاریخ الامم و الملوک» حدیث غدیر را از 75 طریق روایت کرده و در باره آن کتابی نوشته و آن را «حدیث الولایة» نامیده است.

---

(1) مرحوم علامه امینی در الغدیر اسامی 110 تن از صحابه را که حدیث غدیر را نقل کرده‌اند، به ترتیب حروف تهجی در جلد اول از صفحه 14 تا 61 آورده است.

(2) ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 7، ص 337- 339.

(3) ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 7، ص 337- 339.

(4) ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج 8، ص 76.

ترجمه الطرائف ،ص:307

(1) محمد بن حسن طوسی در کتاب «اقتصاد» و غیر آن گفته: حدیث غدیر را از 125 طریق روایت کرده‌اند، احمد بن حنبل در مسند خود از 15 طریق آن را روایت کرده و فقیه شافعی ابن مغازلی در کتابش آن را از 12 طریق نقل نموده است.

ابن مغازلی بعد از نقل حدیث غدیر، گفته: این حدیث صحیح از رسول خدا

است و آن را حدود صد نفر روایت کرده‌اند، و این حدیث ثابتی است و علت این که چرا این فضیلت به علی (علیه السلام) اختصاص داده شده و احدی از دیگران در آن شریک نشدند، نمی‌فهمم «1».
(2) حدیث غدیر به طرق گوناگون ذکر شده از جمله این که ابن مغازلی در کتاب «المناقب» به سند خود از «ولید بن صالح» از «ابن امرأة زید بن ارقم» روایت کرده که گفت: وقتی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم از حجة الوداع برگشت و به غدیر خم- واقع بین مکه و مدینه- رسید، دستور داد، زیر چند درخت را رفتند مؤذن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم با صدای اذان مردم را به نماز ظهر دعوت کرد، مردم به سرعت آماده نماز شدند اما هوا به قدری گرم بود که بعضی قسمتی از عبای خود را زیر پا و طرف دیگر آن را به روی سر افکنده بودند، تا این که خود را به رسول خدا رساندیم پیامبر نماز ظهر را با ما خواند، سپس روی خود را به طرف ما برگرداند و حمد و سپاس پروردگار را بجا آورد و سپس خطاب به مردم فرمود: ای مردم! هیچ پیغمبری نیست مگر آنکه نصف عمر پیغمبر قبل از خود عمر می‌کند .. من به همین زودی دعوت حق را اجابت کرده از میان شما می‌روم و بدانید من مسئولم و شما هم مسئولید. شما در باره مسئولیت من چه می‌گوئید؟ مردم صدا بلند کردند و گفتند ما گواهی می‌دهیم که تو بنده خدا و رسول خدا هستی، و تو وظیفه رسالت را ابلاغ کردی، و آخرین تلاش و کوشش خود را در این راه نمودی و امر خدا را بالا بردی و خدا را بندگی کردی تا به مرگ و نقطه پایان عمر خود رسیدی، خداوند ترا جزای خیر دهد.
سپس فرمود: «آیا شما گواهی به یگانگی خدا و رسالت من و حقانیت روز رستاخیز و برانگیخته شدن مردگان در آن روز نمی‌دهید»؟ همه گفتند چرا

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 27.
ترجمه الطرائف ،ص:308
شهادت می‌دهیم فرمود: «خداوندا گواه باش».
(1) بعد فرمود: بدانید که من زودتر از شما به حوض می‌روم و بعد از من شما کنار حوض بر من وارد می‌شوید، هنگامی که مرا ملاقات می‌کنید از شما می‌پرسم بعد از من با «ثقلین» چگونه رفتار کردید؟
مردی از مهاجرین از میان جمعیت برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا مراد از «ثقلین» چیست؟
پیامبر در جواب او فرمود:
اول ثقل اکبر کتاب خدا است که یک سوی آن به دست پروردگار و سوی دیگرش در دست شماست و به آن تمسک جوئید تا گمراه نشوید.
دوم عترت من است و خداوند لطیف خبیر به من خبر داده که این دو هرگز

از هم جدا نشوند تا در بهشت به من بپیوندند، از این دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و عقب نیفتید که باز هلاک خواهید شد. و من در باره این دو از خداوند مسألت نمودم، خداوند به من عطا نمود این که: یاور آن دو یاور منست و هر کس آنها را خوار شمارد مرا خوار شمرده است و هر کس آنها را دوست بدارد مرا دوست داشته است، دشمنان آنها دشمن من است آگاه باشید، هلاک نشدند امتی مگر این که از هوا و هوس خود پیروی نمودند ...
سپس دست علی بن ابی طالب (علیه السلام) را گرفت و بلند کرد و گفت:
«من کنت مولاه فعلیّ مولاه و من کنت ولیّه فهذا ولیّه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه ..»
(هر کس که من مولای او هستم، پس علی مولای اوست و هر کس که من ولی امر او هستم، علی ولی امر اوست. خداوندا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار) این جمله را سه بار تکرار فرمود .. «1».
(2) احمد بن حنبل در مسند و ابن مغازلی در «المناقب» به سند خود از

_____

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 18- 16.
ترجمه الطرائف ،ص:309
«عطیة عوفی» روایت کرده‌اند که گفت: به زید بن ارقم گفتم: پدر زنی دارم از تو برایم حدیثی در باره علی (علیه السلام) روز غدیر خم نقل کرد و من میل دارم آن را از خودت بشنوم زید گفت: شما اهل عراق چنین و چنانید، گفتم: از ناحیه من هیچ خطری برای تو نیست، (گویا زید ترسیده که عطیه این جریان را به دیگران بگوید و در نتیجه باعث زحمت او شود و عطیه به او اطمینان داده که من باعث درد سرت نمی‌شوم) زید گفت: بله ما، در جحفه بودیم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم هنگام ظهر از خیمه‌اش بیرون آمد، در حالی که بازوی علی (علیه السلام) را گرفته بود، پس فرمود:
«ایّها النّاس ا لستم تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول اللّه قال: من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه»
. ای مردم! آیا نمی‌دانستید که من به مؤمنین اختیاردارتر از خود ایشان بودم؟
گفتند: چرا، می‌دانستیم فرمود: پس هر که من مولای او بودم، علی مولای اوست.
پرسیدم: آیا بعد از این جمله فرمود: پس هر که من مولای او بودم، علی مولای اوست.
پرسیدم: آیا بعد از این جمله فرمود: بار الها دوست بدار هر کس که او را

دوست بدارد و دشمن بدار هر کس که او را دشمن بدارد؟ گفت: من آنچه خود شنیده‌ام برایت گفتم «1».
(1) حافظ- ابو بکر بن مردویه به سند خود از «ابو سعید خدری» روایت کرده که گفت: پیامبر مردم را در غدیر خم فرا خواند و امر کرد آنچه در زیر درختان، خار بود، جارو کردند و آن روز پنجشنبه بود، مردم را به سوی علی (علیه السلام) دعوت نمود و بازوی او را گرفت و بلند کرد آنچنان که سفیدی زیر بغل پیامبر نمایان شد و هنوز مردم متفرق نشده بودند که امین وحی خدا جبرئیل نازل شد و این آیه را بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم خواند: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی ... (امروز آئین شما را کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم).
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«اللّه اکبر اللّه اکبر علی اکمال الدّین و اتمام النّعمة و رضی الرّبّ برسالتی و الولایة لعلیّ من بعدی»
_____.
(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 368- ابن مغازلی، المناقب، ص 24- متقی، کنز العمال، ج 6، ص 390.
ترجمه الطرائف ،ص:310
(1) (خداوند بزرگ است، همان خدائی که دین خود را کامل و نعمت خود را بر ما تمام کرد و از نبوت و رسالت من و ولایت علی (علیه السلام) پس از من، راضی و خشنود گشت).
سپس فرمود:
«اللّهمّ من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله».
(خدایا، هر کس من مولا و رهبر او هستم، علی، مولا و رهبر اوست، خدایا دوستان او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار، یارانش را یاری کن و آنها را که ترک یاریش کنند، از یاری خویش محروم ساز).
حسان بن ثابت- شاعر معروف- گفت: ای رسول خدا اجازه می‌دهی چند بیت شعر به این مناسبت بگویم، پیامبر اجازه داد حسان گفت: ای بزرگان قریش شهادت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بشنوید، سپس اشعار معروف خود را چنین آغاز کرد:
ینادیهم یوم الغدیر نبیّهم‌بخمّ و اسمع بالرّسول منادیا
فقال: فمن مولاکم و نبیّکم؟فقالوا و لم یبدوا هناک التّعامیا
الهک مولانا و انت نبیّناو لم تلق منّا فی الولایة عاصیا
فقال له: قم یا علیّ فانّنی‌رضیتک من بعدی اماما و هادیا
فمن کنت مولاه فهذا ولیّه‌فکونوا له اتباع صدیق موالیا
هناک دعا اللّهمّ وال ولیّه‌و کن للّذی عادا علیا معادیا یعنی: پیامبر آنها در

روز غدیر خم به آنها ندا داد و چه ندا دهنده گرانقدری! فرمود: مولای شما و پیغمبر شما کیست؟ و آنها بدون چشم پوشی و اغماض صریحا پاسخ گفتند: خدای تو مولای ماست و تو پیامبر مائی و ما از پذیرش ولایت تو سرپیچی نخواهیم کرد.
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) گفت برخیز زیرا من ترا بعد از خودم امام و رهبر انتخاب کردم.
و سپس فرمود: هر کس من مولا و رهبر اویم این مرد مولا و رهبر اوست، پس شما همه از سر صدق و راستی از او پیروی کنید.
ترجمه الطرائف ،ص:311
در این هنگام پیامبر عرض کرد: بار الها دوست او را دوست بدار و دشمن او را دشمن بدار.
رسول خدا چون این اشعار را شنید، به او فرمود: ای حسام مادام که با زبان خود ما را یاری کنی پیوسته مؤید به روح القدس باشی
(لا تزال یا حسان مؤیّدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک)
و در این هنگام شور و غوغائی در میان مردم افتاد و علی (علیه السلام) را به این موقعیت تبریک می‌گفتند و از افراد سرشناسی که به او تبریک گفتند: عمر بن خطاب بود که این جمله را در حضور مردم بر زبان آورد:
«بخّ بخّ لک یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولای و مولا کلّ مؤمن و مؤمنة».
آفرین بر تو باد، آفرین بر تو باد ای فرزند ابو طالب! تو مولا و رهبر من و تمام مردان و زنان با ایمان شدی) «1».
(1) ابن مغازلی، در کتاب «المناقب» به سند خود از ابو هریره روایت کرده که گفت: هر کس روز هیجدهم ذی الحجة را روزه بگیرد ثواب شش ماه روزه برایش می‌نویسند و آن رو، ز روز غدیر خم است که آن روز رسول خدا دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود:
«ا لست اولی بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: بلی یا رسول اللَّه قال: فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه».
آیا من ولی و صاحب اختیار مؤمنان نبودم؟ گفتند: بلی، بودی یا رسول اللَّه فرمود: هر که من مولای او بودم، علی مولای او است.
پس عمر بن خطاب گفت: «بخ بخ لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة».
(به به گوارا باد ای پسر ابو طالب که برای همیشه مولای من و مولای هر مسلمانی شدی، پس خدای تعالی این آیه را نازل کرد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 80- احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 281.

دِینِکُمْ ...» «1».
مناوی در «فیض القدیر» می‌گوید: وقتی ابو بکر و عمر این معنا را یعنی کلام رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را که فرمود:
«من کنت مولاه فهذا علی مولاه»
شنیدند، گفتند: ای پسر ابو طالب مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی «2».
«سیوطی» در «الدر المنثور» در ذیل آیه: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) در سوره مائده از «ابن مردویه» و «ابن عساکر» نقل می‌کند که هر دو از ابو سعید خدری روایت کرده‌اند که گفت: وقتی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در روز غدیر خم علی (علیه السلام) را به خلافت نصب کرد و به ولایت او ندا در داد، جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ».
سیوطی همین روایت را از ابو هریره نیز به این عبارت نقل کرده که گفت: چون روز غدیر خم یعنی هیجدهم شد، رسول خدا فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، پس خدا این آیه را نازل فرمود: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ) و همین روایت را خطیب بغدادی در تاریخ بغداد نیز آورده است «3».
ابو داود طیالسی به سند خود از علی (علیه السلام) روایت کرده که گفت: در روز غدیر خم رسول خدا عمامه‌ای بر سرم نهاد که دنباله‌اش از پشت سرم آویزان شد (آنگاه فرمود:) خدا مرا در روز بدر و حنین با ملائکه‌ای یاری داد که مانند عمامه آن روز من، عمامه داشتند و سپس فرمود: عمامه فاصله‌ای است میانه کفر و ایمان (و در نقلی دیگر آمده) بین مسلمین و مشرکین «4».
(1) در فضیلت روز نزول آیه: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ..» در صحاح خود

---

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 19- خطیب، تاریخ بغداد، ج 6، ص 290.
(2) مناوی، فیض القدیر، ج 6، ص 217- ابن حجر، صواعق المحرقة، ص 26.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 6، ص 290.
(4) ابو داود، مسند، ج 1، ص 23- متقی کنز العمال، ج 6، ص 60- بیهقی، سنن، ج 10، ص 14- ابن اثیر، اسد الغابة، ج 3، ص 114- اصابه، ج 4، ص 41.
ترجمه الطرائف ،ص:313
روایاتی نقل کرده‌اند از جمله مسلم در صحیح خود از «طارق بن شهاب» روایت کرده که گفت: بعضی از یهود به عمر گفتند: اگر برای ما یهودیان این آیه: الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً نازل می‌شد و روز نزول آن را می‌دانستیم، ما آن روز را عید

مَی‌گرفتیم «1».
(1) به همین جهت بر تمام مسلمانان واجب است که این روز را بزرگ شمارند و آن را یکی از اعیاد بزرگ اسلامی بدانند و در حدیثی از پیامبر اکرم نقل شده که فرمود:
«یوم الغدیر افضل اعیاد امّتی»
«2» (برترین عیدهای امت من روز عید غدیر است).
به گفته دانشمندان بزرگ اهل تسنن چون: ابو ریحان بیرونی، ثعلبی، ابن طلحه، ابن خلکان، مسعودی، طبری و ... «غدیر» را از اعیاد بزرگ اسلامی است که در روزگارهای گذشته مسلمانان جهان به بزرگداشت و تجلیل مراسم آن عید فرخنده اهتمامی به سزا داشتند و در تجدید خاطرات سعادتبخش غدیر می‌کوشیدند «3».
(2) احمد بن حنبل در مسند خود از «عبد الرحمن بن ابی لیلی» و ابن مغازلی در «المناقب» از «عمیرة بن سعد» روایت کرده‌اند که: علی (علیه السلام) در رحبه کوفه مردم را سوگند می‌داد که هر کس از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیده و خود شاهد جریان روز غدیر خم بوده، برخیزد و شنیده‌های خود را بگوید و کسانی که خودشان ندیده و نشنیده‌اند برنخیزند، پس دوازده نفر برخاستند از جمله: ابو سعید خدری، ابو هریره، انس بن مالک ... گفتند: ما رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم را آن روز دیدیم و شنیدیم در حالی که دست او را در دست داشت، می‌فرمود: بار الها دوستی کن با کسی که با او دوستی کند، دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند و یاری کن کسی را که او

---

(1) مسلم، صحیح، ج 4، ص 2313.
(2) بیرونی،. الآثار الباقیه، ص 334- الغدیر، ج 1، ص 283.
(3) مرحوم علامه امینی، در کتاب ارزشمند «الغدیر» در جلد اول فصلی را به عنوان «عید الغدیر فی الإسلام» از ص 267 تا 293 اختصاص داده است.

را یاری کند و از یاری کسی دریغ فرما که از یاری او دریغ کند، پس همه آنان شهادت خود را گفتند: سه نفر از کسانی که شاهد جریان غدیر بودند آن روز برنخاستند، پس علی (علیه السلام) آنان را نفرین کرد «1».
ابن اثیر جزری در «اسد الغابة» و ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» بعد از ذکر سند، از ابی الطفیل روایت کرده‌اند که گفت: ما نزد علی (علیه السلام) بودیم که فرمود: کسانی را که در روز غدیر خم بودند سوگند می‌دهم که برخیزند و شهادت دهند، پس هفده نفر که یکی از آنان «ابو قدامة انصاری» بود برخاسته گفتند: ما شهادت می‌دهیم که با رسول خدا

از حجة الوداع برگشتیم، در هنگام ظهر رسول خدا بر ما ظاهر شد و دستور داد تا شاخه‌های چند را بهم بستند و جامه روی آن انداختند، منادیان ندای نماز بدادند و همه به نماز ایستادیم، پس برخاست و حمد و ثنای خدا نمود، سپس فرمود: ای مردم! آیا می‌دانید که خدای عز و جل مولای من و من مولای مؤمنینم و من به شما اختیاردارتر از خود شمایم؟ (این سؤال را چند بار تکرار کرد و در هر نوبت مردم) گفتند: بلی، سپس در حالی که دست تو را در دست داشت می‌فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای او است بار الها دوستی کن با هر کس که با او دوستی کند و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند و این دعا را سه بار تکرار کرد «2».
ابن اثیر جزری نیز در «اسد الغابة» آورده و در آن آمده، پس شهادت دادند که این معنا را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنیدند و جمعی دیگر این شهادت را کتمان کردند، و از دنیا نرفتند، مگر بعد از آنکه کور شدند و یا به آفتی دیگر مبتلا گشتند که یکی از آنان «یزید بن ودیعه» و یکی دیگر «عبد الرحمن بن مدلج» بود «3».

---

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 119- ابن مغازلی، المناقب، ص 26- اصابه، ج 4، ص 128.
(2) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 5، ص 276- ابن حجر، الإصابة، ج 7، ص 156.
(3) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 3، ص 321.
ترجمه الطرائف ،ص:315
(1) احمد بن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر آیه: یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ با سندهای خود از «براء بن عازب» روایت کرده‌اند که گفت:
با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم در سفر بودیم، در غدیر خم پیاده شدیم، منادیان در میانه ما صدا زدند (الصلاة جامعة) کنایه از این که همه باید جمع شوید، پس رسول خدا زیر دو تا درخت را رفت و نماز ظهر را خواند بعد دست علی را گرفت و فرمود: آیا نمی‌دانید که من از خود مؤمنین به خودشان اختیاردارترم؟ گفتند: بلی، فرمود: آیا نمی‌دانستید که من از هر مؤمنین اختیاردارتر از خود به اویم؟ گفتند: بلی، پس دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر که من مولای او بودم علی مولای اوست ...
براء می‌گوید: پس عمر بعد از این جریان علی را دید و گفت: «هنیئا لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنة» «1».
(گوارا باد بر تو ای پسر ابو طالب که همواره و برای همیشه مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی).
(2) و نیز احمد بن حنبل در مسند خود و فقیه ابن مغازلی در «المناقب» به

سند خود از ابن عباس نقل کرده که «بریده اسلمی» گفت: با علی در یمن جهاد می‌کردیم (تا آنجا که می‌گوید:) نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمدم و شروع کردم به عیبگوئی از علی (علیه السلام) دیدم که رنگ رسول خدا تغییر کرد و فرمود:
ای بریده: «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قلت: بلی یا رسول اللّه قال: فمن کنت مولاه فعلی مولاه»
آیا من نسبت به مؤمنین اختیاردارتر از خود آنان نیستم؟ عرض کردم آری یا رسول اللّه فرمود: هر که من مولای اویم علی مولای اوست «2» تا آخر حدیث.
این حدیث را حاکم در «مستدرک الصحیحین» «3»، متقی هندی در

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 281.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 347- ابن مغازلی، المناقب، ص 26.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 110.

«کنز العمال» «1»، نسائی در خصائص «2» و ابن حجر در «صواعق المحرقة» «3» نقل کرده‌اند.
(1) باز احمد بن حنبل به سند خود از «ابی الطفیل» روایت کرده که گفت: علی (علیه السلام) مردم را در «رحبه» جمع کرد و به ایشان فرمود: سوگند می‌دهم هر مرد مسلمان را که شنیده است از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم که در روز غدیر خم چه فرمود برخیزد و شهادت دهد و سی نفر برخاستند.
ابو نعیم گفته: جمع کثیری برخاسته شهادت دادند که رسول خدا در حالی که دست آن حضرت را گرفته بود، فرمود: آیا می‌دانید که من به مؤمنین از خودشان اختیاردارترم؟ گفتند: بله، یا رسول اللّه، فرمود: هر که من مولای او بودم این مولای او است بار الها دوست بدار هر که را با او دوستی کند و دشمنی کن با هر کس که با او دشمنی کند می‌گوید: من بیرون آمدم در حالی که هنوز در دلم شک داشتم، پس زید بن ارقم را دیدم و گفتم که از علی (علیه السلام) شنیدم چنین و چنان گفت، زید گفت: این مطلب قابل انکار نیست، من خودم از رسول خدا شنیدم که آن را فرمود «4».
احمد بن حنبل در مسند خود با ذکر سند از «ابو سعید خدری» نقل کرده که گفت: رسول خدا فرمود: هیچ گاه مهابت مردم کسی را از اقامه حق با این که از آن اطلاع دارد، باز ندارد، ابو سعید بعد از نقل این حدیث گریه کرد و گفت به خدا

_____

(1) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 154.

(2) نسائی، خصایص، ص 23.
(3) ابن حجر، صواعق، ص 26.
(4) احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 370- نسائی، خصایص، ص 4- محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 1169.
ترجمه الطرائف ،ص:317
سوگند که ما شاهد حق بودیم ولی آن را اقامه نکردیم «1» این حدیث اشاره روشنی است به این که عده زیادی از صحابه شاهد غدیر خم بودند ولی از ترس مخالفین بدان شهادت ندادند و از اقامه حق استنکاف نمودند.

روایات زیادی دیده می‌شود که با صراحت می‌گویند که: آیه: «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ... روز غدیر در باره علی (علیه السلام) نازل شده است.
این روایات را جمع زیادی از صحابه از جمله: «زید ابن ارقم»، «ابو سعید خدری»، «ابن عباس»، «جابر بن عبد اللَّه انصاری»، «ابو هریره»، «براء بن عازب»، حذیفة»، «عامر بن لیلی بن ضمرة» و «ابن مسعود» نقل کرده‌اند بعضی از این احادیث مانند حدیث زید بن ارقم از یک طریق و بعضی مانند حدیث ابو سعید خدری و ابن عباس هر کدام به یازده طریق و بعضی دیگر مانند حدیث براء بن عازب به سه طریق نقل شده است.
واحدی در کتاب «اسباب النزول» به سند خود از عطیه، از ابو سعید خدری که گفت: آیه (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ..) در روز غدیر خم، در باره علی بن ابی طالب رضی اللَّه عنه نازل شده «2».
(1) و همچنین «ثعلبی» در ذیل آیه «یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ..» به سند خود از «ابو صالح» از «ابن عباس» رضی اللَّه عنه روایت کرده که گفت: «نزلت فی علی بن ابی طالب» در باره علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شده است، خداوند امر کرد به پیغمبر به مردم برساند آنچه در باره علی (علیه السلام) است این بود که دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود:
«من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه» «3».

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 71.
(2) واحدی، اسباب النزول، ص 150.
(3) تفسیر ثعلبی، بنا به نقل الغدیر، ج 1، ص 218.
ترجمه الطرائف ،ص:318
فخر رازی در تفسیر کبیر خود در ذیل آیه (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ..) سوره مائده می‌گوید: دهم- یعنی وجه دهم از وجوهی که مفسرین در شأن نزول آیه ذکر کرده‌اند- این است که در فضیلت علی بن ابی طالب نازل شد و همین که نازل شد رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم دست او را گرفت و فرمود: هر که من مولای او بودم علی مولای اوست بار الها دوستی کن با کسی که با او دوستی کند و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند، و بعد از آن عمر چون علی را دید گفت: «هنیئا لک یا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنة»: (گوارا باد

برایت ای پسر ابو طالب که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی)
فخر رازی سپس می‌گوید:
این قول از ابن عباس و براء بن عازب و محمد بن علی (علیه السلام) است «1».
(1) باز «ثعلبی» در تفسیر خود ضمن اخبار غدیر در ذیل آیه: (یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ ....) به سند خود روایت کرده که گفت:
«قال ابو جعفر محمد بن علی (علیه السلام) معناه:
بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ فی فضل علی بن ابی طالب (علیه السلام).
ابو جعفر محمد بن علی (علیه السلام) فرمود که: معنی آیه این است:
«بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ فی فضائل علی بن ابی طالب»
: یعنی آنچه در باره فضائل علی (علیه السلام) به تو نازل شده است به مردم برسان.
و در روایت دیگر آمده است که معنی آیه این است که:
«بلّغ ما انزل فی علیّ
(علیه السلام) یعنی آنچه در باره علی (علیه السلام) به تو نازل شده است، به مردم برسان «2».
خلاصه، دانشمندانی که به این احادیث در کتب خود تصریح کرده‌اند، عده کثیری هستند که به عنوان نمونه از جمعی از آنها نام می‌بریم:
حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب «ما نزل من القرآن فی علیّ» «3».

_____

(1) فخر رازی، تفسیر کبیر، ج 3، ص 636.
(2) تفسیر ثعلبی، بنا به نقل الغدیر، ج 1، ص 217.
(3) به نقل از خصائص، ص 29.
ترجمه الطرائف ،ص:319
و حافظ ابو سعید سجستانی در کتاب «الولایة» و ابن عساکر شافعی و ابو اسحاق حموینی در «فرائد السمطین» و ابن صباغ مالکی در «فصول المهمة» «1» و جلال الدین سیوطی در «الدر المنثور» «2» و قاضی شوکانی در «فتح القدیر» «3» و آلوسی شافعی در «روح المعانی» «4» و قندوزی حنفی در «ینابیع المودة» «5» و بدر الدین حنفی در «عمدة القاری» و «شرح صحیح البخاری» «6» و حافظ ابن مردویه و جمع کثیری دیگر این شأن نزول را برای آیه فوق نقل کرده‌اند.
(1) و از جمله آیاتی که با جریان غدیر خمّ ارتباط دارد، آیه: سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ می‌باشد. امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر خود نقل کرده که شخصی از «سفیان بن عیینه» سؤال کرد که آیه: (سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ) در باره چه شخصی نازل شده؟ سفیان به آن شخص گفت: مسأله‌ای از من پرسیدی که تاکنون کسی آن را از من نپرسیده، پدرم از جعفر بن

محمد از پدرانش رضی اللّه عنهم روایت کرد که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم چون روز غدیر خم شد دستور داد تا منادیان ندای نماز در دهند، پس وقتی همه جمع شدند دست علی (علیه السلام) را گرفت و فرمود: هر که من مولای او بودم علی مولای اوست. این خبر به زودی در همه شهرها پراکنده شده و به «حارث بن نعمان فهری» رسید، پس نزد رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم آمد، در حالی که بر ناقه‌ای سوار بود، ناقه را خوابانید، و از آن پیاده شد و گفت: ای محمد از طرف خدا به ما دستور دادی شهادت دهیم که جز خدا معبودی نیست، و این که تو فرستاده اوئی، ما هم قبول کردیم، دستور دادی که نماز پنجگانه بخوانیم پذیرفتیم، دستور دادی زکات بدهیم باز از تو پذیرفتیم، دستور دادی ماه رمضان را روزه بگیریم، پذیرفتیم

_____

(1) ابن صباغ فصول المهمه، ص 27.
(2) سیوطی، در منثور، ج 2، ص 298.
(3) فتح القدیر، ج 3 ص 57.
(4) روح المعانی، ج 6، ص 172.
(5) قندوزی، ینابیع المودة، ص 120.
(6) عمدة القاری، ج 8، ص 584.
ترجمه الطرائف ،ص:320
دستور دادی حج کنیم، پذیرفتیم به این مقدار راضی نشدی تا این که بازوان پسر عمویت را گرفته بلند کردی تا او را بر ما برتری دهی؟ و گفتی:
«من کنت مولاه فعلی مولاه»
که هر که من مولای او بودم، علی مولای اوست؟ آیا این سخن را از خودت گفتی یا از خدای عز و جل؟ (1) رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«و الّذین نفسی بیده و لا اله الّا هو انّه من امر اللّه».
به آن خدائی که جز او معبودی نیست این مطلب جز از ناحیه خدا نبود پس حارث پشت کرد که برگردد گفت: بار الها اگر این که محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌گوید حق است، از آسمان سنگی بر ما بباران و یا عذابی دردناک بر ما بفرست، هنوز به ناقه خود نرسیده بود که خداوند سنگی از آسمان به سرش زد که از ما تحت او خارج شد و درجا بمرد و بلافاصله این آیهِ نازل شد:
سَأَلَ سائِلٌ بِعَذابٍ واقِعٍ لِلْکافِرینَ لَیْسَ لَهُ دافِعٌ مِنَ اللَّهِ ذِی الْمَعارِجِ.
(سائلی از خدا عذابی واقع شدند خواست عذابی که کسی نیست کفار را از آن حفظ کند، عذابی از ناحیه خدای دارای معارج) «1».

شبلنجی در «نور الأبصار» این روایت را از تفسیر ثعلبی نقل کرده است «2».
مناوی نیز این حدیث را در «فیض القدیر» آورده ولی در نقل او، سفیان نامی از جعفر بن محمد (علیه السلام) نبرده است «3».

علما و دانشمندان اسلامی از روز نخست، تا به امروز به صحت و اعتبار حدیث غدیر خم تصریح کرده‌اند و ما هیچ حدیث نبوی نمی‌شناسیم که مانند این

---

(1) حسکانی، شواهد التنزیل، ج 2، ص 286.
(2) شبلنجی، نور الأبصار، ص 71.
(3) مناوی، فیض القدیر، ج 6، ص 217.
ترجمه الطرائف ،ص:321
حدیث شریف صحت و اعتبار داشته باشد، مرحوم علامه امینی در کتاب ارزشمند «الغدیر» فصلی را به سند حدیث اختصاص داده و در آن گفتار دانشمندان اهل سنت را راجع به صحت و تواتر حدیث غدیر گرد آورده است به هر حال سراسر کتب حدیث و تفسیر و کلام و عقاید اهل سنت از حدیث غدیر و مأخذ و راویان آن مملو است و نابغه تحقیق و تتبع مرحوم علامه امینی هنگامی که به ذکر اسانید حدیث غدیر از کتب عامه پرداخته است دریایی مواج به وجود آورده که کرانه و ساحلش ناپیداست وی این حدیث را از 110 نفر از صحابه و 84 نفر از تابعین و 361 نفر از علمای بزرگ اهل سنت نقل کرده است «1».
اسناد حدیث غدیر به گونه‌ای است که افزون از حد تواتر است و «ضیاء الدین مقبلی» می‌گوید:
«اگر بنا باشد حدیث غدیر را (با این همه مدارک) محرز و مسلم ندانیم، باید قبول کنیم که هیچ واقعه‌ای در دین اسلام قابل اثبات نیست» «2».
حافظ عاصمی می‌گوید: «حدیث غدیر را تمامی فرق اسلامی پذیرفته‌اند» «3».
ابن مغازلی از قول استادش «ابو القاسم فضل بن محمد اصفهانی» می‌گوید:
«حدیث صحیح غدیر را حدود یک صد نفر از صحابه، از جمله تمامی عشره مبشّره روایت کرده‌اند لذا صحت این حدیث مسلم و محرز است و من هیچ ضعفی در استواری آن نمی‌بینم» «4».
بنا بر این هیچ گونه مجالی برای شک در حدیث از این لحاظ نیست به همین جهت بزرگان اهل سنت در طول تاریخ منصفانه با این مسأله برخورد کرده‌اند مثلا، «قندوزی» در کتاب «ینابیع المودة» گفته: و در کتاب «مناقب محمد بن جریر

---

(1) امینی، الغدیر، ج 1، از صفحه 73 تا 151.
(2) مقبلی، یمنی، هدایة العقول الی غایة السئول، ج 2، ص 30.
(3) طبق نقل الغدیر، ج 1، ص 295- 314.
(4) ابن مغازلی، المناقب، ص 27.
ترجمه الطرائف ،ص:322
طبری- صاحب تاریخ طبری- حدیث غدیر را از 75 صحابی نقل کرده و آن را در کتابی جداگانه آورده و نام آن را کتاب «الولایة» گذاشته است.
و نیز ابو العباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده طرق این حدیث را در کتابی جداگانه جمع آوری نموده و نام آن را «المولاة» نهاده و طرق او به 105 طریق بالغ شده آنگاه می‌گوید: علامه علی بن موسی بن علی بن محمد ابی المعالی جوینی ملقب به «امام الحرمین»- استاد ابو حامد غزالی- پیوسته با تعجب می‌گفته: من یک جلد کتاب در دست صحافی در بغداد دیدم که روایات غدیر خم در آن جمع آوری شده بود و در آخر آن کتاب نوشته بود تمام شد جلد بیست و هشتم از طرق حدیث
(من کنت مولاه فعلی مولاه)
و دنبال آن جلد بیست و نهم می‌آید (این بود کلام قندوزی) «1».
پس سند حدیث «غدیر» بسیار قوی و قطعی است.
به همین جهت «محمد عبد الغنی حسن مصری» شاعر اهرام و مؤلف کتاب «اعلام من الشرق» در تقریظ کتاب «الغدیر» می‌گوید: «حدیث غدیر در صحت و تواتر و استحکام سند به پایه‌ای رسیده که نیاز به اثبات و تأیید ندارد».
و همچنین «عبد الفتاح عبد المقصود» دانشمند بزرگ مصری در تقریظی که به «الغدیر» نوشته است می‌گوید: حدیث غدیر بدون شک حقیقتی است که دستخوش باطل نمی‌شود، فروزان است چون روشنائی روز و آن یکی از حقایق جوشنده الهام است که از سینه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم پراکنده گشت .. «2».
جریان غدیر با آن مراسمی که برگزار شد، و اهتمام و توجهی که پیامبر در این باره از خود نشان داد و آیاتی که نازل گشت بیعت عمومی که در حضور پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم با علی (علیه السلام) انجام گرفت، اهمیت این روز را کاملا روشن نمود، لذا پس از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم با این که جریان اوضاع تغییر کرد و افکار ضد غدیر گسترش یافت و

---

(1) قندوزی حنفی، ینابیع المودة، ص 36.
(2) الغدیر، در اول جلد 6، ص تقریظ عبد الفتاح.
ترجمه الطرائف ،ص:323

مسیر تاریخ اسلام به کلی دگرگون گردید، و رنجهای گذشتگان نادیده انگاشته شد، باز مسلمانان پاک سرشت که گفتار پیامبر را از طرف خدا می‌دانستند حاضر نبودند از خواسته رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم و لو به قیمت جانشان تمام بشود دست بردارند و گوش خود را از آن آهنگ پاک و روح افزا که هنوز طنینش در بیابان سوزان حجاز و در دره‌های غدیر باقی بود به ناشنوایی بزنند، لذا در موارد مناسب به احتجاج و استدلال و یاد آوری غدیر می‌پرداختند و حدیث غدیر را به فرزندان اسلام می‌آموختند، خلاصه همیشه نوسانات و امواج غدیر در صفحات تاریخ مشهود بود و همین بود که در طول تاریخ نیز ملل اسلامی را به مقصود پوشیده پیامبر اکرم توجه داد و در توسعه مذهب تشیّع اثری به سزا گذاشت.
موضوع احتیاج به غدیر دارای اهمیت فوق العاده‌ای است که حتی خود امام (علیه السلام) پیوسته به یاد آن بود و گفتار پیامبر را در آن روز در مجامع اصحاب تکرار می‌کرد و از آنان گواهی می‌خواست و بی‌پایه بودن خلافت دیگران را گوشزد می‌نمود.
در مسجد پیغمبر در رحبه کوفه، و روز شوری و موارد بسیاری غدیر را عنوان می‌کرد در کتب دانشمندان اهل تسنن موارد زیادی نقل شده که خود علی (علیه السلام) و یا ائمه اهل البیت و یا علاقمندان به این مکتب با حدیث غدیر استدلال کرده‌اند:
از جمله خود علی (علیه السلام) در روز شوری طبق نقل خطیب خوارزمی حنفی در «مناقب» از «عامر بن واصله» چنین نقل می‌کند: در روز شوری با علی (علیه السلام) در آن خانه بودم و شنیدم که با اعضای شوری چنین می‌گفت: دلیل محکمی برای شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم توانائی تغییر آن را نداشته باشند:
شما را به خدا سوگند آیا در میان شما کسی هست که قبل از من خدا را به یگانگی خوانده باشد (و سپس مفاخر معنوی خاندان رسالت را برشمرد تا رسید به اینجا) شما را به خدا سوگند آیا در میان شما احدی جز من هست که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در حق او گفته باشد:
«من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من
ترجمه الطرائف ،ص:324
نصره لیبلغ الشّاهد الغائب»
؟ همه گفتند: نه «1».
(1) این روایت را حموینی در «فرائد السمطین» و ابن حاتم در «در النظیم» و «دارقطنی» و ابن عقده نیز نقل کرده‌اند.
بعد از علی (علیه السلام) بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) و امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) و عبد اللّه بن جعفر و عمار یاسر و

قیس بن سعد و عمر بن- عبد العزیز و مأمون خلیفه عباسی به آن استناد جستند و حتی عمرو بن عاص در نامه‌ای که به معاویه نوشت برای این که به او اثبات کند که به خوبی از حقایق مربوط به موقعیت علی (علیه السلام) و وضع معاویه آگاه است، صریحا مسأله غدیر را یاد آوری کرده و خطیب خوارزمی حنفی در کتاب «المناقب» آن را نقل کرده است «2».
پس سند حدیث الغدیر بسیار قوی و محکم است و جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن نیست اما دلالت آن بر خلافت بلا فصل علی برای رسول خدا آن نیز در اعلی مراتب ظهور و روشنی است و با در نظر گرفتن قرائن حالیه و مقالیه آن جای هیچ تردید باقی نمی‌ماند.
ولی بر خلاف انصاف، اهل سنت به تأویل دلالت آن کوشیده و ولایت را که برای علی (علیه السلام) به مقتضای نص غدیر ثابت شده به معنای دوستی و نصرت و امثال اینها حمل کرده‌اند لیکن با قرائن لفظی و مقامی که در خبر و موردش موجود است، مسلما مراد از «ولیّ» یا «مولی»، اولی به تصرف و صاحب اختیار است، حمل بر معنای دیگر بسی رکیک و منافی با مقام حکمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌باشد.

(2) احمد بن حنبل در مسند خود به سند خود از «ابى موسى» از «ام سلمه» روايت

---

(1) خوارزمى، المناقب، ص 217.
(2) خوارزمى، المناقب، ص 124- براى آگاهى بيشتر از منابع مختلف اين روايات در زمينه استدلال على (عليه السلام) و اهل بيت و جمعى از صحابه و غير صحابه به حديث غدير علاقمندان مى‌توانند به كتاب الغدير جلد اول از ص 159 تا 213 مراجعه كنند.
ترجمه الطرائف ،ص:325
كرده كه گفت: «و الّذى احلف به انّ عليا كان اقرب النّاس عهدا برسول اللَّه صلى اللَّه عليه و آله و سلّم» به آن كسى سوگند كه همواره به او سوگند مى‌خورم على (عليه السلام) نزديكترين فرد از مردم به رسول خدا بود يک روز صبح به عيادت رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و سلّم رفتيم و با اين كه على از همه ما بيشتر نزد او مى‌رفت و تازه از نزد او خارج شده بود، مع ذلک يكسره مى‌پرسيد على آمد؟ فاطمه گفت: گويا خود شما او را پى كارى فرستاديد.
(1) ام سلمه مى‌گويد: من گمان مى‌كردم كار لازمى با او دارد، لذا از اطاق بيرون آمدم و دم در نشستم ببينم على چه وقت مى‌رسد، و من از سايرين به در خانه نزديكتر بودم، و همچنان انتظار مى‌كشيدم تا على (عليه السلام) آمد، ديدم رسول خدا خود را روى او انداخت و با او سخنانى سرى و زير گوشى گفت، تا آنكه در همان روز از دنيا رفت در حالى كه على (عليه السلام) نسبت به او از همه مردم نزديكتر بود «1» نسائى هم آن را در خصائص خود روايت كرده است «2»، حاكم نيز آن را در «مستدرک الصحيحين» نقل نموده و در آخر مى‌گويد: سند اين حديث صحيح است «3».
(2) و نيز از آن جمله: ابو بكر احمد بن موسى بن مردويه- كه خود از مخالفين اهل بيت است- در كتاب «المناقب» به سند خود از «علقمه» و «اسود» از «عايشه» روايت كرده‌اند كه گفت: همين كه رسول خدا صلى اللَّه عليه و آله و سلّم به حالت احتضار افتاد، فرمود:
حبيب مرا نزد من بخوانيد، ابو بكر را صدا زدند، رسول خدا سر بلند كرد، همين كه او را بديد سر خود بنهاد و فرمود: حبيب مرا نزد من بخوانيد، رفتند عمر را صدا زدند، باز رسول خدا سر بلند كرد و همين كه او را ديد سر خود بنهاد و فرمود حبيبم را نزد من بخوانيد، رفتند على (عليه السلام)

را صدا زدند رسول خدا همین که او را دید داخل بستر خود کرد و روپوش خود را روی او نیز انداخت و همچنان در آغوشش گرفت و دست

---

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 6، ص 300.
(2) نسائی، خصائص، ص 40.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 138.
ترجمه الطرائف ،ص:326
خود روی علی (علیه السلام) انداخت تا از دنیا رفت «1» و این روایت را «محب طبری» در کتابهای خود «ریاض النضرة» «2» و «ذخائر العقبی» «3» نیز آورده است.
(1) و نیز عده‌ای از علمای اهل سنت از جمله: طبری در کتاب خود «الولایة» و دارقطنی در صحیح خود و سمعانی در «الفضائل» و «موفق بن احمد خطیب خوارزم» از «عبد اللّه بن عباس» و از «ابو سعید خدری» و از «عبد اللّه بن حارث» از «عایشه» این حدیث را روایت کرده‌اند.
ابن سعد در طبقات خود از «عبد اللّه بن محمد بن عمر بن علی «دو روایت آورده که در دومی، علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مریض بود زمانی بر او در آمدم دیدم مردی بسیار زیبا که مانندش را ندیده بودم، سر رسول خدا را به دامن گرفته و آن حضرت خواب رفته، آن مرد به من گفت: نزدیک پسر عمویت بیا که تو به پسر عمویت سزاوارتر از منی، من نزدیک رفتم، مرد برخاست و من در جایش نشستم و سر رسول خدا را به دامن گرفتم، چیزی نگذشت که آن جناب از خواب بیدار شد و پرسید آن مردی که سرم در دامنش بود چه شد؟ عرض کردم: من که وارد شدم به من گفت: نزدیک پسر عمویت بیا که تو به او سزاوارتر از منی، او برخاست و من در جایش نشستم فرمود: او را شناختی؟ عرض کردم: نه، پدر و مادرم فدایت، فرمود او جبرئیل بود با من حرف می‌زد تا دردم تخفیف یافت و به خواب رفتم «4».
این روایت را به همین سند متقی هندی در «کنز العمال» نیز نقل کرده است «5».
و همچنین محب طبری در «ذخائر العقبی» «6» و «ریاض النضرة» نیز آورده و

---

(1) خوارزمی، نقل از ابن مردویه، ص 29.
(2) محب طبری، ریاض النضرة، ص 180.
(3) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 72.
(4) ابن سعد، طبقات، ج 2، ص 51.
(5) متقی، کنز العمال، ج 4، ص 55.

(6) محب طبری، ذخائر، ص 94.
ترجمه الطرائف ،ص:327
در دنبال آن از ابن عباس روایت کرده که در پاسخ مردمی که راجع به علی (علیه السلام) گفتگو می‌کردند گفت: در باره مردی سخن می‌گوئید که صدای پای جبرئیل را از بام خانه‌اش می‌شنید «1».
باز ابن سعد در طبقات به سند خود از «ابی غطفان» روایت کرده که گفت: از ابن عباس پرسیدم: رسول خدا در دم جان دادن سرش بر سینه چه کسی بود؟
گفت: به سینه علی تکیه داشت، گفتم: آخر عایشه به من گفت: رسول خدا سر در سینه من داشت و جان بداد ابن عباس گفت: آیا تو عقل داری؟ به خدا سوگند رسول خدا از دنیا رفت در حالی که به سینه علی تکیه داشت و او بود که وی را غسل داد و پدرم و برادرم فضل به او کمک می‌کردند و اساسا نگذاشتند کسی داخل حجره شود چون علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا دستور داد در خلوت غسل داده شود «2».
محب طبری در «ریاض النضرة» «3» از حسین بن علی از پدرش از جدش و متقی در «کنز العمال» «4» و مناوی در «کنوز الحقائق» «5» روایاتی آورده‌اند در این که رسول خدا وصیت فرمود تنها علی (علیه السلام) او را غسل دهد و این که فرشتگان او را در این کار کمک خواهند کرد.
متقی در «کنز العمال» از ابن عباس روایت کرده که گفت: من از عمر بن خطاب شنیدم می‌گفت: زنهار پشت سر علی (علیه السلام) حرف نزنید زیرا من از رسول خدا در باره او چیزهائی شنیده‌ام که اگر یکی از آنها را در باره آل خطاب فرموده بود از تمامی نعمتهای فریبنده دنیا محبوب‌ترش می‌دانستم روزی من و

---

(1) محب طبری، ریاض النضرة، ص 219.
(2) ابن سعد، طبقات، ج 2، ص 51.
(3) ریاض النضرة، ج 2، ص 178.
(4) متقی، کنز العمال، ج 4، ص 54.
(5) مناوی، کنوز الحقائق، ص 188.
ترجمه الطرائف ،ص:328
ابو بکر و ابو عبیده و چند نفر دیگر از اصحاب به در خانه آن حضرت رفتیم آن روز در خانه ام سلمه بود، و علی را جلو در خانه ایستاده یافتیم به علی گفتیم: می‌خواهیم رسول خدا را زیارت کنیم، گفت: هم الان بیرون می‌آید چیزی نگذشت که بیرون آمد و ما از جا بلند شدیم آن حضرت تکیه به علی (علیه السلام) کرد و با دستش به شانه علی زد و فرمود: یا علی به زودی بعد از من اصحاب با تو دشمنی می‌کنند و تو نخستین کسی هستی که

ایمان آوردی و از همه به آینده داناتری و از همه به خدا باوفاتری و از همه بهتر رعایت مساوات در تقسیم را می‌کنی و از همه بر رعیت مهربان‌تری و در راه خدا پر مصیبت‌تری و تو بازوی منی، تو غسل دهنده جنازه من و دفن‌کننده آنی، و تو در بلا و ناملایمی پیش‌قدم‌تری «1».
(1) مرحوم مؤلف می‌گوید: این علاقه و محبت شدید پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نسبت به علی (علیه السلام) بسیار عمیق و ریشه‌دار بود و این به امر الهی و وسائل آن از قبل آماده شده بود و این اتحاد و دوستی میان آن دو در طول حیاتشان استمرار داشت و این حقیقت از احادیثی که قبلا در اوائل این کتاب گذشت، استفاده می‌شود، مثل روایت طینت که فرمود: «نور رسول خدا و علی قبل از آدم خلق شده و هر دو از یک طینت بوده‌اند» «2».
و این روایت را احمد بن مردویه در کتاب «المناقب» از چند طریق نقل کرده است.
و از جمله روایت «مواخاة» که پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به علی (علیه السلام) فرمود:
«انت اخی فی الدّنیا و الآخرة» ترجمه الطرائف 328 علی(ع) نزدیکترین فرد به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
برادر منی در دنیا و آخرت، یعنی این برادری همچنان پایدار است و حتی بعد از مرگ هم این برادری نمی‌گسلد و تا وقتی محمد و علی زنده‌اند و تا وقتی در دنیا و آخرت پایدارند برادریشان نیز زنده و جاوید است.
(2) و از جمله حدیث خیبر که پیامبر فرمود: «علی خدا و رسول را دوست می‌دارد و خدا و رسول او را دوست می‌دارند» و اما آنهائی که در جنگ خیبر فرار را برقرار

---

(1) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 293.
(2) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 164.
ترجمه الطرائف ،ص:329
ترجیح دادند، این چنین موقعیتی نداشتند.
(1) و نیز از جمله حدیث «طائر» است که طی آن پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: «علی محبوبترین افراد در پیشگاه خدا و پیغمبر بود» و احادیث دیگری که قبلا گذشت و احادیث دیگری که بعدا خواهد آمد، غرض اتحاد و دوستی و همرازی علی (علیه السلام) با پیامبر چیزی نبود که مخصوص اواخر عمر پیامبر باشد، بلکه این علاقه و محبت بسیار ریشه‌دار و عمیق بود و به زمان و مکان خاصی اختصاص نداشت.
البته علت این برادری و همرازی، نزدیکی و قرابت علی نبود و هیچ گاه نباید کارهای پیامبر را مانند مردم دیگر توجیه کرد، او هر که را دوست

دارد، خدا دوست داشته و هر که را او ناپسند دارد، خدایش او را ناپسند داشته است و این امر به قدری بدیهی است که نیاز به هیچ گونه توضیحی ندارد، بنا بر این برادری و همرازی علی (علیه السلام) با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نشان عظمت او و برهان قاطعی بر پایگاه بلند اوست.
(2) و در این رابطه حدیث اسراء نیز قابل توجه است که آن را رجال هر چهار مذهب از شیوخ و بزرگانشان روایت کرده‌اند، از جمله: «صدر الائمه موفق بن احمد مکی» ملقب به «اخطب خوارزم» از «مهذب» به سندی که به «عبد اللّه بن عمر» منتهی می‌شود، روایت کرده که گفت:
«سمعت رسول اللَّه و سئل بایّ لغة خاطبک ربّک لیلة المعراج؟ قال: خاطبنی بلغة علیّ بن ابی طالب فالهمنی ان قلت یا ربّ خاطبتنی انت ام علیّ؟ فقال: یا احمد انا شیء لا کالأشیاء لا اقاس بالنّاس و لا اوصف بالشّبهات خلقتک من نوری و خلقت علیّا من نورک فاطلعت علی سرائر قلبک فلم اجد فی قلبک احبّ الیک من علیّ بن ابی طالب فخاطبتک بلسانه کیما یطمئنّ قلبک»
«1».
(شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که سؤال شد: خداوند در شب معراج با تو به چه لغت سخن گفت؟ فرمود: با من به لغت علی بن ابی طالب تکلم کرد و به من الهام کرد که گفتم: پروردگارا تو بودی که با من تکلم کردی یا علی بن ابی طالب خداوند

---

(1) خوارزمی، المناقب، ص 37- المقتل، ص 42، طبع نجف، قندوزی، ینابیع المودة، ص 83.
ترجمه الطرائف ،ص:330
فرمود: ای احمد من نیستم مثل سایر اشیاء نه به مردم قیاس می‌شوم و نه با شبهات به وصف در می‌آیم، ترا از نور خود آفریدم و علی را از نور تو، پس دیدم در درون دل تو احدی محبوبتر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) نیست، از این جهت به زبان و لهجه او سخن گفتم تا این که دلت آرام گیرد.

(1) مسلم در صحیحش به سند خود از «کعب بن عجزه» روایت کرده که گفت:
گفتیم: ای رسول خدا دانستیم که چگونه به تو سلام بدهیم حال بفرما چگونه به تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر فرمود: بگوئید:
«اللّهمّ صلّ علی محمّد کما صلّیت علی ابراهیم انّک حمید مجید اللّهمّ بارک علی محمّد و آل محمّد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انّک حمید مجید»
«1».
(2) بخاری در کتاب دعوات، باب صلوات علی النبی، به سند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده که گفت: کعب بن عجزه مرا دید و گفت: می‌خواهی هدیه‌ای به تو بدهم؟ روزی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بر ما وارد شد عرض کردیم یا رسول اللَّه فهمیدیم که چگونه به تو سلام کنیم، حال بفرمائید: چگونه صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگوئید: « اللّهمّ صلّ علی محمد و آل محمّد ..
الخ» «2».
باز بخاری در صحیحش به سند خود از «ابو سعید خدری» روایت کرده که گفت: گفتیم: ای رسول خدا این سلام است (که فهمیدیم) پس چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟
فرمود: بگوئید:
«اللّهمّ صلّ علی محمّد عبدک و رسولک کما صلّیت علی آل ابراهیم و بارک علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی آل ابراهیم»
«3» بخاری

---

(1) مسلم، صحیح، ج 1، ص 305.
(2) بخاری، صحیح، ج 6، ص 27.
(3) بخاری، صحیح، ج 6، ص 27.
ترجمه الطرائف ،ص:331
در جاهای مختلف این روایت را نقل کرده است «1».
(1) باز حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری روایت کرده که گفت: روزی رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بر ما وارد شد در حالی که ما در مجلس سعد بن عباده نشسته بودیم، بشیر پسر سعد عرض کرد: یا رسول اللَّه به حکم قرآن کریم ما مأمور شدیم بر تو صلوات بفرستیم، چه جور بفرستیم؟ رسول خدا سکوت

کرد آن قدر که گفتیم ای کاش بشیر این سؤال را نکرده بود، آنگاه رسول خدا فرمود: بگوئید:
«اللّهمّ صلّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلّیت علی ابراهیم و بارک علی محمّد و علی آل محمّد کما بارکت علی آل ابراهیم فی العالمین انّک حمید مجید»
«2».
(2) همچنین ثعلبی به سند خود در تفسیر آیه: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً «3». روایت کرده که گفت:
گفتیم: ای رسول خدا طرز سلام دادن را به تو دانستیم، پس چگونه صلوات بر تو بفرستیم؟ فرمود: بگوئید:
«اللّهمّ صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید».
ابن حجر هیثمی در «صواعق المحرقة» می‌نویسد: آیه شریفه: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیماً را باید دومین آیه در باره اهل بیت دانست، زیرا از «کعب بن عجره» روایت صحیح شده که گفت: وقتی این آیه نازل شد بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کردیم طریقه سلام دادن به تو را دانستیم، بفرما چگونه بر شما اهل البیت صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگوئید:
«اللهم صل علی محمد و آل محمد»
(تا آخر).

_____

(1) بخاری، صحیح، ج 6، ص 27- ج 4، ص 146.
(2) بنا به نقل احقاق الحق، ج 9، ص 566.
(3) سوره احزاب، آیه 56.
ترجمه الطرائف ،ص:332
و از این سؤال اصحاب بعد از نزول آیه و پاسخ آن جناب به روشنی استفاده می‌کنیم که امر در آیه امر به صلوات بر همه اهل بیت بوده و غیر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیز مندرج در آیه بوده‌اند، چه اگر غیر این بود اصحاب نباید پرسیده باشند که چگونه بر تو صلوات بفرستیم و رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم هم آن طور جواب نمی‌داد و از جواب پیامبر می‌فهمیم که آن جناب سایر اهل بیت را هم قائم مقام خود قرار داده، و همین طور هم هست برای این که منظور از صلوات بر پیغمبر احترام و تعظیم اوست و تعظیم اهل بیت او نیز تعظیم اوست و به همین جهت در داستان کساء وقتی آنان را داخل کساء کرد، عرض کرد:

«اللّهمّ انّهم منّی و انا منهم»
: بار الها اینان از منند و من از ایشانم، خدایا پس صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان خود را شامل حال من و ایشان بکن، و معلوم است که اگر خدا خواسته باشد این دعا را در حق آن حضرت مستجاب کند، باید بر آل او هم صلوات فرستاده و از مؤمنین نیز خواسته باشد که بر او و هم بر آل او صلوات بفرستند این بود گفتار ابن حجر «1».
از کلام ابن حجر بر می‌آید که آیه شریفه به عنوان استجابت دعای اصحاب کساء نازل شده به طوری که در حدیث کسا دیدیم بعد از داخل کردن علی، فاطمه و حسن و حسین در درون کساء دعا کرد و از خدا خواست که صلوات خود را بر آنان اختصاص دهد و مقتضای استجابت دعا هم همین است که هم بر خود او و آل او صلوات بفرستند و هم از مؤمنان بخواهد که بر او و آل او صلوات بفرستند.
فخر رازی هم بعد از نقل کلام ابن حجر می‌گوید: آل رسول در پنج مزیت با آن حضرت برابرند. اول در سلام که در نماز می‌گوئیم: «السلام علیک ایها النبی» و خدا فرموده: «سلام علی آل یاسین». دوم در صلوات بر او که باید بر او و اهل بیتش سلام فرستاد. سوم در طهارت که خدا می‌فرماید: (طه) یعنی ای طاهر، آن وقت در جای دیگر اهل بیتش را هم شرکت داده و فرموده: (وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً)

---

(1) ابن حجر، صواعق المحرقة، ص 78.
ترجمه الطرائف ،ص:333
چهارم در این که صدقه بر آن حضرت حرام است و نیز بر اهل بیتش نیز حرام است و پنجم در محبت که یک جا می‌فرماید: (فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللَّهُ) و جای دیگر فرموده:
(قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی).
بالاخره در این باره اخبار بسیاری وارد شده که اگر به تفسیر الدر المنثور سیوطی در ذیل آیه: إِنَّ اللَّهَ وَ مَلائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِ مراجعه شود صدق این گفتار روشن می‌گردد.
و این روایات را از «کعب بن عجرة» و «یونس بن خباب» و ابراهیم و عبد الرحمن بن ابی کثیر و مردی از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم (نامش برده نشده) و طلحة بن عبید اللّه و ابن سعید خدری، و ابو هریره و ابی مسعود، و عقبة بن عمرو و علی و زید بن ابی خارجه و بریده نقل کرده‌اند و حتی بعضیها این احادیث را متواتر دانسته‌اند و ما در اینجا به نقل چند نمونه اکتفا کردیم.
(1) و این بسیار عجیب است با وجود این همه روایاتی که در باره کیفیت صلوات بر محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم در کتب صحاح آنها وارد شده،

ولی آنها به هنگام فرستادن صلوات بر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم از گفتن لفظ (آل) امتناع می‌ورزند و می‌گویند: صلی اللّه علیه و سلم و (آله) را نمی‌گویند و این جز عناد زشت و جهالت روشن چیزی دیگری نیست و من بسیاری از کتب آنها را دیده‌ام و به گفتگوهای آنها گوش داده‌ام، جایی ندیده‌ام به همراه پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و به آلش نیز صلوات بفرستند جز در خاتمه بعضی از کتابها.
از کارهای عجیب آنها این است که مثل این روایات را در کتابهای خود نقل کرده‌اند، با این که این روایات متضمن این است که پیامبر در تعظیم صلوات (آل) خود را مثل نفس خود قرار داده و فقیه شافعی ابن مغازلی در روایتی که از «تنوخی» نقل کرده گفته: «انّ الصّلاة علی النّبیّ و آله فریضة فی الصّلاة»: (صلوات بر پیامبر و آلش در نماز واجب است) و نیز ابو حنیفه گفته: «الصلاة علی النبی و آله فریضة فی الصلاة» با وجود این، پس کوشش آنها برای شناختن «آل محمد» کجاست؟ آیا این تعظیم و احترام برای همه آنهاست اعم از صالح و غیر صالح؟ و اگر مراد تنها
ترجمه الطرائف ،ص:334
صالحان آنها هستند، پس چه شناختی نسبت به آنهاست و تعظیم و احترامشان و تخلق به اخلاقشان کجاست؟ راستی که سهل انگاری مذاهب چهارگانه نسبت به «آل محمد» صلی اللّه علیه و آله و سلّم با آن شهادتشان نسبت به همه آنها، بسیار عجیب و شگفت انگیز است!

(1) از شگفتیهائی که من در خلاف‌گوئیهای پیروان مذاهب چهارگانه دیدم، اینست که آنها غیر قرشی بودن خلیفه را جایز می‌دانند و این بر خلاف روایاتی است که آنها در کتابهای خود نقل کرده‌اند از جمله: بخاری و مسلم در صحاح خود به سندهای خود از «عبد اللّه بن عمر» روایت کرده‌اند که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی من النّاس اثنان»
«1»: پیوسته این امر- امر دین- باید در دست قریش باشد مادامی که در دنیا دو نفر بماند.
ثعلبی این روایت را در ذیل آیه: وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ وَ سَوْفَ تُسْئَلُونَ «2». ذکر کرده است و همچنین حمیدی آن را در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند «عبد اللّه بن عمر» در شماره 169 از پیامبر روایت کرده که فرمود:
«لا یزال هذا الامر فی قریش ما بقی منهم اثنان»
«3».
(2) حمیدی در چند حدیث روایت کرده است که پیامبر فرمود: «الناس تبع لقریش» «4»: مردم تابع قریشند.
(3) از چیزهای عجیبی که من در رابطه با عداوت آنها با قریش دیدم، این است که حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث 225 از مسند ابو هریره ذکر

_____
(1) مسلم، صحیح، ج 3، ص 1453- بخاری، صحیح، ج 8، ص 105.
(2) سوره زخرف، آیه 44.
(3) همین دو مصدر فوق.
(4) مسلم، صحیح، ج 3، ص 1451.
ترجمه الطرائف ،ص:335
کرده است که گفت: پیامبر فرمود:
«یهلک الناس بهذا الحی من قریش قالوا: فما تأمرنا؟ قال: لو ان الناس اعتزلوهم»
«1».
مردم به وسیله این قبیله قریش هلاک می‌شوند گفتند: پس می‌فرمائی چه کنیم؟ فرمود: همه مردم از آنها عزلت ورزند.
همین لفظ حدیث بود، پس آدم عاقل چگونه تصدیق کند که پیامبر مردم را به دوری از قریش امر کند، آن وقت چگونه اسلام باقی می‌ماند. و این

روایت چه معنی دارد در مقابل روایات متواتری که آنها در کتابهای خود در حق اهل بیت ذکر کرده‌اند.
باز از شگفتیهائی که من از پیروان مذاهب چهارگانه در رابطه با خلاف‌گوئیها و زورگوئیها و ظلمشان نسبت به قریش دیدم، این است که عده زیادی از آنان انکار می‌کنند اگر کسی بگوید خلیفه بعد از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم دوازده نفر از قریشند و در بعضی از روایات دوازده امیرند و این روایات را در کتابهائی که خود، آنها را «صحاح» نامیده‌اند، ذکر کرده‌اند پس درست تصدیق آنچه که تکذیب کرده‌اند و تحقیق آنچه که انکار کرده‌اند.!
(1) از آن جمله: بخاری در صحیحش به سند خود از «جابر بن سمرة» روایت کرده که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:
«یکون من بعدی اثنا عشر امیرا»
بعد از من دوازده امیر و حاکم خواهد بود و چیز دیگری هم فرمود که من نشنیدم از پدرم پرسیدم گفت: فرمود:
«کلّهم من قریش»
همه‌شان از قریشند «2».
و این حدیث را احمد بن حنبل نیز در مسند خود آورده است «3».
(2) و نیز بخاری در صحیح خویش به سند خود از «ابن عیینة» روایت کرده که گفت: پیامبر فرمود:
«لا یزال امر النّاس ماضیا ما ولیّهم اثنا عشر رجلا»
: پیوسته کار مردم پیش نمی‌رود مادامی که دوازده مرد بر آنها حکومت نماید. بعد جمله‌ای

_____
(1) مسلم، صحیح، ج 4، ص 2236.
(2) بخاری، صحیح، ج 8، ص 127.
(3) احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 92.
ترجمه الطرائف ،ص:336
آهسته گفت که من نشنیدم از پدرم پرسیدم پیامبر چه فرمود: گفت: فرمود: کلهم من قریش همه‌شان از قریشند.
(1) مسلم در صحیح خود در کتاب امارة به دو سند از «جابر بن سمرة» روایت کرده که گفت با پدرم بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شدم و شنیدم که می‌فرمود:
«انّ هذا الامر لا ینقضی حتّی یمضی فیهم اثنا عشر خلیفة»
: این امر- دین اسلام- کارش تمام نمی‌شود و به نتیجه نمی‌رسد، مگر وقتی که دوازده نفر خلیفه کار خود را انجام دهند بعد جمله‌ای آهسته فرمود که من نشنیدم، از پدرم پرسیدم پیامبر چه فرمود؟

گفت: فرمود همه‌شان از قریشند «1».
مسلم در همان کتاب در سند دوم آورده که این جریان در شبی بود که روزش مرد اسلمی را سنگسار کردند و رسول خدا فرمود: پیوسته دین خدا تا قیامت پابرجاست به شرطی که دوازده نفر از قریش بر مردم حکومت کنند
«لا یزال الدّین قائما حتّی تقوم السّاعة و یکون علیهم اثنا عشر خلیفة کلّهم من قریش»
«2».
این روایت را احمد بن حنبل نیز در مسند خود آورده «3» و نظیر آن را ترمذی در صحیح خود «4» و ابن حجر در صواعق آورده‌اند «5».
حاکم در مستدرک الصحیحین به سند خود از «مسروق» روایت کرده که گفت: شبی نزد عبد اللّه بن مسعود نشسته بودیم قرآن به ما تعلیم می‌داد، مردی پرسید ای ابا عبد الرحمن هیچ از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدید که این امت بعد از او چند جانشین و خلیفه دارد؟ عبد اللّه گفت: از وقتی که به عراق آمده‌ام تاکنون کسی این سؤال را از من نکرده آری از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسیدیم فرمود:
«الخلفاء بعدی اثنی

---

(1) مسلم، صحیح، ج 3، ص 1452.
(2) حاکم، مستدرک، ج 4، ص 501.
(3) مسلم، صحیح، ج 3، ص 1452.
(4) احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 89، 92، 94، 99، 108.
(5) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 35.
ترجمه الطرائف ،ص:337
عشر عدد نقباء بنی اسرائیل»
خلفاء بعد از من دوازده نفرند به عدد نقباء بنی اسرائیل. «1».
سلیمان قندوزی بلخی باب 77 کتاب «ینابیع المودة» را به این موضوع اختصاص داده و اخبار بسیاری در این باب از شیخین، ترمذی، مسلم، ابو داود، سید علی همدانی و شعبی و غیر اینها نقل نموده است از جمله گوید:
یحیی بن حسن فقیه در کتاب عمده از بیست طریق نقل نموده که:
«انّ الخلفاء بعد النّبیّ اثنا عشر خلیفة کلّهم من قریش» یعنی خلفا بعد از پیامبر دوازده خلیفه می‌باشند که همه آنها از قریش‌اند.
بخاری از سه طریق و مسلم از نه طریق و ابو داود از سه طریق و ترمذی از یک طریق و حمیدی از سه طریق نقل کرده‌اند که رسول خدا فرمود: خلفا و امامان بعد از من دوازده نفرند همه آنها از قریشند و در بعضی از آن اخبار هست که «کلهم من بنی هاشم» «2».

تا آنجا که قندوزی می‌گوید: بعضی از محققین (علمای اهل تسنن) گفته‌اند احادیث دال بر اثبات امامت خلفا بعد از رسول خدا دوازده نفر به طرق بسیار مشهوری است که انسان می‌داند مراد رسول خدا از تعیین عدد خلفاء بعد از خود ائمه اثنا عشر از اهل بیت و عترت خودش می‌باشند و مطابقت این احادیث با خلفا از صحابه بعد از آن حضرت ممکن نیست، زیرا پیامبر دوازده نفر تعیین کرده است و آنها چهار نفر بیشتر نبودند و بر خلفای بنی امیه نیز حمل نمی‌شود برای آنکه آنها از دوازده نفر بیشتر بودند علاوه بر این که همه آنها به استثناء عمر بن عبد العزیز ظالم و ستمگر بودند و از بنی هاشم هم نبودند نظر به فرموده آن حضرت که «کلهم من بنی هاشم».
و نیز بر خلفای بنی عباس هم نمی‌شود حمل کرد، زیرا که عدد آنها بیشتر از

---

(1) ابن حجر، صواعق، ص 113.
(2) قندوزی، ینابیع المودة، باب 77، ص 444.
ترجمه الطرائف ،ص:338
دوازده بودند و ابدا در باره عترت هم رعایت توصیه خداوند متعال را ننمودند که فرمود: «قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی» و حدیث کساء.
پس لا بد باید این همه اخبار و احادیث وارده از رسول اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بر امامان دوازده‌گانه از عترت و اهل بیت طهارت حمل شود و جز آنها مصداق خارجی ندارد. «لانّهم کانوا اعلم اهل زمانهم و اجلّهم و اورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسبا و اکرمهم عند اللَّه و کان علومهم من آبائهم متّصلا بجدّهم و بالوراثة و اللّدنیّة کذا عرفهم اهل العلم و التحقیق و التّوفیق» یعنی: برای آنکه آنها داناترین و بزرگوارترین و با تقواترین اهل زمانشان بودند و بالاتر از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی‌ترین آنها نزد پروردگارند و علوم آنها ارثی و موهبتی از طریق پدرانشان متصل به جدشان بوده و اهل علم و تحقیق و توفیق آنها را این چنین معرفی کرده‌اند «1».
آری استدلال شیعه هم با این احادیث بر صحت مذهب خود چنین است که دوازده وصی و خلیفه و امام که همه از قریش و یا بنی هاشم باشند جز با ائمه شیعه تطبیق نمی‌کند، چون نه خلفای راشدین دوازده نفر بودند نه بنی امیه و نه بنی عباس، صرف نظر از این که اغلب نام بردگان تقوای لازم آن مقام را نداشتند.

(1) مرحوم سید ابن طاوس می‌گوید: کتابی از ابو عبد اللَّه محمد بن عبد اللَّه بن عیاش دیدم که اسم آن کتاب «مقتضب الأثر فی إمامة الاثنی عشر» بود و در حدود چهل ورق داشت و در آن کتاب از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایاتی ذکر کرده شده که در آنها به امامت ائمه دوازده‌گانه و اسامی آنها تصریح گردیده است.
(2) از جمله: صدر الائمه اخطب خطبای خوارزم موفق بن احمد مکی در کتابش به سند خود از ابی سلیمان پیشکار رسول خدا روایت کرده که گفت: از رسول خدا

---

(1) قندوزی، ینابیع المودة، ص 446.
ترجمه الطرائف ،ص:339
شنیدم که می‌فرمود: آن شبی که مرا به معراج بردند خداوند جلیل به من فرمود: آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَیْهِ مِنْ رَبِّهِ: (رسول به آنچه خدا بر او نازل کرد، ایمان آورده ..).
گفتم: (و المؤمنون) یعنی مؤمنین نیز ایمان آوردند.
فرمود: راست گفتی ای محمد در میان امت چه کسی را جای خود گذاشتی؟
عرض کردم: علی بن ابی طالب را.
فرمود: ای محمد نظر کردم به سوی اهل زمین و از میان آنها تو را انتخاب کردم و از برای تو نامی از نامهای خودم جدا کردم که هر کجا من یاد شوم تو هم با من یاد شوی من محمودم تو محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم.
بعد بار دوم نظر کردم و از میان اهل زمین علی (علیه السلام) را برگزیدم و برای او نیز نامی از نام‌های خودم مشتق کردم من «اعلی» هستم او علی است ای محمد تو و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان دیگر از ذریه حسین (علیه السلام) را از نور خودم خلق کردم و ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین عرضه نمودم هر کس پذیرفت پیش من از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران می‌باشد.
«یا محمّد لو انّ عبدا من عبادی عبدنی حتّی ینقطع او یصیر کالشن البابی ثمّ اتانی جاحدا لولایتکم ما غفرت له حتّی یقرّ بولایتکم»
: ای محمد هر گاه بنده‌ای از بندگانم آنقدر مرا عبادت کند که اعضایش از هم بگسلد یا این که مثل مشک کهنه گردد بعد به سوی من آید در حالی که منکر ولایت شماست هرگز او را نمی‌آمرزم مگر این که به ولایت شما اقرار کند.

ای محمد آیا دوست داری ایشان (عترت خود) را ببینی؟
گفتم: بلی، پروردگارا! فرمود: طرف راست عرش را نگاه کن پس نظر کردم ناگهان دیدم: «علی، فاطمه، حسن، و حسین، علی بن الحسین، محمد بن علی، جعفر بن محمد، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن علی، علی بن محمد، حسن بن علی و
ترجمه الطرائف ،ص:340
مهدی» را در یک محل نورانی دورهم جمع‌اند مهدی در میان آنها مانند کوکب درّی و ستاره درخشانی بود.
(1) فرمود: ای محمد اینها حجتهای منند و این (مهدی) خونخواه عترت توست.
ای محمد به عزت و جلالم او (مهدی) حجت لازم بر اولیای من و انتقام‌گیرنده از دشمنان من است «1».
(2) و از جمله: اخطب خوارزم موفق بن احمد مکی در کتابش به سند خود از «محمد بن احمد بن علی بن شاذان» روایت کرده که گفت: روایت کرد ما را «محمد بن علی بن الفضل» از «محمد بن قاسم» و او از «عباد بن یعقوب» و او از «موسی بن عثمان» و او از «اعمش» که گفت: به من روایت کردند «ابو اسحاق- بن حارث» و «سعید بن بشیر» از علی بن ابی طالب (علیه السلام) که گفت: پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: من در سر حوض وارد شما هستم تو ای علی ساقی هستی، حسن رهنما، حسین امرکننده علی بن الحسین فارط (پیش رونده به سوی آب) و محمد بن علی توزیع‌کننده و جعفر بن محمد سوق دهنده، و موسی بن جعفر حسابگر دوستان و دشمنان و جلوگیری‌کننده از منافقان و علی بن موسی زینت‌کننده مؤمنان و محمد بن علی تعیین‌کننده درجات اهل بهشت و علی بن محمد خطیب شیعیان و تزویج‌کننده شیعیان با حور العین و حسن بن علی، چراغ اهل بهشت که از نور او استفاده می‌کنند مهدی شفاعت‌کننده آنهاست در روز قیامت آنجا که خداوند اجازه این کار را به کسی نمی‌دهد، مگر بر کسی که بخواهد و از او راضی باشد «2».
(3) باز خطیب خوارزمی در کتابش به سند خود از «ابن شاذان» روایت کرده که گفت: به من روایت کرد «ابو محمد حسن بن علی علوی طبری» به سندی که منتهی می‌شود به سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت: به خدمت پیامبر

---

(1) بنا به نقل ینابیع المودة از خوارزمی، ج 3، ص 160، طبع بیروت- مجلسی، بحار، ج 36، ص 262.
(2) خوارزمی، مقتل الحسین، ص 94.
ترجمه الطرائف ،ص:341

شرفیاب شدم و ناگهان حسین (علیه السلام) را روی زانوی او دیدم پیامبر از چشمان و دهانش می‌بوسید و می‌فرمود:
«انت سیّد ابن السّیّد ابو السّادات انت امام ابن الإمام ابو الائمة انت حجّة بن الحجّة ابو الحجج تسعة من صلبک تاسعهم قائمهم»
«1».
(1) یعنی تو سید فرزند سید و پدر ساداتی، تو امام فرزند امام و پدر امامانی، تو حجت خدا و فرزند حجت خدا و پدر حجج الهی هستی، نه تن از صلب توست که نهمین آنها قائم آنهاست. چنان که می‌بینیم در روایات اهل تسنن نه تنها به تعداد دوازده‌گانه ائمه اطهار تصریح شده، بلکه اسامی فرد فرد آنها نیز ذکر شده است.
و در این باره روایات از طریق اهل تسنن زیاد است و مرحوم مؤلف به جهت رعایت اختصار به عنوان نمونه به نقل سه روایت اکتفا کرده است و ما برای مزید فائده دو روایت جالب دیگر به این باب اضافه کردیم.
مؤلف «ینابیع المودة» از «فرائد السمطین» شیخ الإسلام حموینی از مجاهد و از ابن عباس نقل می‌کند که مرد یهودی به نام «نعثل- مغثل» مسائلی چند در باره توحید از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید، حضرت به همه آنها پاسخ دادند، «نعثل- مغثل» مسائلی چند در باره توحید از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم پرسید، حضرت به همه آنها پاسخ دادند «نعثل» قانع شد و اسلام آورد بعد عرض کرد یا رسول اللّه هر پیغمبری وصیی داشته وصی شما کیست؟
فرمود:
«انّ وصیّی علیّ بن ابی طالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعة ائمّة من صلب الحسین»
یعنی وصی من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو دخترزاده‌ام حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر امامان از صلب حسین می‌باشند نعثل عرض کرد تمنا دارم اسامی آنان را برای من بیان فرمائی، حضرت فرمود:
«اذا مضی الحسین فانبه علیّ فاذا مضی علی فانبه محمّد فاذا مضی محمّد فانبه جعفر فاذا مضی جعفر فانبه موسی فاذا مضی موسی فانبه علیّ فاذا مضی علیّ، فانبه محمّد فاذا مضی محمّد فانبه علیّ فاذا مضی علیّ فانبه الحسن فاذا مضی الحسن فانبه الحجّة محمّد المهدیّ فهؤلاء اثنا عشر»
.
_____
(1) خوارزمی، مقتل الحسین، ص 145.
ترجمه الطرائف ،ص:342
پس از ذکر اسامی امامان نه‌گانه و توضیح این که هر پدری که در گذشت پسرش به جای پدر امام است تا امام دوازدهم که به نام «محمد مهدی» معرفی فرموده.

سپس نعثل طرز به شهادت رسیدن هر یک را سؤال نمود و حضرت پاسخ داد آنگاه نعثل گفت: «اشهد ان لا اله الا اللّه و انّک رسول اللّه و اشهد انّهم الاوصیاء بعدک».
بعد «نعثل» گفت: آنچه فرمودی در کتب انبیاء سلف دیده‌ام و در وصیت نامه حضرت موسی ثبت است.
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«طوبی لمن احبّهم و ویل لمن ابغضهم و خالفهم».
بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و از آنها پیروی نماید و جهنم برای کسی است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند.
آنگاه نعثل در حضور پیامبر اشعاری انشاد نمود و گفت:
صلّی اللّه ذو العلی علیک یا خیر البشرانت النّبیّ المصطفی و الهاشمیّ المفتخر
بکم هدانا ربّنا و فیک نرجو ما امرو معشر سمیتهم ائمّة اثنا عشر
حباهم ربّ العلی ثمّ اصطفاهم من کدرقد فاز من والاهمو و خاب من عادی الزهر
آخرهم یسقی الظّمأ و هم الإمام المنتظرو عترتک الاخیار لی و التّابعین ما امر
من کان عنهم معرضافسوف تصلی سقر «1».

_____

(1) قندوزی، حنفی، ینابیع المودة، باب 1، ص 441.
ترجمه الطرائف ،ص:343
یعنی: درود و رحمت خدای بزرگ بر تو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری، تو پیغمبر برگزیده هاشمی نسبی و به آن مفتخری به سبب شما خدایمان ما را هدایت کرد و به وسیله تو امید رهائی از آتش دوزخ داریم و گروه خلفای شما دوازده تا شدند زیرا خدای بزرگ ایشان را بلند رتبه و پاک و پاکیزه از هر عیب نموده است، نجات می‌یابد آن کسی که به ایشان تمسک جوید، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها که امام منتظر است به ظهور خود، شیعیان تشنه دیدار را سیراب می‌نماید و خاندان شما آن برگزیدگانی هستند که ما مأمور اطاعت از ایشانیم و کسی که از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.
و نیز حافظ و خواجه کلان در «ینابیع المودة» از مناقب خوارزمی از «واثلة بن الأصقع ابن قرخاب» از «جابر بن عبد اللّه انصاری» نقل می‌کند که مردی از یهود به نام «جندل بن جنادة بن جبیر» خدمت رسول خدا مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوابهای کافی، شهادتین گفت و مسلمان شد آنگاه عرض کرد: شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن

عمران رسیدم به من فرمود که: «اسلم علی ید محمّد خاتم الأنبیاء و استمسک اوصیائه من بعده».
با دست محمد خاتم پیامبران اسلام بیاور و به اوصیای او بعد از او تمسک کن خدا را شکر می‌کنم که مرا به دین اسلام مشرف فرمود، اینک بفرما اوصیای شما چه کسانی هستند که به آنها تمسک نمایم، حضرت فرمود: اوصیای من دوازده نفرند.
جندل گفت: درست است من هم در توراة چنین یافته‌ام ممکن است اسامی آنها را برای من بیان نمائید.
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«اوّلهم سیّد الاولیاء ابو الائمّة علیّ ثمّ ابناه الحسن و الحسین»
. اول آنها سید و آقای اوصیا و پدر امامان علی (علیه السلام) و پس از او دو فرزندش حسن و حسین‌اند. تو این سه نفر را ملاقات می‌کنی، آنگاه عمرت به آخر
ترجمه الطرائف ،ص:344
می‌رسد، در وقتی که زین العابدین متولد گردد و آخرین زاد و توشه تو از دنیا یک شربت شیر خواهد بود پس به آنها تمسک کن، مبادا جهالت نادانان ترا مغرور نماید.
عرض کرد من در تورات و کتب انبیا اسم علی و حسن و حسین را به نام «ایلیا» و «شبر» و «شبیر» دیده‌ام تمنا دارم اسامی بقیه را هم بیان فرمائی؟
پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«اذا انقضت مدة الحسین فالإمام ابنه علی یلقب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدعی الکاظم فبعده ابنه علی یدعی بالرضا فبعده ابنه محمد یدعی بالتقی و الزکی فبعده ابنه علی یدعی بالتقی و الهادی فبعده ابنه الحسن یدعی بالعسکری فبعده ابنه محمد یدعی بالمهدی و القائم و الحجة فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما»
. پس از آن که اسامی نه تن امامان بعد از حسین (علیه السلام) را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود: نهمی آنها «محمد مهدی» قائم و حجت، غائب می‌شود پس از آن ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد می‌نماید همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.
«طوبی للصابرین فی غیبته، طوبی للمقیمین علی محبتهم اؤلئک الذین وصفهم اللَّه فی کتابه و قال هُدیً لِلْمُتَّقِینَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ ثم قال اللَّه تعالی أُولئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الغالبون»
. بهشت برای صبرکنندگان در غیبت آن حضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن آنها را توصیف

نموده که اهل تقوی کسانی هستند ایمان به غیب می‌آورند (مراد غیبت آن حضرت است) آنها هستند حزب اللّه و بدانید که حزب خدا غالب‌اند «1».

_____

(1) قندوزی، ینابیع المودة، ص 3- 442.

ترجمه الطرائف ،ص:345

و همین چند روایت برای اثبات موضوع کافی است و اگر کسی طالب بیش از اینها باشد به مناقب خوارزمی و ینابیع المودة قندوزی و فرائد السمطین حموینی و مناقب ابن مغازلی شافعی و مودة القربای میرسید علی همدانی شافعی و تذکرة سبط ابن جوزی و کتابهای دیگر از علمای بزرگ اهل تسنن مراجعه نماید.

(1) مرحوم مؤلف در پایان این قسمت می‌گوید: کتابی دیدم از تألیفات بزرگان مذاهب چهارگانه که اسم آن کتاب «تاریخ اهل البیت من آل رسول اللّه» و به روایت «نصر بن جهضمی» بود «1» و این کتاب در باره اسامی امامان دوازده‌گانه از آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود.

(2) و باز کتاب دیگری دیدم از علمای اهل تسنن که نام آن کتاب «تاریخ موالید و وفات اهل البیت و این دفنوا» بود که به روایت «ابن خشاب حنبلی نحوی» که در رابطه با اسامی دوازده امام از آل محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود.

در کتابها و تألیفات آنها غیر از اینها روایات دیگری هم دیدم که ذکر آنها به طول می‌انجامد تعدادی از آنها متضمن شهادت بر له فرقه شیعه در رابطه با تعیین دوازده امام و اسامی آنها است.

_____

(1) نصر بن علی جهضمی از علمای بزرگ و موثق اهل تسنن و استاد بخاری و مسلم است که پیشوای محدثین سنیان بوده‌اند خطیب در تاریخ بغداد از وی مدح بلیغ نموده کتاب «تاریخ موالید ائمه» از تألیفات اوست او از اهل بصره بوده و در روزگار متوکل صدمات زیادی دیده روزی از علی بن جعفر که وی از برادرش موسی کاظم روایت نموده او از پدرش همین طور از امیر المؤمنین روایت کرد که پیغمبر فرمود: آن حضرت دست حسن و حسین را گرفت و فرمود:

من احبنی و احب هذین و أباهما و امهما کان معی فی درجتی قوم القیامة

هر کس من و این دو فرزندم و پدر و مادر آنها را دوست بدارد روز قیامت در درجه من خواهد بود.

چون این خبر به متوکل رسید دستور داد هزار تازیانه به او بزنند!! جعفر بن الواحد وساطت کرد و گفت: وی از اهل تسنن است وقتی معلوم شد که شیعه نیست او را رها کردند در سال 250 هجری فوت کرد (نجم الثاقب

باب چهارم الکنی و الألقاب ج 2).
ترجمه الطرائف ،ص:346

(1) مرحوم مؤلف گوید: آن عالم شیعی به من گفت: ما شیعیان و اکثر اهل اسلام روایت نموده‌ایم که پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«قطعا مهدی از اولاد دخترم فاطمه در آخر الزمان ظهور می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد».
این روایت را عده زیادی از بزرگان اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده‌اند و تمام اهل اسلام بر همین عقیده است.
(2) از جمله روایات آنها در این باره، روایتی است که در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» به استنادشان به «ام سلمه» نقل کرده‌اند که ام سلمه گفت:
از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:
«المهدیّ من عترتی من ولد فاطمة (علیه السلام)»
«1».
(مهدی از عترت من، از فرزندان فاطمه است).
(3) این روایت را با همین الفاظ «ابن شیرویه دیلمی» در کتاب «الفردوس» در باب الف و لام و «ابو محمد حسین بن مسعود فراء» در کتاب «المصابیح» در باب «اخبار المهدی» نقل کرده‌اند «2».
و همچنین ابن ماجه در صحیح خود در ابواب فتن، باب خروج مهدی و نیز حاکم در مستدرک «3». گفته که: این مطلب حق است و مهدی از اولاد فاطمه است. ذهبی در «میزان الاعتدال» «4» و همچنین سیوطی در «در المنثور» در تفسیر

_____

(1) داود سجستانی سنن، ج 4، ص 151- حلیة الاولیاء، ج 3، ص 184- ذخائر العقبی، ص 44.
(2) بخاری، تاریخ، ج 4، ص 406- داود سجستانی، سنن، ج 4، ص 151.
(3) حاکم، مستدرک، ج 4، ص 557.
(4) ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 24.
ترجمه الطرائف ،ص:347
سوره محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم آورده و به ابو داود و ابن ماجه و طبرانی و حاکم نیز نسبت داده است.
(1) ابو داود در صحیح خود از «ابو الطفیل» از علی (علیه السلام) روایت کرده که گفت:
قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم: «لو لم یبق من الدّهر الّا یوم

لبعث اللّه رجلا من اهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا»
«1».
پیامبر فرمود: و لو یک روز هم از عمر دنیا باقی باشد خداوند مردی را از اهل بیت من بر می‌انگیزد و زمین را پر از عدل و داد می‌کند بعد از آنکه از ظلم و جور پر شده باشد.
این مضمون را عده زیادی از ائمه حدیث از عامه و خاصه در کتابهای خود نقل کرده‌اند این روایت را با همین الفاظ و با همین سند احمد بن حنبل در مسند خود «2» و سیوطی در در المنثور تفسیر سوره محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم آورده‌اند.
محب طبری در «ذخائر العقبی» و متقی هندی در «کنز العمال» روایاتی در باره حضرت مهدی (علیه السلام) آورده‌اند که در آخری آنها از «حذیفه» روایت کرده‌اند که رسول خدا فرمود: اگر از عمر دنیا نماند مگر یک روز خدا آن روز را آن قدر طولانی می‌کند تا مردی از فرزندان من که نامش نام من است ظهور کند سلمان پرسید از کدام یک از فرزندان تو است یا رسول اللّه؟ پیامبر دست بر سر حسین نهاد و فرمود: از این پسرم «3».
(2) ابو داود در صحیح خود از «ابو سعید خدری» روایت کرده که گفت:
قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم: «المهدیّ منّی اجلی الجبهة، اقنی الانف یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا و یملک سبع سنین»
«4».

---

(1) ابو داود سجستانی، صحیح، ج 2، ص 207.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 99.
(3) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 136- متقی هندی، کنز العمال، ج 7، ص 261- ج 6، ص 218، ج 7، ص 259.
(4) ابو داود، صحیح، ج 2، ص 208.
ترجمه الطرائف ،ص:348
در این حدیث و امثال آن، موضوع قیام مهدی چنان قاطع و جدی بیان شده که حتی مشخصات سیمای او نیز تعیین گردیده است
«اجلی الجبهة»
به کسی گویند که پیشانی او بلند و دو طرف آن در میان موهای سرش پیش رفته باشد و
«اقنی الانف»
هم کسی که وسط بینی او کمی برآمدگی دارد، یعنی: مهدی از ماست، او پیشانی بلند و وسط بینی‌اش کمی برآمدگی دارد، زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد.

این حدیث با همین الفاظ و با همین سند در کتاب «الجمع بین الصحاح- الستة» نقل شده است و در روایت «فرّا» در کتاب «المصابیح» روایت به همین لفظ است الا اینکه به جای «سبع سنین»، «تسع سنین» «1» ذکر شده است.
حاکم در مستدرک الصحیحین به سند خود از «ابو سعید خدری» روایت کرده گفت: رسول خدا فرمود: «قیامت قیام نمی‌کند تا آنکه زمین پر از ظلم و دشمنی شود و آنگاه از اهل بیت من کسی خروج کند که زمین را پر از عدل و دوستی کند همان طور که پر از ظلم و دشمنی شده باشد. آنگاه می‌گوید: این حدیث همه شرائط صحت از نظر مسلم و بخاری را داراست «2».
و این روایت را ابو نعیم نیز در «حلیة الاولیاء» «3» با مختصر تفاوتی آورده و نیز احمد بن حنبل آن را در مسند خود «4» و غیر ایشان سایر ائمه حدیث نیز نقل کرده‌اند.
(1) در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از «ابی اسحاق» روایت کرده که گفت:
علی (علیه السلام) در حالی که به پسرش حسین (علیه السلام) نگاه می‌کرد، فرمود:
«انّ ابنی هذا سیّد کما سمّاه النّبیّ صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و سیخرج من صلبه رجل باسم نبیّکم یشبهه فی الخلق و لا یشبهه فی الخلق یملأ الارض عدلا».

---

(1) ابو داود، سنن، ج 4، ص 152.
(2) حاکم، مستدرک، ج 4، ص 557.
(3) ابو نعیم، حلیة الاولیاء، ج 3، ص 101.
(4) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 36.
ترجمه الطرائف ،ص:349
این پسرم سید و آقای شماست چنان که پیامبر او را نام گذارده به زودی از صلب او مردی بیرون آید که همنام پیامبر شماست او از لحاظ قیافه شبیه پیامبر شما بوده ولی از جهت خلق شبیه او نیست، زمین را از عدل پر کند «1».
(1) ابو محمد ابن مسعود معروف به «فرا» در کتاب «المصابیح» به سند خود از پیامبر روایت کرده که پیامبر از بلائی سخن گفت که در آینده دامنگیر این امت (امت اسلامی) خواهد شد به طوری که کسی برای خود پناهگاهی پیدا نمی‌کند که از ظلم و ستم به آن پناه ببرد:
«فیبعث اللَّه رجلا من عترتی اهل بیتی فیملأ الارض قسطا و عدلا بعد ما ملئت ظلما و جورا یرضی عنه ملائکة السّماء و الارض ...»

در این زمان خداوند مردی را از عترت من بر می‌انگیزد، زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد، از او اهل آسمان و زمین راضی باشند، نعم الهی روز افزون از آسمان می‌بارد، و زمین نعمتهای خود را بیرون می‌ریزد و آسایش امت اسلام کاملا در آن عصر تأمین می‌گردد، دنیا مبدل به کانون صلح و صفا می‌شود به طوری که زنده‌ها، مرده‌ها را آرزو کنند، در این شرائط هفت یا نه سال زندگی می‌کند «2».

(2) باز در کتاب «المصابیح» روایت شده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«فیجیء الرّجل فیقول: یا مهدی أعطنی أعطنی قال: فیحثی له فی ثوبه ما استطاع ان یحمله» «3».

(مردی می‌آید و می‌گوید: ای مهدی چیزی به من بده، به دامنش می‌ریزد آن قدری که بتواند ببرد).

(3) ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» باب «الف و لام» با سند خود از «ابن عباس» روایت نموده که پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:

«المهدیّ طاوس اهل الجنّة» «4».

_____

(1) بنا به نقل العمدة، ص 225.

(2) قندوزی، ینابیع المودة، ص 431- ابن حجر عسقلانی، الصواعق، ص 97.

(3) ناصف، التاج، ج 5، ص 343.

(4) بنا به نقل فصول المهمة، ص 293- ینابیع المودة، ص 181.

ترجمه الطرائف ،ص:350

مهدی طاوس اهل بهشت است.

(1) باز در همان کتاب از «حذیفة بن یمان» نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«المهدیّ من ولدی وجهه کالقمر الدری و اللون منه لون العربی و الجسم جسم اسرائیلیّ یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا یرضی بخلافته اهل السّموات و الارض و الطّیر فی الجوّ و یملک عشرین سنة» «1».

(مهدی از فرزندان من است، رویش چون ماه تابان، رنگ بدنش عربی و اندامش اسرائیلی زمین را پر از عدل کند چنان که پر از ظلم شده باشد اهل آسمانها و زمین و پرندگان هوا از خلافت وی خشنود خواهند بود و

بیست سال حکومت کند).
(2) باز در همان کتاب به سند خود از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که فرمود:
«المهدیّ منّا اهل البیت یصلحه اللَّه عزّ و جلّ فی لیلة»
«2».
(مهدی از اهل بیت ماست و خداوند کار او را در یک شب اصلاح کند).
این بود تعداد روایاتی که مرحوم مؤلف در باره «ظهور مهدی» آورده است و اینک جهت مزید فائده با نقل چند روایت دیگر از کتب عامه این بحث را به پایان می‌بریم:
احمد بن حنبل در مسند خود از «ابو سعید خدری» نقل می‌کند
«قال رسول اللّه: یملأ الارض ظلما و جورا ثمّ یخرج رجل من عترتی یملک سبعا او تسعا فیملأ الارض قسطا و عدلا»
«3».
پیامبر فرمود: هنگامی فرا می‌رسد که زمین از ظلم و جور پر شود و در آن موقع مردی از خاندان من قیام می‌کند هفت یا نه سال در روی زمین

_____

(1) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 136- قندوزی، ینابیع المودة، ص 188.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 84- ینابیع المودة، ص 188.
(3) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 28.
ترجمه الطرائف ،ص:351
حکومت می‌کند و زمین را از عدل و داد پر می‌نماید.
ترمذی در صحیح خود از «عبد اللّه» از پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که فرمود:
«لو لم یبق من الدّنیا الّا یوم لطول اللَّه ذلک الیوم حتّی یبعث رجلا منّی او من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت ظلما و جورا»
«1».
(هر گاه به پایان دنیا فقط یک روز بماند خداوند این روز را به قدری طولانی می‌کند، تا این که در این روز مردی که از فرزندان من بوده و نامش هم از نام من است بر می‌انگیزد و زمین را از عدل و داد پر می‌کند بعد از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد) این مضمون را عده زیادی از ائمه حدیث نقل کرده‌اند.
و نیز احمد بن حنبل در کتاب مسند از پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که فرمود:
«ابشرکم بالمهدیّ یبعث فی امّتی علی اختلاف من النّاس و زلزال فیملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یرضی عنه ساکن السّماء و

ساکن الارض یقسّم المال صحاحا فقال له رجل ما صحاحا؟ قال: بالسّویّة بین النّاس قال: و یملأ قلوب امّة محمّد غنی و یسعهم عدله» «2».
از این روایت علاوه بر مطالب گذشته، استفاده می‌شود که ظهور مهدی پس از اختلاف زیاد و تزلزل و عدم امنیت خواهد بود و با ظهور آن حضرت اختلافات و امتیازات ناروای طبقاتی از بین خواهد رفت، تا آنجا که در ذیل همین حدیث دارد که مهدی به منادی دستور می‌دهد کسانی که احتیاج به مال دارند بیایند، هیچ کس جز یک نفر که او هم بعدا پشیمان می‌شود، نخواهد آمد.
مناوی در «کنوز الحقائق» و محب طبری در «ذخائر العقبی» روایاتی در باره حضرت مهدی آورده‌اند که آخری آنها این است که: علی بن هلالی از پدرش روایت کرده که گفت: خدمت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مشرف شدم در روزهائی که بیمار بود و به

---

(1) منصور علی ناصف، التاج الجامع للأصول، ج، ص 343.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 37.
ترجمه الطرائف ،ص:352
همان بیماری هم از دنیا رحلت فرمود، دیدم فاطمه (علیها السلام) بر بالین آن جناب نشسته گریه می‌کند، تا آنجا که صدایش بلند شد، رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به او نگریست- تا آنجا که می‌گوید:- ای فاطمه به آن خدائی که مرا به حق مبعوث کرد مهدی این امت از حسین تو است وقتی ظهور می‌کند که دنیا دچار هرج و مرج شده باشد و فتنه‌ها برپا شده و راه نجات از هر سو بریده شده باشد و مردم یک دیگر را غارت می‌کنند نه به اطفال رحم می‌کنند و نه به بزرگتران احترام می‌نمایند در این هنگام است که خدای عز و جل کسی را مبعوث می‌کند که تمامی دژهای ضلالت را فتح کند و دلهای بسته شده را باز کند و در آخر زمان بدین اسلام قیام کند همان طور که من در اول زمان بدان قیام نمودم و زمین را پر از عدل کند، همان طور که پر از جور شده باشد «1».
خلاصه مقدار بشاراتی که از پیامبر اکرم در باره حضرت مهدی وارد شده بیش از این است که در اینجا ذکر شود و این احادیث در میان علمای اهل تسنن به قدری معروف است که اغلب آنها اعتراف کرده‌اند که احادیث مزبور از احادیث مشهور یا از احادیث متواتره است «2».
(1) مرحوم سید می‌گوید: این احادیث بعضی از آن احادیثی است که علمای مذاهب چهارگانه و علمای اسلام در کتابهای خود نوشته‌اند. حافظ ابو نعیم در کتابی که بیست و شش ورق است چهل حدیث از این احادیث را جمع کرده و آن را «ذکر المهدی و نعوته و حقیقة مخرجه» نامیده است.

ابو نعیم از علمای بزرگ مذاهب چهارگانه است.
(2) یکی از علمای شیعه نیز کتابی تألیف کرده و من این کتاب را پیدا کردم و مطالعه نمودم و در آن احادیثی بهتر از احادیثی که ما وارد کردیم، وجود داشت و نام این کتاب را «کشف المخفی فی مناقب المهدی» «3» نامیده است و در این کتاب

_____

(1) مناوی، کنوز الحقائق، ص 152- محب طبری، ذخائر العقبی، ص 6-135.
(2) علی ناصف، التاج .. ج 5، ص 341.
(3) تألیف شیخ یحیی بن حسن بن بطریق صاحب کتاب «العمدة» و «المستدرک».
ترجمه الطرائف ،ص:353
110 حدیث از طریق رجال عامه روایت کرده که به ملاحظه اختصار و رعایت حال از نقل آن نیز خود داری نمودیم (1) چه برخی از روایات گذشته که نقل کردیم خواننده را از تفصیل بیشتر بی‌نیاز می‌کند و همانها برای کسی که اهل انصاف است و عقل سلیم دارد، کافی خواهد بود در این جا فقط اسامی کسانی که این یک صد و ده حدیث را در کتابهای خود آورده‌اند، ذکر می‌کنیم تا اهل توفیق با تحقیق از مضامین آن مستحضر گردند:
مؤلف: نام کتاب: تعداد احادیث:
بخاری در کتاب صحیح 3 حدیث مسلم در کتاب صحیح 11 حدیث حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین 2 حدیث زید بن معاویه عبدری در کتاب جمع بین صحاح ستة 11 حدیث عبد العزیز عکبری در کتاب فضائل الصحابة 7 حدیث ثعلبی در کتاب تفسیر 5 حدیث ابن قتیبة در کتاب غریب الحدیث 6 حدیث ابن شیرویه دیلمی در کتاب «الفردوس» 4 حدیث حافظ ابو الحسن دارقطنی در مسند فاطمه (س) 6 حدیث حافظ ابو الحسن دارقطنی در مسند علی (علیه السلام) 3 حدیث کسائی. در کتاب المبتدا 2 حدیث حسن بن مسعود فراء در کتاب المصابیح 5 حدیث ابو الحسن منادری در کتاب الملاحم 34 حدیث حافظ ابن مطیق از کتاب وی 3 حدیث محمد بن اسماعیل فرغانی در «الرعایة لأهل الروایة» 3 حدیث حمیدی (نامبرده) در کتاب خبر سطیح 2 حدیث یوسف بن عبد البر نمیری در کتاب استیعاب 2 حدیث
ترجمه الطرائف ،ص:354
(1) مرحوم سید بن طاوس سپس می‌گوید: جلد دوم سنن ابن ماجه قزوینی را که تاریخ کتابت آن سنه 300 هجری یعنی زمان مؤلف است به دست آوردیم در کتاب نامبرده روایات بسیاری در باره ملاحم (پیشگوئیها)

از جمله هفت حدیث در باب «ظهور مهدی» با سلسله سند نقل کرده است که وی از فرزندان فاطمه است و زمین را پر از عدل می‌کند چنان که پر از ظلم شده باشد.
(2) و همچنین مرحوم سید می‌گوید: کتابی دیگر به نام «المقتص علی محدث الأعوام لنبأ ملاحم عابر الأیام» تلخیص ابو الحسین احمد بن جعفر بن محمد منادی به دست آوردم که در زمان مؤلفش نوشته شده در آخر آن نسخه نوشته بود: «در سنه 330 از تألیف آن فراغت حاصل شد» در آن کتاب هیجده روایت با سند از پیغمبر در باره قیام و ظهور حتمی مهدی (علیه السلام) و اوصاف آن حضرت و این که او از اولاد فاطمه زهرا (علیها السلام) دختر پیغمبر است و زمین را پر از عدل می‌کند، نقل کرده است.
(3) سپس مرحوم سید چهل حدیثی را که حافظ ابو نعیم اصفهانی در توصیف مهدی موعود جمع آوری نموده، آورده آنگاه فرموده است: احادیث راجع به مهدی که دانشمندان اهل تسنن روایت کرده‌اند یک صد و پنجاه و شش حدیث است و آنچه شیعه در این باره نقل کرده‌اند باید در چندین جلد تدوین شود.
محمد بن طلحه شافعی حدیث:
«اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابی»
را از صحیح ابو داود نقل می‌کند و سپس می‌گوید: «اگر گفته شود اسم پدر مهدی (ع) با نام پدر پیغمبر تطبیق نمی‌کند؟ سپس با دو مقدمه جواب داده و می‌گوید:
اول این که در میان عرب لفظ «اب» به جای «جد» استعمال می‌شود مثل این که خداوند در قرآن می‌فرماید: مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْراهِیمَ و از زبان یوسف حکایت می‌کند که گفت: وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبائِی إِبْراهِیمَ و در حدیث است که شب معراج.
جبرئیل به پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: این پدر تو ابراهیم است.
دوم این که کلمه «اسم» به کنیه و صفت هم اطلاق می‌شود چنان که بخاری و
ترجمه الطرائف ،ص:355
مسلم روایت کرده‌اند که پیغمبر نام علی (علیه السلام) را «ابو تراب» گذاشت و هیچ اسمی را به مثل ابو تراب دوست نمی‌داشت! بنا بر این چون حجت غائب از اولاد امام حسین (علیه السلام) است پیغمبر با این جمله مختصر اشاره به این معنی کرده است، زیرا کنیه امام حسین (ابو عبد اللّه) و اسم پدر پیغمبر هم «عبد اللّه» بوده است.
مرحوم مجلسی می‌گوید: یکی از علمای معاصر توجیه دیگری نموده و گفته: کنیه امام حسن عسکری ابو محمد و عبد اللّه پدر پیغمبر هم ابو

محمد بوده است و کنیه هم داخل در عنوان «اسم» است ولی ظاهر این است که «ابی» تصحیف «ابنی» است «1».
علمای ما به «تواتر» نقل کرده‌اند که ولادت مهدی (عج) به طور پنهانی بوده است زیرا روایات راجع به سلطنت و دولت او و غلبه وی بر همه کشورها و تمام مردم شهرها، برای عموم روشن و بدین سبب ولادت او توأم با خطر و ترس بوده مانند ولادت ابراهیم و موسی (علیهما السلام) این معنی را شیعیان از راه ارتباط و اتصال به پدران آن حضرت می‌دانستند، چه کسی که با قومی معاشر باشد، از دیگران آشناتر به احوال و اسرار آنهاست. همچنان که اصحاب شافعی از سایر علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت آشناتر به حال او هستند به علاوه امام زمان را بسیاری از اصحاب پدرش امام حسن عسکری دیده و از وی اخبار و احکام روایت کرده‌اند از این گذشته حضرت وکلائی داشته که اسم و نسب و وطن آنها معلوم و معروف بوده و آنها معجزات و کرامات و جواب مسائل مشکله و بسیاری از اخبار غیبیه را که آن حضرت از جدش پیغمبر روایت نموده نقل کرده‌اند یکی از آنها «عثمان بن سعید عمری» است که در «قطقطان» واقع در سمت غربی بغداد مدفون می‌باشد و دیگر فرزندش ابو جعفر محمد بن عثمان و دیگر ابو القاسم حسین بن روح نوبختی و چهارمی علی بن محمد سیمری رضی اللّه عنهم است.

---

(1) بحار، ج 51 ص 103.
ترجمه الطرائف ،ص:356
(1) «نصر بن علی جهضمی» به روایت علمای چهار مذهب اهل تسنن، احوال چهار نفر مذکور و اسامی آنها را و این که هر چهار نفر از وکلای مهدی (عج) بوده‌اند، ذکر نموده است بعد از غیبت صغری نیز بسیاری از شیعیان و غیر آنها آن حضرت را ملاقات کرده و از معجزات و کراماتی که به دست آن حضرت به وقوع پیوسته فهمیده‌اند که او همان مهدی موعود است.
پس اگر امروز از نظر نوع شیعیان و دوستانش غائب است منافات ندارد که عده‌ای از آنها حضرتش را زیارت کنند و از گفتار و کردارش بهره‌مند شوند و در عین حال از مردم پوشیده دارند، چنان که این معنی در باره برخی از پیامبران و اوصیا و اولیاء حق، جریان داشته که مصالح دینی ایجاب می‌نمود که آنها مدتی غائب گردند.
کسانی که وجود مهدی موعود را از راه استبعاد طول عمر شریف آن حضرت انکار می‌کنند افرادی هستند که جاهل به قدرت الهی و اخبار پیامبر و اهل بیت عصمت می‌باشند و گر نه چگونه می‌شود آن را انکار کرد با این که طول عمر عده‌ای از پیغمبران و غیر آنها که همه از معمّرین بودند در

روایات متواتر به ما رسیده است وقتی خضر (علیه السلام) با سالها عمر نه پیغمبر و نه حافظ دینی است و نه بودنش در بقاء تکلیف لطف است و فقط بنده صالح پروردگار می‌باشد تاکنون زنده است، چگونه طول عمر مهدی (علیه السلام) را که حافظ دین جدش می‌باشد و بقاء تکلیف به وجود اوست می‌توان بعید شمرد؟ علاوه بر این که نفعی که در حال غیبت و ایام ظهور امام زمان (علیه السلام) عائد مردم می‌شود، بیشتر از نفعی است که مردم از وجود خضر می‌برند.
به اضافه کسی که مطابق صریح قرآن مجید معتقد به داستان اصحاب کهف است که سیصد و نه سال خوابیدند با این وصف بدون این که آب و نان داشته باشند زنده ماندند و تا زمان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نیز باقی بودند، چنان که ثعلبی روایت کرده که حضرت عده‌ای از اصحاب را فرستادند تا به آنها سلام کنند، چه طور طول عمر مهدی (علیه السلام) را مستبعد می‌داند؟!!
ترجمه الطرائف ،ص:357
(1) ابو حاتم سیستانی که از بزرگان علمای اهل سنت می‌باشد کتابی تألیف نموده به نام «المعمّرون» و بسیاری از مردان طویل العمر را نام برده در اینجا مرحوم سید شرح مفصلی در این باره بیان می‌کند که چون از موضوع خارج است از ذکر آن صرف نظر می‌کنیم.

(2) مرحوم سید ابن طاوس می‌گوید: چیزهای عجیبی از پیروان این چهار مذهب در حق اهل بیت پیامبرشان دیدم با وجود آن همه روایاتی که در رابطه با توصیه‌های پیامبر در باره اهل بیت در کتابهایشان نقل کرده‌اند.
و این بسیار عجیب است که از پیامبر روایت کرده‌اند که فرموده: «من دو چیز گرانبها در میان شما امانت می‌گذارم، کتاب خدا و عترت من و اگر به این دو تمسک کنید، هیچ وقت گمراه نمی‌شوید و این دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند» «1».
و نیز فرموده:
«انّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلّف عنها غرق»
. (اهل بیت من چون کشتی نوحند هر که سوارش شد، نجات یافت و هر که تخلف کرد، غرق شد) «2». و روایات دیگری که قبلا گذشت، با وجود این از عترت پیامبر اعراض کرده و از آنها دوری جسته‌اند و به دامن امثال: مالک، ابو حنیفه، شافعی و احمد بن حنبل چسبیده‌اند، با این که در میان آنها در بسیاری از امور عقلی و نقلی اختلاف شدیدی وجود دارد، ولی ائمه اهل بیت در تمام مسائل عقلی و نقلی کوچکترین اختلافی با هم ندارند و اینها بر خلاف صریح آیه: (الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ ...) عملا منکر کمال دین پیامبرشان هستند و گمان می‌کنند با امثال

---

(1) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 308.
(2) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 2، ص 343.

قیاس و استحسان و آراءشان دین اسلام را کامل می‌گردانند! (1) با این که آنها طبق روایات صریح و روشنی که خود نقل کرده‌اند وظیفه دارند به دامن اهل بیت پیامبر چنگ بزنند و از آنها پیروی نمایند و احکام دینشان را از آنها فرا بگیرند ولی به جای عترت به کسانی تمسک جسته‌اند که حجیت آنها از طرف خدا و رسول ثابت نشده است.
و نیز از چیزهای عجیبی که من در باره تعصب آنها نسبت به اهل بیت پیامبرشان و شیعیان آنها دیدم این که گروهی از آنها روایات کسانی را که دشمن خدا و رسول خدا و اهل بیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم هستند، قبول می‌کنند ولی روایات شیعیان و علاقمندان آنها را قبول نمی‌کنند و به جرم شیعه بودن و علاقه داشتن به عترت، احادیث آنها را طرد می‌کنند! و از جمله آنچه بر این مطلب دلالت دارد روایاتی است که

گروهی از آنان در سبب رد روایات اهل بیت و شیعیان آنان نقل کرده‌اند، مثلا مسلم در صحیحش به سند خود از «جراح بن ملیح» روایت کرده که گفت: شنیدم از جابر که می‌گفت:
نزد من هفتاد هزار حدیث است که همه آنها را ابی جعفر (علیه السلام) از پیامبر نقل کرده است «1».
(2) باز مسلم در صحیحش به سند خود از «محمد بن عمرو رازی» ذکر کرده که گفت: شنیدم از جریر که می‌گفت: «لقیت جابر بن یزید الجعفی فلم اکتب عنه کان یؤمن بالرّجعة» «2».
با جابر بن یزید جعفی ملاقات نمودم و حدیثی از او ننوشتم، زیرا که او ایمان به رجعت داشت.
باز مسلم به سند خود از «عبد اللَّه بن مبارک» روایت کرده که او در حضور جمع می‌گفت:

_____
(1) مسلم، صحیح، ج 1، ص 20.
(2) مسلم، صحیح، ج 1، ص 20- ذهبی، میزان الاعتدال، ج 1، ص 176.
ترجمه الطرائف ،ص:359
«دعوا حدیث عمرو بن ثابت فانّه کان یسبّ السّلف» «1» حدیث عمرو بن ثابت را واگذارید زیرا که او گذشتگان را سب می‌کرد.
مؤلف خطاب به خواننده کتاب می‌گوید: نگاه کن خدایت رحمت کند چگونه خود را از استفاده 70 هزار حدیث پیامبرشان به روایت ابی جعفر (علیه السلام) محروم کرده‌اند در حالی که آن حضرت از بزرگان اهل بیت است که پیامبر امر به اطاعت آنها فرموده است و علاوه بر این اکثر مسلمانان یا تمام ایشان زنده شدن مردگان را در دنیا و در قبور روایت کرده‌اند و روایت آنها در باره اصحاب کهف قبلا گذشت و این کتاب آنها قرآن است که می‌گوید: أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ هُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْياهُمْ «2».
(آیا ندیدی کسانی را که از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند که هزاران تن بودند، خداوند فرمود بمیرید، همه مردند، سپس آنها را زنده کرد ...)
در خصوص زنده کردن «حزقیل» وارد شده است و داستان آن هفتاد نفری که در حضور حضرت موسی در اثر صاعقه مردند در حدیث عزیز و کسی که حضرت عیسی او را زنده کرد و حدیث «جریح» که بر صحت آن اجماع دارند و حدیث زنده کردن مردها در قبور برای سؤال ..
پس چه فرق است بین اینها و بین آنچه اهل بیت و شیعیان آنها در باره رجعت روایت کرده‌اند. جابر در این باره چه گناهی دارد، تا این که احادیثش از درجه اعتبار ساقط شود؟! ولی آنهائی که از دشمنان اهل بیت روایت می‌کنند، روایاتشان در اعلی درجه اعتبار تلقی گردد!! و باز عجیب است

که این گروه این چهار تن را نه تنها از فقها و علما می‌شمارند، بلکه آنان را امامان و پیشوایان علماء و فقهاء می‌دانند ولی امامان اهل بیت و فقها و علمای شیعیان آنها را در ردیف یکی از آنان قرار نمی‌دهند!!

---

(1) مسلم، صحیح، ج 1، ص 61.
(2) سوره بقره، آیه 243.
ترجمه الطرائف ،ص:360
(1) عجیب است که آنها می‌گویند: هر مجتهدی در رأی خود مصاب است بلکه از این بالاتر هم گفته‌اند.
حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث سوم از مسند عمرو بن العاص روایت کرده که او از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شنید که می‌فرمود:
«اذا حکم الحاکم فاجتهد ثمّ اصحاب فله اجران و اذا حکم و اجتهد فاخطأ فله اجر»
«1».
(هر گاه حاکم حکم کند و اجتهاد نماید و به حق برسد او دو اجر دارد و هر گاه حکم کند و اجتهاد نماید ولی خطا کند و به واقع نرسد، او یک اجر دارد).
بدین ترتیب باب جایز بودن خطا، و راه پیدا کردن به نقض شریعت را باز کردند.
با وجود این اگر از بعضی علمای عترت و فقهای آنها و شیعیانشان قولی در مسأله پیدا نمودند به اندازه اهل اجتهاد خودشان ارزش قائل نیستند و آن حقی را که به علمای خودشان قائلند به امامان شیعه قائل نیستند و این دلالت بر اختلاف شدید و ضدیت و بدی توفیق و عدم تحقیق آنها دارد.
از خلاف‌گوئیهای عجیب آنها، این که عمل به اخبار آحاد را جایز می‌دانند ولی اگر اخباری را از طریق عترت پیامبرشان بشنوند، چه آحاد باشد یا متواتر، از آن اعراض می‌کنند و از آن نفرت می‌نمایند، با این که پیامبر فرموده عترتش از کتاب خدا جدا نمی‌شوند و هر کس به این دو تمسک نماید، گمراه نگردد.
و از عجایب دیگر این که آنان اخبار علمای عترت را در ردیف اخبار گروهی از صحابه و محدثین خود قرار نمی‌دهند با وجود این که آنان همدیگر را تکفیر کردند بعضی خون بعضی دیگر را ریختند و محارم همدیگر را میان خود مباح دانستند و بالاخره به گناهان بزرگی مرتکب شدند پس اگر این اختلاف ضرر ندارد، پس چرا در باره علمای عترت و علمای شیعه این چنین نباشد و اگر در این خصوص ضرر دارد

---

(1) مسلم، صحیح، ج 3، ص 1342.

ترجمه الطرائف ،ص:361
و در میان آنها حق و باطل وجود دارد، پس چگونه اخبار همه آنها را قبول کرده و در کتابهایشان روایت نموده‌اند و به استناد آنها چیزها را حلال و حرام کرده‌اند!! (1) و این نیست مگر تظاهر بزرگ به عداوت اهل بیت پیامبرشان و دشمنی هولناک با پیامبر خودشان در آنچه در خصوص اهل بیتش وصیت کرده است و این در حقیقت تکذیب خودشان است و تکذیب همان روایاتی است که در صحاحشان و از رجالشان در باره احترام به اهل بیت و لزوم تبعیت ایشان از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل کرده‌اند.
عجیب است که من از جمعی از علمای مذاهب چهارگانه سؤال کردم که چرا شما به اخبار شیعه عمل نمی‌کنید؟! در پاسخ گفتند: به جهت آنکه آنان جمعی از صحابه را مذمت می‌کنند و لذا ما به آنها اعتماد نداریم. به آنها گفتم:
دلیل شما چیست؟ در این که چون ایشان بعضی از صحابه را نکوهش می‌کنند، پس آنها مذمومند و اخبارشان از درجه اعتبار ساقط است؟ و حال آنکه خود صحابه نیز یک دیگر را مذمت و نکوهش می‌کردند بنا بر این واجب بود که عمل به اخبار آنها هم ترک شود و همچنین شما نیز ای پیروان مذاهب چهارگانه بسیاری از بزرگان صحابه بلکه گروهی از پیامبران را نکوهش می‌کنید، پس واجب است به اخبار شما نیز عمل نشود و اما این که می‌گوئید ما به اخبار شیعه اعتماد نداریم، اگر عذرتان این باشد، این که عذر موجه و صحیحی نیست، بلکه بهانه‌جوئی زشتی است، زیرا شما از کسانی روایت می‌کنید که همدیگر را مذمت و نکوهش می‌کنند از علمای شما سؤال کردم و کتابهایتان را مطالعه نمودم و من در ترک عمل به اخبار شیعه اهل بیت عذری برای شما نیافتم مگر این که کینه و عداوت یا حسد شما نسبت به اهل بیت باعث شده نسبت به شیعیان آنها نیز عداوت کنید و اخبارشان را ترک نمائید و من به اختلافاتی که میان خود شما هست، نگاه کردم، دیدم تکفیر یک دیگر و نسبت دادن همدیگر به ضلالت و گمراهی در میان شما کمتر از آنچه میان شما و شیعیان اهل بیت وجود دارد، نیست، پس چگونه شما خودتان با هم دوست و با شیعه دشمن شدید و این واقعا از عجایب است؟!!
ترجمه الطرائف ،ص:362
(1) و دیگر این که به بعضی از علمای عامه گفتم هر گاه شما به اخبار شیعه اهل بیت عمل نکنید به بهانه این که به آنها اعتماد ندارید، پس شما چه خواهید گفت اگر اهل ذمه به شما بگویند که ما هم به شما مسلمانان اعتماد نداریم در آنچه از معجزات پیامبرتان و شریعت او برای ما نقل می‌کنید، پس شما هر جوابی که به اهل ذمه بدهید، همان جواب شیعه

است! و چیز عجیبی که از یکی از علمای اهل تسنن شنیدم این است که گفت:
اگر برای ما ثابت بشود اخباری که شیعه از اهل بیت روایت می‌کند، صحیح است و به این مطلب یقین پیدا می‌کردیم ما آن وقت به اخبار شیعه عمل می‌نمودیم به او گفتم: اهل ذمّه نیز به شما همین جواب را می‌دهند و می‌گویند: اگر ما می‌دانستیم که پیامبر شما آنچه آورده همان است که شما می‌گوئید، ما می‌پذیرفتیم.
و آنگهی اگر شیعه اهل بیت پیامبرتان و خواص آنها اعرف به روایات و مذاهب و عقاید پیامبر و اهل بیت او نباشند، پس چگونه افراد بیگانه و دور افتاده، آنان را خواهند شناخت. و مسلم است شناخت خواص و نزدیکان رهبر هر فرقه به مذهب و روایات و عقایدش از کسی که از او دور باشد، بیشتر است که گویند: «اهل البیت ادری بما فی البیت» شما می‌دانید نزدیکان ابو حنیفه به مذهب او معرفتشان بیشتر است از کسی که از او دور باشد و اصحاب و نزدیکان شافعی به مذهب و عقاید شافعی از کسانی که از او دور هستند، شناساتر می‌باشند و همین طور اصحاب احمد بن حنبل و رهبران باقی مذاهب.
و آنچه به علمای مذاهب چهارگانه گفته می‌شود این است که شما و غیر شما از اهل معرفت به تواتر می‌دانند این جماعت شیعه با اهل بیت پیامبرتان در ارتباط نزدیکی بودند و از خواص آنها به شمار می‌رفتند و ایشان بر این عقاید بودند و با همین عقاید از آنها روایت می‌کردند با وجود این اهل بیت آنها را گرامی می‌داشتند و آنان را به خاطر داشتن عقاید صحیح و ورع و امانت می‌ستودند، آیا برای کسی از شما که عاقل باشد شکی باقی می‌ماند که اهل بیت پیامبرتان با شیعیان خود در عقاید و درستی روایات و اقوال و احوال آنها موافق بودند؟ (2) و باز آنچه به آنها
ترجمه الطرائف ،ص:363
گفته می‌شود، این است که برای شناختن باطن افراد راهی جزاز طریق علام الغیوب نیست ما در باره افراد از روی ظواهر آنها قضاوت می‌کنیم، اگر ملاک ظاهر افراد باشد، می‌بینیم که عبادت و خویشتن داری شیعه اهل بیت پیامبرتان و اجتهاد و ورع و دوری آنها از شبهات، از دیگران به مراتب بیشتر و کاملتر است، با وجود این اگر اینها در گفتارشان متهم به کذب شوند، پس حال سایر مسلمانان چگونه خواهد بود؟! من ورع و تقوا و امانتداری که از جمعی از شیعیان اهل بیت و راویان آنها شناختم، در دیگر راویان سراغ ندارم در کتابی که مؤلف آن متهم نیست، خواندم یحیی بن صفوان که از رجال علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد است و از این دو امام و چهل تن از اصحاب امام صادق (علیه السلام) روایت کرده و او با عبد اللّه بن جندب و علی بن نعمان در مسجد الحرام عهد کرده بود

که هر کدام از آنها زودتر بمیرد و آن که زنده بماند اعمال او را نیز انجام دهد و تصادفا هر دو رفیق یحیی بن صفوان زودتر از او فوت کردند و یحیی زنده ماند، او طبق تعهدی که با آنها داشت هر عمل خیری که برای خود انجام می‌داد برای آنها نیز انجام می‌داد، هر موقع برای خود حج بجا می‌آورد یا زکات می‌داد و یا عبادت و هر کار خیری برای خود انجام می‌داد، برای دو رفیقش نیز انجام می‌داد تا روزی که زنده بود و این نهایت امانت و صداقت آنها را می‌رساند آری این است آنچه من از صداقت و امانت روات و محدثین شیعه شناختم.
باز خواندم از جمله شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) هفتاد مرد بودند که به جهت کثرت نماز کف دستهایشان مثل زانوی شتر پینه بسته بود. و نیز خواندم پیشانی علی بن مهزیار مثل زانوی شتر شده بود و امثال این افراد در میان شیعیان زیاد بودند، پس چگونه ترک روایات این نوع افراد و عمل به مضمون آنها جایز است و چه عذری پیش خدا و رسولش دارند وقتی که با او ملاقات نمایند؟! به علمای مذاهب اربعه گفته می‌شود که گمان نمی‌کنم چیزی شما را به این شبهه انداخته باشد، مگر این که معاشرت اهل بیت پیامبر و شیعیان آنها را ترک کردید
ترجمه الطرائف ،ص:364
و از شناختن احوال و اقوال آنها دور افتادید و اگر با این قوم معاشرت و آمیزش داشتید، این قوم را دارای علم و ورع و امانت و صیانت می‌یافتید، به طوری که شهادت می‌داد نزد شما لسان حال و بیان مقال که این قوم از کسانی هستند که می‌توانند مورد اعتماد و وثوق باشند.
(1) و بسیار عجیب و شگفت انگیز است که عده زیادی از مسلمانان و پیروان مذاهب چهارگانه در تعظیم و بزرگداشت اهل بیت به خصوص علی و فاطمه و حسن و حسین روایات زیادی نقل کرده‌اند اما دیدی که با علی (علیه السلام) چگونه رفتار کردند و چطور از حقش منع نمودند و خلافتش را از دستش ربودند، و منزلتش را پائین آوردند و قصد کردند به آتش بسوزانند و حرمتش را بشکنند اما راجع به فاطمه آنچه ظاهر شده از اذیتشان مشهور است و او را ترک کردند تا این که جانش را از دست داد.

(2) امام حسن (علیه السلام) بعد از شهادت پدرش علی بن ابی طالب (علیه السلام) به قدری بی‌کس و بی‌یاور و درمانده شد که مجبور گردید، با معاویه صلح کند! از آن بدتر این که بعضیها او را سرزنش کردند که چرا با معاویه صلح کرد؟! و بعضی افراد نادان و سفیه گفتند: که حسن بن علی خلافت را به معاویه فروخت!! جواب از صلح امام حسن (علیه السلام) به چند وجه است:

1- یکی از آنها جوابی است که خود امام داده است، چنان که ابو سعید عقیصا گفت به حسن بن علی ابن ابی طالب گفتم: ای فرزند رسول خدا چرا با معاویه صلح و سازش کردی؟

امام فرمود: ای ابو سعید: آیا من حجت خدا بر بندگانش نیستم؟! آیا من امام آنها بعد از پدرم نمی‌باشم؟! گفتم: چرا.

فرمود: آیا من آن کسی نیستم که رسول خدا در باره من و برادرم

ترجمه الطرائف ،ص:365

فرموده:

«هذان ولدای امامان قاما او قعدا»

؟ (1) یعنی این دو فرزندان من امامند خواه (به اجرای اوامر الهی) برخیزند و خواه بنشینند؟ گفتم: بلی.

فرمود: پس من امامم خواه برخیزم یا بنشینم.

ای ابو سعید علت صلح من با معاویه همان علت صلح رسول خدا با «بنی ضمره» و «بنی اشجع» و اهالی مکه است هنگامی که از حدیبیه برگشت، منتهی فرقی که هست این است که آنان آشکارا کافر بودند ولی معاویه و یارانش در باطن کافرند. ای ابو سعید اگر من از جانب خدا امام هستم پس جایز نیست در قبول صلح و یا جنگ به سفاهت رأی نسبت داده شوم، اگر چه حکمت آنچه انجام می‌دهم برای افراد مشتبه باشد آیا نمی‌بینی هنگامی که خضر به خاطر سوراخ کردن کشتی و کشتن پسر و تعمیر دیوار از طرف موسی (علیه السلام) مورد غضب واقع شد، برای این که علت آن بر او مشتبه بود، تا این که خضر به او خبر داد و موسی راضی شد همچنین من نیز به خاطر صلحی که با معاویه کردم، از طرف کسانی که علت این امر را نمی‌دانستند و نسبت به آن جاهل بودند، مورد غضب واقع شدم و اگر من صلح نمی‌کردم معاویه یک نفر شیعه در روی زمین باقی نمی‌گذاشت مگر این که همه را می‌کشتند «1».

(2) شاید بعضیها که بر این حدیث واقف شوند، بگویند کسانی که به حسن بن علی (علیه السلام) عیب گرفتند، معذور بودند، همچنان که موسی

معذور بود؟
جواب او این است که خضر موسی را در آنچه واقع شد، معذور ندانست و لذا از او جدا شد، پس عذر کسی که بر حسن (علیه السلام) عیب بگیرد پذیرفته نیست.
دیگر این که موسی رعیت خضر نبود که اطاعتش بر او واجب باشد بلکه موسی و خضر با هم مصاحب و رفیق راه بودند، موسی پیامبر بود ولی خضر پیامبر نبود خضر مکلف به باطن بود و می‌بایست مطابق آن عمل کند و موسی هم مکلف به ظاهر بود می‌بایست با توجه به ظاهر آنها بر وی انکار نماید، زیرا آنچه در ظاهر

_____

(1) صدوق، علل الشرائع، ج 1، ص 211، ط نجف.
ترجمه الطرائف ،ص:366
اتفاق افتاد به ظاهر بدو منکر می‌نمود، پس از این جهت هر دو معذور بودند و شاید هم موسی توجه نداشت که خضر معصوم است.
(1) اما رعیت امام حسن در عیب گرفتن بر او معذور نبودند، زیرا آنان از نظر شرع مکلف بودند از امام حسن (علیه السلام) متابعت نمایند، خواه صلح کند و خواه جنگ کند، پس هر گاه کسی بر او عیب بگیرد یا مخالفت کند، حکمش حکم کسی است که با امام زمان خود مخالفت نماید. و عذر امام حسن (علیه السلام) در پذیرفتن صلح این بود که اکثر اصحابش در همراهی وی به همین صفت بودند و موافق رأی و نظر امام نبودند، پس چگونه این جماعت می‌توانستند برای مقابله با دشمن به امام خود یاری کنند.
2- این که رجال مذاهب چهارگانه، بالاتفاق روایت کرده‌اند که پیامبرشان فرموده که: «حسن و حسین سید جوانان اهل بهشتند» پس چگونه از یکی از جوانان بهشت عملی صادر می‌شود که به خاطر آن مورد مذمت و نکوهش قرار می‌گیرد و در بهشت جوانانی هستند مثل عیسی بن مریم و یحیی بن زکریا و غیر ایشان از اولیا که عیب در آنها وجود ندارد.
3- این که عیب گرفتن بر حسن (علیه السلام) صحیح نیست مگر این که اول باید به پیامبر عیب گرفت که به امام حسن مدح و ثنا گفته است و عیب گرفتن به پیامبر هم صحیح نیست مگر بعد از عیب گرفتن به خداوند که در باره پیامبر فرمود: «وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحى» «1».
(هرگز به هوای نفس سخن نمی‌گوید و سخن او جز وحی نیست).
4- و دیگر این که: در ضمن آیه تطهیر روایت کرده‌اند که خداوند او را از «رجس» پاک گردانیده است و اگر او دارای عیب بود، پاک نبود و آن خدائی که به پاکی او گواهی داده بود می‌دانست که او در آینده با معاویه

صلح خواهد کرد زیرا تمام اوصاف و کردارش پیش خداوند از اول تا آخر و ظاهر و باطن حاضر بود، وقتی

---

(1) سوره النجم، آیه 4.

ترجمه الطرائف ،ص:367

که به طهارت او حکم کرده، این اقتضای طهارت و پاکی او بود.

(1) 5- و نیز آنها اتفاق دارند بر این که پیامبر با «بنی قریظه» و «بنی النضیر» پیمان صلح بستند در حالی که آنها کافر بودند وقتی صلح با کافر جایز باشد صلح با کسی که به ظاهر مسلمان است، چه اشکالی دارد؟

همچنین اتفاق دارند بر این که پیامبر با یهود و نصاری صلح کرد و آنها را در کفر و ضلالتشان باقی گذاشت و از آنها جزیه گرفت و با این عمل برای پسرش حسن در صلح با معاویه، «اسوه» و سرمشق گردید چنان که قرآن می‌گوید: لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ و همچنین جریان «صلح حدیبیه» در تاریخ اسلام معروف است و طرف قرار داد در آن «سهیل بن عمرو» بود که به نمایندگی از طرف کفار قریش زیر ورقه صلح را امضاء کرد و این صلح از صلح امام حسن با معاویه تعجب آورتر است.

(2) 6- از جمله جوابها این که «ابن درید» در کتاب «المجتبی» روایت کرده است که امام حسن (علیه السلام) خطاب به مردم فرمود: «شک و پشیمانی، ما را از جنگ لشکر شام باز نداشت بلکه با سلامت نفس و اطمینان و شکیبائی با آنان می‌جنگیدیم ولی سلامت نفس با کینه و عداوت مخلوط گردید و استقامت با تزلزل درهم آمیخت و شما آنگاه که به صفین می‌رفتید دین را در پیش رو و دنیا را در پشت سر داشتید ولی اکنون دنیا را در جلو و دین را پشت سر افکنده‌اید، بدانید ما به شما آنچنانیم که بودیم (و هیچ تغییری نکرده‌ایم) ولی شما نسبت به ما آنچنان که بودید، نیستید» امام با این سخن، اشاره به اسباب و علل متلاشی شدن لشکریان فرمود آنگاه پیشنهاد صلح معاویه را بر مردم به این نحو خواند:

«بدانید معاویه ما را به امری که در آن شرافت و انصاف نیست، دعوت کرده اگر کشته شدن را دوست دارید، پیشنهاد وی را بر می‌گردانیم و با دم شمشیرها با وی برخورد می‌کنیم و اگر زنده بودن را دوست دارید، پیشنهاد معاویه را قبول می‌کنیم.

چون سخن امام به اینجا رسید، همه یک صدا گفتند: التقیة التقیّة.

ترجمه الطرائف ،ص:368

7- پیامبر اکرم از صلح امام حسن (علیه السلام) خبر داده بود.

(1) در کتابهای صحاح روایت کرده‌اند و حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند «ابی بکرة بقیع بن الحرث» روایت کرده که گفت: رسول خدا را بالای منبر دیدم حسن بن علی (علیه السلام) در کنارش بود

پیامبر گاهی به مردم و گاهی به حسن (علیه السلام) نگاه می‌کرد و می‌فرمود:
«انّ ابنی هذا سیّد و لعلّ اللّه ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین»
. (این فرزند من آقاست شاید خداوند به وسیله او میان دو دسته بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نماید) «1».
در این روایت پیامبر، صلح امام حسن (علیه السلام) را به خدا نسبت داده و این خداوند بود که به وسیله امام حسن (علیه السلام) میان دو دسته بزرگ از مسلمانان صلح برقرار نمود بنا بر این هر کس به امام حسن به خاطر این صلح عیب بگیرد در حقیقت به خدا عیب گرفته است.
سپس این حدیث در مقام مدح امام حسن (علیه السلام) است به خاطر صلحی که در آینده میان مسلمانان برقرار خواهد کرد و لذا پیامبر با لفظ «ابنی» پسرم و جمله «انه سید» او آقاست و غیر اینها که معنی حدیث اقتضا می‌کند.

(2) در باره امام حسین (علیه السلام) روایت کرده‌اند که آن حضرت روز عاشورا مظلومانه کشته شد و با کشته شدن او حرمت اسلام و مسلمین شکسته گردید و احترام پیامبر و دین از بین رفت و این که امام حسین (علیه السلام) نزد خدا و رسولش

---

(1) بخاری، صحیح، کتاب الصلح، ج 3، ص 170- نسائی، صحیح، ج 1، ص 208- ابو داود سجستانی، صحیح، ج 29 ص 173- ترمذی، صحیح، ج 2، ص 206- احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 44- مغازلی، المناقب، ص 373- محب طبری، ذخائر العقبی، ص 125.
ترجمه الطرائف ،ص:369
بسیار بزرگ و عظیم بود.
(1) فقیه شافعی ابن مغازلی در مدایح او و برادرش امام حسن (علیه السلام) روایات زیادی ذکر کرده است «1».
در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از «ابو سعید خدری» روایت شده است که گفت:
قال رسول اللَّه صلی اللَّه علیه و آله و سلّم: «الحسن و الحسین سیّدا شباب اهل الجنّة»
«2».
حسن و حسین دو آقای جوانان اهل بهشت هستند.
در این که حسنین سید جوانان اهل بهشتند، ترمذی، ابن ماجه، حاکم، ابو نعیم، خطیب، ابن حجر، متقی، ابن عساکر، طبرانی، نسائی، مناوی و محب طبری بیست و هفت روایت آورده‌اند. (2) و در کتابهایشان روایت کرده‌اند که پیامبر حسنین را روی دوش و سینه خود می‌نشاند و در نماز آنها را به پشت خود سوار می‌کرد و سجده نماز را آن قدر طولانی می‌نمود که آنها به اختیار خود از پشت پیامبر پائین می‌آمدند، چنان که حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود روایت کرده که گفت: با رسول خدا نماز عشا را می‌خواندیم، چون به سجده می‌رفت حسن و حسین سوار پشتش می‌شدند و چون می‌خواست برخیزد آن دو را به آرامی به زمین می‌گذاشت و راست می‌شد و همچنین در همه سجده‌ها. در آخر نماز من عرض کردم یا رسول اللَّه اجازه می‌دهید این کودکان را نزد مادرشان ببرم؟ فرمود: نه.
ناگهان دیدم برقی نمودار شد و رسول خدا فرمود: نزد مادرتان بروید و آن برق پیش پای آنها را روشن می‌کرد تا به خانه مادر رسیدند «3».
گویند این روایت از لحاظ سند درست است احمد بن حنبل در مسندش

«4» و

_____

(1) ابن مغازلی، المناقب، ص 379- 370.
(2) احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 3، و 42 و 64 و 82- ترمذی، صحیح، ج 13، ص 191- نسائی، خصائص، ص 36.
(3) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 167.
(4) احمد بن حنبل، مسند، ج 9، ص 181.
ترجمه الطرائف ،ص:370
متقی در «کنز العمال» «1» و هیثمی در «مجمعش» «2» آن را آورده‌اند و بیهقی در سنن خود به سند خود از «زرّ بن حبیش» نظیر این حدیث را آورده ولی در آخرش در پاسخ مردمی که می‌خواستند آن دو کودک را از رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دور کنند فرمود:
این دو کودک مرا واگذارید پدر و مادرم فدایشان هر کس مرا دوست می‌دارد، باید این دو را دوست بدارد «3».
ترمذی و ابن ماجه و احمد بن حنبل و ابو داود طیالسی و بیهقی و متقی هندی در کتابهای خود روایاتی آورده‌اند که خلاصه مضمون آنها این است که راویان دیدند رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست حسین را که کودکی خردسال بود می‌گرفت و کف پای او را روی سینه خود می‌گذاشت و او را تا بالای شانه خود بالا می‌برد و می‌فرمود: «حزقه، حزقه ترق عین بقة: کوچولو کوچولو بالا بیا ای چشم پشه» (که بعضی از دانشمندان می‌گویند این تعبیر پیشگوئی از شهادت و سوراخ سوراخ شدن پیکر حسین (علیه السلام) است چون اخیرا کشف شده که چشم پشه سوراخ سوراخ است).
آنگاه در همه این روایات آمده که فرمود: «بار الها من او را دوست می‌دارم تو هم دوست بدار، هر کس که او را دوست می‌دارد» «4».
در این که حسنین زینت عرش یا گوشواره‌های عرشند، نه روایت آورده‌اند.
(1) برخی از حنابله در کتابی که آن را «نهایة الطلب و غایة السؤال» نامیده به سند خود از «ابن عباس» روایت کرده است که گفت: در خدمت پیامبر بودم پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم امام حسین (علیه السلام) را بر زانوی راست و فرزند خود ابراهیم را بر زانوی چپ نشانده

_____

(1) متقی، کنز العمال، ج 7، ص 109.
(2) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 181.
(3) بیهقی، سنن، ج 2، ص 263.
(4) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 240- 307- ابن ماجه، صحیح، مسند احمد بن حنبل، ج 5، ص 369- مسند طیالسی، ج 10، ص 332- 327- سنن بیهقی،

ج 2، ص 213- کنز العمال، ج 7، ص 108.
ترجمه الطرائف ،ص:371
بود و گاهی از روی حسین و گاهی از روی ابراهیم می‌بوسید که جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد خدایت سلام می‌رساند و می‌فرماید این دو فرزند را برای تو جمع نخواهد کرد و یکی را از تو باز خواهد گرفت اینک بیندیش و هر کدام را خواهی اختیار کن.
(1) پیامبر بر چهره حسین و ابراهیم نگریست و گریه کرد و فرمود: اگر حسین فوت کند از فقدان او دل من و علی و فاطمه هر سه خواهد سوخت ولی اگر ابراهیم وفات کند، تنها دل من خواهد سوخت، این بود که فقدان ابراهیم را قبول کرد و او را فدای حسین نمود و پس از سه روز ابراهیم مریض شد و وفات یافت و از آن به بعد هر گاه حسین نزد رسول خدا می‌آمد او را می‌بوسید و به سینه خود می‌چسبانید. و دندانهای او را می‌مکید و می‌فرمود:
«فدیت من فدیته بابنی ابراهیم»
فدای کسی بشوم که پسرم ابراهیم فدای او شد «1».
(2) صاحب کتاب فوق به اسناد خود به «سعید بن جبیر» از «ابن عباس» روایت کرده که گفت: خدای عز و جل به محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم وحی کرد که به خاطر قتل یحیی بن- زکریا هفتاد هزار نفر را کشتم و به خاطر پسر دختر تو دو هفتاد هزار نفر را خواهم کشت «2».
بخاری به سند خود از «ابن ابی نعیم» روایت کرده که گفت: نزد پسر عمر بودم که مردی از او از خون مگس پرسید، عبد اللّه بن عمر پرسید تو اهل کجائی؟
گفت: اهل عراقم، عبد اللَّه عمر رو کرد به حضار مجلس و گفت: این مرد را بنگرید که از خون مگس می‌پرسد، در حالی که خون پسر پیغمبر را می‌ریزد با این که من خودم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم می‌فرمود: حسن و حسین دو ریحانه من از دنیایند.
بخاری این حدیث را به طریقی دیگر در کتاب بدء الخلق باب مناقب حسن

---

(1) خطیب، تاریخ بغداد، ج 2، ص 204.
(2) خطیب، تاریخ بغداد، ج 2، ص 204.
ترجمه الطرائف ،ص:372
و حسین (علیه السلام) آورده و در کتاب دیگرش «ادب المفرد ص 14» نقل کرده ترمذی هم آن را در صحیح خود و دیگر صاحبان مسانید در کتابهای خود نقل کرده‌اند «1».
ابو نعیم اصفهانی به سند خود از جابر روایت کرده که گفت: رسول خدا به علی (علیه السلام) فرمود: سلام بر تو ای پدر دو ریحانه من جان تو و جان

دو ریحانه من زیرا به زودی دو رکن تو فرمود می‌ریزد و خدا جانشین من است بر تو یعنی ترا به خدا می‌سپارم و چون رسول خدا از دنیا رفت علی (علیه السلام) فرمود: این یکی از دو رکن من بود که فرو ریخت و چون فاطمه از دنیا رفت فرمود: این رکن دوم من بود که فرو ریخت «2».
(1) احمد بن حنبل در مسند خود روایت کرده که فرمود:
«انّ من دمعت عیناه لقتل الحسین دمعة او قطرت قطرة بوّاه اللَّه عزّ و جلّ الجنّة»
«3».
هر کس یک قطره برای حسین (علیه السلام) گریه کند خداوند او را در بهشت جای دهد.
(2) در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب مناقب حسن و حسین (ع) روایت کرده که گفت:
«انّ النّبیّ رأی فی المنام و هو یبکی فقیل له: ما یبکیک یا رسول اللَّه؟ قال: قتل الحسین آنفا»
«4».
(پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم را در خواب دیدند که گریه می‌کند، عرض شد، ای رسول خدا چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: چندی قبل حسین (علیه السلام) کشته شد).
احمد بن حنبل در مسند خود از «وکیع بن جراح» از «عبد اللَّه بن سعید» از پدرش از عایشه یا ام سلمه روایت کرده که پیامبر به یکی از این دو فرمود: فرشته‌ای

---

(1) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 306- احمد بن حنبل مسند، ج 2، ص 85- 93- 224- 153- ابو داود طیالسی، مسند، ج 8، ص 160.
(2) ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ج 3، ص 201.
(3) بنا به نقل ذخائر العقبی، از احمد بن حنبل، ص 19.
(4) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 306- حاکم، مستدرک، ج 4، ص 19- ذخائر العقبی، ص 48.
ترجمه الطرائف ،ص:373
بر من در این خانه وارد شد که تاکنون هرگز وارد نشده بود و به من گفت:
«انّ ابنک هذا حسین مقتول و ان شئت اریتک من تربة الارض الّتی یقتل بها قال: فاخرج تربة حمراء»
«1» (این فرزندت حسین (علیه السلام) کشته می‌شود اگر بخواهی از خاک و تربت آن سرزمین که در آن کشته می‌شود به تو نشان دهم، پس بیرون آورد آن خاک را که تربتی سرخ فام بود).
و این خبر تأسف بار به وسیله جبرئیل نیز به طور مکرر به پیامبر ابلاغ شده

است.
طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر» در ترجمه حسین (علیه السلام) از «احمد- بن رشد» از «عمرو خالد حرانی» از «ابن لهیعة» از «ابی الاسود» از «عروة بن زبیر» از عایشه‌ام المؤمنین روایت کرده که گفت: حسین بن علی رضی اللَّه عنه هنگامی که کودک نوپائی بود بر رسول خدا وارد شد در حالی که به پیامبر وحی می‌شد او به شانه پیامبر نشست و در همان حال که پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم خم شده بود، بر پشت پیامبر مشغول بازی شد جبرئیل به رسول خدا گفت: آیا او را دوست داری؟
پیامبر فرمود: چرا فرزندم را دوست نداشته باشم، جبرئیل گفت: امت تو او را بعد از تو خواهند گشت، جبرئیل آنگاه دست خود را دراز کرد و تربتی سرخ رنگ برای پیغمبر آورد و گفت: در این سرزمین این پسر تو کشته می‌شود و اسم آن «طف» است- طف یعنی ساحل فرات- همین که جبرئیل از نزد رسول خدا رفت و آن تربت در دست پیامبر بود و می‌گریست فرمود: ای عائشه جبرئیل، مرا خبر داد که پسرم حسین در سرزمین طف کنار فرات کشته می‌شود و امت من بعد از من دچار فتنه و امتحان می‌گردد.
عایشه می‌گوید: سپس پیامبر در حالی که گریه می‌کرد از حجره من بیرون آمد و در مجمع یارانش حاضر شد که در آن میان علی (علیه السلام) و ابو بکر و عمر و حذیفه

_____
(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 5، ص 294- هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 187.
ترجمه الطرائف،ص:374
و ابو ذر رضی اللَّه عنهم بودند.
پیامبر فرمود: جبرئیل اینک مرا خبر داد که این پسرم حسین بعد از من در سرزمین طف کشته می‌شود و این تربت را برای من آورده و خبر داد مرا که آرامگاه او در این خاک است «1».
در باره این که جبرئیل، رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم را از قتل حسین (علیه السلام) خبر داد و نمونه‌ای از تربت کربلا را به او داد هیجده حدیث آورده‌اند.
و در پیشگوئی علی (علیه السلام) از شهادت امام حسین شش حدیث نقل کرده‌اند و در باره فرمان رسول خدا به وجوب یاری حسین یک حدیث و در این که رسول خدا قاتلان آن حضرت را لعن کرد، هشت حدیث ذکر کرده‌اند و در این که رسول خدا تربت حسین را به ام سلمه داد که هر وقت دیدی که مبدل به خون شد، بدان که حسین مرا کشته‌اند و خواب ام سلمه در ایام شهادت آن حضرت و خواب عبد اللَّه بن عباس، پنج حدیث نقل

کرده‌اند.
(1) مسلم در صحیح خود در تفسیر آیه: فَما بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ «2» گفت: هنگامی که حسین بن علی به قتل رسید، آسمان بر او گریه کرد و گریه‌اش سرخی آن بود «3».
(2) ثعلبی در تفسیر همین آیه گفته است: قبل از کشته شدن حسین (علیه السلام) سرخی شفق نبود و نیز ثعلبی روایت کرده و گفته: «مطرنا دما بایّام قتل الحسین» «4» روز قتل حسین برای ما از آسمان خون بارید.
و در این که طائفه جن در عزای حسین گریستند، پنج حدیث روایت کرده‌اند

---

(1) ماوردی، اعلام النبوة، ص 83- در باب 12 آن به همین اسناد و همین لفظ آورده، خوارزمی، مقتل ج 1، ص 159- هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 187- 188- صواعق، ص 115- سیوطی، خصائص، جأ 2، ص 126- 125- کنز العمال، ج 6، ص 223.
(2) سوره دخان، آیه 29.
(3) سیوطی، در ذیل همین آیه و طبری در تفسیرش ج 25، ص 74 نقل کرده‌اند.
(4) ابن حجر، صواعق، ص 116- ذخائر العقبی، ص 145- مقتل خوارزمی، ج 2، ص 89.
ترجمه الطرائف ،ص:375
و در رابطه با آیات و نشانه‌هائی که روز عاشورا روز قتل امام حسین (علیه السلام) واقع شد، از قبیل: کسوف، و باریدن خون و سرخ شدن شفق و خاکستر شدن خوراکیهای لشکر یزید و جوشیدن خون در بیت المقدس و شام و خراسان و دیوار دار الإمارة کوفه و جرقه زدن آتشی به صورت عبید اللّه بن زیاد و بیرون آمدن دستی از دیوار و نوشتن شعری بر آن در منزل اول کوفه به شام و شنیدن مردم اشعاری را در ماتم حسین، بدون این که گوینده آن را ببینند و آتش شدن شتری که از اموال حسین به غارت بردند، در داخل دیگ و سفال شدن پولها و سخن گفتن سر بریده امام مجموعا بیست و شش حدیث آورده‌اند.
(1) و لیکن با وجود این همه روایات که در کتابهای خود در باره اهل بیت پیامبر نقل کرده‌اند، عجیب است که سنیها روز عاشورا- روز غم و اندوه اهل بیت- را، روز عید و روز سرور و شادی قرار می‌دهند، زینت می‌کنند و لباس نو می‌پوشند و احسان و انفاق می‌نمایند و این رفتاری که آنها روز عاشورا روز شهادت امام حسین (علیه السلام) می‌کنند، کاملا یک تناقض آشکاری است، از یک طرف می‌بینیم در رابطه با وجوب حزن بر حسین (علیه السلام) و مواسات با پیامبر و اظهار وفاداری با عترت روایات زیادی نقل می‌کنند و از طرف دیگر روز عاشورا را روز عید و روز سرور و شادی

می‌دانند و شیعیان را در عزاداری و سوگواری بر حضرت سید الشهداء در آن روز ملامت و سرزنش می‌کنند!! مؤلف کتاب می‌گوید: چیز عجیبی که من از اینها دیدم این که یکی از آنها را به خاطر همین موضوع مورد سرزنش قرار دادم، او در مقام اعتذار گفت: در روایات ما تعظیم روز عاشورا و ثواب روزه آن وارد شده است. گفتم اگر به حقایقی که پیش خودتان است، نظر کنید خواهید دید از جمله تعظیم روز عاشورا، اظهار حزن و اندوه بر حسین است و تعظیم و بزرگداشت روزها با قبولی اعمالی است که در آن واقع می‌شود و ثواب حسنات در آن روز مضاعف می‌گردد. پس سزاوار است تقرب شما در آن روز به پروردگارتان و به پیامبرتان با اظهار حزن و اندوه بر پسر دختر رسول پروردگارتان و آنچه بر اسلام وارد شده باشد و این نزد صاحبان فهم واجب‌تر می‌بود
ترجمه الطرائف ،ص:376
و اما روزه آن را که خود در صحاح روایت کرده‌اید، متروک است.
(1) چنان که حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در مسند عبد اللَّه بن- عباس روایت کرده که گفت: در حضور پیامبر راجع به روزه عاشورا صحبت شد، پیامبر فرمود: آن روزی است که مردم دوران جاهلیت روزه می‌گیرند، پس، از این به بعد هر که خواست روزه بگیرد و هر که خواست روزه را ترک کند «1».
(2) و باز حمیدی در کتاب خود در مسند عبد اللَّه بن مسعود در حدیث 19 از اشعث بن قیس روایت کرده که گفت: به خدمت علی بن مسعود وارد شدم دیدم روز عاشورا افطار می‌کند، گفت: ای ابو عبد الرحمن امروز روز عاشورا است (چرا روزه نیستی؟) گفت: روز عاشورا روزه گرفته می‌شد، پیش از آنکه روزه رمضان نازل شود و چون روزه ماه رمضان واجب شد، روزه عاشورا ترک شده است «2».
و این روایت را عبد اللَّه بن عمر نیز از پیامبر روایت کرده است «3».

(3) در صفحات گذشته ضمن بیان فضائل آل محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به پاره‌ای از فضائل حضرت فاطمه نیز اشاره کوتاهی شد و در اینجا لازم است ضمن بیان برخی از فضائل و مناقب آن حضرت، این موضوع را خاطرنشان سازیم که بعد از رحلت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم امت اسلامی با یگانه دختر آن حضرت چگونه رفتار کردند؟
سیوطی در در المنثور ذیل آیه معراج از طبرانی از عایشه روایت کرده که گفت:
رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند و به بهشت در آوردند پای درختی از درختان بهشت ایستادم که هرگز چنین درخت زیبائی و چنین برگهای سفیدی و میوه پاکیزه‌ای ندیده بودم یکی از آن میوه‌ها را چیدم و خوردم، آن میوه نطفه فاطمه شد

_____

(1) مسلم، صحیح، ج 2، ص 793- مالک، موطأ، ج 1، ص 219.
(2) مسلم، صحیح، ج 2، ص 794.
(3) همان کتاب.
ترجمه الطرائف ،ص:377
که اینک هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم، آن بوی را از فاطمه استشمام می‌کنم.
در روایت مستدرک که از «سعید بن مالک» آمده آن میوه «به» بوده «1» و در روایت ذخائر العقبی آمده است که عایشه بر رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم اعتراض می‌کند که چرا فاطمه را این قدر می‌بوسی؟ در پاسخ او داستان معراج و بوی بهشت را علت می‌آورد «2» و در روایت تاریخ بغداد، رسول خدا بعد از نقل داستان شب معراج به عایشه می فرماید:
«و هی حوراء انسیّة کلّما اشتقت الی الجنّة قبّلتها»
«3».
فاطمه حورائی است به صورت بشر و هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم آن را از فاطمه استشمام می‌کنم.
و در روایت دیگر تاریخ بغداد «4» و صواعق المحرقة «5» به طوری که ابن عباس نقل کرده پیامبر فرمود:
«إبنتی فاطمة حوراء آدمیّة لم تحض و لم تطمث و انّما سمّاها فاطمة لأنّ اللَّه فطمها و محبّیها عن النّار»
. دخترم فاطمه، حورائی است آدمی که هرگز حیض نمی‌بیند و استحاضه

نمی‌شود و اگر خداوند فاطمه‌اش نامیده، چون او و دوستان او را از آتش دوزخ بریده (فطم) کرد.
و در روایت دیگر از «محب طبری» آمده است که پیامبر فرمود: جبرئیل برایم سیبی از بهشت آورد آن را خوردم و با خدیجه آمیزش کردم به فاطمه حامله شد و گفت حمل سبکی بر داشته‌ام و چون تو یا رسول اللّٰه بیرون می‌روی با من حرف می‌زند و چون خدیجه خواست وضع حمل کند نزد زنان قریش فرستاد تا به کمکش بیایند،

---

(1) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 156.
(2) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 36.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 5، ص 87.
(4) خطیب، تاریخ بغداد، ج 12، ص 331.
(5) ابن حجر، صواعق، ص 96.
ترجمه الطرائف ،ص:378
ولی نیامدند و گفتند: چرا همسر محمد صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم شدی، در همین بین چهار زن بسیار زیبا و نورانی که نمی‌توان آنان را توصیف کرد، آمدند، یکی گفت. من مادر بزرگت حوّا هستم. دومی گفت: من آسیه دختر مزاحم هستم، سومی گفت: من خواهر موسایم، چهارمی گفت: من مریم دختر عمران و مادر عیسایم، آمده‌ایم تا تو را کمک کنیم و چون بچه به دنیا آمد سر به سجده نهاد و انگشتان به طرف آسمان گرفت «1».
ترمذی در صحیح خود روایتی آورده که در آخر آن عایشه می‌گوید:
«اذا دخلت علی رسول اللّٰه قام الیها فقبّلها و اجلسها فی مجلسه» «2».
چون فاطمه بر رسول خدا وارد می‌شد آن حضرت به احترام او بر می‌خاست و او را (یا دست او را) می‌بوسید و در جای خود می‌نشانید.
و این مضمون از ابو داود در صحیح خود «3» و عسقلانی در فتح الباری «4» و حاکم در مستدرک الصحیحین «5» از عایشه نقل کرده‌اند.
حافظ ابو جعفر احمد بن عبد اللّٰه معروف به «محب طبری» در کتاب «ریاض النضرة» از ابو سعید نقل کرده که رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم به علی فرمود: خداوند به تو سه نعمت داده که به من نداده: اول این که پدر زنی چون من به تو داده و به من چنین پدر زنی نداده، دوم این که به تو همسری چون فاطمه داده که «صدیقه» است و چنین همسری به من نداده، سوم این که به تو فرزندانی چون حسنین داده و از صلب من نداده و لکن هر چه باشد شما همه از منید و من از شمایم «6».

---

(1) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 44.
(2) ترمذی، صحیح، ج 2، ص 319.

(3) ابو داود، صحیح، ص 337.
(4) عسقلانی، فتح الباری، ج 9، ص 200.
(5) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 154.
(6) محب طبری، ریاض النضرة، ج 2، ص 202.
ترجمه الطرائف ،ص:379
(1) خطیب در تاریخ بغداد به سند خود از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود شبی که مرا به معراج بردند بر در بهشت دیدم نوشته بود:
«لا اله الّا اللَّه محمّد رسول اللَّه علیّ حبّ اللَّه و الحسن و الحسین صفوة اللَّه و فاطمه خیرة اللَّه علی باغضیهم لعنة اللَّه»
«1».
(معبودی نیست، جز اللَّه محمد رسول خدا، علی محبوب خدا، حسن و حسین برگزیدگان خدا، فاطمه برگزیده خدا، و بر دشمنان آنها لعنت خدا باد).
حاکم در «مستدرک الصحیحین» به سند خود از «جابر» روایت کرده که گفت: رسول خدا فرمود:
«کلّ نبیّ ینتمون الی عصبة غیر ولد فاطمة فأنا ابوهم و انا عصبتهم».
(برای هر پیغمبری دودمانی است از ناحیه پدر که به او منتسب هستند مگر فرزندان فاطمه که پدرشان منم و به من منتسب می‌شوند).
حاکم این روایت را صحیح دانسته است «2».
خطیب در تاریخ بغداد «3» به دو طریق و متقی در کنز العمال به سه طریق «4»، و هیثمی در مجمع الزوائد «5»، و محب طبری در «ذخائر العقبی» «6» روایاتی در این باره آورده‌اند که آخری آنها این است که پیامبر اکرم فرمود:
«کلّ نبی ینتمون الی عصبتهم الا ولد فاطمه فانی انا ابوهم و انا عصبتهم»
. (هر فرزندی پدری دارد که نسبتش به او می‌رسد، غیر از فرزندان فاطمه که پدرشان منم و به من منتسب می‌شوند).

---

(1) خطیب، تاریخ بغداد، ج 1، ص 259.
(2) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 164.
(3) خطیب، تاریخ بغداد، ج 11، ص 285.
(4) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 220- 216.
(5) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 172.
(6) محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص 121.
ترجمه الطرائف ،ص:380
صاحب ذخائر این حدیث را به کتاب مناقب احمد بن حنبل نیز نسبت داده

است.
بخاری در صحیح به سند خود از «سور بن مخرقة» روایت کرده که گفت:
ترجمه الطرائف 380 پاره‌ای از فضائل فاطمه(علیها السلام)
ول خدا فرمود:
«فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها اغضبنی»
«1»: (فاطمه پاره تن من است هر که او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده است).
(1) مسلم در صحیح به سند خود روایت کرده که گفت: پیامبر فرمود:
«انّما فاطمة بضعة منّی یؤذینی ما آذاها»
«2».: (فاطمه پاره تن من است هر کس او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است).
(2) حمیدی نیز در کتاب «الجمع بین الصحیحین» این دو روایت را به سند خود از پیامبر روایت کرده است.
(3) صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب «مناقب فاطمه» به سند خود از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم روایت کرده که پیامبر فرمود:
«فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی».
و نیز فرمود:
«فاطمة سیّدة نساء اهل الجنّة»
: فاطمه سیده زنان اهل بهشت است «3».
(4) باز صاحب کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» در باب «مناقب فاطمه» از صحیح ابو داود روایت کرده که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم اشاره به فاطمه فرمود:
«الا ترضین ان تکون سیّدة نساء هذه الأمّة او نساء العالمین قالت یا أبت فاین مریم ابنة عمران و آسیة امرأة فرعون؟ فقال: مریم سیّدة نساء عالمها و آسیة سیّدة نساء عالمها»
«4».

---

(1) بخاری، صحیح، ج 5، ص 36.
(2) مسلم، صحیح، ج 4، ص 1903.
(3) بخاری، صحیح، ج 5، ص 36.
(4) ابو داود، مسند، ص 196- ابو نعیم، حلیة الأولیاء، ج 2، ص 42.
ترجمه الطرائف ،ص:381
آیا راضی هستی سیده زنان این امت یا بزرگترین زنان عالم باشی؟ عرض کرد:
ای پدر، مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون چه می‌شود؟ فرمود: مریم و

آسیه بزرگترین زنان عصر خود بودند.
احمد بن حنبل در مسند خود و سلیمان قندوزی در ینابیع المودة و ابن حجر در صواعق المحرقة و غیر اینها با مختصر تفاوتی، نقل نموده‌اند که رسول اکرم فرمود:
«فاطمة بضعة منّی و هی نور عینی و ثمرة فؤادی و روحی الّتی بین جنبی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی اللّه و من اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ما آذاها»
«1».
(فاطمه پاره تن من است و میوه دل و نور چشم من و روح من که بین دو پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده و کسی که فاطمه را به غضب آورد، مرا به غضب آورده است، اذیت می‌کند مرا کسی که او را اذیت نماید).
ابن حجر در «صواعق المحرقة» و قندوزی در «ینابیع المودة» روایت کرده‌اند که روزی حسن مثنی فرزند امام حسن مجتبی وارد بر عمر بن عبد العزیز شد و چون عمر جوان و او پیر مرد بود لذا عمر او را احترام کرده و در بالای مجلس جای داد، درباریان عمر وی را ملامت کردند (که تو از بنی امیه‌ای چرا فرزند علی را احترام می‌کنی؟) در پاسخ گفت: اشخاص موثق و مورد اطمینان برایم نقل کردند و آن قدر مورد اعتمادند که نقل آنان هیچ دست کمی از شنیدن خود من ندارد و مثل این است که خود من شنیده باشم که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«فاطمة بضعة منّی یسرّنی ما یسرّها و یبغضنی ما یبغضها»
(فاطمه پاره تن من است آنچه او را خوشحال کند، مرا خوشحال می‌کند و هر کس او را به غضب آورد، مرا به غضب آورده) و من می‌دانم که اگر فاطمه زنده بود و می‌دید که من نوه او را چگونه احترام کردم، خوشحال می‌شد،

---

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 329- قندوزی، ینابیع المودة، ص 170.

پس در نتیجه این عمل من مایه مسرت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم است «1».
حاکم در مستدرک الصحیحین «2» ابن حجر عسقلانی در «الإصابة» «3» و سبط ابن جوزی در «تذکرة الخواص» «4» و محب طبری در «ذخائر العقبی» «5» و هیثمی در «صواعق المحرقة» «6» و ابن اثیر در «اسد الغابة» «7» و ذهبی در «میزان الاعتدال» «8» و برخی دیگر روایت کرده‌اند که رسول خدا به دخترش فاطمه فرمود:
«یا فاطمة انّ اللّه یغضب لغضبک و یرضی لرضاک»

. (ای فاطمه خداوند غضب می‌کند به غضب تو و راضی می‌شود به رضای تو). سند این روایت صحیح است.
پس بدون شک، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فاطمه (علیها السلام) را از همه بیشتر دوست می‌داشت «نبهائی» در کتاب «شرف المؤبد لآل محمد» در فضیلت حضرت فاطمه از ترمذی روایت می‌کند که اسامة بن زید گفت: شنیدم رسول خدا فرمود:
«احبّ اهلی الیّ فاطمة»
«9»: فاطمه از میان تمام خاندانم برای من محبوبتر است.
طبرانی از ابو هریره روایت می‌کند که علی بن ابی طالب به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد یا رسول اللّه:
«ایّنا احبّ الیک انا ام فاطمة؟ قال: فاطمة احبّ الیّ منک و انت اعزّ علیّ منها»
«10».

_____
(1) ابن حجر، صواعق، ص 107- ینابیع المودة، ص 173.
(2) مستدرک، ج 3، ص 153.
(3) اصابة، ج 8، ص 159.
(4) تذکرة، ص 175.
(5) ذخائر، ص 39.
(6) صواعق، ص 105.
(7) اسد الغابة، ج 5، ص 522.
(8) میزان الاعتدال، ج 2، ص 72.
(9) شرف المؤید، ص 57 و 58.
(10) شرف المؤید، ص 57 و 58.
ترجمه الطرائف ،ص:383
کدام یک از ما برای تو محبوبتریم، من، یا فاطمه؟ فرمود: فاطمه در نزد من از تو محبوبتر است و تو در نزد من از فاطمه عزیزتری.
بالاخره روایات در این باره زیاد است و این مقام، گنجایش ذکر همه آنها را ندارد و ما آنچه ذکر کردیم چند نمونه بیش نبود ولی هر چه هست مشت نمونه خروار است.

از روایاتی که گذشت، معلوم شد که نه تنها به اعتقاد شیعه بلکه به اعتراف اهل سنت نیز دوستی با فاطمه دوستی با خدا و رسول خدا است و دشمنی با فاطمه دشمنی با خدا و رسول او است، هر عملی که فاطمه را به خشم می‌آورد، خدا و رسول را به خشم می‌آورد و هر رفتاری که باعث رضا و خشنودی فاطمه باشد، باعث خشنودی خدا و رسول او است، آزار فاطمه، آزار خدا و رسول او است و احسان و محبت نسبت به او احسان و محبت به خدا و رسول اوست. این مطالب از روایات گذشته کاملا ثابت شد و پیروان مذاهب چهارگانه اهل تسنن نیز نمی‌توانند انکار کنند، زیرا همه آن روایات از کتب خود آنها بود، اکنون باید ببینیم آیا فاطمه (علیها السلام) در هنگام رحلتش از ابو بکر و عمر راضی بود یا نه؟

ظلم و ستمی که بعد از وفات پیامبر از طرف خلفا نسبت به خاندان رسالت و فاطمه زهرا شده چیزی نیست که قابل کتمان باشد، اگر چه حقوق‌بگیران و جیره‌خواران آنان در طول تاریخ سعی در کتمان آن داشته‌اند، ولی جنایت و ظلم آنان به قدری عظیم است که کاملا نتوانسته‌اند دامن آنان را از لکه ننگین پاک سازند، گرچه تا حدودی از شدت آن کاسته‌اند ولی همین مقداری که در کتابهای آنها مانده برای مظلومیت فاطمه و خاندان رسالت و محکومیت خلفا کافی است.

مهمترین حوادثی که پس از رحلت پدر او را به شدت ناراحت ساخت، موضوع غصب فدک و غصب خلافت علی (علیه السلام) بود و چون این هر دو نکته

ترجمه الطرائف ،ص:384

حساس سبب انحراف مسلمین در حق و حقوق شخصی و نوعی بود، فاطمه زهرا (علیها السلام) برای اثبات حقیقت امر و احقاق حق خود و شوهر و خاندان رسالت و ملت اسلام شجاعانه قیام کرد و با انواع زجر و شکنجه و فشار و تهدید مقاومت فرمود، سرانجام جان خود را در همین راه از دست داد و بالاخره به جهان بشریت ثابت کرد که حق با کیست؟

البته روایات شیعه تمام جزئیات رفتاری که خلفا با حضرت زهرا کردند، و سخنانی که آن حضرت گفته و ستم‌های فراوانی که به وی رفته همه را بازگو می‌کند و اگر کسی بخواهد به همه آنها اطلاع پیدا کند، باید به کتب تاریخی و جوامع احادیث شیعه مراجعه نماید.

ولی ما پاسخ این سؤال را نیز از خود اهل سنت می‌گیریم تا در این باره نیز مانند گذشته از شیعه حتی یک کلمه حرف نیاورده باشیم. اینک ابن قتیبه یکی از بزرگان علمای اهل سنت به این سؤال پاسخ می‌دهد.

ابن قتیبه در کتاب «الإمامة و السیاسة» تحت این عنوان که علی چگونه با ابو بکر و عمر بیعت نمود، می‌نویسد: عمر به ابو بکر گفت آیا از این مختلف بیعت نمی‌گیری؟ ابو بکر به قنفذ گفت برو به علی بگو امیر المؤمنین دعوت می‌کند تا با او بیعت کنی قنفذ رفت و با صدای بلند علی (علیه السلام) را به بیعت فراخواند، علی (علیه السلام) فرمود:
«سبحان اللَّه لقد ادّعی ما لیس له»
چیزی را ادعا می‌کند که حق ندارد ابو بکر به گریه افتاد این بار عمر با جمعی به خانه علی (علیه السلام) آمد در را زدند فاطمه چون صدای آنها را شنید:
«نادت باعلی صوتها یا ابی یا رسول اللَّه ما ذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب و ابن ابی قحافة».
با صدای بلند گفت: ای پدر ای رسول خدا بعد از تو از ابن خطاب و پسر ابی قحافه چه‌ها دیدیم. چون مردم صدا و ناله زهرا را شنیدند، صدا به گریه و ضجه بلند شد: مردم در حالی که گریه می‌کردند، متفرق شدند، فقط عمر با غلامش و چند نفر دیگر باقی ماندند.
ترجمه الطرائف ،ص:385
در این روایت می‌گوید علی را بیرون آوردند، دیگر کیفیت بیرون آوردن علی و آتش زدن درب را نمی‌گوید در هر حال علی (علیه السلام) را نزد ابو بکر در مسجد، بردند گفتند بیعت کن؟
فقال: «انا لم افعل قالوا اذا و اللَّه الّذی لا اله الّا هو نضرب عنقک! قال: اذا تقتلون عبد اللَّه و اخا رسوله»
. گفت: اگر نکنم؟ عمر قسم یاد کرد که اگر بیعت نکنی گردنت را می‌زنم، علی (علیه السلام) گفت اگر این کار را مرتکب شوید بنده خدا و رسول خدا را کشته‌اید.
عمر گفت: اما بنده خدا، درست ولی برادر رسول خدا نیستی ابو بکر ساکت بود عمر به ابو بکر گفت: مگر نه این است که تو امر کردی چنین کنیم؟ گفت: اگر فاطمه پهلوی او نبود مانعی نداشت آنگاه علی (علیه السلام) خود را روی قبر پیغمبر انداخت و صیحه زد و بلند گریه کرد و گفت:
«یا بن عمّ انّ القوم استضعفونی و کادوا ان یقتلوننی و لم یبایع علیّ حتّی توفّیت فاطمة».
ای پسر عمو این قوم مرا تضعیف کردند و نزدیک است مرا بکشند سپس می‌نویسد او تا فاطمه زنده بود، با ابو بکر بیعت نکرد «1».
(1) احمد بن محمد بن عبد ربه اندلسی می‌نویسد: کسانی که از بیعت تخلف کردند علی کرّم اللَّه وجهه و عباس و زبیر بودند که در خانه فاطمه نشستند (متحصن شدند) تا ابو بکر عمر را به طلب آنها فرستاد از خانه

فاطمه بیرون کشیدند و دستور داد اگر امتناع کردند، پیکار نمائید.
عمر به راه افتاد پاره آتش برداشت که خانه را آتش بزند و در این اثنا فاطمه

_____

(1) ابن قتیبه، الإمامة و السیاسة، ص 14- طبع فتوح الأدیبة، سال 1331- ولی در چاپ مورخ 1378 برابر 1967 میلادی با تحقیق دکتر طه محمد الزینی استاد ازهر، الناشر، مؤسسة الحلبی و شرکاه این مطالب حذف شده است ص 19. بعدا کاشف به عمل آمد که این مطالب در همان چاپ هم وجود دارد منتهی (اگر باور کنیم) در صفحه بندی کتاب اشتباه رخ داده است به این معنی صفحه 20 جلد اول با صفحه 20 جلد دوم در صفحه بندی جا به جا شده است.
ترجمه الطرائف ،ص:386
(علیها السلام) عمر را دید که آتش می‌آورد فرمود:
«یا بن الخطّاب اجئت لتحرق دارنا؟
قال: نعم او تدخلوا فیما دخلت فیه الأمّة».
ای پسر خطاب آتش آورده‌ای خانه مرا بسوزانی؟! گفت: بله، آتش آورده‌ام که شما را بسوزانم یا آنکه داخل بیعت ابو بکر شوید در این وقت علی از خانه بیرون آمد نزد ابو بکر رفت و با او بیعت کرد «1».
(1) طبری در تاریخ خود می‌نویسد: عمر بن خطاب به منزل علی (علیه السلام) آمد و در آنجا طلحه و زبیر و عده‌ای از مهاجرین بودند (و تحصّن کرده بودند) عمر گفت: «و اللَّه لاحرقنّ علیکم او لتخرجنّ الی البیعة» «2» به خدا قسم یا خانه را بر شما می‌سوزانم یا اینکه جهت بیعت خارج می‌شوید.
واقدی نیز می‌نویسد: عمر با گروهی که از جمله آنها: اسید بن حصین و سلمة بن سلامه اشهلی بودند، به خانه علی (علیه السلام) آمد و گفت: «اخرجوا او لنحرقنّها علیکم» «3» خارج شوید و گر نه خانه را آتش می‌زنم.
(2) «ابن جیرانه» در غرر خود ذکر کرده است که زید بن اسلم گفت: من از جمله کسانی بودم که هیزم به منزل فاطمه بردم، موقعی که علی (علیه السلام) و اصحاب وی از بیعت با ابو بکر امتناع کردند عمر به فاطمه گفت: هر که در منزل است خارج کن و گر نه آن را با ساکنینش می‌سوزانم و گفت:
در منزل، علی (علیه السلام) و حسن و حسین و جمعی از اصحاب پیامبر هستند، فاطمه فرمود:
«أ فتحرق علی ولدی
؟ خانه را بر بچه‌های من آتش می‌زنی؟ گفت: «ای و اللَّه او لیخرجنّ و

لیبایعنّ».
آری به خدا قسم یا خارج شوند و بیعت کنند «4».

---

(1) ابن عبد ربه اندلسی، عقد الفرید، ج 4، ص 260- طبع بیروت،، 1403 ه ق، 1983 م.
(2) تاریخ طبری، ج 3، ص 198.
(3) بنا به نقل احقاق الحق، ج 2، ص 370.
(4) بنا به نقل احقاق الحق، ج 2، ص 373.
ترجمه الطرائف ،ص:387
ابن قتیبه می‌نویسد: ابو بکر راضی شد که علی (علیه السلام) بیعت نکند ولی در صدد برآمد که از دیگران بیعت بگیرد، سراغ آنها را در خانه علی (علیه السلام) گرفت عمر را فرستاد درب خانه علی که بیرون آیند و با ابو بکر بیعت کنند، آن جماعت حاضر نشدند از خانه علی بیرون آیند.
عمر گفت: هیزم بیاورید و گفت: سوگند به حق آنکه جان عمر در قبضه قدرت اوست یا باید بیرون آئید یا خانه را با هر که در آن است آتش می‌زنم.
مردم گفتند: یا ابا حفص ان فیها فاطمه: این خانه دختر پیغمبر است چگونه آتش می‌زنی گفت: اگر چه فاطمه هم در خانه باشد!!! فاطمه آمد پشت در فریاد زد: ای مردم من قومی بدتر از شما ندیدم که جنازه رسول خدا را روی زمین گذاشته به دنبال مقام و منصب خود بروید، شما ما را از امر خلافت که مخصوص ما بود محروم کردید و حق ما را غصب نمودید.
حضرت فاطمه از آن دو غضبناک شد و تصمیم گرفت تا زنده است با آنها صحبت ننماید (1) چنان که مسلم و بخاری نوشته‌اند: «فوجدت ای فغضبت فاطمة علی ابی بکر فهجرته فلم تکلّمه حتّی توفّیت» یعنی: فاطمه در حال خشم و غضب ابو بکر را ترک نموده و بر او همچنان غضبناک ماند و با او حرف نزد تا وفات نمود «1».
در آخرین روزهای عمر فاطمه ابو بکر و عمر به این فکر افتادند، بلکه رضایت فاطمه را جلب نمایند، لذا با تضرع و التماس فراوان از فاطمه اجازه گرفتند و به عیادتش رفتند.
ابن قتیبه می‌گوید: فاطمه به ابو بکر و عمر گفت: آیا اگر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم حدیثی فرموده باشد و شما آن را شنیده باشید، حاضرید شهادت دهید که ما آن را شنیده‌ایم، گفتند: بله شهادت می‌دهیم فرمود: من شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا نشنیده‌اید که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود: رضای فاطمه، رضای من است و غضب فاطمه غضب من است هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر که او را

(1) صحیح، بخاری، ج 5، ص 9- ج 7، ص 87.
ترجمه الطرائف ،ص:388
راضی کند مرا راضی کرده و هر کس او را به خشم آورد، مرا به خشم آورده؟
گفتند: بله، از رسول خدا این را شنیدیم، فاطمه سپس فرمود:
«انّی اشهد اللّه و ملائکته انّکما اسخطانی و ما ارضیتمانی لئن لقیت النّبیّ لأشکونکما»
. خدا و ملائکه را شاهد و گواه می‌گیرم که شما دو نفر (ابو بکر و عمر) مرا به غضب آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید، اگر پیغمبر را ملاقات کنم از شما شکایت خواهم کرد.
ابو بکر گریست و گفت: «انا عائذ باللّه من سخطه و سخطک یا فاطمة» پناه می‌برم به خدا از غضب رسول خدا و غضب تو ای فاطمه و چنان گریه کرد و سخنان فاطمه در او اثر گذاشت که نزدیک بود قالب تهی کند و فاطمه (علیها السلام) مرتب می‌فرمود:
«و اللّه لادعونّ اللّه علیک عند کلّ صلاة اصلّیها»
به خدا سوگند در هر نمازی که می‌خوانم تو را نفرین می‌کنم، تا آنکه ابو بکر از نزد او بیرون آمد، مردم دور او جمع شدند که چرا چنین پریشانی؟ گفت: شما مردم همه شب همسر خود را در آغوش می‌گیرید و سرگرم خوشی‌های خود هستید و مرا به این گرفتاریها مبتلا کردید من به بیعت شما احتیاجی ندارم بیائید بیعت خود را پس بگیرید «1».
و نیز در همان کتاب نوشته: «غضبت فاطمة من ابی بکر و هجرته الی ان ماتت».
فاطمه از ابو بکر غضبناک شد و با او حرف نزد تا وفات نمود.
«فلمّا توفّیت دفنها زوجها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابا بکر و صلّی علیها» «2».
چون فاطمه وفات یافت شوهرش علی (علیه السلام) شبانه بر او نماز خواند و او را دفن نمود و به ابو بکر خبر نداد که بر جنازه او حاضر شود.

(1) ابن قتیبه، الإمامة و السیاسة، ص 14- محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب 99 کفایه همین خبر را نقل کرده است.
(2) مسلم، صحیح، ج 3، ص 1380.
ترجمه الطرائف ،ص:389
ابن ابی الحدید از احمد بن عبد العزیز جوهری نقل می‌کند فاطمه پس از قضیه فدک سوگند یاد کرد دیگر با ابو بکر و عمر تکلم نکند و از آنها خود را پنهان دارد و لذا در حال احتضار وصیت کرد و تأکید نمود بلکه تعهد گرفت

از علی (علیه السلام) که شب او را دفن کند و قبر او را مخفی دارد که آن دو نفر به جنازه او حاضر نشوند.
پس از این روایات معلوم شد که فاطمه در هنگام رحلتش از شیخین غضبناک و ناراضی بود و به موجب روایات فراوانی که در کتب اهل تسنن موجود است نمونه‌هائی از آنها ذکر گردید و هر کس فاطمه از او ناراضی و غضبناک باشد، خدا و رسول نیز از او ناراضی و خشمگین هستند و چون این جریان به هیچ وجه قابل کتمان و اغماض نیست و بزرگترین لکه ننگی بر دامان شیخین است، خواسته‌اند برای این که جریان را لوث کنند و زبان دوستان علی (علیه السلام) و زهرا را کوتاه نمایند بر آنها شریک جرم درست کرده‌اند و حدیثی جعل نموده‌اند که این اخبار در باره علی (ع) رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را به عقد ازدواج خود در آورد و رسول خدا بر او غضبناک شد فرمود: هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزرده است و کسی که مرا آزار دهد مغضوب خداست و مرادش علی (علیه السلام) بوده است!!! البته هر انسان عاقلی با مختصر تأمل می‌فهمد که این حدیث از جعلیات امویهاست و هیچ تناسبی با شأن علی (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) ندارد چنان که برخی از علمای بزرگ عامه نیز به این معنی اعتراف دارند.
چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی از شیخ و استاد خودش ابو جعفر محمد بن عبد اللّه اسکافی بغدادی در این باره بیانی دارد و می‌گوید: معاویه بن ابی سفیان جمعی از صحابه و تابعین را معین نموده بود که در باره علی (علیه السلام) اخبار قبیح جعل بنمایند و آن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم از آن بزرگوار بیزاری جویند. از جمله آنها ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و از تابعین عروة بن زبیر و .... و به بعضی از اخبار مجعول اشاره نموده تا می‌رسد به نام ابو هریره گوید: ابو هریره کسی است که روایت نموده حدیثی را که معنای آن این
ترجمه الطرائف ،ص:390
است که علی (علیه السلام) از دختر ابو جهل در حال حیات پیامبر خواستگاری نمود، آن حضرت بر او غضب نمود و بالای منبر فرمود: بین دختر ولیّ خدا با دختر دشمن خدا نمی‌شود جمع کرد! فاطمه پاره تن من است کسی که او را اذیت نماید، مرا اذیت نموده، کسی که می‌خواهد دختر ابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید؟!! آنگاه ابو جعفر اسکافی می‌گوید: «و الحدیث مشهور من روایة الکرابیسی» یعنی این حدیث مشهور به روایت کرابیسی است (به این معنی که هر روایت بی‌اساس را کرابیسی می‌خوانند).
ابن ابی الحدید گوید: این حدیث در صحیح بخاری و مسلم از «مسور بن-مخرمه زهری» روایت شده و سید مرتضی علم الهدی در کتاب «تنزیه

الأنبياء و الائمة» گويد اين روايت از «حسين كرابيسى» رسيده و او مشهور به انحراف از اهل بيت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جليل بوده است و روايت او مورد قبول نمى‌باشد «1».
به علاوه اخبار در مذمت اذيت‌كنندگان فاطمه فقط اختصاص به نقل از كرابيسى يا ابو هريره در خطبه ساختگى دختر ابو جهل نمى‌باشد، بلكه اخبار زيادى در اين باره وارد شده است از جمله بخارى در «فصل الخطاب» و امام احمد بن- حنبل در مسند و مير سيد على همدانى در مودت سيزدهم از «مودة القربى» حديثى از سلمان محمدى نقل مى‌نمايد كه رسول اكرم صلى اللّه عليه و آله و سلّم فرمود:
«حبّ فاطمة ينفع فى مائة من المواطن ايسر تلك المواطن الموت و القبر و الميزان و الصّراط و الحساب فمن رضيت عنه ابنتى فاطمة رضيت عنه و من رضيت عنه رضى اللّه عنه و من غضبت عليه ابنتى فاطمة غضبت عليه و من غضبت عليه غضب اللّه عليه و ويل لمن يظلمها و يظلم بعلها عليا و ويل لمن يظلم ذرّيّتها و شيعتها»
. (دوستى فاطمه در صد موضع نفع و فائده مى‌بخشد و آسانترين آنها موقع مرگ و ميزان، صراط و حساب است پس كسى كه دخترم فاطمه از او راضى باشد،

_____

(1) ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 4، ص 64- از چاپ 20 جلدى.
ترجمه الطرائف ،ص:391
من از او راضى هستم و كسى كه من از او راضى باشم، خدا از او راضى مى‌باشد و كسى كه فاطمه بر او غضب نمايد، من بر او غضبناك مى‌باشم و بر هر كس من غضبناك باشم، خداوند بر او غضبناك است واى بر آن كسى كه به فاطمه ظلم كند و واى بر كسى كه بر شوهرش على (عليه السلام) ظلم كند، واى بر كسى كه بر ذريه و شيعيان على و فاطمه ظلم كند!).

(1) در حدیثی که از منابع اهل تسنن از «ابو سعید خدری» صحابه معروف پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نقل شده، آمده است که:
«لمّا نزل قوله تعالی وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ اعطی رسول اللّه فاطمة فدکا»
(هنگامی که آیه وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ نازل شد، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فاطمه را صدا زد و فدک را به او بخشید «1».
این حدیث را «ابو یعلی» و «ابن ابی حاتم» و «ابن مردویه» و «طبرانی» از «ابو سعید» نقل کرده‌اند «2».
در تفسیر «الدر المنثور» از ابن عباس نقل شده هنگامی که آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» نازل شد پیامبر فدک را به فاطمه بخشید:
«اقطع رسول اللّه فاطمة فدکا».
سیوطی پس از نقل روایت گفته این روایت را «ابن مردویه» از «ابن عباس» آورده «3» و ذهبی در میزان الاعتدال حدیث را صحیح دانسته است «4». و متقی در کنز العمال «5» و به گفته وی حاکم در تاریخش و ابن النجار این حدیث را آورده‌اند

_____

(1) فدک زمینی آباد و محصول خیزی در نزدیکی خیبر بود و از مدینه 140 کیلومتر فاصله داشت و بعد از خیبر، نقطه اتکاء یهودیان در حجاز به شمار می‌رفت (مراصد الإطلاع، ماده فدک).
(2) ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 228- سیوطی، در المنثور، ذیل آیه «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ» اسراء، آیه 26.
(3) سیوطی، ذیل همین آیه در المنثور، ج 4، ص 177.
(4) ذهبی، میزان الاعتدال، ج 2، ص 228.
(5) متقی، کنز العمال، ج 2، ص 158.
ترجمه الطرائف ،ص:392
«سمهودی» مورخ معروف مدینه متوفی (911 ه) می‌نویسد: فدک هفت قطعه زمین و ملک یک یهودی به نام «مخیریق» بوده که او شخصا به پیغمبر اکرم بخشید و به جنگ احد رفت و در آن جنگ کشته شد و بعضی هم نوشته‌اند به مرگ طبیعی مرده و پیش از مرگ نوشته و وصیت کرده پیامبر اسلام هر گونه تصرفی را در املاک او بنماید، مختار است «1».
پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم دهکده فدک را به دخترش فاطمه بخشید و تا پایان زندگی پیامبر فدک در دست فاطمه بود، فاطمه در آمد این ملک را که سالانه بالغ بر هفتاد هزار دینار بوده بین بینوایان و فقرا تقسیم می‌کرد.

«فدک» در سال هفتم هجری به دست پیامبر اسلام افتاد جریان از این قرار بود که پیامبر پس از محاصره خیبر و درهم شکستن قدرت یهود در آن منطقه و عطوفت و مهربانی آن حضرت نسبت به چند قریه از آن آبادیها، اهالی فدک حاضر شدند با پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مصالحه کنند که نصف سرزمین آنها اختصاص به پیامبر داشته باشد و نصف دیگر از آن خودشان، و در عین حال کشاورزی سهم پیامبر به عهده آنها باشد و در برابر زحماتشان مزد دریافت دارند، بنا بر این با توجه به آیه 6 سوره حشر که می‌فرماید: وَ ما أَفاءَ اللَّهُ عَلی رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَما أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ مِنْ خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ وَ لکِنَّ اللَّهَ یُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلی مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ.
این قسمت زمین ملک پیامبر گردید و پیامبر به آن گونه که می‌خواست در آن تصرف می‌کرد «2». تا آیه: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ حق ذوی القربی را ادا کن نازل شد، پیامبر از جبرئیل پرسید منظور از این آیه چیست؟ پاسخ داد: فدک را به فاطمه ببخش تا برای او و فرزندانش مایه زندگی باشد و عوض از ثروتی باشد که خدیجه در راه اسلام مصرف کرده است پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فاطمه را خواست و فدک را به او بخشید، از این ساعت ملکیت پیامبر پایان یافت و فدک ملک فاطمه شد، این جریان تا زمان وفات پیامبر ادامه داشت.

---

(1) سمهودی، وفاء الوفاء، ص 153.
(2) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 210.
ترجمه الطرائف ،ص:393
شاهد زنده دیگر بر این مدعی گفتار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در باره فدک است که می‌فرماید:
«بلی کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اظلّته السّماء فشحّت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم اللّه»
«1».
(آری تنها از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده «فدک» در دست ما بود ولی گروهی بر آن بخل ورزیدند در حالی که گروه دیگری سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند و بهترین قاضی و داور خداست).
این سخن به خوبی نشان می‌دهد که در عصر پیامبر «فدک» در اختیار امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) بود ولی بعدا گروهی از بخیلان حاکم، چشم به آن دوختند و علی (علیه السلام) و فاطمه به ناچار از آن چشم پوشیدند و مسلما این چشم پوشی با رضایت خاطر صورت نگرفت چرا که در این صورت خدا را به داوری طلبیدن و
«نعم الحکم، اللّه»
گفتن معنی ندارد.

پس از رحلت پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم همین که ابو بکر بر خلافت تسلط یافت، عمال فاطمه را از فدک بیرون کرد و فدک را از دست فاطمه گرفت و آن را جزء بیت المال نمود. بخاری در صحیح خود از عایشه نقل می‌کند، فاطمه (علیها السلام) چند نفر را نزد ابو بکر فرستاد و شکایت از عمّال او کرد و پیغام داد فدک میراث من است و آنچه از خمس خیبر باقی مانده سهم ما می‌باشد و دستور ده فدک را برگردانند.
ابو بکر به نمایندگان دختر پیغمبر گفت: من از پیغمبر شنیدم که فرمود:
«نحن معاشر الأنبیاء لا نورّث ما ترکناه صدقة»
. (یعنی ما جماعت پیامبران نمی‌گذاریم و ما ترک ما صدقه‌ست) «2».
ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید: «فی هذا الحدیث عجب لأنّها قالت له انت ورثة رسول اللّه ام اهله؟
قال: بل اهله و هذا تصریح باتّه صلّی اللَّه علیه و آله موروث

_____

(1) نهج البلاغه، نامه 45 نامه معروف به عثمان بن حنیف.
(2) بخاری، صحیح، ج 5، ص 177- مسلم، صحیح، ج 3، ص 1380.
ترجمه الطرائف ،ص:394
یرثه اهله و هو خلاف قوله: «لا نورث» «1» من از این حدیث در شگفتم زیرا فاطمه (علیه السلام) در احتجاج خود با ابو بکر بر سر فدک گفت تو وارث پیغمبری یا اهل او، ابو بکر در جواب گفت: من از اهل او هستم فرمود: اگر چنین است که اهل او ارث می‌برند این خلاف حدیثی است که از پدرم نقل می‌کنی؟! فاطمه (علیها السلام) فرمود: این نحله، عطیه و بخشش پیامبر است ابو بکر در پاسخ، از او مطالبه بیّنه و شاهد نمود تا بدین وسیله ثابت کند که فدک ملک اوست.
گرچه از نظر اسلام، هر گاه ملکی در تصرف کسی بود از او درخواست بینه و شاهد نمی‌شود و نفس تصرف دلیل مالکیت است، بلکه کسی که ادعای خلاف آن را داشته باشد باید بینه اقامه کند زیرا او مدعی است و دلیل بر این که فدک در تصرف زهرا بوده واژه ایتا در آیه شریفه: وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ می‌باشد و نیز لفظ «اعطاء» و «اقطاع» که در روایات آمده است.
با این حال زهرا بناچار برای اثبات حقانیت خود اقامه بینه کرد. علی (علیه السلام) و امّ ایمن هر دو شهادت دادند که فدک ملک زهرا است اما پاسخ ابو بکر این بود که شهادت یک مرد و یک زن کافی نیست، بلکه باید دو مرد و یا یک مرد و دو زن باشد.
البته زهرا به این مسأله توجه داشت ولی جریان اختلاف در این مورد از باب قضاوت نبود چرا که در این مورد ابو بکر، خود هم قاضی و هم طرف دعوا به شمار می‌آمد اگر قضاوتی حقیقی بود می‌بایست قاضی شخص

سومی باشد بنا بر این در این مورد یک شاهد کافی بود که گفته مدعی را تصدیق کند و جریان پایان پذیرد نه از باب یک قضاوت اسلامی.
در عین حال زهرا (علیها السلام) برای بار دوم علی (علیه السلام) و ام ایمن، اسماء بنت عمیس، حسن و حسین را به عنوان شاهد همراه آورد اما باز هم مورد قبول خلیفه واقع نشد به این دلیل که علی (علیه السلام) همسر فاطمه است و حسن و حسین فرزندان او هستند و طرف فاطمه را خواهند گرفت و به نفع او شهادت خواهند داد اما اسماء

---

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 219.
ترجمه الطرائف ،ص:395
بنت عمیس بدان جهت شهادتش پذیرفته نشد که همسر جعفر بن ابی طالب بوده و به نفع بنی هاشم شهادت می‌دهد و ام ایمن نیز گواهیش پذیرفته نشد، به این جهت که زنی است غیر عرب و نمی‌تواند مطالب را روشن بیان کند.
اما باید سؤال کرد که آیا فاطمه، علی، حسن و حسین (علیهم السلام) که بر اساس آیه تطهیر در روایاتی که در شأن نزول آن رسیده که از هر گناه و آلودگی پاکند، سخنشان مورد قبول نیست؟ حال چگونه سخنان آنها برای ابو بکر باور نکردنی است؟! در اینجا بد نیست به جریانی که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده، توجه کنیم وی می‌گوید: از «علی بن فارقی» مدرس مدرسه غربی بغداد پرسیدم:
آیا فاطمه در ادعایش صادق بود؟ پاسخ داد: بله.
پرسیدم، پس چرا ابو بکر فدک را به او واگذار نکرد، با این که می‌دانست فاطمه راستگو است؟ استاد تبسم کرد، سپس جمله لطیف و زیبا و طنز گونه‌ای گفت: با این که چندان اهل شوخی و مزاح نبود، گفت: اگر روز اول به مجرد ادعای فاطمه فدک را باز می‌گرداند، فردا فاطمه ادعای خلافت همسرش را مطرح می‌ساخت و می‌بایست ابو بکر از مقام خلافت کناره‌گیری کند و در این مورد عذر زمامدار خلافت پذیرفته نبود، چرا که با عمل نخستش اقرار به صداقت و راستگوئی دختر پیامبر کرده بود، و باید پس از آن بدون نیاز به بیّنه و شهود، هر گونه ادعائی می‌کرد، قبول نماید.
ابن ابی الحدید می‌افزاید: این سخن صحیح و درست است گرچه استاد آن را به صورت شوخی بیان نمود «1».
راستی باید پرسید: علی (علیه السلام) که پیامبر او را «اقضی الأمة» و «صدیق اکبر» می‌داند و می‌گوید:
«علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یدور معه حیثما دار»
حق با علی (علیه السلام) و علی با حق است و حق همواره از علی جدا نمی‌شود.

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 284.
ترجمه الطرائف ،ص:396
داور اولی و سرپرست مؤمنان و اولی، نسبت به جان مؤمنان می‌داند شهادتش در مورد قطعه زمینی همچون فدک پذیرفته نیست؟ آیا در اینجا شهادت بناحق می‌دهد؟! مسلما چنین نیست، بلکه باید گفت: تمام تلاش ابو بکر و عمر این بود که «فدک» این باغ پر درآمد در اختیار علی و فاطمه قرار نگیرد، مبادا در آمدهای آن را صرف درهم شکستن حکومت کنند، یا این که از روی بخل و حسادت بوده است.
چنان که علی (علیه السلام) خود به این موضوع اشاره کرده می‌فرماید:
«بلی کانت فی ایدینا فدک من کلّ ما اظلّته السّماء فشحت علیها نفوس قوم و سخت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم اللّه و ما اصنع بفدک و غیر فدک ..»
«1».
(آری از میان آنچه آسمان بر آن سایه افکنده تنها «فدک» در اختیار ما بود که آن هم گروهی بر آن بخل و حسادت ورزیدند و گروه دیگری آن را سخاوتمندانه رها کردند (و از دست ما خارج گردید) و بهترین حاکم خداست مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟!) اما این که ابو بکر شهادت اسماء بنت عمیس همسر جعفر را رد کرد به این بهانه که به بنی هاشم علاقه دارد، این نیز مطلب عجیبی است و جواب آن روشن است، زیرا در قضاوت، این شرط نشده که شاهد باید دشمن انسان باشد، بلکه شرط شاهد عدالت است علاوه مگر پیامبر گواهی نداده بود که «اسماء اهل بهشت است»؟
اما این که ام ایمن عجمی است، آیا شرط قبول شهادت عرب بودن است؟! و یا فصاحت و بلاغت؟ یا جملاتی که برساند گفته فلانی درست است؟! آیا ام ایمن که از زمان کودکی پیامبر در خانه آنها بوده و در میان مردم حجاز زندگی می‌کرده و حدود بیش از 60 سال از عمرش در میان مردم حجاز می‌گذرد و هنوز نمی‌توانسته به زبان عربی حرف بزند؟!
خلاصه طبق بعضی از نقلها چون ابو بکر فدک را به فاطمه نداد، فاطمه از او غضبناک شد و از او رو گردانید و اجازه نداد با او سخن بگوید تا درگذشت و پس از

(1) نهج البلاغه، قسمت نامه‌ها، نامه شماره 45، نامه عثمان بن حنیف.
ترجمه الطرائف ،ص:397
رحلت هم اجازه نداده بود بر او نماز بگذارد لذا شوهرش او را شبانه دفن کرد و قبرش را هم مخفی نمود «1».

طبق بعضی از تواریخ، پس از آن که فاطمه اقامه بینه نمود ابو بکر از گفتار فاطمه متأثر شد و گریه کرد (فاستعبر و بکی و کتب لها بردّ فدک) و نوشت من فدک را به فاطمه رد نمودم. فاطمه (علیها السلام) نامه را گرفت و از نزد ابو بکر خارج شد در بین راه با عمر برخورد نمود عمر پرسید: فاطمه از کجا می‌آئی؟ در پاسخش فرمود: از پیش ابو بکر، او را خبر دادم که فدک را پیامبر به من بخشیده و برای او بینه اقامه کردم و او طی نامه‌ای فدک را به من بازگرداند عمر نامه را گرفت و به سوی ابو بکر باز گشت به ابو بکر گفت:
فدک را تو به فاطمه دادی و نامه آن را نوشته‌ای؟ ابو بکر جواب داد بلی! عمر گفت: علی (علیه السلام) آن را به سوی خود می‌کشد و ام ایمن زن است و حرفش مورد قبول نیست سپس آب دهان روی آن انداخت و آن را پاره کرد «2».
عجیب است همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و بر ابو بکر اعتراض نمود در دوره خلافت خود آن را رد کرد.
«سمهودی» محدث و مورخ معروف مدینه در تاریخ مدینه و «یاقوت بن عبد اللّه رومی حموی» در معجم البلدان نقل می‌کنند که ابو بکر در زمان خلافت خود فدک را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود آن را به علی (علیه السلام) و عباس واگذار کرد «3».
پس جای این سؤال است که اگر ابو بکر به عنوان «فیء» مسلمانان حسب الأمر رسول اللّه فدک را تصرف نمود عمر آن را به چه دلیل به دو نفر واگذار نمود؟!

---

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 280.
(2) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج 16، ص 275.
(3) سمهودی، وفاء الوفاء، ج 2، ص 160.
ترجمه الطرائف ،ص:398
اما در زمان عثمان، بعضی معتقدند که عثمان آن را به مروان بن حکم بخشیده است مروان هم آن را به فرزندش عبد العزیز بخشید و پس از مرگ او به ارث برای فرزندانش باقی ماند که عمر بن عبد العزیز سهمیه بقیه وراث را با خرید و بخشش یک جا جمع نمود و به فرزندان فاطمه تحویل داد.
ابن ابی الحدید از ابو بکر جوهری نقل می‌کند که چون «عمر بن عبد العزیز» به خلافت رسید به عامل خود در مدینه نوشت فدک را به اولاد فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن مجتبی و بعضی گفتند حضرت علی بن الحسین را خواست و به آنها واگذار کرد».
بنا به نقل بلاذری، عمر بن عبد العزیز به فرماندارش در مدینه «عمرو بن

حزم» نوشت که «فدک» را به فرزندان فاطمه بازگردان.
فرماندار مدینه در پاسخ او نوشت: «فرزندان فاطمه بسیارند و با طوائف زیادی ازدواج کرده‌اند، به کدام گروه بازگردانم»؟.
عمر بن عبد العزیز خشمناک شد، نامه تندی به این مضمون در پاسخ فرماندار مدینه نوشت:
هر گاه من ضمن نامه‌ای به تو دستور می‌دهم گوسفندی ذبح کن، تو فورا در جواب خواهی نوشت آیا بی‌شاخ باشد یا شاخدار؟ و اگر بنویسم گاوی را ذبح کن سؤال می‌کنی رنگ آن چگونه باشد؟ هنگامی که این نامه من به تو می‌رسد فورا «فدک» را بر فرزندان فاطمه از علی (علیه السلام) تقسیم کن» «1».
ابن ابی الحدید این عبارت را نوشته است که: «کانت اوّل ظلامة ردّها» «2» یعنی این رد کردن عمر فدک را به فرزندان فاطمه (علیها السلام) نخستین ظلم کرده و غارت‌شده‌ای است که رد نموده شد.
اما هنگامی که یزید بن عبد الملک به قدرت رسید آن را از اولاد فاطمه گرفت و همچنان در دست بنی مروان بود تا این که حکومت به عباسیان منتقل گردید.

---

(1) بلاذری، فتوح البلدان، ص 38.
(2) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 216.
ترجمه الطرائف ،ص:399
ابو العباس سفاح آن را به «عبد اللَّه بن حسن بن حسن» رد نمود ولی ابو جعفر آن را پس گرفت سپس مهدی عباسی آن را به فرزندان زهرا باز پس داد ولی هادی و هارون باز آن را غصب کردند.
چون مأمون به خلافت رسید آن را برای چندمین بار به فرزندان فاطمه برگرداند یاقوت حموی در کتاب «معجم البلدان» عین حکم مأمون را ضبط نموده است.
مأمون به عامل خود «قثم بن جعفر» در مدینه نوشت: «انّه کان رسول اللَّه (صلی اللَّه علیه و آله و سلّم) اعطی ابنته فاطمه رضی اللَّه عنها فدکا و تصدق علیها بها و ان ذلک کان امرا ظاهرا معروفا عند آله علیه الصلاة و السلام ثم لم تزل فاطمه تدعی منه بما هی اولی من صدق علیه و انه قد رای ردها الی ورثتها ..» «1».
یعنی: رسول خدا فدک را به دخترش فاطمه عطا نمود و این امری ظاهر و معروف نزد اهل بیت پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بود سپس همواره فاطمه مدعی آن بود و قول او از همه شایسته‌تر به تصدیق و قبول است و من صلاح می‌بینم که آن به ورثه آن حضرت داده شود و به «محمد بن یحیی» و «محمد بن عبد اللَّه» (نوه‌های امام زین العابدین) بازگردانی تا

آنها به اهلش برسانند.
ابن ابی الحدید می‌گوید: مأمون برای رسیدگی به شکایات مردم نشسته بود، اولین شکایتی که به دست او رسید و به آن نگاه کرد مربوط به «فدک» بود همین که شکایت را مطالعه کرد گریه نمود و به یکی از مأموران گفت: صدا بزن وکیل فاطمه کجا است؟ پیر مرد جلو آمد، و با مأمون سخن بسیار گفت، مأمون دستور داد حکمی را نوشتند و فدک را به عنوان نماینده اهل بیت به دست او سپردند هنگامی که مأمون این حکم را امضاء کرد «دعبل خزاعی» حاضر بود برخاست و اشعاری سرود که نخستین بیت آن این است:
اصبح وجه الزّمان قد ضحکابردّ مأمون هاشم فدکا «2».

_____

(1) یاقوت، معجم البلدان، چاپ اول، زیر حرف (ف، د).
(2) ابن ابی الحدید، ج 16، ص 217.
ترجمه الطرائف ،ص:400
چهره زمان خندان شد، زیرا که مأمون فدک را به بنی هاشم باز گرداند.
و همچنین در دست فاطمیین بود تا این که متوکل به خاطر کینه شدیدی که از اهل بیت در دل داشت بار دیگر فدک را از فرزندان فاطمه غضب کرد و آن را به عبد اللّه بن عمر بازیار بخشید فرزند متوکل به نام «منتصر» دستور داد که آن را مجددا به فرزندان امام حسن و امام حسین بازگردانند.
غرض کسی می‌گرفت و کسی می‌بخشید فدک در یک جریان سیاسی قرار گرفته بود ولی این نقل و انتقالها به هر حال بیانگر این واقعیت است که خلفا روی فدک حساسیت خاصی داشتند و هر کدام طبق روش سیاسی خود موضع‌گیری مخصوص و عکس العمل خاصی روی آن نشان می‌دادند و این نشان می‌دهد که فدک پیش از آنکه جنبه اقتصادی داشته باشد جنبه سیاسی داشت و هدف منزوی کردن آنها در جامعه اسلامی و تضعیف موقعیت، و اظهار دشمنی با اهل بیت پیامبر بود، همان گونه که باز گرداندن فدک به اهل بیت که بارها در طول تاریخ اسلام تکرار شد، «یک حرکت سیاسی» به عنوان اظهار همبستگی و ارادت به خاندان پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم صورت می‌گرفت.
اهمیت فدک در اذهان عمومی مسلمانان به قدری بود که در بعضی نقلها آمده است که در عصر متوکل عباسی قبل از آنکه فدک از دست بنی فاطمه گرفته شود خرمای محصول آن را در موسم «حج» به میان حجاج می‌آوردند و آنها به عنوان تیمن و تبرک با قیمت گزافی آن را می‌خریدند .. «1».

(1) مورّخان در باره غصب فدک و شکستن حرمت فاطمه رساله طولانی نوشته‌اند که مأمون عباسی دستور داد آن را در موسم حج برای حجاج قرائت کنند و آن را صاحب تاریخ معروف به «عباسی» ذکر کرده و روحی فقیه نیز در تاریخش

---

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 217.
ترجمه الطرائف ،ص:401
در حوادث سال 210 به آن اشاره کرده است.
(1) قضیه از این قرار بوده که عده‌ای از اولاد امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) قصه را پیش مأمون خلیفه عباسی بردند و گفتند که فدک و عوالی، مال مادرشان فاطمه دختر پیامبر بود که ابو بکر آن را به ناحق از دست او گرفت از مأمون خلیفه عباسی خواستند علمای اهل تسنن در این باره، انصاف کنند و قضاوت عادلانه و محققانه بنمایند.
این بود مأمون دویست نفر از علمای حجاز و عراق و غیر اینها را حاضر کرد و تأکید نمود در اداء امانت و پیروی صدق در آنچه اولاد فاطمه ذکر کرده‌اند، کوتاهی نکنند و از آنان سؤال کرد در این باره آنچه از حدیث صحیح نزد ایشان هست، باز گو نمایند.
(2) عده‌ای از آنان روایت کردند از: «بشیر بن ولید» و «واقدی» و «بشیر بن- عتاب» که چون پیامبر خیبر را فتح کرد چند قریه از قریه‌های خیبر را برای خود انتخاب نمود، پس جبرئیل با این آیه نازل شد: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ»
فقال: محمّد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم: و من ذوی القربی و ما حقّه؟ قال: فاطمة (علیها السلام) تدفع الیها فدک فدفع الیها فدک ثمّ اعطاها العوالی بعد ذلک ...»
. پیغمبر گفت: ذوی القربی کیست و حق او چیست؟ جبرئیل گفت:
ذوی القربی فاطمه است و حق او فدک است فدک را به او بده و سپس «عوالی» را نیز به او داد فاطمه تا وفات پدرش محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم از آنها غله به عمل می‌آورد، چون به ابو بکر بیعت شد فدک را از فاطمه منع کرد، فاطمه در این باره به ابو بکر گفت: فدک و عوالی مال من است و پدرم آن را در حال حیاتش به من بخشیده ابو بکر جواب داد من منع نمی‌کنم آنچه را که پدرت به تو داده است.
خواست در رد فدک نامه‌ای بنویسد که عمر مانع شد و گفت: این زن است باید به ادعای خود بینه اقامه کند و بر آنچه ادعا می‌کند شاهد بیاورد ابو بکر

به فاطمه گفت: باید این کار را بکنید بر مدعای خود شاهد بیاورید. او نیز ام ایمن و اسماء
ترجمه الطرائف ،ص:402
بنت عمیس را به همراه علی (علیه السلام) شاهد آورد و آنها همه شهادت دادند که فدک مال فاطمه است ابو بکر بر او نامه نوشت و این خبر به گوش عمر رسید آمد نزد ابو بکر و نامه را از او پس گرفت و آن را محو کرد و گفت فاطمه زن است و علی بن ابی طالب شوهر اوست و او ذی نفع می‌باشد و با شهادت دو زن هم ثابت نمی‌شود.
(1) ابو بکر را پیش فاطمه فرستاد و جریان را به اطلاع او رساند، فاطمه قسم خورد بر این که آنها شهادت ندادند مگر این که شهادتشان حق است ابو بکر گفت شاید هم تو بر حق باشی لیکن شاهدی بیاور که در این جریان ذی نفع نباشد. فاطمه فرمود: مگر شما نشنیدید که پیامبر فرمود: «اسماء بنت عمیس و ام ایمن من اهل الجنة»: اسماء بنت عمیس و ام ایمن از اهل بهشتند؟ گفتند: چرا شنیدیم فاطمه فرمود: دو زن بهشتی شهادت به باطل می‌دهند؟! فاطمه برگشت و فریاد می‌زد و پدرش را صدا می‌کرد و می‌گفت: پدرم فرمود نخستین کسی که به من ملحق می‌شود تو خواهی بود به خدا قسم از این دو نفر به پدرم شکایت می‌کنم.
طولی نکشید که فاطمه مریض شد به علی (علیه السلام) وصیت کرد که آن دو نفر نباید به او نماز بخوانند، فاطمه از آنها قهر کرد و صحبت نکرد تا این که فوت نمود، و جنازه او را علی (علیه السلام) و عباس شبانه دفن کردند.
مأمون آن روز ختم جلسه را اعلان نمود و همه پراکنده شدند و روز دیگر هزار نفر از اهل علم و فقاهت در جلسه حاضر نمود و جریان را به آنها توضیح داد و آنان را به مراعات تقوا و رضای خدا امر کرد، پس آنها دو طایفه شدند و مناظره و مباحثه را آغاز نمودند یک طایفه از آنان گفتند: شوهر چون ذی نفع است شهادت او پذیرفته نیست، ولی می‌بینیم قسم فاطمه (علیها السلام) به جای یک شاهد می‌تواند باشد و با شهادت دو زن شهادت کامل می‌گردد، طایفه دوم گفتند رأی ما این است که یک شاهد با قسم موجب حکم نمی‌شود و لیکن به عقیده ما شهادت شوهر نزد ما مسموع است و او را ذی نفع نمی‌دانیم پس شهادت علی (علیه السلام) با دو زن ادعای فاطمه را
ترجمه الطرائف ،ص:403
اثبات می‌کند، بنا بر این هر دو طایفه از این لحاظ توافق داشتند که فاطمه بر فدک و عوالی ذی حق است.
(1) سپس مأمون از آنان از فضائل علی (علیه السلام) پرسید، آنان فضائل بسیار بزرگی ذکر کردند که رساله مأمون حاوی همه آنهاست و بعد، از

فضائل فاطمه سؤال کرد باز آنان از برای فاطمه فضائل بزرگ و روشنی روایت کردند و پس از آن از ام ایمن اسماء بنت عمیس پرسید که از پیامبر روایت کردند که آن دو از اهل بهشتند.
همین که سخن به اینجا رسید، مأمون خطاب به حاضرین گفت: آیا جایز است گفته شود یا اعتقاد گردد بر این که علی (علیه السلام) با آن همه ورع و زهدش برای فاطمه به غیر حق شهادت داده؟! و با وجود این که خدا و رسولش به این فضائل برای او شهادت داده‌اند؟! آیا جایز است با آن همه علم و فضلش گفته شود، می‌رود به مسأله‌ای شهادت بدهد که نسبت به حکم آن جاهل است؟!! آیا جایز است گفته شود فاطمه با طهارت و عصمتش و با این که او سیده زنان اهل بهشت است، چنانچه خود روایت کرده‌اید، چیزی را طلب کند که حق او نیست و به همه مسلمانان ظلم کند و به همین خاطر غمگین شود و قسم بخورد؟! و یا این که آیا جایز است ام ایمن و اسماء بنت عمیس به دروغ شهادت بدهند و آن دو از اهل بهشت باشند؟! پس عیب گرفتن بر فاطمه و شاهدان او، طعن بر قرآن است و کفر نسبت به دین خداست! نعوذ باللّه که این چنین باشد.
بعد از این مأمون با آنان با حدیثی معارضه کرد که روایت کرده‌اند که علی بن ابی طالب (علیه السلام) بعد از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم کسی را واداشت که در میان مردم اعلان کند که هر که از پیامبر طلبی دارد حاضر شود، پس جماعتی حاضر شدند و هر چه آنها گفتند بدون این که از آنها شاهد و بیّنه بخواهد، پرداخت نمود و همچنین از طرف ابو بکر نیز چنین اعلان کردند که جریر بن عبد اللّه حاضر شد و ادعا کرد که
ترجمه الطرائف ،ص:404
پیامبر به وی وعده‌ای داده است ابو بکر نیز آنچه او ادعا می‌کرد بدون بینه داد و بعد جابر بن عبد اللّه حاضر شد و گفت که پیامبر به من وعده داده بود که مقداری از مال بحرین را به من بدهد وقتی که مال بحرین رسید او دیگر فوت کرده بود. ابو بکر همین مقدار را بدون بینه به او پرداخت کرد.
(1) مرحوم سید بن طاوس می‌گوید: حمیدی این روایت را در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث نهم از افراد مسلّم از مسند جابر ذکر کرده که گفت: (آنچه ابو بکر داد) شمردم همه آنها پانصد تا بود ابو بکر گفت مثل آن را بگیر «1».
راوی رساله مأمون گفت: مأمون از این تعجب کرد و گفت: آیا نمی‌بایست با فاطمه و شاهدانش مثل جریر بن عبد اللّه و جابر بن عبد اللّه رفتار شود؟ و همان طوری که ادعای آنان را بدون بینه و شاهد پذیرفت ادعای فاطمه را نیز بدون شاهد و بینه می‌پذیرفت؟
از این پس مأمون فدک و عوالی را در دست محمد بن یحیی بن حسین بن

علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب قرار داد تا آن را آباد کند و غلّه به عمل آورد و آن را در میان ورثه فاطمه قسمت نماید.

از مسائل بسیار قابل توجه این که هیچ کدام از امامان اهل بیت بعد از «غصب نخستین»، هرگز در امر فدک دخالت نکردند نه علی (علیه السلام) در دوران حکومتش و نه امامان دیگر، و افرادی مانند عمر بن عبد العزیز و یا حتی «مأمون» پیشنهاد کردند که به یکی از ائمه اهل بیت (علیه السلام) باز گردانده شود و این واقعا سؤال‌انگیز است که این موضع‌گیری در برابر مسأله فدک به چه علت بود؟
چرا علی (علیه السلام) در زمانی که تمام کشور اسلامی زیر نگین او بود این حق را به صاحبان اصلی باز نگردانید؟ این سؤال را به طور مکرر از امامان اهل بیت نیز

---

(1) مسلم، صحیح، ج 4، ص 1807.
ترجمه الطرائف ،ص:405
سؤال کرده‌اند و هر کدام به این سؤال مهم تاریخی پاسخ گفته‌اند اینک در پاسخ این سؤال می‌گوئیم:
1- امام امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در همان کلام کوتاهش همه گفتنی‌ها را گفته است آنجا که می‌فرماید:
«آری از آنچه در زیر آسمان دنیاست تنها «فدک» در دست ما بود، عده‌ای نسبت به آن بخل ورزیدند ولی در مقابل گروه دیگری سخاوتمندانه از آن صرف نظر کردند و بهترین داور و حاکم خدا است، مرا با فدک و غیر فدک چه کار در حالی که فردا به خاک سپرده خواهیم شد».
آن امام بزرگوار عملا نشان داد که فدک را به عنوان یک وسیله در آمد و یک منبع اقتصادی نمی‌خواهد و آن روز هم که فدک از ناحیه او و همسرش مطرح بود، برای تثبیت مسأله ولایت و جلوگیری از خطوط انحرافی در زمینه خلافت پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود اکنون کار از کار گذشته و فدک بیشتر جنبه مادی پیدا کرده، گرفتن آن چه فایده‌ای دارد.
امام پس از رسیدن به خلافت، نخواست عملی انجام دهد که به خاطر بعضی خطور کند و یا جادستی برای کسی پیدا شود که: اعلام باز پس گرفتن اموال غصب شده و ردّ به صاحبانش مقدمه برای به دست آوردن چیزی بوده که در زمان خلفا مورد دعوا و گفتگو بود و او برای این که فدک را تصرف کند مسأله باز پس گرفتن زمینها و مزارعی که وسیله عثمان بخشیده شده عنوان کرده است لذا علی (علیه السلام) از کنار این مسأله گذشته و از آن سخنی به میان نیاورده است، تا برساند که ائمه برای گرفتن حقوق مردم، زمامداری را می‌پذیرند نه برای حقوق شخصی! و

طبعا فرزندان فاطمه نیز به این عمل راضی بوده‌اند.
مرحوم سید مرتضی عالم بزرگوار شیعه در این زمینه سخنی پر معنی دارد، می‌گوید: هنگامی که امر خلافت به علی (علیه السلام) رسید در باره باز گرداندن فدک خدمتش سخن گفتند، فرمود:
«انّی لاستحیی من اللّه ان اردّ شیئا منع ابو بکر
ترجمه الطرائف ،ص:406
و امضاه عمر»
«1».
من از خدا شرم دارم چیزی را که ابو بکر منع کرد و عمر بر آن صحه نهاد به صاحبان اصلیش بازگردانم در حقیقت با این سخن هم بزرگواری و بی‌اعتنائی خود را نسبت به فدک به عنوان یک سرمایه مادی و منبع درآمد، نشان می‌دهد و هم مانعین اصلی این حق را معرفی می‌کند! (1) 2- مرحوم صدوق در کتاب «علل الشرائع» (در باره علت این که چرا امیر المؤمنین پس از رسیدن به خلافت، فدک را پس نگرفت؟ به سند خود از ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: چرا امیر المؤمنین پس از آن که ولی امر مسلمانان شد، فدک را اخذ نکرد؟ و به چه علت آن را ترک نمود فرمود: برای این که ظالم و مظلوم هر دو به پیشگاه خداوند وارد شدند، خداوند به مظلوم اجر و پاداش داد و ظالم را عقاب نمود، از این جهت آن حضرت خوش نداشت چیزی را پس بگیرد که خداوند غاصب آن را عقاب کرده و به مظلوم آن پاداش داده است «2».
(2) 3- باز مرحوم صدوق در همان کتاب به سند خود از «ابراهیم کرخی» از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که گفت: گفتم به چه علت امیر المؤمنین چون که بر بردم والی شد، فدک را تصرف نکرد؟ فرمود: به جهت اقتدا به رسول خدا وقتی که مکه را فتح کرد، عقیل بن ابو طالب خانه آن حضرت را فروخته بود، به پیامبر عرض شد که ای رسول خدا چرا به خانه خودت باز نمی‌گردی؟ فرمود: مگر عقیل برای ما خانه گذاشته؟ ما اهل بیت چیزی را که از ما به ظلم گرفته شده پس نمی‌گیریم بدین جهت علی (علیه السلام) نیز فدک را وقتی که به حکومت رسید، پس نگرفت «3».
(3) 4- و باز در همان باب جواب سومی به سند خود از «علی بن فضال» از

---

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 252.
(2) صدوق، ابن بابویه قمی، علل الشرائع، ج 1، ص 149، طبع قم.
(3) همان کتاب.

پدرش از امام هفتم، امام کاظم (علیه السلام) ذکر کرده که گفت: از امام هفتم سؤال کردم چرا علی (علیه السلام) فدک را تصرف نکرد وقتی که به ولایت مردم رسید؟ فرمود:
«لاّنا اهل البیت لا یأخذ لنا حقوقنا ممّن ظلمنا الّا هو (یعنی الا اللّه) و نحن اولیاء المؤمنین انّما نحکم لهم و نأخذ حقوقهم ممّن ظلمهم و لا نأخذ لأنفسنا»
«1».
(1) حق ما اهل بیت را از کسانی که به ما ظلم کرده‌اند، جز خدا نمی‌گیرد، ما اولیای مؤمنان هستیم به نفع آنها حکم می‌کنیم و حقوق آنها را از کسانی که به آنان ظلم نموده‌اند می‌ستانیم و برای خودمان در این باره تلاش نمی‌کنیم.
این فرموده امام می‌رساند که ائمه و رهبران الهی همواره در آن طریق در حرکت و تلاشند که حقوق مؤمنان است اما در مورد حقوق شخصی خود که ربطی با حقوق مؤمنان ندارد اقدام نمی‌کنند و مسأله فدک از این قبیل بوده است.
(1) بالاخره ائمه اطهار پیوسته از ابو بکر و عمر به خاطر غصب فدک مادرشان اظهار تألّم می‌کردند و هر موقع یادی از مادرشان فاطمه می‌نمودند به مظلومیت او اشک می‌ریختند و در باره جریان فدک و مظلومیت زهرا روایات فراوانی از طریق اهل بیت رسیده است که تمام دقایق خصوصیات این حادثه را روشن می‌سازد.
آری دفاعیات فاطمه در پرونده فدک به قدری محکم و واضح است که قرنهاست محاکم ذی صلاح بشری نسبت به این ظلمی که ابو بکر و عمر به فاطمه کرده‌اند، قضاوت عادلانه و منصفانه می‌کنند.
ائمه اطهار و شیعیان آنها در طول تاریخ سعی می‌کردند ماجرای فدک که سند مظلومیت و به یغما رفتن حقوق اهل بیت است، در تاریخ زنده بماند و به فراموشی سپرده نشود، و به آن به چشم یک مسأله تاریخی نگاه نکنند و لذا پیوسته حد و حدود آن را حفظ می‌کردند و همان طوری که اگر از یک مظلومی زمین و ملکی غصب شود، دقیقا حد و حدود آن را مراعات می‌کنند در نظر ائمه اطهار فدک به یک معنی ولایت مطلقه و وصایت بوده که بعد از پیامبر آن را غصب کردند و ارث پیغمبر امامت

---

(1) صدوق، ابن بابویه قمی، علل الشرائع، ج 1، ص 149، طبع قم.
ترجمه الطرائف ،ص:408
و حکومت عامه اسلامی بود که به فاطمه و علی (علیه السلام) و اولاد منصوص آنها می‌رسید (1) و لذا آنجا که هارون الرشید از حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) خواست که حدود فدک را شرح دهد، به این هدف

که آن را به امام (علیه السلام) پس بدهد، امام از بیان حدود فدک ابا کرد تا آنکه هارون الرشید اصرار نمود فرمود: اگر حدود آن را بگویم به صاحبش رد نمی‌کنی هارون گفت: «بحقّ جدّک الّا فعلت».
فقال: «حدّها الاوّل عرش مصر و الحدّ الثّانی دومة الجندل و الحدّ الثّالث تیما و الحدّ الرّابع جبال احد من المدینة»
«1».
حدّ اول آن عریش مصر و حدّ دوم دومة الجندل و حدّ سوم تیما (سیف البحر) و حدّ چهارم کوههای احد از مدینه.
طبق نقل مرحوم کلینی خلیفه عباسی با تعجب گفت: همه اینها؟! فرمود: آری همه اینها، زیرا همه از زمینهائی است که رسول خدا اسب و شتر بر آن نرانده است مهدی گفت: مقدار زیادی است و در باره آن تأمل می‌کنم «2».
طبق نقل ابن شهرآشوب، هارون رنگش دگرگون شد و دستور داد امام کاظم (علیه السلام) را زندانی کنند، حضرت فرمود: می‌دانستم که اگر حدود فدک را بگویم مرا خواهد کشت.
این حدیث پر معنی دلیل روشنی بر پیوستگی مسأله «فدک» با مسأله «خلاف» است و نشان می‌دهد آنچه در این زمینه مطرح بوده غصب مقام خلافت رسول اللّه بوده است و اگر هارون می‌خواست فدک را تحویل بدهد باید دست از خلافت بکشد و همین امر او را متوجه ساخت که امام موسی بن جعفر (علیه السلام) ممکن است هر زمان قدرت پیدا کند و او را از تخت خلافت پائین بکشد و لذا تصمیم به قتل آن حضرت گرفت.
(2) علی بن اسباط از امام رضا (علیه السلام) روایت کرده که مردی از برامکه با

---

(1) طرائف، ج 1، ص 252.
(2) کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 456، بنا به نقل کلینی، خلیفه عباسی «مهدی» بودند هارون.
ترجمه الطرائف ،ص:409
علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به مقام معارضه بر آمد و گفت در باره ابو بکر و عمر چه می‌گوئی؟ فرمود:
«سبحان اللّه و الحمد للّه و لا اله الا اللّه و اللّه اکبر»
آن مرد در کشف جواب بسیار اصرار کرد امام فرمود:
«کانت لنا امّ صالحة ماتت و هی علیهما ساخطة و لم یأتینا بعد موتها خبر انّها رضیت عنهما»
. (1) ما را مادری شایسته و نیکوکاری بود، فوت نمود در حالی که از آن دو

غضبناک بود و بعد از فوتش هم خبری به ما نیامده است که از آن دو راضی شده باشد.

خطبه تاریخی بانوی بزرگ اسلام فاطمه زهرا (سلام اللَّه علیها)

اشاره

این خطبه، از خطبه‌های مشهوری است که علمای بزرگ شیعه و اهل تسنن با سلسله سندهای بسیار آن را نقل کرده‌اند، هر چند عبارات این خطبه در نقلها کمی متفاوت است.
مرحوم مؤلف «سید ابن طاوس» قسمتی از آن را از کتاب «المناقب»، «احمد بن موسی بن مردویه اصفهانی» که از معاریف اهل سنت است به سندی که به «عایشه» منتهی می‌شود، نقل می‌کند ما برای مزید فائده این خطبه را به طور کامل از دانشمند معروف اهل تسنن ابن ابی الحدید معتزلی نقل می‌کنیم وی در شرح نهج البلاغه در شرح نامه «عثمان بن حنیف» در فصل اول، اسانید مختلف این خطبه را نقل کرده است او تصریح می‌کند که اسنادی را که من برای این خطبه در اینجا آورده‌ام از هیچ یک از کتب شیعه نگرفته‌ام.
سپس اشاره به کتاب معروف «سقیفه» از «ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری» که از محدثان بزرگ و معروف اهل سنت است، کرده که او در کتاب خود از طرق زیادی این خطبه را نقل نموده است. ابن ابی الحدید تمام این طرق را در شرح نهج البلاغه آورده است که ما برای رعایت اختصار از نقل آن صرف نظر می‌کنیم.
ترجمه الطرائف ،ص:410
(1) می‌گوید: چون ابی بکر تصمیم گرفت که فدک را از فاطمه (علیها السلام) باز گیرد و این خبر به آن حضرت رسید پارچه‌ای (مقنعه) را به سر و صورت و گردن خود پیچید و لباسی که از فرق تا قدم او را می‌پوشانید (چادر) بر بدن خود قرار داد و همراه با گروهی از خدمتکاران و زنان خویشاوند خود به طرف مسجد حرکت کرد (تا در میان زنان مشخص نباشد) و آن چنان عبا به سرافکنده بود که دامن آن روی زمین کشیده می‌شد و به زیر قدمش می‌آمد راه رفتن او همانند راه رفتن پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم بود تا بر ابو بکر وارد شد، در حالی که ابو بکر در میان جماعت مهاجران و انصار و دیگران بود، و در میان زنان مهاجر و انصار در پشت پرده نشست ناله‌ای جانسوز کشید و این ناله همگان را به خروش آورده و صدای شیون از مردم بلند شد به گونه‌ای که مسجد را به لرزه انداخت، قدری مکث کرد تا مردم آرام شدند آنگاه روی سخن به ابو بکر کرده و این خطبه را ایراد فرمود:

(2) خدا را بر نعمتهایش سپاس می‌گویم و بر توفیقاتش شکر می‌کنم و بر مواهبی که ارزانی داشته ثنا می‌خوانم. بر نعمتهای گسترده‌ای که از آغاز به ما داده و بر مواهب بی‌حسابی که به ما احسان فرموده است.
و بر عطایای پی در پی که همواره ما را مشمول آن ساخته، نعمتهائی که از شماره بیرون است و به خاطر گستردگی در بستر زمان هرگز قابل جبران نیست و انتهای آن از ادراک انسانها خارج است بندگان را برای افزایش و استمرار این مواهب به شکر خویش فرا خوانده و خلایق را برای تکمیل آن به ستایش خود دعوت نموده. و آنان را برای به دست آوردن همانند آنها تشویق فرموده.
و من شهادت می‌دهم که معبودی جز خداوند یکتا نیست بی‌مثال است و شریک و مانند ندارد این سخنی است که روح آن اخلاص است و قلوب مشتاقان با آن گره خورده و آثار آن در افکار، پرتوافکن شده. خدائی که رؤیتش با چشمها غیر ممکن است و بیان اوصافش با این زبان، محال، و درک ذات مقدسش برای عقل و
ترجمه الطرائف ،ص:411
اندیشه ممتنع است.
موجودات جهان هستی را ابداع فرمود، بی‌آنکه چیزی پیش از آن وجود داشته باشد.
و همه آنها را ایجاد کرد، بی‌آنکه الگو و مثالی قبل از آن موجود باشد.
آنها را به قدرتش تکوین نمود و به اراده‌اش خلقت کرد، بی‌آنکه به آفرینش آنها نیاز داشته باشد، یا فائده‌ای از صورت بندی آنها عائد ذات پاکش شود جز این که می‌خواست حکمتش را از این طریق آشکار سازد مردم را به اطاعتش هشدار دهد قدرت بی‌پایان خود را از این دریچه نشان دهد خلایق را به عبودیت خود رهنمون گردد و دعوت پیامبرانش را از طریق هماهنگی تکوین و تشریع قوت بخشد.
سپس برای اطاعتش پاداشها مقرر فرمود و برای معصیتش کیفرها، تا بندگان را بدین وسیله از خشم و انتقام و عذاب خویش رهائی بخشد، و به سوی باغهای بهشت و کانون رحمتش سوق دهد.

و گواهی می‌دهم که پدرم محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده اوست، پیش از آنکه او را بفرستد، برگزید و پیش از آنکه او را بیافریند، برای این مقام نامزد فرمود و قبل از بعثتش او را انتخاب نمود در آن روز که بندگان در عالم غیب پنهان بودند، و در پشت پرده‌های هول انگیز نیستی پوشیده و به آخرین سرحد عدم مقرون بودند.
این، به خاطر آن صورت گرفت که خداوند از آینده آگاه بود، و به حوادث جهان احاطه داشت و مقدرات را به خوبی می‌دانست او را مبعوث کرد تا فرمانش را تکمیل کند و حکمش را اجرا نماید و مقدرات حتمی‌اش را نفوذ بخشد.
هنگامی که مبعوث شد، امتها را مشاهده کرد که مذاهب پراکنده‌ای را برگزیده‌اند، گروهی بر گرد آتش طواف می‌کنند و گروهی در برابر بتها سر تعظیم فرود آورده‌اند و با این که با فطرت خود خدا را شناخته‌اند، او را انکار می‌کنند.
خداوند به نور محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ظلمتها را برچید، و پرده‌های ظلمت را از دلها کنار
ترجمه الطرائف ،ص:412
زد و ابرهای تیره و تار را از مقابل چشمها برطرف ساخت.
او برای هدایت مردم قیام کرد و آنها را از گمراهی و ضلالت رهائی بخشید و چشمهایشان را بینا ساخت و به آئین محکم و پابرجای اسلام رهنمون گشت و آنها را به راه راست دعوت فرمود. سپس خداوند او را با نهایت محبت و اختیار خود و از روی رغبت و ایثار قبض روح کرد، سرانجام او از رنج این جهان آسوده شد و هم اکنون در میان فرشتگان و خشنودی پروردگار غفار و در جوار قرب خداوند جبار قرار دارد. درود خداوند بر پدرم پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم امین وحی و برگزیده او از میان خلایق باد، و سلام بر او و رحمت خدا و برکاتش.

سپس رو به اهل مجلس کرد و مسئولیت سنگین مهاجران و انصار را بر شمرد و فرمود:
شما ای بندگان خدا! مسئولان امر و نهی پروردگار و حاملان دین و وحی او هستید و نمایندگان خدا بر خویشتن و مبلغان او به سوی امتها می‌باشید پاسدار حق الهی در میان شما، و حافظ پیمان خداوند که در دسترس همه شماست و آنچه پیامبر صلی اللّٰه علیه و آله و سلّم بعد از خود در میان امت به یادگار گذارده «کتاب اللّٰه ناطق» و قرآن صادق و نور آشکار و روشنائی پر فروغ او است.
کتابی که دلائلش روشن، باطنش آشکار، ظواهرش پرنور و پیروانش پرافتخار.
کتابی که عاملان خود را به بهشت فرا می‌خواند و شنوندگانش را به ساحل نجات رهبری می‌کند، از طریق آن به دلائل روشن الهی می‌توان نائل گشت و تفسیر واجبات او را دریافت و شرح محرمات را در آن خواند و براهین روشن و کافی را بررسی کرد و دستورات اخلاقی و آنچه مجاز و مشروع است در آن مکتوب یافت:
«روزه» را عامل تثبیت اخلاص.
«حج» را وسیله تقویت آئین اسلام.
ترجمه الطرائف ،ص:413
«عدالت» را مایه هماهنگی و پیوند دلها.
«اطاعت» ما را باعث نظام ملت اسلام.
«امامت» را امان از تفرقه و پراکندگی.
«جهاد» را موجب عزت اسلام.
«صبر» را وسیله‌ای برای جلب پاداش حق.
«امر به معروف» را وسیله‌ای برای اصلاح توده‌های مردم.
«نیکی به پدر و مادر» را موجب پیشگیری از خشم خدا.
«صله رحم» را وسیله افزایش جمعیت و قدرت.
«قصاص» را وسیله حفظ نفوس.
«وفاء به نذر» را موجب آمرزش.
«جلوگیری از کم فروشی» را وسیله مبارزه با کمبودها.
«نهی از شرابخواری» را سبب پاکسازی از پلیدیها.
«پرهیز از تهمت و نسبتهای ناروا» را حجابی در برابر غضب پروردگار.
«ترک دزدی» را برای حفظ عفت نفس و ...
«تحریم شرک» را برای اخلاص بندگی و ربوبیت حق.

اکنون که چنین است تقوای الهی پیشه کنید، آن چنان که شایسته مقام او است و از مخالفت فرمانش بپرهیزید و تلاش کنید که مسلمان از دنیا بروید.
خدا را در آنچه امر یا نهی فرموده اطاعت کنید، و راه علوم و آگاهی را پیش گیرید، چرا که:
«از میان بندگان خدا، تنها عالمان و آگاهان از او می‌ترسند و احساس مسئولیت می‌کنند».

بخش چهارم (بیان موضع خود در برابر نظام حاکم)

سپس فرمود: «
ایّها النّاس اعلموا انّی فاطمة و ابی محمّد صلی اللّه علیه و آله و سلّم اقول عودا و بدوا و لا اقول ما اقول غلطا و لا افعل ما افعل شططا ..
».
ترجمه الطرائف ،ص:414
ای مردم! بدانید من فاطمه‌ام، و پدرم محمد است که صلوات و درود خدا بر او و خاندانش باد آنچه من می‌گویم غلط نمی‌گویم و در اعمالم راه خطا نمی‌پویم.
(1) پیامبری از میان شما برخاست و به سوی شما آمد که از رنجهای شما رنج می‌برد و به هدایت شما علاقه وافر داشت و نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم بود.
هر گاه نسبت او را بجوئید می‌بینید او پدر من بوده است نه پدر زنان شما! و برادر پسر عموی من بوده است نه برادر مردان شما! و چه پرافتخار است این نسب، درود خدا بر او و خاندانش باد.
آری او آمد و رسالت خویش را به خوبی انجام داد و مردم را به روشنی انذار کرد، از طریقه مشرکان روی برتافت و بر گردنهایشان کوبید و گلویشان را فشرد، تا از شرک دست بر دارند و در راه توحید گام بگذارند.
او همواره با دلیل و برهان و اندرز سودمند مردم را به راه خدا دعوت می‌کرد بتها را درهم می‌شکست، و مغزهای متکبران را می‌کوبید، تا جمع آنها متلاشی شد و تاریکی‌ها بر طرف گشت صبح فرا رسید و حق آشکار شد، نماینده دین به سخن در آمد و زمزمه‌های شیاطین خاموش گشت، افسر نفاق بر زمین فرو افتاد، گره‌های کفر و اختلاف گشوده شد و شما زبان به کلمه اخلاص «لا اله الا اللّه» گشودید، در حالی که گروهی اندک و تهی دستی بیش نبودید! آری شما در آن روز بر لب پرتگاه آتش دوزخ قرار داشتید و از کمی نفرات همچون جرعه‌ای برای شخص تشنه و یا لقمه‌ای برای گرسنه، و یا شعله آتشی برای کسی که شتابان به دنبال آتشی می‌رود، بودید و زیر دست و پاها له می‌شدید! در آن ایام آب نوشیدنی شما متعفن و گندیده بود، و خوراکتان برگ درختان! ذلیل و خوار بودید و پیوسته از این می‌ترسیدید که دشمنان زورمند شما را بربایند و ببلعند! اما خداوند تبارک و تعالی شما را به برکت محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم بعد از آن همه ذلت و خواری و ناتوانی نجات بخشید، او با شجاعان درگیر شد و با گرگهای عرب و
ترجمه الطرائف ،ص:415

سرکشان یهود و نصاری پنجه در افکند، ولی هر زمان آتش جنگ را برافروختند خدا آن را خاموش کرد.
(1) و هر گاه شاخ شیطان نمایان می‌گشت و فتنه‌های مشرکان دهان می‌گشود، پدرم برادرش علی (علیه السلام) را در کام آنها می‌افکند و آنها را به وسیله او سرکوب می‌نمود و او هرگز از این مأموریتهای خطرناک باز نمی‌گشت، مگر زمانی که سرهای دشمنان را پایمال می‌کرد و بینی آن را به خاک می‌مالید! او، (علی) (علیه السلام) بر اثر تلاش در راه خدا خود را به مشقت و رنج افکند و در امر خدا کوشا، به رسول خدا نزدیک، سروری از اولیاء خدا بود، همواره دامن به کمر زده، نصیحت‌گر، تلاشگر، و کوشش‌کننده بود، و شما در آن هنگامه در آسایش زندگی می‌کردید، در مهد امن متنعم بودید و منتظر این که چرخ روزگار بر علیه ما آغاز شود و گوش به زنگ اخبار بودید هنگام کارزار عقب‌گرد می‌کردید و به هنگام نبرد فرار می‌نمودید.

(2) اما هنگامی که خداوند سرای پیامبران را برای پیامبرش برگزید و جایگاه برگزیدگانش را منزلگاه او ساخت، کینه‌های درونی و آثار نفاق در میان شما ظاهر گشت، و پرده دین کنار رفت و گمراهان به صدا در آمدند و گمنامان فراموش شده سر بلند کردند و نعره‌های باطل برخاست و در صحنه اجتماع شما به حرکت در آمدند.
شیطان سرش را از مخفیگاه خود بیرون کرد و شما را به سوی خود دعوت نمود و شما را آماده پذیرش دعوتش یافت و منتظر فریبش! سپس شما را دعوت به قیام کرد و سبکبار برای حرکت یافت! شعله‌های خشم و انتقام را در دلهای شما بر افروخت و آثار غضب در شما نمایان گشت.
و همین امر سبب شد بر غیر شتر خود علامت نهید، و در غیر آبشخور
ترجمه الطرائف ،ص:416
خود وارد شوید و به دنبال چیزی رفتید که از آن شما نبود و در آن حقی نداشتید و سرانجام به غصب حکومت پرداختید، در حالی که هنوز از رحلت پیامبر چیزی نگذشته بود، زخمهای مصیبت ما وسیع و جراحات قلبی ما التیام نیافته و حتی هنوز پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به خاک سپرده نشده بود بهانه شما این بود که «می‌ترسیم فتنه‌ای برپا شود!» و چه فتنه‌ای از این بالاتر که در آن افتادید و همانا دوزخ به کافران احاطه دارد چه دور است این کارها از شما! راستی چه می‌کنید؟ و به کجا می‌روید؟ با این که کتاب خدا قرآن در میان شماست، همه چیزش پرنور، نشانه‌هایش درخشنده، نواهیش آشکار، اوامرش واضح، اما شما آن را پشت سر افکنده‌اید! آیا از آن راه برتافته‌اید؟ یا به غیر آن حکم می‌کنید؟ آه که ستمکاران جانشین بدی را برای قرآن برگزیدند (و هر کس آئینی غیر از اسلام را انتخاب کند هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است).

(1) آری شما ناقه خلافت را در اختیار گرفتید، حتی این اندازه صبر نکردید که رام گردد و تسلیمتان شود، ناگهان آتش فتنه‌ها را برافروختید و شعله‌های آن را به هیجان در آوردید و ندای شیطان اغواگر را اجابت نمودید و به خاموش ساختن انوار تابان آئین حق و از میان بردن سنتهای پیامبر پاک الهی پرداختید.
به بهانه گرفتن کف- از روی شیر، آن را به کلی تا ته مخفیانه نوشیدید- ظاهرا سنگ دیگران را بر سینه می‌زدید اما باطنا در تقویت کار خود بودید.
برای منزوی کردن خاندان و فرزندان او به کمین نشستید، ما نیز چاره‌ای جز شکیبایی ندیدیم، همچون کسی که خنجر بر گلوی او و نوک نیزه بر دل او نشسته باشد!
ترجمه الطرائف ،ص:417
وَ انتم تزعمون الان ان لا ارث لنا؟ أَ فَحُكْمَ الْجاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَ مَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؟
«1».
(1) عجب این که شما چنین می‌پندارید که خداوند ارثی برای ما قرار نداده- و ما از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ارث نمی‌بریم- (آیا از حکم جاهلیت پیروی می‌کنید؟ چه کسی حکمش از خدا بهتر است برای آنها که اهل یقینند)؟! آیا شما این مسائل را نمی‌دانید؟ آری می‌دانید و همچون آفتاب برای شما روشن است که من دختر اویم.
«ایّها المسلمون أ غلب علی إرثی؟ یا بن ابی قحافه! ا فی کتاب اللَّه ان ترث اباک و لا ارث من ابی؟ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً فَرِيًّا»
. (2) شما ای مسلمانان! آیا باید ارث من به زور گرفته شود، ای پسر ابی قحافه به من پاسخ بده، آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری ولی من از پدرم ارثی نبرم؟
چه سخن ناروائی؟!! و در داستان یحیی بن زکریا می‌گوید: خداوندا فرزندی نصیب من کن که از من و از آل یعقوب ارث ببرد».
و نیز می‌فرماید: «خویشاوندان در ارث بردن از یک دیگر اولی هستند».
و نیز می‌فرماید: «خداوند به شما در باره فرزندانتان توصیه می‌کند که سهم پسران دو برابر سهم دختران است».
و نیز فرموده: «اگر کسی مالی از خود بگذارد، برای پدر و مادر و بستگان به طرز شایسته وصیت کند، این بر همه پرهیزگاران حق است».
شما چنین پنداشتید که من هیچ بهره و ارثی از پدرم ندارم؟ و هیچ نسبت و خویشاوندی در میان ما نیست؟! آیا خداوند آیه‌ای مخصوص شما نازل کرده

است که پدرم را از آن خارج ساخته؟
یا می‌گویید: پیروان دو مذهب از یک دیگر ارث نمی‌برند و من با پدرم یک مذهب نداریم؟!!

_____

(1) سوره مائده، آیه 50.
ترجمه الطرائف ،ص:418
یا اینکه شما به عام و خاص قرآن از پدرم و پسر عمویم آگاهترید؟! حال که چنین است پس بگیر آن- ارث مرا- که همچون مرکب آماده و مهار شده آماده بهره‌برداری است و بر آن سوار شو ولی بدان در قیامت تو را دیدار می‌کنم و باز خواست می‌نمایم و در آن روز چه جالب است که داور خدا است و مدعی تو محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم و موعد داوری، رستاخیز و در آن روز باطلان زیان خواهند دید، اما پشیمانی به حال شما سودی نخواهد داشت! بدانید: «هر چیزی جایگاهی دارد و قرارگاهی، و به زودی می‌دانید» «1».
«چه کسی عذاب خوارکننده به سراغش می‌آید و کیفر جاویدان دامانش را می‌گیرد!» «2».

بخش هفتم: (استمداد از طایفه انصار)

سپس بانوی اسلام گروه انصار را مخاطب ساخته و با آهنگی رسا و محکم و کوبنده ادامه سخن داد و چنین فرمود: ای جوانمردان و ای بازوان توانمند ملت و یاران اسلام! این نادیده گرفتن حق مسلم من از سوی شما چیست؟ این چه تغافلی است که در برابر ستمی که بر من وارد شده نشان می‌دهید؟! آیا رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم پدرم نمی‌فرمود:
«المرء یحفظ فی ولده
»: (احترام هر کس در مورد فرزندان او باید نگاهداشت)؟ چه زود اوضاع را دگرگون ساختید و چه با سرعت به بیراهه گام نهادید، با این که توانائی بر احقاق حق من دارید، و نیروی کافی بر آنچه می‌گویم در اختیار شماست.
آیا می‌گوئید: محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم از دنیا رفت و با مردن او همه چیز تمام شد، و خاندان او باید به دست فراموشی سپرده شوند و سنتش پایمال گردد.

_____

(1) سوره انعام، آیه 67.
(2) سوره هود، آیه 39.
ترجمه الطرائف ،ص:419
آری مرگ او مصیبت و ضربه دردناکی بر جهان اسلام، فاجعه سنگینی است که بر همه، غبار غم فرو ریخت و شکافش هر روز آشکارتر، و گسستگی آن دامنه‌دارتر، و وسعتش فزونتر می‌گردد زمین از غیبت او تاریک و ستارگان برای مصیبتش بی‌فروغ و امیدها به یأس مبدل گشت کوهها متزلزل گردید، احترام افراد پایمال شد و با مرگ او حرمتی باقی نماند! به خدا سوگند این حادثه‌ای است عظیم و مصیبتی است بزرگ، و ضایعه‌ای است جبران ناپذیر، ولی فراموش نکنید اگر پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم رفت قرآن مجید قبلا از آن خبر داده بود، همان قرآنی که پیوسته در خانه‌های شماست و صبح و شام با صدای بلند و فریاد و- یا- آهسته و با الحان مختلف در گوش ما خوانده می‌شود، پیامبران پیشین نیز قبل از او با این واقعیت روبرو شده بودند، چرا که مرگ، فرمان تخلف ناپذیر الهی است.
آری قرآن صریحا گفته بود:
«محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم تنها فرستاده خدا بود، و قبل از او رسولان دیگری آمدند و رفتند، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما بر

پاشنه پا می‌چرخید و به عقب برمی‌گردید- و با آئین اسلام وداع گفته رو به خرافات و مظالم جاهلیت می‌آورید؟- هر کس به عقب باز گردد به خداوند زیانی نمی‌رساند و خداوند به زودی پاداش سپاسگزاران را می‌دهد».
عجبا! ای فرزندان «قیله» «1» آیا ارث من باید پایمال گردد و شما آشکارا می‌بینید و می‌شنوید و در جلسات و مجمع شما این سخن گفته می‌شود و اخبارش را به خوبی به شما می‌رسد و باز هم خاموش نشسته‌اید؟ با این که دارای نفرات کافی و تجهیزات و نیروی وسیع و سلاح و سپر هستید، دعوت مرا می‌شنوید و لبیک نمی‌گوئید؟ و فریاد من در میان شما طنین افکن است و به فریاد نمی‌رسید؟ با این که شما در شجاعت زبانزد می‌باشید و در خیر و صلاح معروفید، و شما

---

(1) «قیله» زن با شخصیت و شرافتمندی بود که نسب قبائل انصار به او منتهی می‌گردد.
ترجمه الطرائف ،ص:420
برگزیدگان اقوام و قبائل هستید. با مشرکان عرب پیکار کردید و رنجها و محنتها را تحمل نمودید، شاخهای گردنکشان را درهم شکستید و با جنگجویان بزرگ دست و پنجه نرم کردید، و شما بودید که پیوسته با ما حرکت می‌کردید و در مسیرها قرار داشتید، دستورات ما را گردن می‌نهادید و سر بر فرمان ما داشتید تا آسیای اسلام بر محور وجود خاندان ما به گردش درآمد، و شیر در پستان مادر روزگار فزونی گرفت، نعره‌های شرک در گلوها خفه شد و شعله‌های دروغ فرو نشست، آتش کفر خاموش گشت و دعوت به پراکندگی متوقف شد و نظام دین محکم گشت.
پس چرا بعد از آن همه بیانات قرآن و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم امروز حیران مانده‌اید؟ چرا حقایق را بعد از آشکار شدن مکتوم می‌دارید و پیمانهای خود را شکسته‌اید، و بعد از ایمان راه شرک پیش گرفته‌اید؟
أَ لا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا أَيْمانَهُمْ وَ هَمُّوا بِإِخْراجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بَدَؤُكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَ تَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ «1».
آگاه باشید من چنین می‌بینم که شما رو به راحتی گذارده‌اید، و عافیت طلب شده‌اید، کسی را که از همه برای زعامت و اداره امور مسلمین شایسته‌تر بود دور ساختید و به تن پروری و آسایش در گوشه خلوت تن داده‌اید و از فشار و تنگنای مسئولیتها به وسعت بی‌تفاوتی روی آوردید.
آری آنچه را از ایمان و آگاهی در درون داشتید بیرون افکندید و آب گوارائی را که نوشیده بودید به سختی از گلو بر آورده‌اید! اگر فراموش نکرده باشید، خداوند می‌فرماید:
إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ «2».
(اگر شما و تمام مردم روی زمین کافر شوند به خدا زیانی نمی‌رسانند،

چرا که خداوند بی‌نیاز و غنی و حمید است).

_____

(1) سوره توبه، آیه 13.
(2) سوره ابراهیم، آیه 8.
ترجمه الطرائف ،ص:421
بدانید و آگاه باشید من آنچه را باید بگویم گفتم، با این که به خوبی می‌دانم ترک یاری حق با گوشت و پوست شما آمیخته و عهدشکنی قلب شما را فراگرفته است ولی چون قلبم از اندوه پر بود و احساس مسئولیت شدیدی می‌کردم کمی از غم‌های درونیم بیرون ریخت و اندوهی که در سینه‌ام موج می‌زد خارج شد تا با شما اتمام حجت کنم و عذری برای احدی باقی نماند.
اکنون که چنین است این مرکب خلافت و آن فدک، همه از آن شما، محکم بچسبید و رها نکنید ولی بدانید این مرکبی نیست که بتوانید راه خود را بر آن ادامه دهید، پشتش زخم و کف پایش شکافته است.!
داغ ننگ بر آن خورده و از غضب خداوند نشانه دارد و رسوائی ابدی همراه آن، و سرانجام به آتش افروخته خشم الهی که دلها را در بر می‌گیرد، خواهید پیوست! فراموش نکنید آنچه را انجام می‌دهید در برابر خدا است.
«وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ: (و ستمگران به زودی می‌فهمند به چه سرنوشتی گرفتار می‌شوند).
«و انا ابنة نذير لكم بين يدى عذاب شديد فاعملوا انّا عاملون و انتظروا انّا منتظرون».
(من دختر پیامبری هستم که شما را در برابر عذاب شدید انذار کرد، آنچه از دست شما بر می‌آید انجام دهید.
ما نیز به وظیفه الهی خود عمل خواهیم کرد، شما منتظر باشید ما نیز منتظریم! خطبه آتشین و تکان دهنده حضرت فاطمه (علیها السلام) چنان دهشت و وحشتی در دلها ایجاد کرد که بغض گلوها را گرفت اشک در چشمها حلقه زد و یک جنبش پنهانی در جوانان اسلام پیدا شد و بیم شورش و انقلابی می‌رفت.
ابو بکر در این مجلس سخت بیمناک شد و چون تصمیم داشت نقشه خود را اجرا کند در این موقع چاره‌ای جز معذرت نداشت، لذا از دختر پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم معذرت
ترجمه الطرائف ،ص:422
خواست، اما روایت خود را که خبر واحد بوده و همه روات از او نقل کرده‌اند تکرار کرد، گفت: من شنیده‌ام که پیغمبر فرمود:
«نحن معاشر الأنبياء لا نورّث ذهبا و لا دارا و لا عقارا و انّما نورّث الكتاب و الحكمة و العلم و النّبوّة»

البته حدیث عدم ارث گذاردن پیامبران به شکل دیگر و به معنی دیگر است نه آن گونه که غاصبان فدک نقل کرده‌اند، زیرا در منابع دیگر حدیث چنین نقل شده:
انّ الأنبیاء لم یورّثوا دینارا و لا درهما و لکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ بحظّ وافر»
«1».
پیامبران درهم و دیناری از خود به یادگار نگذاردند، بلکه میراث پیامبران علم و دانش بود، هر کس از علم و دانش آنها سهم بیشتری بگیرد ارث بیشتری را برده است.
این ناظر به میراث معنوی پیامبران است و هیچ گونه ارتباطی با ارث اموال آنها ندارد.
این همان است که در روایات دیگر آمده:
«ان العلماء ورثة الأنبیاء»
«2».
(دانشمندان وارثان پیامبرانند).
و اگر این حدیث صحیح بود چگونه هیچ یک از همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم آن را نشنیده بودند و سراغ خلیفه آمدند و سهم خود را از میراث پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم مطالبه کردند «3».
اگر این حدیث صحیح بود چرا سرانجام خلیفه طی نامه‌ای دستور داد فدک را به فاطمه بازگردانند نامه‌ای که عمر آن را گرفت و پاره کرد «4» و چرا و چرا؟!

_____

(1) کلینی، کافی، ج 1، ص 34.
(2) مجلسی، بحار الأنوار، ج 2، ص 92.
(3) ابن ابی الحدید، ج 16، ص 228.
(4) سیره حلبی، ج 3، ص 391.
ترجمه الطرائف ،ص:423

(1) دردآور این که فاطمه (علیها السلام) با آن شأن و جلالت و مقام بلندش بلافاصله بعد از وفات پیامبر از طرف ابو بکر و عمر مورد ظلم و ستم واقع شد و پیش اصحاب و یاران پیامبر اظهار تظلم کرد و از آنها استمداد نمود و با دلائل محکم حقانیت خود را به اثبات رساند با این که آنها همه حقانیت او را تصدیق می‌کردند و به مظلومیت او اشگ می‌ریختند ولی عجیب است که در آن مجلس عمومی کسی به یاری فاطمه برنخاست و کسی از او حمایت نکرد.
راستی چرا مهاجر و انصار که دو بازوی پرتوان پیامبر به شمار می‌رفتند، به دختر پیامبرشان کمک نکردند؟ کجا بودند زنان مهاجر و انصار که اطراف فاطمه را نگرفتند؟! و چرا در آن شرایط دختر پیامبر را تنها گذاشتند؟! چند روز مجلس ابو بکر با مجلس پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فاصله داشت؟! چرا به این زودی همه چیز را فراموش کردند؟! بر فرض اگر شک داشتند در آنچه واقع شده بود، چرا به شهادت شاهدان وی گوش فرا ندادند؟! ولی عایشه دختر ابو بکر همین که بر ضد امیر المؤمنین علی (علیه السلام) قیام کرد و برای کشتن بنی هاشم و ریختن خون عده زیادی از مسلمانان از مکه به سوی بصره حرکت نمود، گروه زیادی از مسلمانان به یاری او شتافتند و او را بر ظلم و عدوان یاری نمودند و در حمایت او کشته‌ها دادند و سرگذشت تأسفبار او در تاریخ معروف است با این که می‌دانستند که عایشه حجاب خدا و رسول خدا را به موجب آیه شریفه: وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ ... «1» پاره کرد و در خانه خود قرار نگرفت، مانند دوره جاهلیت پیشین به آرایش و خود آرائی پرداخت و هر عاقلی و اهل هر ملتی می‌داند که در جهاد و اقامه خلافت اقتدا بر زنان جایز نیست.
با وجود روایات آنها در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در مسند «ابی بکر» که

_____
(1) سوره احزاب، آیه 33.
ترجمه الطرائف ،ص:424
از آن ضلالت و گمراهی عایشه و پیروان او در رفتن به بصره معلوم می‌شود آنجا که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«لن یفلح قوم ولّوا امرهم امرأة»
: هرگز رستگار نمی‌شود قومی که حکومتشان را به دست زن بسپارد.
(1) با وجود این که حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» باز از مسند عبد اللّه بن عباس روایت کرده که از عمر بن خطاب سؤال کرد و گفت:

کسیتند آن دو زن از زنان پیامبر که قرآن در باره آنها فرمود: «إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُکُما» «1» اینک اگر هر دو زن به درگاه خدا توبه کنید که البته دلهای شما (خلاف رضای پیغمبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم) میل کرده است.
عمر گفت: «هما عایشه و حفصة» «2» آن دو عبارتند از: عایشه و حفصه.
این متابعت آنها از عایشه و خودداریشان از یاری فاطمه (علیها السلام) از چیزهائی است که صاحبان عقل را به تعجب وامی‌دارد و دلالت می‌کند بر این که آنان که از بنی هاشم عدول کردند، در منتهای ضلالت و گمراهی بودند.
(2) در رابطه با تصدیق عایشه و عداوتشان نسبت به فاطمه، این که، حمیدی و دیگران در «الجمع بین الصحیحین» روایت کرده‌اند که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم چون به مدینه هجرت کرد موقتا در بعضی از خانه‌های اهل مدینه سکنی گزید و قرض کرد تا محل انباری خرما را که به دو یتیم به نام سهل و سهیل تعلق داشت، خریداری نماید که سرانجام آنجا را به پیامبر هبه کردند. روایت شده است که پیامبر آنجا را خرید و در آن مکان مسجد ساخت و اطاقهائی هم برای سکونت خانواده و زنانش بنا نمود و چون تمام شد به آنجا انتقال یافت.
(3) باز حمیدی در حدیث صد و سی و چهارم از مسند انس بن مالک در موضع مسجد به خصوص روایت کرده است و در روایت دیگری هم گفته: پیامبر چون خواست مکان مسجد را از قوم بنی النجار بخرد آنجا را به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم هبه کردند و در

---

(1) سوره تحریم، آیه 4.
(2) بخاری، صحیح، ج 6، ص 70- 71.
ترجمه الطرائف ،ص:425
آنجا یک درخت خرما وجود داشت و قبرستان مشرکین بود، پیامبر درخت را کند و قبرها را خراب کرد «1».
(1) و همچنین کتابشان مشتمل است بر این که «بیوت» (خانه‌ها) از پیامبرشان بود یعنی پیامبر مالک آنها بود.
در آیه شریفه می‌خوانیم: یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ «2».
(ای کسانی که به خدا ایمان آورده‌اید، بر خانه‌های پیغمبر داخل نشوید مگر آنکه اذن بدهد).
معلوم است که همسرش عایشه در مدینه خانه‌ای از خود نداشت و نه پدرش و نه قومش در مدینه از خودشان منزل نداشتند زیرا که آنها در مکه اقامت داشتند و کسی هم ادعا نکرده که عایشه در مدینه برای خود خانه‌ای

ساخت با وجود این، همه ادعا کرده‌اند ابو بکر حجره پیامبر را که پیامبر در آنجا دفن شده بود، به عایشه تسلیم نمود ولی فاطمه دختر پیامبر را از فدک و عوالی منع کرد، با این که فدک در تصرف او بود و بنا به شهادت شاهدان عینی پدرش آن را در حال حیاتش به وی بخشیده بود و فاطمه را بر خلاف آیات ارث، از ارث پدر محروم ساخت پس اگر عایشه حجره را در اثر سکنی مالک شده باشد پس چرا زنان دیگر پیامبر مالک حجره‌های خود که در آنها ساکن بودند، نباشند؟ و می‌دانیم پیامبر به هنگام رحلتش نه زن داشت و هر کدام در حجره‌ای سکنی داشتند و اگر از راه ارث بود پس به چه طریق عایشه از پیامبر ارث برد ولی دخترش فاطمه ارث نبرد؟! چگونه عایشه همان حجره را به خود اختصاص داده بود در حالی که نه یک از هشت یک میراث، یعنی یک قسمت از 72 قسمت به او می‌رسید و چه کسی میراث پیامبر را بین ورّاث او تقسیم کرد و آن حجره را به عایشه داد؟!

---

(1) مسلم، صحیح، ج 1، ص 373.
(2) سوره احزاب، آیه 53.
ترجمه الطرائف ،ص:426
عجیب است که عایشه خود را مالک حجره پیامبر می‌دانست و لذا موقعی که خواستند جنازه امام حسن (علیه السلام) را در حجره پیامبر دفن کنند، عایشه گفت:
خانه، خانه من است و به کسی اجازه نمی‌دهم در آنجا دفن شود.
ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین می‌نویسد: چون خواستند آن حضرت را دفن کنند عایشه بر استری سوار شده از بنی امیه و مروانی یاری خواست و شاعر در این باره می‌گوید: «فیوما علی بغل و یوما علی جمل» «1»: (روزی بر استر و روزی بر شتر سواری).
یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: «عایشه به قاطر سیاه و سفید سوار شد گفت خانه، خانه من است آنجا به کسی اجازه نمی‌دهم دفن شود «قاسم بن محمد ابن ابو بکر» گفت: ای عمه هنوز سرهای خود را از روز جمل احمر نشسته‌ایم آیا می‌خواهی بگویند روز قاطر شهباء برگشت؟! پس «صقر بصری» که یکی از شعرا است عایشه را مخاطب کرده چنین می‌گوید:
و یوم الحسن الهادی علی بغلک اسرعت‌و مانست و مانعت و خاصمت و قاتلت
و فی بیت رسول اللَّه بالظّلم تحکّمت‌هل الزوجة اولی بالمواریث من البنت
لک التسع من الثّمن و بالکلّ تحکّمت‌تجمّلت، تبغّلت و لو عشت تفیّلت «2»
یعنی: روز دفن حسن هادی شتابان سوار قاطر شده آمدی با تبختر و

(1) ابن جوزی، تذکرة الخواص، ص 122- ابو الفرج اصفهانی، مقاتل، ص 30- ابن ابی الحدید، ج 4، ص 18.
(2) ابن شهراشوب، مناقب، ج 1، ص 157.
ترجمه الطرائف ،ص:427
خصومت و جنگ کردی، در خانه رسول خدا حکم به جور نمودی، آیا زوجه به میراث از دختر اولی است (اگر از رسول خدا ارث برده می‌شد چرا به دخترش زهرا ندادند) برای تو نه یک از هشت یک است (یک قسمت از 72 قسمت) ولی در همه تصرف و حکومت کردی روزی به شتر سوار شده به جنگ بصره رفتی و روزی به قاطر برنشستی و اگر نمردی و زنده ماندی به فیل هم سوار می‌شدی! (1) از کارهای عجیب و شگفت انگیز آنها، هجوم جمعی از مسلمانان بر حجره پیامبر و ترک امتثال امر قرآن است که می‌فرماید: «لا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ».
(به خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر این که اذن بدهد) ای کاش می‌دانستم بعد از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم برای دخول امواتشان به حجره پیامبر و کندن آنجا و درست کردن قبر، از چه کسی اجازه گرفتند؟! و به اذن چه کسی آنجا را مقبره خود ساختند؟! اگر خانه‌اش میراث است- چنان که طبق حکم قرآن هم همین طور است- پس چرا از تمام ورثه آن حضرت اجازه نگرفتند؟! و ضمنا چگونه می‌تواند پیش آنها میراث باشد در حالی که ادعا کردند او میراث نمی‌گذارد. اگر اموال آن حضرت ترکه برای همه مسلمانان بود، پس چرا به مسلمانان دیگر اذن ندادند مرده‌های خود را در آنجا دفن کنند؟! و چرا برای چنین کاری از مسلمانان اجازه نگرفتند؟ اگر اذن مسلمانان لازم بود پس چرا در دادن فدک و عوالی به دخترش فاطمه از مسلمانان استجازه ننمودند؟! در حالی که پدرش حق بزرگی در گردن مسلمانان داشت.
عجیب است که ابو بکر حجره پیامبر را نه به ورثه‌اش و نه به مسلمانان داد بلکه آن را تنها به دخترش عایشه داد و بسیاری از مسلمانان می‌توانستند این موضوع را بر عایشه و پدرش انکار کنند ولی مداهنه کردند و تغافل ورزیدند «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ».
(2) بعضی از بی‌خردانشان معتقدند که خانه مال عایشه است زیرا هر حجره‌ای به نام یکی از زنان پیامبر که در آن خانه سکنی داشت، نامیده می‌شد به اصطلاح
ترجمه الطرائف ،ص:428
خانه‌ها به اسم زنها بود، و این دلالت می‌کند که خانه‌ها ملک طلق آنها باشد، لازمه این حرف این است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم در مدینه از خود خانه‌ای نداشت و خانه‌ها ملک زنها بود و پیامبر در مدینه بر

خانه‌های زنانش وارد شده است و این بر خلاف اجماع مسلمین است، زیرا همه اتفاق دارند که پیامبر بعد از آمدنش به مدینه در آنجا زمین خرید و خانه‌ها ساخت و زنانش را در همان خانه‌ها اسکان داد و قبلا گفتیم عایشه در مدینه مالک خانه نبود.
(1) و اگر خانه‌ها به خاطر سکونت زنها به آنها نسبت داده شده از باب استعاره و مجاز است، چنان که می‌گویند: خانه مورچه و خانه چهارپایان و مانند آن اگر چه مورچه و چهار پایان مالک آن خانه نباشند و قرآن این موضوع را تصدیق می‌کند آنجا که می‌فرماید:
یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعِدَّتِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّکُمْ لا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُیُوتِهِنَّ وَ لا یَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ یَأْتِینَ بِفاحِشَةٍ مُبَیِّنَةٍ «1».
(ای پیامبر گرامی، اگر زنان را طلاق دهید به وقت عده آنها، طلاق دهید و زمان عده (مدت پاکی) را بشمارید و از خدا که آفریننده شماست، بترسید و آن زنان را (تا در عده‌اند) از خانه بیرون نکنید مگر آنکه آشکارا کار زشت مرتکب شوند).
معلوم است که خانه‌ها مال پیامبر بوده و اگر مال زنان طلاق گرفته بود، نمی‌توان آنها را از خانه‌هایشان بیرون کرد خواه آشکارا عمل زشت انجام بدهند یا ندهند؟
پس به هر صورت این که می‌گویند خانه‌ها مال زنان پیامبر است، ادعای باطلی است و ادعای عایشه هم ظلم بود و هرگز آن خانه به حیله‌ورزی حلال نمی‌شود.
(2) حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند عبد اللّه بن زید بن عاصم انصاری از پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم ذکر کرده که فرمود:
«ما بین بیتی و منبری روضة من

---

(1) سوره طلاق، آیه 1.
ترجمه الطرائف ،ص:429
ریاض الجنّة»
«1».
(ما بین خانه من و منبر من باغی از باغات بهشت است).
(1) پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نفرمود: «ما بین بیت عایشه و منبری» ما بین خانه عایشه و منبر من.
حمیدی همین روایت را با همین الفاظ از مسند ابو هریره نیز روایت کرده است «2».
مرحوم سید ابن طاوس می‌گوید: این حدیث را در صحیح مسلم با لفظ دیگر دیدم و آن این است:
«ما بین منبری و بیتی روضة من ریاض الجنّة»

. و در همه اینها می‌فرماید بیت من نه بیت عایشه.
آیا آنها را می‌بینی که قول پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را در این که می‌فرماید خانه من است تصدیق نمی‌کنند؟! یا این که ادعای عایشه را در باره خانه از قول پیامبر صحیح‌تر می‌دانند؟! (2) ابن سعد صاحب طبقات از ابن عباس نقل کرده که گفت: هنگامی که از کار غسل و کفن رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم فارغ شد آن را در خانه‌اش روی تخت قرار داد و این شهادت ابن عباس است بعد از وفات پیامبر که خانه، خانه پیامبر است و نه گفت:
خانه عایشه.
(3) طبری در تاریخ خود ذکر کرده است که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«اذا غسلتمونی و کفنتمونی فضعونی علی سریری فی بیتی هذا علی شفیر قبری»
«3».
(هر گاه مرا غسل دهید و کفن کنید مرا بر تختم در خانه‌ام قرار دهید، این برای من کنار قبرم است نفرمود: در خانه عایشه و این آخرین عهد او با دنیا بود.

(4) عایشه، ام المؤمنین در تمام دوره عمر خود آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او

_____

(1) مسلم، صحیح، ج 2، ص 1010 در کتاب الحج، بخاری، صحیح، ج 2، ص 57.
(2) همان مدرک.
(3) طبری، تاریخ، ج 3، ص 193.
ترجمه الطرائف ،ص:430
صادر گردیده که از هیچ کدام از زنان رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم حتی از حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده است و از این جهت حتی مورد انتقاد علمای اهل سنت واقع شده است آزار دادن عایشه رسول خدا را تنها در کتب شیعه نیست، بلکه اکابر علما و مورّخان بزرگ اهل تسنن نوشته‌اند که مکرر موجب زحمت رسول خدا و ملال خاطر آن حضرت می‌گردید.
(1) چنان که ابی حامد محمد بن محمد غزالی در کتاب «احیاء علوم الدین» چندین خبر در مذمت عایشه نقل نموده که از جمله مقابله او با رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و قضاوت پدرش ابو بکر است که متقی هندی هم آن را در «کنز العمال» «1» و ابو یعلی در مسند و ابو الشیخ در کتاب امثال آورده‌اند که روزی ابو بکر به دیدن دخترش عایشه رفت و چون بین پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و عایشه حرفشان شده بود، پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ابو بکر را به قضاوت طلبید
«فقال لها رسول اللَّه تکلّمین او اتکلّم فقالت بل تکلّم انت و لا تقل الّا حقّا»
. پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم به عایشه فرمود تو حرف می‌زنی یا من حرف بزنم؟ عایشه در جواب گفت: تو حرف بزن ولی نگو مگر حق! ابو بکر همین که این جسارت و سوء ادب را از دخترش دید، سیلی محکمی به صورت دخترش زد که خون بر جامه‌اش سرازیر شد و گفت: ای دشمن نفس خود، آیا پیامبر مگر سخن غیر حق هم می‌گوید! «2».
و در جمله دیگر به آن حضرت گفت: «انت الّذی تزعم انّک نبیّ اللَّه» «3» توئی آن کسی که گمان می‌کنی پیامبر خدا هستی!!! آیا این جملات طعن به مقام نبوت نیست، مگر عایشه آن حضرت را پیغمبر بر حق نمی‌دانست که چنین کلماتی نسبت به آن حضرت ادا می‌نمود مگر پیامبر حرف غیر حق هم می‌زد؟!

(1) متقی، کنز العمال، ج 7، ص 116.
(2) غزالی، احیاء علوم الدین، ج 2، ص 43- دار المعرفة بیروت،.
(3) همان مدرک.
ترجمه الطرائف ،ص:431
(1) مگر عایشه این آیات را نشنیده بود که می‌فرماید: لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ «1».
(ای کسانی که ایمان آورده‌اید صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن نگوئید (داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی دیگر می‌کنند، مبادا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید!).
و همچنین می‌فرماید: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَةِ «2».
(کسانی که خدا و رسول او را (به عصیان و مخالفت) آزار و اذیت می‌کنند، خداوند در دنیا و آخرت آنها را لعن کرده و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است).
و در آیه دیگر می‌فرماید: فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ «3».
(نه چنین است قسم به خدای تو که اینان به حقیقت، اهل ایمان نمی‌شوند مگر آن که در خصومت و نزاعشان تنها ترا حاکم کنند و آنگاه به هر حکمی که (به سود یا زیان آنها باشد) کنی، هیچ گونه اعتراضی در دل نداشته کاملا از دل و جان تسلیم فرمان تو باشند).
آیا عایشه در دل خود هیچ اعتراضی به پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نداشت و تسلیم فرمان او بود؟
با این مخالفت چگونه برای او ایمان باقی ماند؟! (2) حمیدی در کتاب «الجمع بین الصحیحین» در حدیث 102 از مسند عایشه

(1) سوره حجرات، آیه 2.
(2) سوره احزاب، آیه 57.
(3) سوره نسا، آیه 65.
ترجمه الطرائف ،ص:432
روایت کرده که گفت: «پیامبر گاه که نزد زینب بنت جحش» (یکی از همسرانش) می‌رفت زینب او را نگاه می‌داشت و از عسلی که تهیه کرده بود خدمت پیامبر می‌آورد این سخن به گوش عایشه رسید و بر او گران آمد، می‌گوید: من با حفصه قرار گذاشتیم که هر وقت پیامبر نزدیک ما آمد

فورا بگوئیم آیا صمغ «مغافیر» خورده‌ای؟ و پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم مقید بود که هرگز بوی نامناسبی از دهان یا لباسش استشمام نشود، بلکه به عکس اصرار داشت، همیشه خوشبو و معطر باشد! به این ترتیب روزی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم نزد «حفصه» آمد او این سخن را به پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم گفت: حضرت فرمود: من «مغافیر» نخورده‌ام، بلکه عسلی نزد زینب بنت جحش نوشیدم و من سوگند یاد می‌کنم که دیگر از آن عسل ننوشم (نکند زنبور آن عسل روی گیاه نامناسبی و احتمال مغافیر نشسته باشد) ولی این سخن را به کسی مگو (مبادا به گوش مردم برسد و بگویند چرا پیامبر غذای حلالی را بر خود تحریم کرده؟ و یا از کار پیامبر در این مورد و یا مشابه آن تبعیت کنند و یا به گوش زینب برسد و او دل شکسته شود).
ولی سرانجام او این راز را افشا کرد و بعدا معلوم شد اصل این قضیه توطئه‌ای بوده است، پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم سخت ناراحت شد و آیات: لِمَ تُحَرِّمُ ما أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ ... تا آیه: إِنْ تَتُوبا إِلَی اللَّهِ .. نازل گشت «1» و ماجرا را چنان پایان داد که دیگر این گونه کارها در درون خانه پیامبر تکرار نشود «2».
این تعبیر نشان می‌دهد که تا چه حد این ماجرا در قلب پاک پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم و روح عظیم او تأثیر منفی گذاشت، تا آنجا که خداوند به دفاع از او پرداخته و با این که قدرت خودش از هر نظر کافی است، حمایت جبرئیل و مؤمنان صالح و فرشتگان دیگر را نیز اعلام می‌دارد.
قابل توجه این که در «صحیح بخاری» از «ابن عباس» نقل شده که

_____

(1) سوره تحریم، آیه‌های 1- 2- 3- 4 و 5.
(2) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 84- 107.
ترجمه الطرائف ،ص:433
می‌گوید: از عمر پرسیدم آن دو نفر از همسران پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که بر ضد او دست به دست داده بودند چه کسانی بودند؟ عمر گفت: حفصه و عایشه بودند، سپس افزود: به خدا سوگند ما در عصر جاهلیت برای زنان چیزی قائل نبودیم تا این که خداوند آیاتی را در باره آنان نازل کرد و حقوقی برای آنان قرار داد و آنها جسور شدند) «1».
در تفسیر «در المنثور» نیز همین معنی، ضمن حدیث مفصلی از ابن عباس نقل شده و در آن حدیث آمده است که عمر می‌گوید: بعد از این ماجرا آگاه شدم که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم از تمام همسرانش کناره‌گیری کرده و در محلی به نام «مشربه ام ابراهیم» اقامت گزیده خدمتش رسیدم و عرض کردم: ای رسول خدا! آیا همسرانت را طلاق

گفتی؟ فرمود: نه، گفتم: اللّه اکبر، ما جمعیت قریش پیوسته بر زنانمان مسلط بودیم، اما هنگامی که به مدینه آمدیم جمعی را دیدیم که زنانشان بر آنان مسلطند زنان ما نیز از آنها یاد گرفتند روزی دیدم همسرم با من مشاجره می‌کند، من این عمل او را عجیب و زشت شمردم. گفت: چرا تعجب می‌کنی؟ به خدا همسران پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم هم با پیامبر چنین می‌کنند! حتی گاه از او قهر می‌نمایند و من به دخترم حفصه سفارش کردم که هرگز چنین کاری را نکند و گفتم اگر همسایه‌ات (منظور عایشه است) چنین می‌کند تو نکن، زیرا شرائط او با تو متفاوت است «2».

آیات فوق نشان می‌دهد که پیامبر اسلام صلی اللّه علیه و آله و سلّم نسبت به بعضی از همسرانش چنین بود، آنها به خاطر رقابتهائی که با یک دیگر داشتند گاه روح پاک حضرتش را جریحه‌دار می‌کردند و گاه زبان به اعتراض او می‌گشودند و به افشاء سرّش می‌پرداختند، تا آنجا که خداوند به سرزنش آنان و دفاع از پیامبرش پرداخته و مؤکّدترین بیان را در این زمینه فرموده و حتی آنها را تهدید به طلاق می‌کند و حدود یک ماه از همسرانش قهر کرد، شاید خود را اصلاح کنند!

---

(1) بخاری، صحیح، ج 6، ص 195.

(2) سیوطی، در المنثور، ج 6، ص 243.

ترجمه الطرائف ،ص:434

تاریخ زندگی آن حضرت به خوبی نشان می‌دهد که بعضی از همسران پیامبر نه تنها معرفت لازم را نسبت به مقام نبوت نداشتند، بلکه گاه او را همچون شخص عادی مورد بازخواست و حتی مورد اهانت قرار می‌دادند بنا بر این اصرار بر این معنا که همه آنها افراد شایسته و کاملی بوده‌اند، بی‌دلیل به نظر می‌رسد آنهم با توجه به صراحت آیات.

بعد از وفات پیامبر تمام زنان آن حضرت مأمور بودند که «در خانه‌های خود بمانند و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوند» و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهند «وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِیَّةِ الْأُولی» «1».

تمام زنان آن حضرت به این دستور عمل کردند و جز برای امر ضروری از خانه بیرون نیامدند جز عایشه که این دستور را زیر پا گذاشت و در مقابل خلیفه رسول خدا قیام کرد و جنگ جمل را به راه انداخت.

مثلا یکی از زنان رسول خدا «سوده» است چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورّخین اهل سنت ثبت است که به «سوده» همسر رسول خدا گفتند: چرا حج و عمره نمی‌کنی؟ و از این فیض عظمی باز مانده‌ای؟ سوده در جواب گفت که یک بار حج بر من واجب بود، که به جای آوردم بعد

از این حج و عمره من اطاعت امر الهی است که فرموده: «وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَ ...» پس از خانه بیرون نروم چنان که خداوند امر فرموده، حتی قصد دارم پای از حجره‌ای که رسول خدا مرا در آن نشانده حتی الإمکان بیرون نگذارم تا بمیرم (همین طور هم عمل کرد و از خانه بیرون نرفت تا جنازه‌اش را بیرون بردند) «2».
پس «سوده» یک زن مطیع و فرمانبردار رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم بوده است، عایشه هم زن متمرد و عصیانگر آن حضرت بوده که بر خلاف دستور خدا و رسولش فریب طلحه و زبیر را خورد به بصره رفته «عثمان بن حنیف» را که یکی از بزرگان صحابه و والی

---

(1) سوره احزاب، آیه 33.
(2) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 208.

بصره بود، گرفتند و موهای سر و صورت و ابروان او را کندند و بعد از ضرب تازیانه از شهر بیرون کردند و متجاوز از صد نفر بی‌دفاع را به قتل رسانیدند.
آنگاه سوار بر شتر عسکر نام شده که با پوست پلنگ و زره پوشانده بودند مانند یک مرد جنگی (زمان جاهلیت) به میدان حاضر شد و خون هزار نفر به جهت قیام او به زمین ریخته شد آن هم در مقابل علی بن ابی طالب (علیه السلام) شخصیت بزرگی که بزرگان علمای اهل سنت در فضائل و مناقب او آن همه روایات نقل نموده‌اند که قابل شمارش نیست.

رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم عایشه را از قتال با علی نهی کرد

حاکم در «مستدرک الصحیحین» «1» و متقی در «کنز العمال» «2» دو روایت نقل کرده‌اند، یکی از «ام سلمه» و دیگری از «طاوس» که پیامبر رو به همسران خود کرد و پرسید: کدامیک از شما صاحب سگ «حوئب» است پس عایشه خندید، رسول خدا به او فرمود: مواظب باش که تو او نباشی.
ابن جریر طبری در تاریخش به سند خود از «زهری» روایت کرده که گفت: به من چنین رسیده که وقتی طلحه و زبیر با لشکر خود به لشکر علی (علیه السلام) در «ذی قار» رسیدند روی به طرف بصره برگردانیده لشکر خود را به آن ناحیه بردند و از ناحیه «منکدر» رفتند در آن راه به قریه «حوئب» برخوردند، در آن قریه سگ‌ها سر و صدا کردند، عایشه پرسید: اینجا کجاست، گفتند: حوئب است گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ من همانم، چه شنیدم از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم که به همسران خود می‌فرمود: ترجمه الطرائف 435 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عایشه را از قتال با علی نهی کرد
کاش می‌گفتید که یکی از شماست که سگهای حوئب بر او پارس می‌کنند پس عایشه خواست از همان جا برگردد. عبد اللَّه بن زبیر نزد او آمد و گفت: به شما دروغ گفته‌اند اینجا «حوئب» نیست و این قدر بیخ گوش او خواند تا راضیش کرد تا به راه

---

(1) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 119.
(2) متقی هندی، کنز العمال، ج 6، ص 84.
ترجمه الطرائف ،ص:436
خود ادامه دهد «1».
حاکم در «مستدرک الصحیحین» «2» به سند خود از «قیس بن ابی حازم» و احمد بن حنبل در «مسند» «3» و عسقلانی در «فتح الباری» «4» هیثمی در «مجمع الزوائد» «5» و ابن حجر در «الإصابة» «6» و ابن عبد البر در «استیعاب» «7» و ابن قتیبه در «الإمامة و السیاسة» «8» و شبلنجی در «نور الأبصار» «9» و ابن سعد در «طبقات» «10» و بسیاری دیگر از محدثان و مورّخان، روایاتی در باره قضیه پارس کردن سگهای «حوئب» بر هودج عایشه، آورده‌اند که در بعضی آمده عایشه گفت:
ای کاش به داغ عزیز چون حارث بن هشام نشسته بودم و این راه را نیامده بودم، و در بعضی دیگر آمده چون عبد اللَّه بن زبیر دید عایشه می‌خواهد برگردد به لشکر صدا زد: النجا النجا: فرار فرار که علی بن ابی

طالب رسید و لذا لشکر مهلت ندادند که عایشه برگردد.
احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «ابو رافع» روایت کرده که روزی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود:

---

(1) طبری، تاریخ، ج 3، ص 485.
(2) حاکم، مستدرک، ج 3، ص 120.
(3) احمد بن حنبل، ج 6، ص 97.
(4) عسقلانی، فتح الباری، ج 16، ص 165- و به گفته وی ابو یعلی و بزاز، حدیث را صحیح دانسته و ابن حیان و حاکم حدیث را دارای همه شرایط صحت نظر مسلم و بخاری دانسته‌اند.
(5) هیثمی، مجمع، ج 7، ص 243.
(6) ابن حجر، الاصابة، ج 8، قسم اول، ص 111.
(7) ابن عبد البر، استیعاب، ج 2، ص 745.
(8) ابن قتیبة، الامامة و السیاسة، ص 55.
(9) شبلنجی، نور الابصار، ص 81.
(10) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 56- تاریخ بغداد، ج 9، ص 185- طبری، ج 3، ص 548- ابو نعیم، حلیة الاولیاء، ج 2، ص 48.
ترجمه الطرائف ،ص:437
«سیکون بینک و بین عائشة امر قال: انا یا رسول اللّه؟ قال: نعم قال: انا؟ قال: نعم قال: فأنا اشقاهم یا رسول اللّه؟ قال: لا و لکن اذا کان ذلک فاوردها الی مأمنها»
. (به زودی بین تو و عایشه امری پیش می‌آید، علی (علیه السلام) پرسید یا رسول اللّه من؟ فرمود: بلی عرض کرد: من؟! فرمود: بلی، عرض کرد آن وقت از بین من و او بدبخت‌تر من خواهم بود؟ فرمود: نه، و لکن وقتی این قضیه پیش آمد او را به مأمنش برگردان) «1».
این روایت را متقی هندی در «کنز العمال» «2» آورده و آن را به مسند احمد بن حنبل و طبرانی نسبت داده، هیثمی هم آن را در «مجمع الزوائد» «3» نقل کرده و به احمد و بزاز و طبرانی نسبت داده و رجال آن را توثیق کرده است.
بخاری در صحیح خود در کتاب «بدء الخلق» باب نامه رسول خدا به کسری و قیصر و نیز در کتاب فتن خود می‌گوید: عثمان بن هیثم برای ما حدیث کرد که «عوف» از «حسن» از «ابو بکرة» روایت کرده که گفت: «خدای تعالی مرا با کلمه‌ای که از رسول خدا شنیدم، فائده زیادی داد، چه در جنگ جمل نزدیک بود که به اصحاب جمل بپیوندم و با علی (علیه السلام) بجنگم ولی آن کلمه مرا نجات داد.

داستانش چنین بود که وقتی رسول خدا شنید که ایرانیان دختر کسری را به سلطنت خود نشاندند فرمود: «رستگار نمی‌شوند مردمی که زنی والی امر آنان باشد» در جریان عایشه به یاد آن حدیث افتادم و خداوند با همان حدیث مرا حفظ فرمود.
ابن سعد در طبقات به سند خود از «عطاء بن یسار» روایت کرده که رسول خدا به همسران خود فرمود:
«ایّکنّ اتّقت اللّه و لم تأت بفاحشة مبیّنة و لزمت ظهر حصیرها فهی زوجتی فی الآخرة»
«4».

_____
(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 6، ص 393.
(2) متقی، کنز العمال، ج 6، ص 37. و الخصائص، ج 2، ص 137.
(3) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 7، ص 234.
(4) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 208.
ترجمه الطرائف ،ص:438
هر یک از شما که از خدا بترسد آشکارا به عمل زشت مرتکب نشود و ملازم پشت حصیر خانه خود باشد، یعنی از خانه بیرون نشود، او در آخرت نیز همسر من است.
باز ابن سعد دو روایت دیگر نقل کرده که رسول خدا در «حجة الوداع» به همسران خود به غیر از دو تن از ایشان «سوده بنت زمعه» و «زینب بنت جحش» که نیامده بودند، چون به یاد داشتند که خدای تعالی فرموده ملازم خانه خود باشید فرمود: این بار چون حجة الوداع من است آمدید، ولی از این به بعد ملازم پشت حصیر خانه خود باشید
(هذه الحجّة ثمّ ظهور الحصر)
«1».
این مطلب را ابن حجر در «تهذیب التهذیب» «2» و هیثمی در «مجمع الزوائد» «3» از ام سلمه ام المؤمنین و همو در جای دیگر از ابن عمر آورده‌اند «4».
آری بلوای «جمل» نشان داد که عایشه بعد از وفات پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم حرمت او را نگه نداشت، و بر خلاف سایر زنان آن حضرت از فرمان خدا و رسولش سرپیچی نمود و با آن افتضاح در انظار عمومی در میدان جنگ ظاهر شد و در مقابل خلیفه و وصی پیامبر ایستاد. و باعث ریخته شدن خون هزاران نفر گردید و لکه ننگی بر تاریخ اسلام نهاد که به هیچ چیز پاک نمی‌شود.
و بعضی کلماتی که بعد از جنگ «جمل» از او نقل شده به نظر می‌آید که او از این حادثه پشیمان شده بود، مثلا ابن سعد در طبقات روایت کرده

است هر موقع عایشه این آیه را: وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَ .. می‌خواند آن قدر اشک می‌ریخت که روسریش خیس می‌شد «5».

---

(1) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 208.
(2) ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج 11، ص 107.
(3) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 3، ص 214.
(4) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 3، ص 214.
(5) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 81.
ترجمه الطرائف ،ص:439
«محمد بن المنکدر» از عایشه روایت کرده که گفت: «یا لیتنی کنت نباتا من نبات الارض و لم اکن شیئا مذکورا» «1»: ای کاش نباتی از نباتات زمین می‌شدم و چیز قابل ذکری نبودم! میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سوم از «مودة القربی» از خود عایشه نقل نموده که گفت: رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم فرمود:
«ان اللّه قد عهد الیّ من خرج علی علیّ فهو کافر فی النّار»
. خداوند با من عهد کرده هر کس بر ضد علی (علیه السلام) قیام کند، او کافر و در آتش است.
وقتی به او اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیامبر بر علی خروج نمودی، عذر آورد و گفت: «نسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتّی ذکرته بالبصرة» یعنی فراموش کردم این حدیث را در روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد. ابن اثیر در «اسد الغابة» به سند خود از «معاذة غفاریه» روایت کرده که گفت: من انیس رسول خدا بودم و همواره در جنگها با او می‌رفتم تا پرستاری بیماران کنم، روزی وارد بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم شدم و آن روز آن حضرت در خانه عایشه بود دیدم علی (علیه السلام) بیرون می آید و شنیدم رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به عایشه می‌گوید:
انّ هذا احبّ الرجال الیّ و اکرمهم علیّ فاعرفی له حقّه و اکرمی مثواه» «2».
(ای عایشه این مرد محبوبترین مردان و گرامی‌ترین ایشان نزد من است حق او را بشناس و احترام او را حفظ کن.
«محب طبری» در «ریاض النضرة» آن را به «خجندی» نسبت داده با این زیادت که معاذه گفت: این خاطره در دلم بود تا عایشه بلوای جمل را به راه انداخت و به مدینه برگشت، پس روزی نزدش رفتم و گفتم: ای ام المؤمنین امروز قلبت با

---

(1) ابن سعد، طبقات، ج 8، ص 76.

(2) ابن اثیر، اسد الغابة، ج 5، ص 547- ابن حجر، الإصابة، ج 8، ص 183.
ترجمه الطرائف ،ص:440
علی (علیه السلام) چگونه است، با آن سفارشی که رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نسبت به علی به تو کرد؟ گفت: چگونه می‌تواند باشد نسبت به مردی که هر وقت بر من در می‌آمد، و پدرم نیز منزل من بود، پدرم لا ینقطع به صورت او نگاه می‌کرد و از نگاه کردن به وی خسته نمی‌شد، من به پدرم می‌گفتم: چه قدر به علی نگاه می‌کنی؟ می‌گفت:
چون از رسول خدا صلی اللَّه علیه و آله و سلّم شنیدم که نظر بر روی علی (علیه السلام) عبادت است «1».
(1) بعضیها این نوع اظهارات عایشه را دلیل بر توبه او گرفته و گفته‌اند ام المؤمنین عایشه توبه نمود ولی این معنی ادعای محض است قیام و جنگ و کشتار مسلمانان پیش همه ثابت است ولی توبه او معلوم نیست.
زیرا اگر توبه عایشه صحت داشت و از جنگ با امیر المؤمنین پشیمان گردیده بود، پس چرا وقتی خبر شهادت آن حضرت را شنید سجده شکر به جای آورد، چنان که ابو الفرج اصفهانی در «مقاتل الطالبیین» آورده: «لمّا ان جاء عایشة قتل امیر المؤمنین علیّ (علیه السلام) سجدت» «2». اگر واقعا او توبه کرده و پشیمان شده بود، پس چرا از خبر شهادت علی (علیه السلام) اظهار فرح و خرسندی نمود، چنان که محمد بن جریر طبری در حوادث سال 40 در تاریخ خود و ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین آورده‌اند که خبر شهادت آن حضرت را غلامی به وی داد و گفت:
فالقت عصاها و استقرّت بها النّوی‌کما قرّ عینا بالایاب المسافر «القاء عصا» کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطر می‌باشد که وقتی آدمی در مکان معینی قلبش آرام و فکرش آسوده شد گفته می‌شود «القی عصاه» مقصود عایشه از گفتن این شعر آن بود که خواست بگوید از بابت علی خیالم آسوده و سینه ام باز و فکرم راحت شد، چون پیوسته انتظار همچو خبری را داشتم مانند کسی که انتظار مسافر خود را داشته باشد که به آمدن مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام

---

(1) محب طری، ریاض النضرة، ج 2، ص 161.
(2) ابو الفرج اصفهانی، مقاتل، ص 43.
ترجمه الطرائف ،ص:441
گردد؟!! آنگاه از غلام پرسید که چه کسی او را به قتل رسانید، گفتند:
«عبد الرحمن بن ملجم» مرادی از قبیله بنی مراد، فوری گفت:
فان یک نائیا فلقد نعاهغلام لیس فیه التّراب یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاک در دهان او مباد.
زینب دختر ام سلمه حاضر بود به او گفت: آیا در باره علی (علیه السلام)

این چنین گوئی؟! دید بد شد در جواب گفت: «اذا نسیت فذکّرنی» به خود نبودم از روی سهو و فراموشی این طور گفتم، اگر باز این حالت به من دست دهد، مرا یاد آور شوید تا نگویم «1».
و همچنین اگر او پشیمان شده و توبه کرده بود، پس چرا در مقابل جنازه سبط رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم آن فساد و خیانت را انجام داد و سوار قاطر شد و سر راه بر جنازه سبط اکبر پیغمبر امام حسن (علیه السلام) گرفت و با جماعتی از بنی امیه و غلامان آنها سر راه بر جنازه بستند گفتند نمی‌گذاریم امام حسن (علیه السلام) را در کنار قبر جدش دفن نمائید و اگر وصیت امام حسن نبود باز هم خونهای زیادی ریخته می‌شد.
بنا بر این مسأله توبه حقیقت نداشته، و تا دم مرگ به دشمنی خود باقی بوده است.

می‌دانیم بهترین زنان پیامبر خدیجه کبری مادر زهرا است.
پیامبر در باره او فرمود:
«خیر نساء الجنّة خدیجة بنت خویلد»
«2».
بهترین زنان بهشت خدیجه دختر خویلد است.

_____

(1) ابو الفرج، مقاتل، ص 42.
(2) متقی هندی، ج 12، ص 34405.
ترجمه الطرائف ،ص:442
برای خدیجه مانند مریم مائده آسمانی نازل می‌شد.
چنان که بخاری در صحیح خود از ابو هریره روایت کرده است که جبرئیل بر پیامبر نازل شد و ظرفی از بهشت آورد که طعام و شراب بهشتی بود.
و گفت: ای رسول خدا این مائده مال خدیجه است از طرف پروردگارش و من، به او سلام برسان و به او مژده بده به یک قصری در بهشت که در آنجا سر و صدا و مشقت نیست «1».
خدیجه نخستین زنی بود که به پیامبر ایمان آورد و نماز خواند در اسلام از روایت اخبار و احادیث وحی و نبوت است، بسیاری از زنان اسلام از او نقل اخبار طلوع اسلام را نمودند خدیجه با بذل احساسات و عواطف و کمک مادی خود اسلام را یاری کرد خدیجه با این صفات عالی در آسمان زن ستاره درخشانی شد و چشم همه زنان به وجود او روشن بود و به اعتراف تمام فرق اسلامی یک رکن پیشرفت اسلام بر دوش خدیجه بود و در اثر خدمت و فداکاری او پیغمبر توفیق حاصل کرد و به همین جهت به حق لقب «ام المؤمنین» به خود گرفت.
این بود که درگذشت خدیجه برای پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم مصیبتی بزرگ بود زیرا خدیجه وزنه زندگی پیامبر خدا بود و به احترام او بسیاری به پیامبر احترام می‌کردند، یا متعرض او نمی‌شدند ولی پس از او در مقام قتل او بر آمدند خدیجه به دست پیامبر به خاک سپرده شد و رسول خدا خود در قبر خدیجه رفت و در حق او دعا کرد و طلب مغفرت نمود و او را در «حجون» قبرستان مکه «جنة المعلی» دفن کرد.
خدیجه بهترین انیس پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و قوی‌ترین مددکار روز سختی بود او در شدائد و دشواریهای اسلام موجب تسلی خاطر پیغمبر گردید و از بذل مال خود دریغ نمی‌داشت و با آن قدرت مالی و شهرت مقامی که داشت با زجر و تهدید و تبعید شوهر ساخت و لذا رسول خدا

بسیار او را دوست می‌داشت. عایشه می‌گوید:
هر وقت پیغمبر به یاد خدیجه می‌افتاد ملول و محزون می‌شد و برای او طلب مغفرت

_____
(1) مسلم، صحیح، ج 2، ص 370.
ترجمه الطرائف ،ص:443
می‌کرد، یک روز من رشکم آمد، گفتم یا رسول اللَّه خداوند عوض آن پیر زن، زن جوانی زیبا به تو داد که ناگهان پیغمبر بر آشفت و به غضب آمد دست به دست می‌زد و فرمود: «خدا شاهد است خدیجه زنی بود که چون همه از من رو بر می‌گردانیدند، او به من رو می‌کرد و چون همه از من می‌گریختند، خدیجه به من محبت و مهربانی می‌کرد چون همه دعوت مرا تکذیب می‌کردند، خدیجه به من ایمان می‌آورد و مرا تصدیق می‌کرد و در مشکلات زندگی مرا تسلیت می‌داد و با مال خود کمک می‌نمود و غم از چهره من می‌زدود».
مقام خدیجه چنان بالا گرفت که خداوند به وسیله جبرئیل به خدیجه سلام فرستاد و او را پاداش عظیم وعده داد که هیچ یک از گذشتگان و اصحاب بدان مقام نرسیدند.
آری موقعیت خدیجه را هیچ یک از همسران پیامبر نداشت زیرا هیچ یک از آنان به اندازه خدیجه خلوص نیت و صدق ارادت نداشتند و بذل مال و همت و تحمل رنج و مصیبت نکردند. ولی عایشه این مقام و موقعیت خدیجه را نمی‌توانست تحمل کند.
(1) «حمیدی» در کتاب «الجمع بین الصحیحین» از مسند عایشه روایت کرده که گفت: «ما غرت علی امرأة من نساء النّبیّ الّا علی خدیجة و ما رأیتها قطّ و لکن کان یکثر ذکرها» «1» ..
به غیرت نیامدم بر احدی از زنان پیامبر به اندازه‌ای که بر خدیجه به غیرت آمدم با وجود این که او را هرگز ندیدم و لیکن پیامبر او را بسیار یاد می‌کرد.
و هر وقت پیغمبر گوسفندی می‌کشت بعد آن را قطعه قطعه می‌کرد و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد بعضا به او می‌گفتم که گویا در دنیا جز خدیجه زن دیگری نبود، می‌فرمود: چرا بود ولی او مادر فرزندم بود.
عایشه گفت: «و لقد امره ربّه عزّ و جلّ ان یبشرها ببیت من قصب فی الجنّة»

_____
(1) مسلم، صحیح، ج 2، ص 371- 370.
ترجمه الطرائف ،ص:444
پروردگارش جبرئیل را امر کرد که بشارت دهد به یک خانه‌ای از نی در

بهشت «1».
همچنین «امّ رومان» (ظاهرا دختر عامر که مادر خود عایشه است) می‌گوید: خدیجه همسایه‌ای داشت که سفارش او را به پیغمبر کرد و هر وقت برای پیامبر غذائی می‌آوردند می‌فرمود: از آن مقداری برای دوست خدیجه ببرند و از خدیجه بسیار یاد می‌کرد عایشه گفت: چه قدر نام خدیجه را می‌بری گویا در روی زمین غیر از او زن دیگری وجود ندارد پیامبر متغیر شد و فرمود:
«قومی عنّی الی ناحیة فقمت الی ناحیة من البیت»
.: از نزدیک من دور شو و کنار برو، عایشه می‌گوید به گوشه خانه رفتم.
«ام رومان» می‌گوید: من گفتم یا رسول اللّه عایشه دختر جوانی است او را از پیش خود مران، پیامبر به طرف او برگشت و گفت:
«یا عایشة انّ خدیجة اتت بی اذ کفر قومک و رزقت منه الولد»
: ای عایشه خدیجه کسی بود به من ایمان آورد وقتی که قوم تو همه کافر بودند و از او اولادی نصیب من شد (چون فاطمه زهرا).
عایشه نه تنها به خدیجه رشک می‌برد، بلکه به دختر او فاطمه و دامادش علی (علیه السلام) نیز رشک می‌برد.
حاکم در «مستدرک الصحیحین» «2» به سند خود از «جمیع بن عمیر» از عایشه و نسائی در خصایص به همین سند «3» و احمد بن حنبل در مسندش به سند خود از «نعمان بن بشیر» روایاتی آورده‌اند که در آخری آنها نعمان می‌گوید: ابو بکر اجازه خواست تا بر رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم وارد شود، در همین بین صدای عایشه را شنید که با رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم دعوا می‌کند و می‌گوید: من خوب به دست آورده‌ام که تو علی را از پدر من و خودم دو برابر یا بیشتر دوست می‌داری، پس ابو بکر همین که وارد شد

---

(1) مسلم، صحیح، ج 2، ص 371- چاپ دو جلدی، با کمی تفاوت- بخاری صحیح، ج 4، ص 231.
(2) حاکم، مستدرک الصحیحین، ج 3، ص 154.
(3) نسائی، خصایص، ص 28.
ترجمه الطرائف ،ص:445
به سوی عایشه حمله کرد و گفت: ای دختر فلان زن بی‌سر و پا چه قدر به تو گفتم به روی رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم نایست و صدایت را بلند مکن «1».
این روایت را نسائی هم در خصایص آورده با این اضافه که دست بلند کرد تا بر سر عایشه بزند که رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم مانع شد و ابو بکر با خشم بیرون رفت.

هیثمی هم این روایت را در مجمع خود آورده و به «بزاز» هم نسبت داده و رجال آن را صحیح دانسته است «2».
عایشه حتی به فاطمه (علیها السلام) دختر پیامبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم نیز حسادت می‌ورزید و تحمل آن را نداشت که ببیند پیامبر دخترش را می‌بوسد و نوازش می‌کند، طبق روایت «ذخائر العقبی» «3» و روایت تاریخ بغداد «4» عایشه می‌گوید: قلت یا رسول اللّه مالک اذا جاءت فاطمه قبّلتها ..؟
اعتراض کردم، چرا این قدر فاطمه را می‌بوسی؟! در پاسخ فرمود:
«نعم یا عایشة انّی لمّا اسری بی الی السّماء ادخلنی جبرئیل الجنّة فناولنی منها تفّاحة فاکلتها فصارت نطفة فی صلبی فلمّا نزلت واقعت خدیجة ففاطمة من تلک النّطفة و هی حوراء انسیّة، کلّما اشتقت الی الجنّة قبلتها» «5».
آری ای عایشه، وقتی مرا به آسمان بردند، جبرئیل مرا وارد بهشت کرد و سیبی از آنجا به من داد و من آن را خوردم آن میوه نطفه فاطمه شد و چون برگشتم با خدیجه همبستر شدم فاطمه از همین نطفه است پس فاطمه حورائی است در قالب بشر و من هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم آن بوی را از فاطمه استشمام می‌کنم و لذا او را می‌بوسم.

_____

(1) احمد بن حنبل، مسند، ج 4، ص 257.
(2) هیثمی، مجمع الزوائد، ج 9، ص 126.
(3) محب طبری، ذخائر العقبی، ص 44.
(4) خطیب، تاریخ بغداد، ج 5، ص 87.
(5) خطیب، تاریخ بغداد، ج 5، ص 87.
ترجمه الطرائف ،ص:446
(1) خلاصه همه مسلمانان اجماع دارند بر این که خدیجه اهل بهشت است و شک کردن در بشارت پیامبر به این که خدیجه اهل بهشت است، کفر می‌باشد ولی مسلمانان در باره عایشه به شدت اختلاف کرده تا آنجا که جمع کثیری از آنان او را تکفیر کرده‌اند.
به خاطر این که در مقابل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) خلیفه مسلمین خروج کرد و با مسلمانان جنگ نمود و باعث کشته شدن 16 هزار نفر از اصحاب پیامبر و سایر مؤمنان گردید، آیا جایز است شخص عاقلی که این اخبار را خوانده باشد در سقوط درجه عایشه از درجه خدیجه شک کند؟! بلکه خواهد دید نه تنها عایشه با خدیجه قابل مقایسه نیست، بلکه از نظر تقوا و دیانت و فضائل انسانی از دیگر زنان پیامبر نیز در درجه پائین‌تری قرار دارد.
اصولا عایشه زن ناآرام و جنجالی و فتنه انگیزی بود و روی فطرت و اخلاق

ذاتی خود پیامبر را اذیت و آزار می‌کرد و موجبات ناراحتی او را در حال حیاتش فراهم می‌نمود بعد از وفات پیامبر نیز برای اسلام و مسلمین مشکلات فراوانی به وجود آورد و جدا که خانه او مرکز توطئه بوده چنان که حمیدی از «نافع» و از «ابن عمر» روایت کرده که گفت:
«قام النّبیّ صلی اللّه علیه و آله و سلّم خطیبا فاشار نحو مسکن عایشة و قال: هاهنا الفتنة (ثلاثا) من حیث یطلع قرن الشّیطان»
«1».
پیامبر به خطبه ایستاد و اشاره کرد به محل سکونت عائشه و فرمود: فتنه اینجاست (سه مرتبه) برای این که شاخ شیطان طلوع می‌کند.
و در حدیث دیگر از ابن عمر نقل شده است که گفت:
«خرج رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلّم من بیت عایشة فقال: رأس الکفر من هاهنا من حیث یطلع قرن الشّیطان»
«2».
پیامبر از منزل عایشه بیرون آمد و فرمود: رأس الکفر اینجاست به جهت این که سر شیطان (از آنجا) طلوع می‌کند.

_____

(1) با کمی تفاوت، صحیح مسلم، ج 2، ص 559.
(2) مسلم، صحیح، ج 2، ص 560.
ترجمه الطرائف ،ص:447
عجیب است که اهل تسنن از همسران پیامبر تنها به عایشه اهمیت می‌دهند و مقام او را تا حد عصمت بالا می‌برند و اگر کسی از عایشه انتقاد کند، دنیا را بر سرش خراب می‌کنند به زنان دیگر پیامبر از جمله ام سلمه که بعد از خدیجه با فضیلت‌ترین زن پیامبر می‌باشد، اهمیت نمی‌دهند و این نیست مگر این که عایشه به خاندان رسالت عداوت و دشمنی داشت و به همین خاطر او را گرامی می‌دارند و خطاها و گناهانش را نادیده می‌گیرند ولی ام سلمه به خاندان رسالت شدیدا علاقمند بود به همین جهت مورد بی‌مهری مخالفان اهل بیت می‌باشد. در صورتی که همسران رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم به استثنای خدیجه ام المؤمنین، همگی برای مسلمانان یکسان هستند، ام سلمه، سوده، عائشه، حفصه، صفیه و ... همه امهات مؤمنانند وضع رفتار و اعمال ناشایست عایشه او را از دیگر زنان پیامبر جدا ساخته و تاریخ او را لکه دار ساخته است.
(1) مرحوم سید بن طاوس می‌گوید: چه قدر مرا به تعجب انداخت حدیثی که بر آن واقف شدم و آن این که زنی از اهل کوفه بر عایشه وارد شد و گفت: ای ام المؤمنین چه می‌گوئی در باره زنی که فرزند مؤمن خود را عمدا کشته باشد؟

عایشه گفت: آن زن با کشتن فرزند خود کافر می‌شود زیرا که خدای تعالی می‌فرماید: وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِیها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِیماً «1».
(هر کس مؤمنی را به عمد بکشد، جزای او آتش جهنم است که در آن جاوید خواهد بود، خدا بر او خشم کند و بر او لعن نماید، برای او عذابی شدید، مهیا سازد).
سپس آن زن کوفی گفت: پس چه می‌گوئی در باره مادری که 16 هزار نفر از فرزندان خود را بکشد در حالی که همه آنها مؤمن باشند، عایشه فهمید که منظور آن زن، خود اوست که در جنگ جمل باعث کشته شدن 16 هزار نفر از اخیار و

_____

(1) سوره نساء، آیه 93.
ترجمه الطرائف ،ص:448
صالحان شده است. (ولی حرف حق همیشه تلخ است عایشه از این سخن ناراحت شد و ..) گفت: این دشمن خدا را از من دور سازید «1».

(1) دشمنان اهل بیت در جای جای کتابهایشان با امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و خاندان رسالت عداوت و دشمنی کرده‌اند و چون در خود آن حضرت عیبی پیدا نکرده‌اند، کوشیده‌اند مثلا با نسبت دادن کفر به جناب ابو طالب پدر آن بزرگوار دشمنی خود را آشکار سازند در حالی که تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیت دارد و جمهور علمای شیعه که اجماعشان حجت است، همه اتفاق دارند بر این که ابو طالب (علیه السلام) پدر امیر مؤمنان از مؤمنان مخلص و حامیان صدیق پیامبر اسلام بوده است و به اجماع اهل بیت اگر کسی در ایمان او شک به خود راه دهد، از زمره شیعیان خارج و اهل آتش می‌باشد.
چنان که «محمد بن یونس» از پدرش از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت به من فرمود: ای یونس مردم در باره ابو طالب چه می‌گویند؟ عرض کردم فدایت شوم می‌گویند: «هو فی ضحضاح من نار و فی رجلیه نعلان من نار تغلی منهما امّ رأسه»: ابو طالب در مایعی از آتش و در پاهایش کفشی از آتش است که مغزش را می‌جوشاند.
فرمود:
«کذب اعداء اللَّه انّ ابا طالب من رفقاء النَّبِیِّینَ وَ الصِّدِّیقِینَ وَ الشُّهَداءِ وَ حَسُنَ أُولئِکَ رَفِیقاً»
«2».
دروغ می‌گویند دشمنان خدا، ابو طالب از رفقای پیامبران و صدیقین و شهداء است که نیکو رفقائی هستند.

_____
(1) طرائف، ص 293.
(2) امینی، الغدیر، ج 7، ص 392- 395.
ترجمه الطرائف ،ص:449
محمد بن بابویه از عبد العظیم حسنی نقل می‌کند که به امام رضا (علیه السلام) می‌نویسد:
ای پسر پیامبر، مرا در باره آن خبر آگاه ساز که می‌گوید: ابو طالب در مایعی از آتش است که مغزش را می‌جوشاند، آن حضرت در پاسخ نوشت:
اما بعد، فانک ان شککت فی ایمان ابی طالب کان مصیرک الی النّار
» «1».
اگر در ایمان ابو طالب شک و تردید کنی سرانجام تو آتش است.
«ابان بن محمود» نقل می‌کند که: نامه‌ای به امام علی بن موسی الرضا (ع) نوشتم و پرسیدم که فدایت شوم، من در ایمان ابو طالب شک کرده‌ام،

در پاسخ نوشت:
وَ مَنْ یُشاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُ الْهُدی وَ یَتَّبِعْ غَیْرَ سَبِیلِ- الْمُؤْمِنِینَ ... «2». و بعدها انک ان لم تقرّ بایمان ابی طالب کان مسیرک اَلی النّار»
. (هر کس پس از روشن شدن راه حق بر او با رسول خدا به مخالفت برخیزد و راهی غیر طریق اهل ایمان پیش گیرد وی را به همان طریق باطل و راه ضلالت که برگزیده، وامی‌گذاریم و او را به جهنم در افکنیم و آن مکان بر او منزلگاه ابدی است). اگر تو به ایمان ابو طالب اقرار نکنی پایان کارت به آتش است «3».
بدیهی است که اجماع اهل بیت رسول خدا صلی اللّه علیه و آله و سلّم در نزد هر مسلمانی بایستی حجت باشد چون عدل قرآنند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان مأموریم به گفتار و کردار آنها تمسک جوئیم تا گمراه نشویم، بنا بر حدیث شریف «ثقلین» و احادیث دیگری که به اتفاق فریقین ثابت است.
مضافا بر این به مقتضای «اهل البیت ادری بما فی البیت» (اهل خانه بهتر می‌داند که در خانه چیست؟) آن خاندان جلیل، از ایمان و کفر و سایر خصوصیات

_____
(1) امینی، الغدیر، ج 7، ص 392- 395.
(2) سوره نساء، آیه 115.
(3) الغدیر، ج 7، ص 381.
ترجمه الطرائف ،ص:450
اخلاقی پدران و خویشاوندان خود آگاهتر بودند تا امثال «مغیرة بن شعبة» و دیگران از بنی امیه و خوارج و نواصب.
ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می‌گوید: اسلام ابو طالب مورد اختلاف است ولی جامعه شیعه امامیه و اکثر زیدیه گفته‌اند که ابو طالب مسلمان از دنیا رفت علاوه بر اجماع جمهور علمای شیعه برخی از بزرگان علماء ما (معتزله) مانند: شیخ ابو القاسم بلخی و ابو جعفر اسکافی و برخی دیگر هم بر این عقیده‌اند که ابو طالب اسلام آورد «1». و علت آنکه ایمان خود را ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبر را کاملا یاری نماید و مخالفان به ملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند.
البته دلائل بسیاری بر ایمان ابو طالب در دست است که جای انکار نمی‌باشد از جمله: «ابو الفداء» این روایت را نقل می‌کند که ابو طالب در ماه شوال سال دهم از بعثت پیامبر از دنیا رفت وقتی بیماری او شدت یافت، پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم به او فرمود: ای عمو، شهادت را بگو تا در روز قیامت به شفاعتم نائل شوی، ابو طالب عرض کرد: ای پسر برادرم، اگر از شماتت نمی‌ترسیدم و باکی نداشتم از این که

قریش خواهند گفت: ابو طالب از ترس مرگ شهادت را گفت، من شهادت را بر زبان جاری می‌کردم. وقتی مرگ ابو طالب نزدیک شد، لبانش را حرکت داد. عباس گوشش را نزدیک برد، شنید که ابو طالب چه می‌گوید؟ و گفت پسر برادرم سوگند به خدا همان کلمه را می‌گوید که تو به او تعلیم کردی یعنی کلمه: «لا اله الّا اللّه و محمّد رسول اللّه» پیامبر فرمود:
«الحمد للّه الذی هداک یا عم»
: ای عمو، سپاس خدای را که ترا هدایت فرمود.
و سپس ابو الفداء می‌گوید: این جریان از ابن عباس هم نقل شده است «2».

_____

(1) ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج 14، ص 6- 65.
(2) ابو الفداء، المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 120.
ترجمه الطرائف ،ص:451
همچنین «شبراوی شافعی» «1» و «شمس الدین ذهبی» «2» نیز این روایت را نقل کرده‌اند و ضمنا شبراوی این روایت را هم نقل کرده است که موقعی که «ابو قحافه» پدر ابو بکر اسلام را پذیرفت، ابو بکر به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم عرض کرد:
«و الذی بعثک بالحق لانا کنت اشد فرحا باسلام عمک ابی طالب منی باسلام ابی، التمس بذلک قرة عینک فقال: صدقت»
«3» سوگند به خدائی که ترا به حق برانگیخته است اسلام ابو طالب برای من چشم روشن‌کننده‌تر از اسلام ابو قحافه است، زیرا اسلام ابو طالب چشمان ترا روشن‌کننده‌تر بود پیامبر فرمود: راست گفتی.
همچنین «ابو الفداء» دو بیت زیرا از ابو طالب نقل می‌کند که خطاب به رسول اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌گوید:
و دعوتنی و علمت انّک صادق‌و لقد صدقت و کنت ثمّ امینا
و لقد علمت بأنّ دین محمّدمن خیر ادیان البریّة دینا «4».
(تو مرا دعوت کردی و من دانستم که تو در ادعایت، صادق هستی و تو آدم امین و درستکار می‌باشی من (ابو طالب) به یقین دانسته‌ام که دین محمد از بهترین ادیان است که مردم به آن گرویده‌اند).
آری اشعار و سروده‌های ابو طالب کاملا گواهی بر ایمان و اخلاص او می‌دهد، خدمات ارزنده او در ده سال آخر عمر گواه محکمی بر ایمان فوق العاده او است ما از میان قصائد طولانی وی قطعاتی را انتخاب نموده و برای روشن شدن مطلب ترجمه آنها را نیز می‌نگاریم:

_____

(1) شبراوی، الاتحاف بحب الأشراف، ص 11.
(2) ذهبی، تاریخ اسلام، ج 1، ص 139.

(3) شبراوی، الإتحاف بحب الأشراف، ص 9- ابن ابی الحدید، ج 14، ص 69.
(4) ابو الفداء، المختصر فی اخبار البشر، ج 1، ص 120.
ترجمه الطرائف ،ص:452
در قسمتی از اشعار معروف به «لامیة» می‌فرماید:
أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ من کلّ طاعن‌علینا بسوء او یلوح بباطل
و من فاجر یغتابنا بمغیبةو من ملحق فی الدّین ما لم نحاول
کذّبتم و بیت اللَّه نبزی محمّداو لمّا نطاعن دونه و نناضل
و ننصره حتّی نضرّع دونه‌و نذهل عن ابنائنا و الحلائل پناه می‌برم به خالق مردم از گروهی که به بدی بر ما طعن می‌زنند و یا ما را نسبت به باطل می‌دهند و از شر کسانی که غیبت ما را می‌کنند و از شر کسانی که اموری را بدین نسبت می‌دهند و حال آنکه دین شامل آنها نیست، به خالق کعبه دروغ گفتید شما که نسبت دادید به من تبری از محمد صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و یا بر ضد او جنگی بر پا و شمشیری کشیده باشم. قطعا از او یاری و دفاع می‌کنم تا جان خود را نثار او کنم به طوری که زن و فرزند خود را فراموش کرده باشم.
(1)
و ابیض یستسقی الغمام بوجهه‌ثمال الیتامی عصمة للأرامل
یلوذ به الهلاک من آل هاشم‌فهم عنده فی نعمة و فواضل روسفیدی که مردم به برکت روی او طلب باران می‌کنند، و او فریادرس یتیمان و پناه بیوه‌زنان است. او بی‌چاره‌گان بنی هاشم را پناه است و آنان را از هر گونه نعمت بی‌نیاز می‌نماید.
(2)
لعمری لقد کلّفت وجدا باحمدو احببته حبّ الحبیب المواصل
وجدت بنفسی دونه فحمّیته‌و دافعت عنه بالذّریّ و الکواهل
فلا زال للدّنیا جمالا لاهلهاو شیئا لمن عادی و زین المحافل
و ایّده ربّ العباد بنصره‌و اظهر دینا حقّه غیر باطل «1».

---

(1) این قصیده طولانی است ابن هشام در سیره ج 1، ص 286- 298 از آن 94 بیت ذکر کرده و گفته است آنچه از این قصیده به نظر من صحیح است همان 94 بیت است.
ابن کثیر در تاریخ خود ج 3، ص 53- 57 از آن 92 بیت ذکر نموده ولی «ابو هفان عبدی» در دیوان ابو طالب ص 3- 12 تمام قصیده را که 111 بیت است، نقل کرده است.
ترجمه الطرائف ،ص:453
به جانم قسم به قدری به خاطر وجود احمد (محمد) در وجد و سرورم که

وجد و سرور را به زحمت انداخته‌ام زیرا او را به قدری دوست می‌دارم مانند دوستی که دوست خود را بغل کرده باشد و جان خود را نثار او کنم و حمایت از او بنمایم و با تمام وجود دفاع از او کنم و خداوند او را پاینده بدارد که زینت اهل دنیاست و نقمت دشمنان و جمال هر گوی و محفل است و آفریدگار جهان او را با توقیعات خود تأیید و یاری نمود و ظاهر کرد دین حقی را که باطل در آن راه نداشت.
از دیگر قصاید مهم آن حضرت که دلالت بر ایمان او دارد قصیده میمیة او است از جمله ابیات آن قصیده این چند بیت است:
یرجون منّا خطّة دون نیلهاضراب و طعن بالوشیج المقوّم
یرجون ان نسخی بقتل محمّدو لم تختصب سمر العوالی من الدّم
کذبتم و بیت اللّه حتّی تفلّقواجماجم تلقی بالحطیم و زمزم ..
و ظلم نبیّ جاء یدعوا الی الهدیو امر اتی من عند ذی العرش قیّم «1» امیدوارند که ما بر ضد دین اسلام قیام نموده و شمشیر بکشیم و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم را بکشیم و دین را نسخ کنیم و خود را در رکاب او به خون آلوده نکنیم دروغ می‌گوئید به خدای کعبه ما از محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم دست بردار نیستیم تا حطیم و زمزم پر از قطعات اجساد کشتگان گردد ... و ظلم بر پیغمبری که برانگیخته شده به منظور هدایت و کتابی که از طرف خالق عرش نازل گردیده، غلط است.
لیعلم خیار النّاس انّ محمّداوزیر لموسی المسیح ابن مریم
اتانا بهدی مثل ما اتیا به‌فکلّ بامر اللّه یهدی و یعصم اشخاص شریف و فهمیده بدانند که محمد بسان موسی و مسیح پیامبر است، همان نور آسمانی را که آن دو نفر در اختیار داشتند، او نیز دارد و تمام پیامبران به فرمان خداوند، مردم را راهنمائی و از گناه باز می‌دارند.

---

(1) شرح نهج البلاغه، ابن الحدید، ج 14، ص 71.
ترجمه الطرائف ،ص:454 تمنّیتم ان تقتلوه و انّماامانیّکم هذی کأحلام نائم نبیّ اتاه الوحی من عند ربّه‌و من قال: لا یقرع بها سنّ نادم «1» سران قریش! تصور کرده‌اند، که می‌توانید بر او دست بیابید، در صورتی که آرزوئی را که در سر می‌پرورانید، کمتر از خوابهای آشفته نیست! ... او پیامبر است وحی از ناحیه خدا بر او نازل می‌گردد و کسی که بگوید نه، انگشت پشیمانی به دندان خواهد گرفت.
الم تعلموا انّا وجدنا محمّدارسولا کموسی خطّ فی اوّل الکتب
و انّ علیه فی العباد محبّةو لا حیف فیمن خصّه اللّه بالحبّ «2» قریش آیا نمی‌دانید که ما او (محمد) را مانند موسی پیامبر می‌دانیم و نام و نشان او در کتابهای آسمانی قید گردیده است و بندگان خدا محبت مخصوصی به وی دارندِ و نباید در باره کسی که خدا محبت او را در دلها بِه ودیعت

گذارده تأسف خورد. و در اشعاری خطاب به پیامبر اکرم صلی اللّه علیه و آله و سلّم می‌گوید: (1)
و اللّه لن یصلوا الیک بجمعهم‌حتّی اوسد فی التراب دفینا
فاصدع بامرک ما علیک غضاضة‌و ابشر بذاک و قر منک عیونا
و دعوتنی و علمت انّک ناصحی‌و لقد دعوت و کنت ثمّ امینا
و لقد علمت انّ دین محمّدمن خیر ادیان البریّة دینا «3».
ای برادرزاده‌ام، هرگز قریش به تو دست نخواهند یافت و تا آن روزی که در زیر خاک دفن شوم، دست از یاری تو بر نخواهم داشت به آنچه مأموری آشکار کن از

---

(1) حاکم، مستدرک، ج 2، ص 623.
(2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 72- سیره ابن هشام، ج 1، ص 373- بلوغ الأدب، ج 1، ص 325- تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص 87.
(3) بغدادی، خزانة الأدب ج 1، ص 261- تاریخ ابن کثیر، ج 3، ص 42- دیوان ابو طالب ص 12.
ترجمه الطرائف ،ص:455
هیچ چیز مترس، و بشارت ده، و چشمانی را روشن ساز، مرا به آئین خود خواندی و می‌دانم تو نصیحت‌کننده من هستی، و در دعوت خود امین و درستکاری، حقا که دین «محمد» از بهترین دینهاست.
او تؤمنوا بکتاب منزل عجب‌علی نبیّ کموسی او کذی النّون «1».
با این که ایمان به قرآن سراپا شگفتی بیاورید که بر پیامبری مانند موسی و یونس نازل گردیده است.
لقد اکرم اللّه النّبیّ محمّدافاکرم خلق اللّه فی النّاس احمد
و شقّ له من اسمه لیجلّه‌فذو العرش محمود و هذا محمّد «2».
خداوند محمد پیامبر را گرامی داشت، پس گرامی‌ترین بندگان خدا در میان مردم «احمد» است برای این که او را با جلالت نماید نام او را از نام خود مشتق ساخته پس صاحب عرش «محمود» است و این «محمد» است.
و از همه صریحتر بر ایمان جناب ابو طالب بیت زیر است که می‌فرماید:
یا شاهد اللّه علیّ فاشهدانّی علی دین النّبیّ احمد
من ضلّ فی الدّین فانّی مهتد «3». ای شاهد خدا، شاد باش که من بر دین پیغمبر خدا احمد (محمد) هستم، هر کس از آن خارج است، باشد من به وسیله او هدایت شدم.
هر یک از این قطعات قسمت کوچکی از قصائد مفصل و سراپا ادب و نغز ابو طالب است که ما به عنوان نمونه، برجسته‌ترین آنها را که به طور صریح ایمان او را به دین برادرزاده‌اش می‌رساند، انتخاب نمودیم.
خلاصه سخن: هر یک از این اشعار در اثبات ایمان و اخلاص گوینده آنها

(1) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 74.
(2) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 78- دیوان ابو طالب، ص 75.
(3) شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج 14، ص 78- دیوان ابو طالب، ص 75.
ترجمه الطرائف ،ص:456
کافی است و اگر گوینده این اشعار کسی بود خارج از محیط اغراض و تعصبات، همه بالاتفاق به ایمان و اسلام گوینده آن حکم می‌کردند، ولی از آنجائی که گوینده این اشعار ابو طالب، پدر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است، دشمنی و کینه‌ورزی آنها با علی (علیه السلام) سبب شده، فضائل و کمالات پدرش نیز مثل خودش به حساب نیاید و لذا دستگاه‌های تبلیغاتی امویها و عباسیها همواره بر ضد آل ابی طالب فعالیت می‌کرد.
و دیگر این که چون کفر و شرک پدران خلفای دیگر منقصتی نسبت به آنها به حساب می‌آمد برای این که تمام خلفا در یک صف قرار گیرند و هیچ کدام را از این لحاظ مزیتی بر دیگری نباشد، لذا علیرغم تمام این سروده‌ها و گفتارها و کردارهای صادقانه، گروهی به تکفیر جناب ابو طالب برخاسته‌اند!! علاوه بر این، طرز رفتار و نحوه فداکاری و دفاع ده ساله او از پیامبر اکرم برای اثبات ایمان او دلیل بسیار محکمی است پایه اعتقاد او به فرزند برادرش تا آن پایه است که او را همراه خود به مصلی برده و خدا را به مقام او قسم داد و باران طلبید.
وی در راه حفظ رسول خدا از پای ننشست و سه سال در بدری و زندگی در شکاف کوه و اعماق دره را بر ریاست و سیادت مکه، ترجیح داد تا آنجا که این دربدری سه ساله او را فرسوده ساخت و سلامتی خود را از دست داد و چند روز پس از مراجعه به مکه، به درود حیات گفت.
ایمان او به رسول خدا به قدری محکم بود، که راضی بود تمام فرزندان گرامی وی کشته شوند ولی او زنده بماند، علی را در رختخواب وی می‌خوابانید تا اگر به وی سوء قصدی بشود، به وی اصابت نکند، بالاتر از آن، روزی حاضر شد به هنگام مرگ به بزرگان قریش چنین گفت: «و انّی اوصیکم بمحمّد خیرا فانّه الامین فی قریش» (ای و هو الصّدّیق فی العرب ..».
من محمد را به شما توصیه می‌کنم، زیرا او امین قریش و راستگوی عرب و حائز کمالات است، آئینی آورده که دلها بدان ایمان آورده، اما زبانها از ترس
ترجمه الطرائف ،ص:457
شماتت به انکار آن برخاسته است من دارم می‌بینم که افتادگان و ضعیفان

عرب، به حمایت او برخاسته و به او ایمان آورده‌اند و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم به کمک آنها بر شکستن صفوف قریش قیام نموده است، سران قریش را خوار، خانه‌های آنان را ویران و بی‌پناهان آنها را قوی و نیرومند و مصدر کار نموده است.
سپس گفتار خود را با جمله‌های زیر پایان داد: «یا معشر قریش کونوا له ولاة و لحزبه حماة و اللّه لا یسلک احد منکم سبیله الّا رشد و لا یأخذ احد بهدیّة الّا سعد» «1».
ای جمعیت قریش از دوستان و حامیان حزب او (اسلام) گردید، هر کس پیروی او را نماید، سعادتمند می‌گردد.
و نیز خطاب به فرزندان عبد المطلب فرمود: «لن تزالوا بخیر ما سمعتم من محمّد و ما اتّبعتم امره فاطیعوه ترشدوا» «2»: شما مادامی که از محمد صلی اللّه علیه و آله و سلّم حرف شنوی دارید، و از او امر او اطاعت می‌کنید، در خیر و سعادت هستید.
البته این وعده پیروزی پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم را نه تنها به هنگام وفاتش به قریش می‌داد، بلکه چنین پیروزی را از آغاز بعثت پیامبر پیش بینی می‌کرد و لذا روزی که پیامبر صلی اللّه علیه و آله و سلّم تمام عموها و خویشاوندان خود را دور خود جمع کرد و آئین اسلام را به آنها معروض داشت و از بعضی از آنها بی‌اعتنائی احساس کرد (1) ابو طالب به او گفت:
«اخرج یا ابن اخی فانّک الرّفیع کعبا و المنیع حزبا و الاعلی ابا و اللّه لا یسلفک لسان الّا سلقته السن حداد و اجتذبته سیوف حداد و اللّه لتذللنّ لک العرب ذلّ الیهم لحاضنا ..».
(برادرزاده‌ام قیام کن، تو والامقامی. حزب تو از گرامی‌ترین حزبهاست تو فرزند مرد بزرگی هستی، هر گاه زبانی تو را آزار دهد، زبانهای تیز دیگری به دفاع تو بر می‌خیزد، شمشیرهای برنده‌ای آنها را می‌رباید به خدا سوگند اعراب، مانند خضوع بچه حیوان نسبت به مادرش در پیشگاه تو خاضع خواهند شد).

---

(1) حلبی شافعی، سیره حلبی، ج 1، ص 383، طبع مصر، 1382 ه
(2) سیره حلبی، ج 1، ص 382.
ترجمه الطرائف ،ص:458
(1) سپس ابو طالب می‌افزاید که: همه اینها را پدرم در کتاب می‌خواند و می‌فرمود: «انّ من صلبی لنبیا لوددت انّی ادرکت ذلک الزّمان فآمنت به فمن ادرکه من ولدی فلیؤمن به» «1».
در صلب من پیامبری است آرزو دارم ای کاش زمان او را درک می‌کردم و به او ایمان می‌آوردم، پس هر کس از فرزندان من او را درک کند باید به

او ایمان بیاورد.
از دلائل دیگر بر ایمان ابو طالب این است وقتی که علی (علیه السلام) خبر درگذشت ابو طالب را به پیامبر داد
«فتوجّع عظیما و حزن شدیدا ثمّ قال له: امض فتولّ غسله ...».
به شدت ناراحت شد و سخت گریست و سپس به علی (علیه السلام) دستور غسل و کفن و دفن صادر کرد از خداوند برای او طلب مغفرت نمود «2» و اگر نعوذ باللّه ابو طالب کافر بود هرگز غسل و دفن و کفن او به علی (علیه السلام) جایز نبود و پیامبر هم در حق وی طلب مغفرت نمی‌نمود.
و نیز در محضر امام سجاد (علیه السلام) سخن از ایمان ابو طالب به میان آمد وی فرمود: در شگفتم که چرا مردم در اخلاص او تردید دارند، در صورتی که هیچ زن مسلمانی نبایست بعد از اسلام آوردن در حباله شوهر کافر خود بماند، و فاطمه بنت اسد، از پیشقدمان در اسلام است و از آن زنانی است که خیلی جلوتر به پیامبر ایمان آورد و همین زن مسلمان در نکاح ابو طالب بود که وی به درود حیات گفت.
از امام باقر (علیه السلام) سؤال شد از این که بعضی از مردم می‌گویند ابو طالب در وسط آتش است؟ فرمود:
«لو وضع إیمان ابی طالب فی کفّة میزان و إیمان هذا الخلق فی کفّة الأخری لرجح ایمانه»
«3»: هر گاه ایمان ابو طالب در یک کفه ترازو

---

(1) فقیه حلبی ابراهیم بن علی بن محمد دینوری در کتاب خود «نهایة الطلب و غایة السؤال فی مناقب آل الرسول» این مطلب را نقل کرده است (طرائف، ج 1، ص 302- 303).
(2) ابن ابی الحدید، ج 14، ص 76.
(3) همان مدرک، ص 68.
ترجمه الطرائف ،ص:459
قرار داده شود و ایمان مردم در کفه دیگر، ایمان ابو طالب بر ایمان آنها سنگینی می‌کند و سپس فرمود: آیا نمی‌بینی که امیر المؤمنین علی (علیه السلام) دستور می‌داد از طرف وی حج بجا آورند «1».
(1) برخی از علمای بزرگ اهل سنت در بعضی موارد سخنی از روی انصاف گفته‌اند از جمله «جاحظ» (ابو عثمان عمرو بن بحر معتزلی) صاحب «البیان و التبیین» در رساله‌ای ضمن بیان یک سلسله حقایق در باره اهل بیت، و اعتراف به این که در حق ایشان کوتاه آمده‌اند، در باره جناب ابو طالب می‌نویسد: و حامی النبی و معینه و محبه اشد حبا و کفیله و مربیه و المقر بنبوته و المعترف برسالته و المنشد فی مناقبه ابیاتا کثیرة

و شیخ قریش ..» «2».
حمایت‌کننده پیغمبر صلی اللَّه علیه و آله و سلّم و کمک دهنده او رئیس قبیله قریش ابو طالب که بی‌نهایت او را دوست می‌داشت و کفیل زندگی و مربی او و اقرارکننده به نبوت و معترف به رسالت او و سراینده اشعار بسیاری در مدح و منقبت آن حضرت بود.
ابن ابی الحدید اشعار زیرا را در مدح جناب ابو طالب سروده:
و لولا ابو طالب و ابنه‌لما مثّل الدّین شخصا فقاما
فذاک بمکّة آوی و حامی‌و هذا بیثرب جسّ الحماما
تکفّل عبد مناف بامرو أودی فکان علیّ تماما
فقل فی ثبیر مضیّ بعد ماقضی ما قضاه و ابقی شماما
فللّه ذا فاتحا للهدی‌و للّه ذا للمعالی ختاما
و ما ضرّ مجد ابی طالب‌جهول لغا او بصیر تعامی
کما لا یضرّ ایاة الصّباح‌من ظنّ ضوء النّهار الظّلاما «3».

---

(1) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 14، ص 68.
(2) بنا به نقل قندوزی در ینابیع المودة باب 52 ص 153- 152.
(3) ابن ابی الحدید، نهج البلاغه، ج 14، ص 84.
ترجمه الطرائف ،ص:460
خلاصه این که: اگر ابو طالب و پسرش (علی (علیه السلام) نبودند دین اسلام تشخص و قوامی نداشت.
ابو طالب در مکه آن حضرت را یافت و حمایت نمود و علی (علیه السلام) در مدینه از او حمایت نمود ابو طالب به امر پدر عبد المطلب کفالت زندگی آن حضرت را به عهده گرفت و ادامه داد و علی (علیه السلام) همان خدمات را تکمیل نمود تأسفی ندارد که ابو طالب به قضای الهی در گذشت زیرا بوی خوش خود، علی (علیه السلام) را به یادگار گذرد، برای رضای خدا ابو طالب خدمت به دین خدا کرد و علی (علیه السلام) به آن خدمات پایان داد تا به اوج اعلا رسید.
کوتاه سخن این که: اگر علمای اهل تسنن نیز کمی انصاف به خرج بدهند ایمان ابو طالب آنهم در سطح بسیار بالا، ثابت و مسلم است ولی برخی از اهل غرض و عناد نظر به یک روایت ضعیف و مجعول معروف به حدیث «ضحضاح» گفته‌اند که: ابو طالب پدر امیر المؤمنین و عموی بزرگوار پیامبر اکرم صلی اللَّه علیه و آله و سلّم ایمان نیاورده از دنیا رفته است، اگر این افراد اهل غرض و عناد نبودند، مسلما از میان آن همه روایات به یک روایت جعلی استناد نمی‌کردند و شیخ بطحا مؤمن قریش بزرگ حامی پیامبر را به بی‌ایمانی متهم نمی‌ساختند.
محققان در راویان این حدیث بررسی و تحقیقات عمیق و وسیعی انجام

داده‌اند و به این نتیجه رسیده‌اند که راویان حدیث مزبور مورد اعتماد نیستند، برخی از این روات از نظر علمای اهل سنت، کذّاب و بعضی دیگر مجهول و بعضی از آنها با علی (علیه السلام) و اولاد او خصومت داشته‌اند جاعل و ناقل حدیث هم یک نفر فاسق و فاجر و دشمن سرسخت اهل بیت «مغیرة بن شعبه» بوده است در این باره مراجعه شود به کتابهای:
1- ابو طالب مؤمن قریش، تألیف عبد اللّه خنیزی.
2- اسنی المطالب فی نجاة ابی طالب، سید احمد زینی دحلان.
3- شیخ الأبطح او ابو طالب، سید محمد علی آل شرف الدین.
ترجمه الطرائف ،ص:461
4- الشهاب الثاقب، لرجم مکفر ابی طالب، شیخ نجم الدین.
5- ایمان ابی طالب، ابو علی کوفی.
6- ایمان ابی طالب، مرحوم مفید.
7- ایمان ابی طالب، ابن طاوس.
8- ایمان ابی طالب، احمد بن قاسم.
9- بغیة الطالب ..، سید محمد عباس تستری.
10- مواهب الواهب فی فضائل ابی طالب.
11- الحجة علی الذاهب الی تکفیر ابی طالب، سید فخار.
و مدارک دیگر.
وَ اللَّهُ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ و صلی اللَّه علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و الحمد للّه رب العالمین.
در اینجا ترجمه و نگارش بخش اول طرائف مرحوم سید ابن طاوس پایان می‌پذیرد.
داود الهامی- حوزه علمیه قم 8/ 12/ 1370 ه- ش

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹